

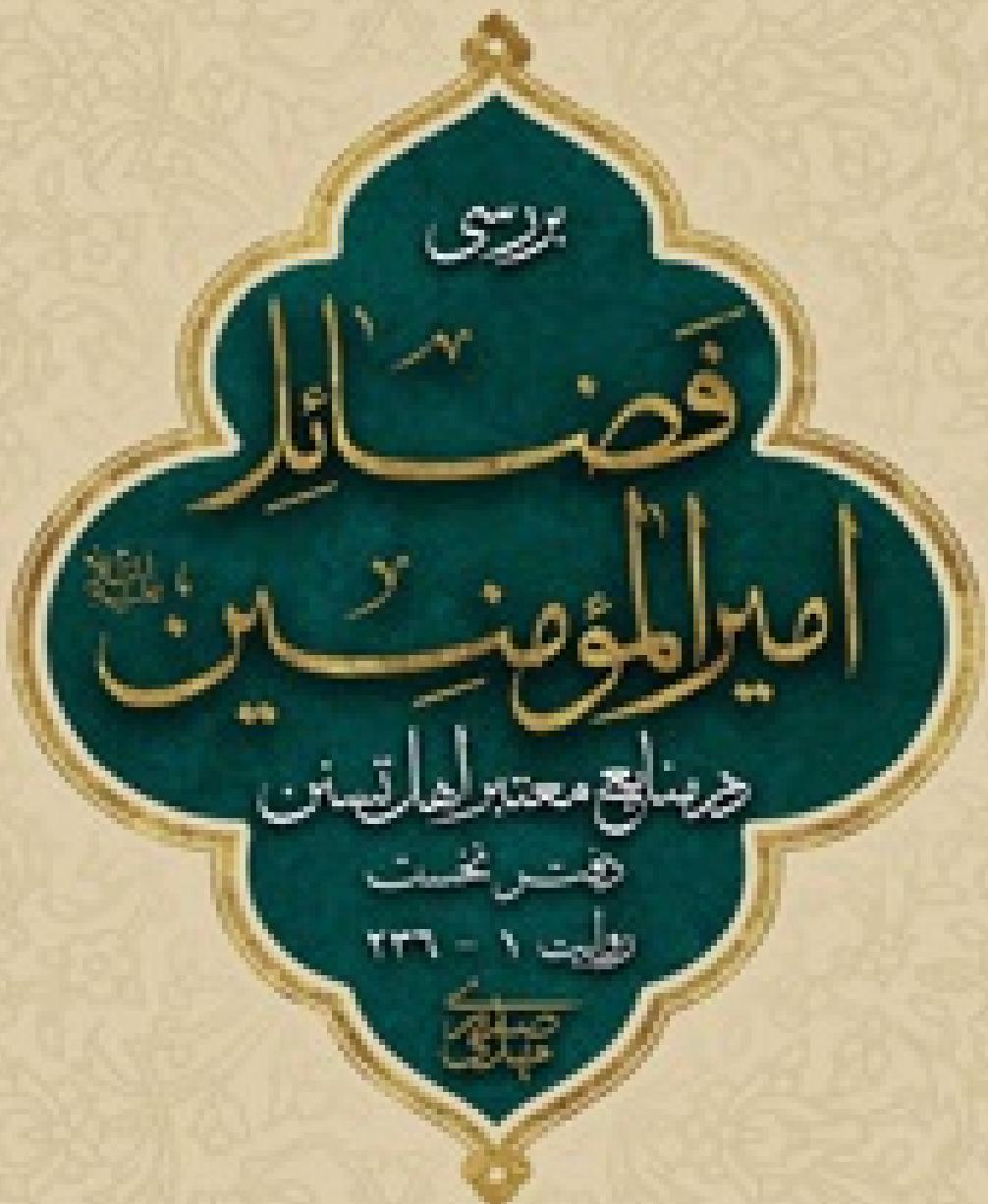


www.
www.
www.
www.

Ghaemiyeh

.com
.org
.net
.ir

كتاب الفتن



جلد اول

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	-----	فهرست
۲۱	-----	بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۱
۲۱	-----	مشخصات کتاب
۲۲	-----	اشاره
۲۴	-----	تقدیم:
۲۵	-----	راهنمای کتاب
۲۸	-----	ترتیب مطالب
۲۸	-----	تذکر چند نکته
۳۸	-----	حکمت اهتمام به فضائل و مناقب
۳۸	-----	تأثیر ذکر فضائل در الگوسازی
۳۹	-----	نقش فضائل در سرنوشت رهبری جامعه و شناخت حق از باطل
۴۰	-----	آگاهی از تاریخ تحریف نشده
۴۱	-----	تأثیر نقل فضائل در گرایش مردم به اهل بیت علیهم السلام
۴۵	-----	فهم صحیح آیات قرآن
۴۶	-----	امیرمؤمنان علیه السلام محور فضائل در قرآن
۴۶	-----	اشاره
۴۶	-----	امتیاز خوبی‌شاؤندی با پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۸	-----	سبقت در ایمان و بندگی
۴۹	-----	هجرت، جهاد و فداکاری
۵۰	-----	استقامت و پایداری
۵۱	-----	علم و دانش و تفکه در دین
۵۱	-----	برخی از آثار زیارتی تحریف فضائل
۵۲	-----	محبت شجره ملعونه جایگزین محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۷	-----	صلوات ناقص و نادیده گرفتن فضیلت مهم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

۵۸	کثرت و شهرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام را نزد اهل تسنن
۵۸	آثار حاکی از کثرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام
۶۵	برخی از کلمات و روایات فضائل که عدد در آن ذکر شده
۷۱	کلماتی از بزرگان اهل تسنن در کثرت و شهرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام
۷۱	اشاره
۷۴	تذکر
۸۶	برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل
۸۶	اشاره
۸۶	برخی از ابواب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در کتب معتبر عامه
۹۰	برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
۹۷	برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام
۱۰۲	برخی از کتب اختصاصی شیعه در فضائل به نقل از عامه
۱۰۲	اشاره
۱۰۵	تذکر
۱۰۶	چهل فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	اعلی علیه السلام بهترین خلق خدا
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	سند روایت
۱۱۶	تألیفات مستقل در حدیث طیر
۱۱۷	مفاد حدیث
۱۱۷	اهمیت روایت طیر
۱۱۸	واکنش مخالفان
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	واکنش اول: کتمان حدیث
۱۲۱	واکنش دوم: ایجاد شک و تردید

۱۲۱	- واکنش سوم: انکار و تکذیب بی جا
۱۲۱	- اشاره
۱۲۲	- پاسخ
۱۲۳	- پاسخ
۱۲۳	- پاسخ
۱۲۴	- واکنش چهارم: اشکال در حدیث به جهت متن شناسی
۱۲۴	- اشاره
۱۲۴	- پاسخ
۱۲۴	- پاسخ
۱۲۵	- پاسخ
۱۲۶	- اشکال
۱۲۶	- واکنش پنجم: برخورد با ناقلان
۱۲۶	- الف) برخورد با حافظ ابن سقا
۱۲۷	- ب) مخالفت با حاکم نیشابوری
۱۲۹	- واکنش ششم: اشکالات سندی
۱۲۹	- اشاره
۱۳۱	- واکنش بخاری نسبت به حدیث طیر
۱۴۳	- حافظ ذهبی (متوفی ۷۴۸) و حدیث طیر
۱۳۶	- واکنش هفتم: تحریفات لفظی روایت طیر
۱۳۷	- واکنش هشتم: تحریفات معنوی روایت طیر
۱۳۷	- اشاره
۱۳۷	- پاسخ
۱۳۷	- پاسخ
۱۳۸	- پاسخ
۱۳۹	- واکنش نهم: ایرادهای بنی اسرائیلی و ادعاهای بی جا

- الف) ابوبکر سجستانی گفته: ۱۴۹
- ب) برخی با نادیده گرفتن روایات معتبر و تکیه بر روایاتی که سند آن ضعیف شمرده شده گفته اند: ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- پاسخ ۱۴۰
- ج) طبیبی در شرح مشکاة می گوید: ۱۴۱
- اشاره ۱۴۱
- پاسخ ۱۴۱
- د) طبیبی در ادامه می گوید: ۱۴۲
- اشاره ۱۴۲
- پاسخ ۱۴۲
- ه-) برخی - مانند دهلوی - گفته اند: ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- پاسخ ۱۴۳
- و) نیز دهلوی گفته: ۱۴۴
- اشاره ۱۴۴
- پاسخ ۱۴۴
- ز) گذشت که فضل بن روزبهان می گوید: ۱۴۵
- اشاره ۱۴۵
- پاسخ ۱۴۵
- واکنش دهم: جعل روایت در برابر حدیث طیر ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- اشکال ۱۴۷
- اشکال ۱۴۸
- اشکال ۱۴۹
- اشکال ۱۴۹

- الف) محبوب تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۹
- اشاره ۱۴۹
- تحریف روایت گذشته در سنن ابو داود ۱۵۰
- اشکال ذهبی در سند روایت گذشته ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- پاسخ ۱۵۱
- واکنش مخالفان نسبت به دو روایت گذشته: توجیهی بی جا ۱۵۳
- اشاره ۱۵۳
- پاسخ ۱۵۳
- اشکال البانی در روایت اخیر ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- پاسخ ۱۵۵
- کلماتی از صحابه و ۱۶۷
- تذکر ۱۷۲
- ب) برتری مقام و رتبه امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران ۱۷۴
- اشاره ۱۷۴
- تذکر ۱۸۱
- اشکال ۱۹۶
- تذکر چند نکته: ۲۰۹
- الف) اعتراف مخالفان به افضلیت امیرالمؤمنان علیه السلام نزد صحابه و تابعین ۲۰۹
- ب) بسیاری از مطالبی که تحت عنوان کثرت و شهرت فضائل امیرالمؤمنان علیه السلام...» ۲۱۰
- ج) آثار مستقل در افضلیت امیرالمؤمنان علیه السلام ۲۱۰
- ۲- حق با علی علیه السلام است ! ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- اسناد روایات ۲۱۲
- روایت با تعبیر دیگر ۲۱۳

۲۲۱	واکنش: انکار بی جا
۲۲۱	اشاره
۲۲۱	اشکال
۲۲۲	شواهدی دیگر
۲۲۵	تذکر
۲۲۹	پاسخ او آن است که:
۲۲۹	تذکر
۲۴۲	واکنش مخالفان نسبت به روایت اخیر
۲۴۳	تأیید مطلب از زبان عمر!
۲۴۴	تذکر چند نکته
۲۴۴	نکته اول
۲۴۵	نکته دوم
۲۴۶	نکته سوم
۲۴۶	نکته چهارم
۲۴۶	نکته پنجم
۲۴۸	۳- قرآن با علی علیه السلام است!
۲۴۸	اشاره
۲۴۸	سند روایت
۲۴۹	مفاد روایت
۲۵۴	۴- علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۵۴	اشاره
۲۵۵	سند روایت
۲۵۹	شواهد قوی و معتبر با مضمونی مشترک
۲۵۹	الف) تکمیل روایت عمران بن حصین به حدیث بریده
۲۵۹	اشاره
۲۶۰	کیفیت اول:

۲۶۰	کیفیت دوم:
۲۶۰	کیفیت سوم:
۲۶۱	کیفیت چهارم:
۲۶۱	ب) روایت وَهْبٌ بْنُ حَمْزَةٍ
۲۶۳	ج) شواهد دیگر
۲۶۳	اشاره
۲۶۳	مفاد روایت
۲۶۵	وَاكِنْش مُخَالَفَان
۲۶۵	وَاكِنْش اول: انکار اعتبار روایت و ساختگی دانستن آن
۲۶۵	اشاره
۲۶۵	پاسخ
۲۶۷	وَاكِنْش دوم: الْقَائِي شَبَهَات
۲۶۷	اشاره
۲۶۸	پاسخ
۲۶۹	پاسخ
۲۷۱	وَاكِنْش سوم: تحریف لفظی به حذف عبارت های مهم
۲۷۲	وَاكِنْش چهارم: تحریف معنای حدیث
۲۷۲	وَاكِنْش پنجم: منکر دانستن حدیث
۲۷۲	اشاره
۲۷۳	پاسخ
۲۷۴	وَاكِنْش ششم: کتمان حدیث توسط بخاری و مسلم
۲۷۴	وَاكِنْش هفتم: جعل حدیث
۲۷۵	وَاكِنْش هشتم: نادیده گرفتن روایت عمران بن حصین
۲۷۵	اشاره
۲۷۵	اشکال
۲۷۸	۵- حدیث غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام

- ۲۷۸ خلاصه قضیة غدیر به روایت طبرانی (متوفی ۳۶۰)
- ۲۷۹ سند روایت طبرانی
- ۲۸۱ حدیث غدیر و مضمون های مشابه آن با اسناد صحیح در مصادر اهل تسنن
- ۲۸۲ المصنف ابن أبي شيبة (متوفی ۲۲۵)
- ۲۸۳ سند روایت المصنف ابن أبي شيبة
- ۲۸۴ مسند اسحاق بن راهویه (متوفی ۲۳۸) (استاد بخاری)
- ۲۸۵ سند روایت اسحاق بن راهویه
- ۲۸۶ مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱)
- ۳۰۱ بقیه روایات معتبر مسند احمد بن حنبل
- ۳۰۲ سنن ابن ماجه قزوینی (متوفی ۲۷۳)
- ۳۰۳ سنن ترمذی (متوفی ۲۷۹)
- ۳۰۴ سند روایت در سنن ترمذی
- ۳۰۴ کتاب السنّة ابن ابی عاصم (متوفی ۲۸۷)
- ۳۰۶ البحر الزّخار: مسند ابوبکر بزار (متوفی ۲۹۲)
- ۳۱۰ خصائص و سنن نسائي (متوفی ۳۰۳)
- ۳۱۵ مشکل الآثار أبو جعفر طحاوی (متوفی ۳۲۱)
- ۳۱۵ امالی محاملی (متوفی ۳۳۰)
- ۳۱۷ صحیح ابن حبان (متوفی ۳۵۴)
- ۳۱۸ معجم های طبرانی (متوفی ۳۶۰)
- ۳۱۸ الف) المعجم الكبير
- ۳۲۱ ب) المعجم الاوسط
- ۳۲۲ ج) المعجم الصغير
- ۳۲۴ مستدرک حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵)
- ۳۲۸ الاستیعاب ابن عبدالبر (متوفی ۴۶۳)
- ۳۲۹ الأحادیث المختارة ضياء الدين مقدسي (متوفی ۶۴۳)

- رواياتی معتبر به نقل و تأیید ذهبي ۳۳۵
- تذکر مهم ۳۳۷
- اشاره به مفاد روایات غدیر ۳۳۹
- مُناشَدَه به حدیث غدیر ۳۴۰
- کلماتی از اعیان اهل تسنن درباره سند حدیث غدیر ۳۴۳
- برخی از تأییفات مستقل در اسناد حدیث (منْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ مَوْلَاهٌ) ۳۶۰
- ناقلاًن حدیث غدیر در طول قرن های گذشته ۳۶۱
- چند پرسش ۳۶۲
- واکنش مخالفان غدیر ۳۶۹
- اشاره ۳۶۹
- واکنش اول: حذف و کتمان حدیث غدیر ۳۷۰
- اشاره ۳۷۰
- برخورد بخاری با حدیث غدیر ۳۷۱
- الف) کتمان ۳۷۱
- ب) تضعیف برخی از اسناد حدیث غدیر ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲
- مورد اول ۳۷۲
- مورد دوم ۳۷۴
- ج) حذف حدیث غدیر ۳۷۴
- اشاره ۳۷۴
- کیفیت اول: مشتمل بر حدیث غدیر ۳۷۴
- کیفیت دوم: حذف حدیث غدیر و اشاره ای مبهم به آن ۳۷۵
- کیفیت سوم: حذف حدیث غدیر و تحریف بخش بیانی روایت ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- نمونه هایی دیگر از حذف و کتمان حدیث غدیر ۳۷۷
- واکنش دوم: انکار صحت و توازیر حدیث غدیر (تضعیفات سندی) ۳۸۰

اشاره

۳۸۰ ----- پاسخ

۳۸۱ ----- پاسخ

۳۸۲ ----- پاسخ

۳۸۳ ----- پاسخ

۳۸۴ ----- پاسخ

۳۸۵ ----- پاسخ

۳۸۶ ----- پاسخ

۳۸۷ ----- اشاره

۳۸۸ ----- تناقض و سردگمی ملاعی قاری

۳۸۹ ----- واکنش سوم: القای شبیه در قضیه غدیر و اشکال در متن حدیث
۱. انکار همراهی امیر المؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجۃ الوداع!

۳۸۹ ----- اشاره

۳۹۰ ----- پاسخ

۳۹۱ ----- ۲. انکار اعلام ولایت در غدیر

۳۹۰ ----- اشاره

۳۹۰ ----- پاسخ

۳۹۲ ----- ۳. اشکال در بخش: «اللهم والی منْ والاه وَعَادِ مَنْ عَادَه» به توهمات بی جا

۳۹۲ ----- اشاره

۳۹۲ ----- پاسخ

۳۹۳ ----- پاسخ

۳۹۳ ----- پاسخ

۳۹۴ ----- پاسخ

۳۹۵ ----- پاسخ

۳۹۶ ----- ۴. اشکال در بخش: «اللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ» با شباهات واهی

۳۹۶ ----- اشاره

- ۳۹۶ پاسخ
- ۳۹۸ ۵. استدلال به غدیر یعنی اجماع امت بر گمراهی
- ۳۹۸ اشاره
- ۴۰۰ پاسخ
- ۴۰۰ ۶. چرا با وجود حدیث غدیر کار به توقف (بلکه نزاع) کشید؟!
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۰ پاسخ
- ۴۰۲ پاسخ
- ۴۰۳ ۷. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نفرمود؟
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۴ پاسخ
- ۴۰۶ ۸. ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث غدیر!
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ پاسخ
- ۴۱۰ واکنش چهارم: تحریفات لفظی
- ۴۱۰ واکنش پنجم: تحریفات معنوی (شهاتی درباره دلالت حدیث غدیر)
- ۴۱۰ ۱. تحریف معنای حدیث به تحریف علت صدور
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۱ پاسخ
- ۴۱۱ ۲. «مفعول» به معنای «أَفْعُل» نیست.
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ پاسخ
- ۴۱۲ ۳. حمل «مَوْلَى» بر معنای «أَوْلَى» محدود دارد.
- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۲ پاسخ
- ۴۱۲ ۴. ولایت به معنای دوستی است!

- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۴ اشکال
- ۴۱۶ پاسخ
- ۴۱۷ ۵. ولایت به معنای نصرت و باری است !
- ۴۱۸ ۶. «مولی» در حدیث غدیر به معنای اولی به پیروی است !
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۸ پاسخ
- ۴۲۰ ۷. ممکن است مراد از «مولی» «أولی بالمحبة» یا «أولی بالتعظيم» باشد !
- ۴۲۰ اشاره
- ۴۲۰ پاسخ
- ۴۲۰ اشکال اول:
- ۴۲۰ اشکال دوم:
- ۴۲۱ اشکال سوم:
- ۴۲۲ ۸. تأویل معنای «مولی» و تفسیر عرفانی برای آن
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۲ اشکال
- ۴۲۳ پاسخی مشترک برای همه موارد گذشته در دلالت حدیث غدیر
- ۴۲۶ ۹. تحریف معنای (اللَّهُمَّ أَلِّي بِكُمْ مِنْ أَنفِسِكُمْ)!
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۷ اشکال
- ۴۳۰ اشکال
- ۴۳۱ ۱۰. توجیه: «اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَاللهُ وَعَادٌ مَنْ عَادَهُ» وادعای اجتهاد برای صحابه
- ۴۳۱ اشاره
- ۴۳۱ اشکال
- ۴۳۲ پاسخ
- ۴۳۳ پاسخ

پاسخ

- ۴۳۴ - استفاده مطلب از بیان الاینی
- ۴۳۵ - بازنگری اجتهاد مخالفان اهل بیت علیهم السلام
- ۴۳۶ - ۱۱. ادعای ابیهام (کلام پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت روشن بر مدعای شیعه ندارد)
- ۴۳۷ - اشاره
- ۴۳۸ - پاسخ
- ۴۳۹ - ۱۲. تحریف معنای واقعه غدیر
- ۴۴۰ - اشاره
- ۴۴۱ - نکته: لزوم سکوت از معنای حدیث غدیر!
- ۴۴۲ - واکنش ششم: سعی در کم رنگ نشان دادن حدیث غدیر
- ۴۴۳ - اشاره
- ۴۴۴ - پاسخ
- ۴۴۵ - واکنش هفتم: جعل روایت در برابر حدیث غدیر!
- ۴۴۶ - اشاره
- ۴۴۷ - پاسخ
- ۴۴۸ - پاسخ
- ۴۴۹ - واکنش هشتم: تحریف لفظی به افزودن «و آزادی امهاتهم»
- ۴۵۰ - واکنش نهم: به دست فراموشی سپردن غدیر!
- ۴۵۱ - اشاره
- ۴۵۲ - این تیمیه حزانی در پیشگاه عدالت
- ۴۵۳ - اشکال
- ۴۵۴ - اشکال
- ۴۵۵ - نتیجه:
- ۴۵۶ - اعتراف به حقیقت!
- ۴۵۷ - تلحی اعتراف گذشته در کام دیگران!

۴۵۶	نزول آیه تبلیغ در غدیر
۴۵۸	پاسخ
۴۶۰	۶- حدیث منزلت
۴۶۰	اشاره
۴۶۱	اعتبار سند حدیث
۴۶۲	تألیفات مستقل در حدیث منزلت
۴۶۳	دلالت حدیث
۴۶۵	مبهوم نبودن وجه تشبیه در حدیث منزلت
۴۶۶	تذکر چند مطلب مهم
۴۶۶	مطلوب اول: تصریح به جانشینی در حدیث منزلت
۴۶۷	مطلوب دوم: پیروی از هارون امت برای رهایی از گمراهی!
۴۶۸	مطلوب سوم: پرسش، تعجب، اعتراض و... قرائی فهم مدلول حدیث منزلت
۴۷۱	واکنش مخالفان
۴۷۱	اشاره
۴۷۱	واکنش اول: فرمان به کتمان حدیث
۴۷۱	واکنش دوم: خدشه در صحت و حجیت حدیث منزلت
۴۷۲	واکنش سوم: انکار تواتر حدیث منزلت
۴۷۲	واکنش چهارم: تحریف لفظی: حذف استثنای از روایت
۴۷۲	واکنش پنجم: کتمان حذف، و انکار قرائی داخلی
۴۷۷	واکنش ششم: تحریف معنوی: توجیهی رکیک برای حدیث
۴۷۸	واکنش هفتم: تحریف معنوی: توجیهی دیگر در معنای روایت
۴۷۹	واکنش هشتم: تحریف لفظی: افزودن «فی اهلی» به روایت
۴۸۰	واکنش نهم: خدشه در دلالت به انکار عموم منزلت
۴۸۰	واکنش دهم: مناقشه های دیگر در دلالت حدیث و پاسخ های دندان شکن!
۴۸۰	اشاره
۴۸۳	پاسخ

۴۸۵	اهمیت جانشینی هنگام جنگ تبوک
۴۸۹	واکنش یازدهم؛ ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث منزلت!
۴۸۹	اشاره
۴۸۹	پاسخ
۴۹۰	واکنش دوازدهم؛ انکار جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه تبوک!
۴۹۰	اشاره
۴۹۱	اشکال
۴۹۷	واکنش سیزدهم؛ تلاش برای کم رنگ کردن حدیث منزلت
۴۹۷	اشاره
۴۹۸	اشکال
۵۰۰	واکنش چهاردهم؛ جعل روایت منزلت برای دیگران
۵۰۱	واکنش پانزدهم؛ برخوردهای مختلف با عبارت: «ولو کان لکته»
۵۰۲	واکنش شانزدهم؛ جسارت نواصب
۵۰۲	اشاره
۵۰۲	برخی از موارد صدور حدیث منزلت
۵۰۲	اشاره
۵۰۳	۱. یوم الإنذار
۵۰۳	۲. هنگام عقد اخوت
۵۰۳	۳. هنگام بستن درب خانه صحابه به مسجد
۵۰۴	۴. پس از فتح خیر
۵۰۴	۵. هنگام تعیین سرپرست برای دختر حضرت حمزه علیه السلام
۵۰۵	۶. پیش از غزوه تبوک
۵۰۵	۷. خطاب به ام سلمة
۵۰۶	۸. هنگام مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام
۵۰۶	۹. نزد جماعتی از صحابه
۵۰۶	۱۰. پس از حجۃ الوداع، در غدیر خم

فهرست

۵۰۹

درباره مرکز

۵۲۲

بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۱

مشخصات کتاب

سروشناسه : صدری، مهدی، - 1347

عنوان و نام پدیدآور : بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن / مهدی صدری.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1402 -

مشخصات ظاهری : 6 ج.

فروست : مطالعات شیعی.

شابک : دوره: 978-0-323-442-600-978 : ح. 3-324-442-600-2978 : ج. 3-325-442-600-978 : ح. 4-327-442-600-5978 : ج. 4-328-442-600-1-978 : ج. 5-329-442-600-978 : ج. 6-326-442-600-978 : ج. 7-326-442-600-978 : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. 2- 6 (چاپ اول: 1402).

یادداشت : عنوان دیگر: فضایل امیرالمؤمنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : - ج. 3. روایت 633 - 851 - ج. 5. روایت 1120 - 1612

عنوان دیگر : فضایل امیرالمؤمنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل -- احادیث اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-Talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths (Sunnite)

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views of sunnites

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9117461

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهرناز محققیان

ص: 1

اشاره

پیشگاه با عظمت حامی ولایت و علدار امامت

قمر منیر بنی هاشم حضرت ابالفضل عباس عليه السلام

همو که استقامت، پایداری، ایثار، فداکاری و وفاداری اش رفیع نائل ساخت که همه شهدا در قیامت به مقام و منزلت او رشک برده و غبطه می خورند.

والاتباری که اسوه دفاع از دی و امام معصوم عليه السلام بود و تا آخرين نفس بر لبان مبارکش ترنمی دلنشیں داشت:

... إِنِّي أُحَمِّي أَبْدًا عَنْ دِينِي

وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ...

صف: 3

پیشگفتار...5

بخش اول: حکمت اهتمام به فضائل و مناقب...17

بخش دوم: کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن...37

بخش سوم: برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل...65

بخش چهارم: چهل فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه...85

بخش پنجم: انگیزه های مخالفت با فضائل...1731

بخش ششم: بررسی انواع واکنش های مخالفان...1759

ص: 4

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ لَا سِيمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ، وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ..

دیر زمانی خاطرم مشغول آن شده بود که با وجود روایات فضائل امیر مؤمنان علیه السلام در منابع و مصادر معتبر اهل تسنن، چرا آن ها از التزام به آن امتناع امتن ورزیده ولايت و خلافت بالفصل آن حضرت را نمی پذيرند. به ياري خدai تعالي و به برکت الطاف حضرت بقیة الله علیه السلام، پس از مدتی کاوش و بررسی، به مطالب جالب توجهی دست یافتم ولی مناسب دیدم که ابتدا برخی از روایات معتبر در فضائل آن حضرت را نقل و سپس به تفصیل به مطلب مذکور پردازم. با رجوع مکرر به کتب آنان خود را در برابر انبوهی از مناقب آن حضرت دیدم که مفسرین در ذیل آیاتی که در شأن آن حضرت نازل شده، محدثین در باب یا فصلی مخصوص به آن حضرت یا در ضمن فضائل اهل بیت علیهم السلام، صحابه، و...، ارباب تراجم و رجال در شرح حال آن بزرگوار، موّخین در ضمن تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله یا در بخش مربوط به خلافت آن حضرت نقل کرده اند.

و عده ای هم تأییفات جداگانه ای در فضائل و مناقب ویژه آن حضرت یا اهل بیت علیهم السلام نگاشته اند.

در عین حال، برخورد آنان با این روایات متفاوت و مختلف دیده شد،

بعضی با اشتیاق به نقل و روایت آن می‌پردازند ولی برخی از دیدن و شنیدن بلکه از وجود آن رنج برده و نگرانی خویش را به گونه‌های مختلف اظهار می‌کنند و یا سعی در رد و انکار یا تلاش در تضعیف اسناد و یا توجیه دلالت آن اخبار و آثار دارند.

حقیر مشتاق آن بودم که ابتداروایاتی را که علمای اهل تسنن حکم به توادر یا صحت آن کرده اند و پس از آن روایاتی را که حکم به حُسن و اعتبار آن نموده اند و در مرحله اخیر روایاتی که با بررسی اسناد می‌توان اعتبار آن را اثبات کرد جمع آوری نمایم، ولی با توجه به کثرت مطالب در این زمینه، کوتاهی عمر و نداشتن فرصت و توفیق، و قلّت بصناعت علمی بر آن شدم که فقط چهل فضیلت از روایاتی که بزرگان و نویسنده‌گان اهل تسنن تصریح به توادر یا صحت و اعتبار آن کرده اند انتخاب و تقدیم نمایم و برای پرهیز از حجیم شدن کتاب از نقل بسیاری از مطالب صرف نظر نمایم.

اهتمام بر آن بوده که روشن شود آن چه شیوه بدان استناد می‌نماید با اسناد فراوان و معتبر در منابع اهل تسنن موجود و دلالت آن نیز تمام است ولی به گونه‌ای با آن برخورد شده که اعتبار و یا دلالت آن انکار یا مورد شک و تردید واقع شود و یا در برابر آن روایاتی ساخته شده که آن فضیلت‌ها را منتفی یا به دیگران منتقل نموده و دست کم آن که مطالب تحریف و به گونه‌ای بیان شده که دیگران همسان با امیر مؤمنان علیه السلام و شریک در فضیلت نشان داده شده اند !!

البته واکنش‌هایی که از مخالفان نسبت به روایات فضائل نقل شده فقط به عنوان نمونه بوده و تصور نشود که تمام آن چه در مقابله و رویارویی با فضائل از آنان سرزده آورده شده است. و در این زمینه مجبور شده ایم از برخی دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام نام ببریم که برای آنان هیچ ارزشی قائل نیستیم. (1)

ص: 6

1- (حُتَّالَهِ لَا تَلْتَقِي بِذَمِّهِمُ الشَّفَّاتُ، اسْتِصْغَارًا لِتَدْرِهِمْ....) (نهج البلاغة خطبة 129)

مناسب دیده شد که پیش از ورود به نقل فضائل، اشاره ای داشته باشم به:

1. حکمت اهتمام به فضائل و مناقب

2. کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن

3. ذکر برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل

و پس از آن، مهمترین بخش این دفتر عبارت است از:

4. چهل فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه

و آخرین بخش نیز مشتمل است بر روایات یا نکاتی که ضمیمه نمودن آن به مطالب گذشته مناسبت داشت با عنوان:

5 پیوست ها

تذکر چند نکته

1. تصور نشود که نگارنده در مقام جمع آوری همه روایات صحیح و معتبر بوده یا تمام آن چه درباره احادیث نقل شده گفته اند آورده. روش است که این کار خارج از توان این ناچیز است. بلکه با اعتراف به تقصیر خویش و قصور از بیان ذره ای از بی نهایت مطالبی که درباره آن حضرت وجود دارد، دست به قلم برده و فقط تصمیم انتخاب چهل گوهر نورانی از منابع عامه داشته ام.

2. روایات عامه نزد ما فاقد اعتبار است و حکم به صحت یا ضعف آن ها نیز نزد ما هیچ ارزشی ندارد؛⁽¹⁾ ولی هدف این نوشتار تبیین برخی از مطالب مورد

ص: 7

اتفاق شیعه و سنی و نقل روایاتی است که اعتبار آن پذیرفته شده و جای شک و تردید برای کسی باقی نمی‌گذارد.

این روش برای کسانی که بصیرت کامل، ندارند تازه به مذهب اهل بیت علیهم السلام گرویده‌اند، یا آنان که در معرض شباهات مخالفان واقع شده‌اند، مفید و مؤثر است و بارجوع به آن می‌توانند در برابر مخالفان از عهده جواب برآیند. ابن روزبهان در کتاب ابطال الباطل - که ردیه‌ای است بر کتاب نهج الحق علامه حلی رحمه الله - می‌گوید تعجب است که این مرد فقط احادیث اهل سنت را نقل می‌کند.

علامه مظفر در پاسخ او چنین نگاشته است:

ابن روزبهان تقاوت بحث الزامی وغیر الزامی را تشخیص نمی‌دهد. علامه از کتب آن‌ها نقل می‌کند تا آن‌ها را به احادیث خودشان ملزم نماید نه این که او نیازی به مطالب آن‌ها داشته باشد؛ زیرا دلائل عقلی و نقلی موجود در منابع شیعه، برای او کافی است. (۱)

به همه منابعی که در پاورقی‌ها آمده مستقیم رجوع شده و اگر از مصادری با واسطه مطلبی نقل شده، آن واسطه نام برده شده است.

4. همه فضائل چهل گانه - در بخش چهارم - از عame با سند معتبر نقل شده و اگر به مناسبت مطلبی از منابع شیعه نقل شده در پاورقی آمده است.

در تأیید و تثبیت روایات معتبر عامه، از احادیث و روایات دیگر - که گاهی صحت و اعتبار آن را هم از خودشان نقل کرده‌ایم - استفاده و گاهی کلماتی از اعیان قوم را بر آن افزوده‌ایم. ایم.

ص: 8

برای تمايز همه روایاتی که حکم به اعتبار آن شده، با علامت مربع - - کنار شماره حدیث مشخص شده است.

سعی بر آن بوده که اگر روایتی تکرار شد با علامت ستاره * - مشخص و شماره جدید برای آن گذاشته نشود.

5. توضیح چند اصطلاح درباره شناخت اقسام روایات لازم است.

روایت صحیح آن است که راویانش عادل و ضابط و سندش متصل باشد بدون آن که متنش مشکلی (شذوذ و یا علت) داشته باشد.

روایت حَسَنَ آن است که در سندش راوی متهمی نبوده و متنش نیز شاد نباشد و به اسناد و طرق متعدد نقل شده باشد.

روایت ضعیف آن است که شرایط صحیح و حسن را نداشته باشد. (1)

روایت شاذ و روایت منگر: اگر راوی نقه متفرد به نقل روایتی باشد که شاهدی برای آن نیست یا افزون بر آن با روایت نقات مخالفت هم داشته باشد آن روایت را «شاذ» می نامند.

در هر دو قسم گذشته اگر وثاقت راوی روایت ثابت نباشد آن را «منگر» گویند. ولی باید توجه داشت که این دو اصطلاح اخیر به جای یکدیگر نیز بکار برد می شود. (2) با توجه به آن چه در مقدمه صحیح مسلم آمده ما «منگر» را به غیر قابل قبول توضیح داده ایم. (3)

ص: 9

1- الصحيح ما اتصل سنه بنقل العدل الضابط عن مثله وسلم عن شذوذ و علة، والشذوذ أن يرويه الثقة مخالفًا لغيره. والحسن ما لا في إسناده متهم ولا يكون شاذًا ويروى من غير وجه نحوه، والضعف ما لم يجتمع فيه شرطا الصحة والحسن. (تذكرة الموضوعات للفتني 5)

2- رجوع شود به النكت على كتاب ابن الصلاح لابن حجر العسقلاني 274، عن المعبود للعظيم آبادي 1/ 236 و 3/ 86

3- رجوع شود به صحيح مسلم 51، شرح صحيح مسلم للنووى 1/ 56 - 57 .

الف) ضعف راوی یا نفی صحت روایت، دلیل ساختگی و جعلی بودن آن روایت نزد عame نیست بلکه ممکن است با قرائن و شواهد یا ضمیمه شدن روایات دیگر اعتبار آن نیز اثبات شود.

ب) گاهی «صحيح» در برابر «حسن» استعمال می شود پس نفی صحت روایت یا راوی، همیشه به معنای ضعف و عدم اعتبار نیست، بلکه گاهی به این منظور است که طبق شرط بخاری یا مسلم - مثلاً - شرایط صحت را ندارد، گرچه ممکن است روایت معتبر و راوی ثقه باشد. (1) لذا درباره برخی از روایات گفته شده: «در صحيح بخشی از این روایت آمده است»، یا گفته می شود: «رجاله رجال الصحيح إلّا فلان، وهو ثقة». یعنی راویان آن همه از رجال صحیح هستند جز فلانی ولی او هم ثقه و مورد اطمینان است. (2)

بعضی از کتب نزد عame به اعتبار معروف است که نیازی به ملاحظه سند آن نیست، مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم و....

سیوطی (متوفی 911) در ابتدای جامع الجوامع (جامع الأحاديث الكبير) حکم به مقبول بودن و اعتبار مجموع احادیث «مسند احمد» کرده و متقدی هندی (متوفی 975) در مقدمه کنز العمال نیز از او تبعیت نموده است. (3)

ص: 10

1- تطهیر الجنان 307 - 308 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف).

2- رجوع شود به مطلبی که صفحه 94 به نقل از کتاب التکیل خواهد آمد.

3- جامع الجوامع (جامع الأحاديث الكبير) ابتدای جلد اول، کنز العمال 1/9. قال العجلوني: و اعلم أن الحافظ السيوطي قال - في خطبة جامعه الكبير ما حاصله - : كل ما كان في مسنـد أـحمد فهو مقبول فإن الضعيف الذي فيه يقرب من الحسن. (كشف الخفاء 10/1) وقال العسقلاني في أول كتابه القول المسدد في وصف مسنـد أـحمد - : هذا المصنـف العظيم الذي تلقـته الأمة بالقبول والتكرـيم، وجعلـه امامـهم يرجعـ اليه و يـعولـ عند الاختلاف عليهـ. وقالـ غيرـ واحدـ منهمـ في ترجمـة أـحمدـ أنهـ أـخبرـ هوـ عنـ كتابـهـ بـقولـهـ: إنـ هذاـ الكـتابـ قدـ جـمعـتهـ وـ اـنتـقـيـتهـ منـ أـكـثرـ مـنـ سـبـعـ مـائـةـ وـ خـمـسـيـنـ أـلـفـ، فـماـ اـخـتـلـفـ فـيـ الـمـسـلـمـونـ مـنـ حـدـيـثـ رـسـوـلـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ فـارـجـعـوـاـ إـلـيـهـ، فـإـنـ كـانـ فـيـ وـ إـلـأـ لـيـسـ بـحـجـةـ. (رجـوعـ شـوـدـ بـ طـبـقـاتـ الـحـنـابـلـةـ لـابـنـ أـبـيـ يـعـلـىـ 1/144، طـبـقـاتـ الشـافـعـيـةـ لـلـسـبـكـيـ 2/31 - 32، سـيـرـ أـعـلـامـ النـبـلـاءـ 11/332) شـذـرـاتـ الـذـهـبـ 2/133، تـعـلـيقـةـ كـشـفـ الـظـنـونـ 2/1666) وـ قالـ الدـهـلـوـيـ: وـ جـعـلـ أـحـمـدـ مـسـنـدـهـ مـيـزـانـاًـ يـعـرـفـ بـهـ حـدـيـثـ رـسـوـلـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ، فـمـاـ وـجـدـ فـيـهـ وـلـوـ بـطـرـيـقـ وـاحـدـ مـنـ طـرـقـهـ فـلـهـ أـصـلـ، وـ مـاـ لـاـ، فـلـاـ أـصـلـ لـهـ رـجـوعـ شـوـدـ بـ حـجـةـ اللـهـ الـبـالـغـةـ 1/283) قالـ شـمـسـ الدـيـنـ اـبـنـ الـجـزـرـيـ - فـيـ أـوـلـ كـاتـبـ الـمـصـعـدـ الـأـحـمـدـ فـيـ وـصـفـ مـسـنـدـ أـحـمـدـ - : وـ هوـ كـتـابـ لـمـ يـرـوـ عـلـىـ وـجـهـ الـأـرـضـ كـتـابـ فـيـ الـحـدـيـثـ أـعـلاـ مـنـهـ. وـ نـيـزـ رـجـوعـ شـوـدـ بـ بـيـانـ إـلـاسـلامـ لـعـدـةـ مـنـ الـعـلـمـاءـ /ـ الـقـسـمـ الثـالـثـ 6/13 - 17.

آن دو و برحی دیگر از محدثان اهل تسنن تصریح کرده اند که روایات ابن حبان (متوفی 354) در «صحیح» و ضیاء الدین حنبلی مقدسی (متوفی 643) در «الأحادیث المختارة» نیز محاکوم به صحت است. (۱)

8. ما در ذکر ترضی (رضی الله عنه) و ترحم (رحمه الله)، و هم چنین ذکر تھیّات پس از اسمائی مقدسه معصومین علیهم السلام و... تابع منابع و مصادر نبوده ایم، و سعی شده که اگر تھیّت در مصادر نباشد، در کروشه آورده شود.

9. حقیقت مطلب آن است که توجه به وجود این روایات در منابع اهل تسنن حکم بزرگان آنان به اعتبار آن، می تواند قدمی بسیار مهم در راه وحدت و

ص: 11

1- فی کشف الظنون 2 / 1624 - 1625: المختارۃ فی الحدیث للحافظ ضیاء الدین محمد ابن عبدالواحد المقدیسی... التزم فیه الصحة، فصحح فیه أحادیث لم یسبق إلی تصحیحها. قال ابن کثیر: و هذا الكتاب لم یتمّ، و كان بعض الحفاظ من مشايخنا یرجّحه علی مستدرک الحاکم. و رجوع شود به جمع الجوامع (جامع الأحادیث الكبير) ابتدای جلد اول، کنز العمال 1/9، تدريب الرأوى 1/144، الأحادیث المختارة 1/18 به نقل از الدارس فی تاریخ المدارس 2/94 وابن تیمیة یصرح بأن أحادیث المختارة أصح و أقوى من أحادیث المستدرک. (فتح الباری 7/211)

یکپارچگی امتی باشد که ادعای پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند و پاسخ مثبتی به فرمان خداوند که: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَغْرُقُوا... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَيَّاهُ لَعَلَّكُمْ تَهَدَّوْنَ). [آل عمران (3): 103] و دست کم آن که مخالفان راه انصاف پیش گرفته و از قضاوت بی جا دست بردارند چرا تنهایی نزد قاضی روند؟! اگر شیعه برای مدعایش این همه مستند در منابع مهم و معتبر آنان دارد، و اعتبار آن گرچه- نزد عده ای از آنان- ثابت است، پس دیگر جایی برای اتهام او به انواع و اقسام تهمت ها و افتراهای نیست! (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؟!

10. و مهمترین نکته آن که روایاتی که انتخاب شده دلالت بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، حاکی از جایگاه ویژه آن حضرت نزد خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله است و برتری آن حضرت را بر دیگران اثبات می نماید. ویژگی هایی که هر کدام به تنهایی برای بیان شخصیت والای آن حضرت کافی است.

ناگفته پیداست که اگر دیگران از این فضائل بهره ای داشتند، معنا نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله - که مأمور بهبلاغ مین و رسالت رسا و آشکار است و در فصاحت و بلاغت گوی سبقت را از همگان ربوده - الفاظ و تعابیری بکار برد که ظهور بلکه صراحة در اختصاص داشته و موجب مشتبه شدن امر بر امت گردد!!

... باشد تا همه بدانند آن چه که شیعه بدان معتقد است در مصادر مخالفان با سند معتبر آمده و تلاش مذبوحانه و دست و پازدن بیجا برای تضعیف و خدشه در آن بی فایده است.

اگر شیعه معتقد است پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس در فضیلت با امیرمؤمنان علیه السلام برابر نیست استنادش به آیه شریفه مباھله [\(۱\)](#) (يعنى نص: (وَأَنْفَسَنَا)) و روایاتی

ص: 12

1- قوله تعالى: (فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَّهُنْ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [آل عمران (3): 61]

است که دلالت دارد امیرالمؤمنین علیه السلام به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آله است.

استنادش به روایاتی است که علی علیه السلام را بهترین خلق خدا معرفی می نماید.

استنادش به احادیث: حق با علی علیه السلام است!

قرآن با علی علیه السلام است!

استنادش به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ولایت و حدیث غدیر است که علی علیه السلام را سرپرست مؤمنان پس از خویش دانسته است

استنادش به حدیث منزلت است که تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به حضرت موسی علیه السلام.

و فرموده: سابقه او در اسلام از همه بیشتر علم و دانش او از همه افزون تر و در حلم و برداری از همه برتر است.

تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت به او اختصاص دارد.

او تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است.

او درب ورودی شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

او هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت است.

او تنها یار بت شکن پیامبر صلی الله علیه و آله است.

او پرچمدار خیر است که مдал افتخار «خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست دارند» ویژه اوست.

خورشید فقط برای او بازگشته تا نمازش را بجای آورد.

فقط او از پیامبر صلی الله علیه و آله است که تبلیغ سوره برائت از جانب خدا از ابوبکر گرفته و به او واگذار شد.

به فرمان خدا همه درب ها به مسجد بسته و درب خانه او باز گذاشته شد

حضرت فاطمه علیها السلام به فرمان خدا به او تزویج شد.

او بر همه گذشتگان و آیندگان ترجیح دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه از خدای تعالی برای خویش خواسته برای خویش درخواست نموده و خداوند هم پذیرفته است!

نگاه به او عبادت است!

نافرمانی او نافرمانی خداست!

جدایی از او جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است.

همه مبارزات او بر تأویل قرآن است.

او در آزمایش الهی سرافراز است.

حب و بغض او میزان تشخیص ایمان و نفاق است.

او در دنیا و آخرت، سید و سalar است.

دشمن او دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمن خداست!

حب و بغض او حب و بغض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است!

آزار او آزار پیامبر صلی الله علیه و آله، و جنگ با او و خاندانش جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است.

دشمن به او دشمن به پیامبر صلی الله علیه و آله و خداست.

مرگ جاهلی و عذابی سخت برای دشمن اوست.

شقی ترین مردم قاتل اوست.

او تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بوده و اسرار نهانی را از آن حضرت دریافت نموده و سپس تجهیز آن بزرگوار را بر عهده داشته است.

او تنها وصی و پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله است.

او اولین کسی است که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود.

او اولین کسی است که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود.

او دارای گنجی بهشتی است و... پیامبر صلی الله علیه و آله بارها در قالب دعا علاوه ویژه خویش را به ایشان اظهار و ابراز فرموده اند.

این ها همه فضائلی است که در روایات معتبر اهل تسنن آمده و به علی علیه السلام اختصاص دارد و کسی در این فضیلت ها با ایشان شریک نیست لذا برخی از صحابه پس از نقل ویژگی های آن حضرت تصریح کرده اند که دیگران از آن بی بهره اند و آرزوی داشتن آن را نموده و آن را از هر چیزی برتر دانسته اند.

دشمنان سعی در انکار، تکذیب، کتمان و تحریف این فضائل نموده و واکنش های گوناگون در قبال آن داشته، بلکه در برابر آن برای دیگران نیز فضائلی بافته اند، و با تبلیغات دروغین و فضاسازی بسیاری را به گمراهی کشانده اند به گونه ای که به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نیستند و حتی اگر اعتبار آن روایات را پذیرند از التزام به مفاد آن ابا و امتناع داشته و آن را تأویل و توجیه می نمایند.

والبته با کاوش های علمی دانشمندان مُشت آنان باز شده است.

از ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام پوزش می طلبم که جسارت های دشمنان را نقل نموده ام ولی برای روشن شدن حقیقتی که آن ها تلاش در کتمان، انکار، تحریف و... آن داشته اند ناگزیر شدم که برخی از یاوه هایشان را تذکر دهم.

امید آن که این اثر مورد توجه و قبول سرور و آقای ما حضرت حجه بن الحسن المهدی عجل الله فرجه الشریف واقع شود و عزیزانی که با نظرات ارزشمند خود این ناچیز را راهنمایی فرموده اند بیش از پیش مشمول الطاف و عنایات آن حضرت قرار گیرند.

عید غدیر 1443 برابر با تیر ماه 1401، مهدی صدری

ص: 15

حکمت اهتمام به فضائل و مناقب

گرچه مذاکره، نقل و تدوین کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضائل خاندانش علیهم السلام عبادت و بندگی خدا بوده و پاداش و ثواب بر آن مترتب است ولی آثار و فواید راوان دیگری نیز بر آن مترتب است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

تأثیر ذکر فضائل در الگوسازی

یکی از مهمترین آثار نقل فضائل، الگوسازی و معرفی نمونه برای تأسی دیگران است. یکی از معاصرین می نویسد:

انسان الگوپذیر و شیفته فضل و کمال است لذا هر گونه فضل و منقبتی که نزدش به صحت پیوندد خواسته یا ناخواسته او را به خود متوجه و متمایل می سازد قرآن در جهت هدایتگری خود به مناقب و در برابر آن به نواقص و معایب توجه خاص کرده و ضمن الگوپردازی به مناقب یا معایب افراد و گروه ها توجه داده است و از هدایت جویان خواسته است تا به افراد فاضل اقتدا کنند. برای نمونه در آیات متعدد از مناقب قهرمان توحید حضرت ابراهیم گفته و از جمله فرموده است (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) [الممتحنة (60)]: ۴] و در جای دیگر از کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام گفته و به لزوم

تأسی به ایشان چنین پرداخته است (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأُ حَسَنَةً لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) [الأحزاب (33): 21]، گاه از مناقب و جوانمردان اصحاب کهف یاد نموده یا عمدۀ آیات یک سوره را به مناقب و داستان یک قهرمان یعنی حضرت یوسف عليه السلام اختصاص داده است.

در مجموع بیان تلاش پیامبران و پیروانشان و تحمل شداید و سختی ها و صبر و شکیبایی آنان نیز ذکر مناقب آنان و نشان دادن الگوی برتر است

آیات پایانی سوره حمد - که هر مکلف در شباهه روز دست کم ده بار آن را در نمازش تکرار می کند - شاهد دیگری است بر اهتمام قرآن به الگو. در این آیات سخن از برخی مناقب و معایب است و بنده در مهمترین عبادتش، نماز، باید به این مفاهیم و افرادی که اهل آن مناقب اند اقتدا کند و از گروه بی منقبت بیزاری جوید. از این رو پرداختن به مبحث مناقب و اخبار این باب به عنوان مقدمه ای برای شناخت بهتر مسیر هدایت ضرورت دارد و موجب می شود که فاضل را از مفضول باز شناخته آنان را در جایگاهی قرار دهیم که خدا و رسول صلی الله علیه و آله خواسته اند و در زندگی به آنان اقتدا کنیم تا هدایت شویم. [\(1\)](#)

نقش فضائل در سردبشت رهبری جامعه و شناخت حق از باطل

از مهمترین فواید پرداختن به فضائل و مناقب، نقش مستقیم آن در تعیین و نصب امام و رهبر برای اجتماع و سوق دادن مردم به پیروی از او است.

عنایت و اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به ذکر فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و خاندانش علیهم السلام

ص: 18

1- برگرفته شده از کتاب: حاکم نیشابوری و المستدرک علی الصحیحین 199 (با تلخیص و تصرف). در برخی از مطالب عنوانین آینده نیز از این منبع بهره برده ایم.

و هم چنین دوستان و محبّان آنان مانند، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و.... (۱) و اعطای مدار هایی چون «منا»، «راستگوترین»، «مقتول به دست گروه تجاوزگر»... همه از مؤثّرین شیوه ها در جهت شناساندن خُطّ صحیح پیروی از رسالت و دادن ملاک و محک برای تشخیص حق از باطل بوده است.

در مجموع اطلاع از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام - و هم چنین آگاهی از رفشارهای ناشایست دشمنان و مطاعن آن ها - راهکار مؤثری برای شناسایی حق از باطل و تعیین سرنوشت رهبری جامعه است، چنان که در نکته دهم پیشگفتار بدان اشاره شد. این مطلب با تأمل در مطالب عنوانین آینده بیشتر روشن می گردد.

آگاهی از تاریخ تحریف نشده

بسیاری از حقائق تاریخی بر ما مخفی است و گزارش درستی از آن در دسترس نیست. جهت آن هم روشن است که تاریخ نگاران مطابق میل حاکمان، آثار خویش را نگاشته اند و آن چه بر وفق مراد آن ها نبوده ثبت نشده است!

آگاهی از تاریخ صحیح گذشتگان و اطلاع از فداکاری کسانی که تمام سعی و تلاش

ص: 19

1- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ). قلنا: من هم يا رسول الله؟ و كلنا نحب أن نكون منهم. فقال: (أَلَا إِنَّ عَلَيَّاً مِنْهُمْ)، ثم سكت ثم قال: (أَلَا إِنَّ عَلَيَّاً مِنْهُمْ)، ثم سكت. يعني: «خداؤند مرا فرمان به دوستی چهار نفر از اصحابیم داده، و به من خبر داده که آن ها را دوست می دارد» اصحاب پرسیدند: یا رسول الله آن چهار نفر چه کسانی هستند؟! همه ما دوست داریم که از آن ها باشیم. حضرت فرمود: «بدانید که على از آن هاست». سپس ساكت شد. پس از آن دو مرتبه فرمود: «بدانید که على از آن هاست» و سکوت اختیار فرمود. (المستدرک 130 / 3 قال الحاكم: على شرط مسلم، و تعقبه الذهبي بأنه لم يخرج لأبي ربيعة، وهو صدوق) بنابر نقلی سه مرتبه این کار تکرار شد و پس از آن سه نفر دیگر را معرفی فرمود: ابوذر، مقداد و سلمان. (رجوع شود به مسند احمد 5/356، سنن ابن ماجة 1/53، سنن الترمذی 5/299، الاستیعاب 2/636 و 4/1482، الإصابة، 6/161، الصواعق المحرقة 2/122، فیض القدیر 2/271) برای روشن شدن مطلب رجوع شود به صفحه 211-212 حدیث شماره 116 و مطالب پس از آن.

خویش را در راه پیشرفت دین بکار گرفته اند برای عموم مسلمانان اهمیت دارد و این از مهمترین انگیزه های طرح فضائل و مناقب است. برای آگاهان از سیره و تاریخ پوشیده نیست که تمام سعی و تلاش مخالفان بر محو کتمان و تحریف افتخارات امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه نسبت دادن آن به دیگران است که نمونه هایی از آن را در لابالی مطالب این کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

تأثیر نقل فضائل در گرایش مردم به اهل بیت علیهم السلام

اطلاع مردم از کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضائل خاندان پاکش تأثیر بسزایی در افکار و عقاید و رفتار آنان دارد چنان که در نقطه مقابل، اطلاع از دیدگاه آن حضرت نسبت به دیگران همین تأثیر را در تنفس و انجار از دشمنان آنان دارد و این نکته باعث شد که حاکمان از تدوین، نشر و ترویج احادیث نبوی جلوگیری کنند.

درباره اهمیت و نقش اخبار مناقب همین بس که دلیل اصلی یا یکی از اسباب مهم جریان منع و محدودیت نقل و نگارش حدیث توسط خلفا بوده که باعث بزرگ ترین انحراف در تاریخ اسلام شده است.

عمر بن الخطاب، اصحاب را از ذکر احادیث نبوی ممنوع داشته و به محدثان اجازه خروج از شهر مدینه را - جز در مواردی خاص - نمی داد. [\(1\)](#)

مهم آن است که او با چه احادیث مشکل دارد او می گوید:

ص: 20

1- مراجعه شود به جامع الأحادیث للسيوطی: 140/13، 401، 459 و 28/15 و 50/51. (قال لهم:... أَقِيمُوا عِنْدِي، لَا وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُونِي مَا عِشْتُ، فَنَحْنُ أَعْلَمُ؛ نَأْخُذُ وَنَرُدُّ عَلَيْكُمْ. فَمَا فَارَقُوهُ حَتَّىٰ ماتَ). (كنز العمال 10/293) وفي الطبقات الكبرى لابن سعد 2/336: قال عمر بن الخطاب لعبد الله بن مسعود و لأبي الدرداء و لأبي ذر: ما هذا الحديث عن رسول الله [صلی الله علیه و آله]؟!... ولم يدعهم يخرجون من المدينة حتى مات.

أقلوا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وآله إلا فيما يعملا به. (1)

يعنى او فقط اجازه نقل روایاتی را می دهد که مردم در عمل به آن احتیاج دارند اهل تسنن تصريح کرده اند که منع او نسبت به نقل روایاتی است که مشتمل بر احکام و فروع فقهی نباشد (2)، پس منع مختص به احادیث خاص یعنی فضائل اهل بیت علیهم السلام و امثال آن است. پس از عمر، در زمان عثمان و معاویه نیز این سیاست به همین منوال ادامه داشت و ممانعت آن ها از خصوص همین روایات بود.

(3)

عمر با این سیاست از نشر معارف دین و به ویژه فضیلت های اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان جلوگیری نمود.

پس از آن نیز اگر حدیثی منتشر می شد و بین مردم رایج می گردید آن را به نحوی معنا می کردند که از تأثیر آن جلوگیری شود.

گزارشی که در ادامه ملاحظه می کنید و عامه حکم به صحت و اعتبار آن کرده اند، شاهدی برای اثبات این مطلب است گرچه این روایت از تحریف مصون نمانده است.

ص: 21

1- المصنف لعبد الرزاق 11/262، تاريخ مدينة دمشق 67/344، البداية والنهاية 8/115.

2- نقل ابن عبد البر عن بعضهم: أن عمر إنما نهى عن الحديث عما لا يفيد حكماً ولا يكون سُنة. (جامع بيان العلم وفضله 2/121) و قال الدارمي: معناه عندي: الحديث عن أيام رسول الله صلى الله عليه وآلـه ليس السنن والفرائض. (سنن الدارمي 1/85).

3- قال عثمان بن عفان على المنبر: لا يحل لأحد يروي حديثاً لم يسمع به في عهد أبي بكر ولا عهد عمر. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2/336 تاريخ مدينة دمشق 39/180، المحاضرات والمحاورات للسيوطى 70، كنز العمال 10/295) وقال معاویة: أقلوا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وآلـه، وإن كنتم تتحذّثون فتحذّثوا بما كان يتحذّث به في عهد عمر. كنز العمال 10/291، ورجوع شود به مسند الشاميين للطبراني 3/251، تاريخ مدينة دمشق 26/382)

حدیفه مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال غضب نسبت به گروهی از صحابه فرموده بود، برای مردم مدائن نقل می کرد. مطالب او را برای سلمان بازگو کردند سلمان گفت حدیفه خود بهتر می داند چه می گوید به حدیفه گفتند: مطالب تورا به سلمان رساندیم، از تصدیق یا تکذیب تو امتناع می کند؟ حدیفه از سلمان پرسید: چرا مطالبی که من از حضرت شنیده ام و برای مردم نقل می کنم تصدیق نمی کنی؟! سلمان در پاسخ گفت: حضرت گاهی عصبانی می شد و در حال غضب مطالبی را نسبت به برخی از صحابه بیان می کرد، و گاهی شاد و خوشنود بود و در آن حال نسبت به عده ای از اصحاب چیزی می گفت [یعنی العیاذ بالله - حضرت از حال طبیعی خارج شده بود و نمی فهمید که چه می گوید]

تو حاضر نیستی از این مطالب دست برداری تا این که مردم را نسبت به عده ای از صحابه خوشبین کنی که آن ها را دوست داشته باشند و نسبت به برخی دیگر بدین کنی تا مردم بغض و کینه آن ها را به دل گیرند!

این کار توبین مردم ایجاد اختلاف و تفرقه انگیزی می کند.

(حدیفه!) تو می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه اش فرمود: (خدایا) هر کس از امت را که من در حال غضب ناسزا گفتم یا لعنت کردم، آن را رحمت بر آن ها قرار بده، چون من هم مانند بقیه بنی آدم غضب دارم (و گاهی از دیگران - بی جهت! - عصبانی می شوم) ولی خدا مرا رحمت برای همه عالمیان قرار داده است.

سپس سلمان قسم یاد کرد که: حذیفه، اگر دست از این کار برنداری به عمر گزارش خواهم کرد. (۱)

این روایت از جهات متعدد قابل تأمل و بررسی است:

1. حذیفه- که از بزرگان صحابه بشمار می رود - فضائل اهل بیت و نیکان صحابه و مطاعن دیگران را برای مردم ذکر می کرده است.
2. با نسبت های بی جا که به پیامبر صلی الله علیه و آله داده اند می خواهند حضرت را یک بشر عادی معرفی کنند که او از انسان های معمولی هم پایین تر است و حاضر می شود هنگام غضب بی جهت به دیگران ناسزا گوید!
- ونتیجه آن خواهد شد که آن چه در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا مطاعن دشمنان بفرماید از حجیت ساقط است و ارزش استناد ندارد، چنان که در دنباله روایت به این نکته تصریح شده است که «إِنَّمَا أَنَا مِنْ وَلَدِ آدَمَ أَغْضَبَ كَمَا يَغْضِبُونَ».
- یعنی: من هم مانند بقیه بنی آدم غضب دارم (پس ممکن است - بی جهت - از دیگران عصبانی شوم)!!
3. علت انتخاب سلمان برای این نسبت بی جا آن است که به واسطه محبت او به اهل بیت علیهم السلام مطلب جعلی از زبان او بهتر جا می افتد و قابل قبول است.
4. تبلیغات حذیفه تأثیر بسزایی در ایجاد محبت اهل بیت علیهم السلام و بعض دشمنان آن ها بین مردم داشته است.

صف: 23

1- سنن أبي داود 404/2، المعجم الكبير للطبراني 259/6 - 260، تهذيب الكمال 486/21 - 487، و مراجعه شود به الأدب المفرد 59، مسنند احمد 433/5، عون العبود 12/27، البانی این روایت را صحیح می داند. (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألبانی 352/4، 353، شماره 1758)

5. نقل روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن دشمنان را تفرقه انگیزی بشمار آورده اند.

6. سلمان را از مخالفین سرسخت ذکر فضائل و مطاعن معرفی کرده اند که حاضر شده حذیفه را تهدید نماید و به شدت با کار او مبارزه کرده است!

7. بخش پایانی روایت حاکی از خفقان شدیدی است که در زمان عمر نسبت به نقل روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است.

8. در پایان ذکر این نکته را لازم می دانیم که بنابر نقل خود عامله پیامبر صلی الله علیه و آله - با اشاره به دهان مبارک - فرمود: (فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ). [\(1\)](#) یعنی: به خدایی که جانم به دست اوست سوگند یاد می کنم که بر زبان من چیزی جز حق جاری نمی شود.

فهم صحیح آیات قرآن

بدون شک آیاتی از قرآن در بیان فضائل و مناقب افرادی است که تصریح به آن ها نشده و خداوند تعالی با اوصاف و عنوانین آنان را مدح و ستایش نموده بلکه گاهی فرمان به همراهی با آنان داده و گاه اطاعت از آنان را واجب کرده است. همان گونه که برداشت صحیح از آیاتی که در احکام عبادت و معاملات نازل شده متوقف بر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله است تبیین و تفسیر آیات فضائل - و هم چنین آیاتی که در مذمت دشمنان خدا و... است - به کلمات نورانی آن حضرت محقق می شود که این بخشی از روایات فضائل و مناقب است.

ص: 24

1- ابن حجر عسقلانی می گوید: این روایت اسناد و طرق متعدد دارد که باعث تقویت یکدیگر (و حکم به اعتبار آن) می شود. (فتح الباری 1/ 185) و البانی نیز آن را صحیح می داند. (رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة للألبانی 4/ 45 - 46، شماره 1532) همین روایت با الفاظ و تعابیر دیگر در کتب عامله نقل شده است. (رجوع شود به مکاتیب الرسول صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و آله میانجی 1/ 375)

نویسنده‌گان اهل تسنن نقل کرده اند که ابن عباس می‌گفت:

تمام آیاتی که در آن آمده: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) سرآمد، سرور، و امیر آن مؤمنان، علی علیه السلام است. خداوند صحابه را در قرآن (در موارد متعدد) سرزنش نموده ولی از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکرده است. [\(۱\)](#)

با تدبیر در آیات شریفه و تبع اخبار و آثار فریقین معلوم می‌شود که مهم ترین محورهای فضائل و مناقب در قرآن اموری است که تنها مصدق یا برترین مصدق آن امیر مؤمنان علیه السلام است که به چند مورد آن اشاره می‌شود.

امتیاز خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

از مهمترین فضائل و مناقب - که فوق آن تصوّر نمی‌شود - تطهیری است که خداوند تعالی برای خویشان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و آن را در آیات محکم قرآن بیان فرموده که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) [الأحزاب] [\(۲\)](#). [\[۳۳\]](#)

در روایات مسلم عامه، به گونه‌ای مصدق این آیه بیان شده که اختصاص آن به امیر مؤمنان علیه السلام و خاندانش روشن است و هیچ یک از صحابه را از آن بهره‌ای نیست. [\(۳\)](#)

ص: 25

1- رجوع شود به صفحه 147، روایت شماره 29

- 2- جز این نیست که خدا می‌خواهد آلوگی را از شما اهل بیت علیهم السلام بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
- 3- قالت عائشة: خرج النبي صلی الله علیه و آله غداة و عليه مرط مرحل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علي فادخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلتها، ثم جاء علي فادخله، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا). (صحیح مسلم 7/130) قال الذہبی: وصحّ أن النبي صلی الله علیه وسلام جلل فاطمة وزوجها وابنیهما بكساء، وقال: (اللَّهُمَّ هُؤلاء أَهْلُ بَيْتِي، اللَّهُمَّ فَمَأْذِهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا). (سر اعلام النبلاء 2/122) وعن أبي جميلة: أن الحسن بن علي [علیهم السلام] قام فخطب على المنبر، فقال: يا أهل العراق، انقوا الله علينا؛ فانا أمراؤكم وضيوفانكم، ونحن أهل البيت الذين قال الله عز وجل: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا)، مما زال يومئذ يتكلم حتى ما ترى في المسجد إلا باكيًا. (المعجم الكبير 93/3) قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/172) دکتور صاعدی حکم به صحت آن را از البانی مکرر نقل کرده [به نقل از صحیح سنن الترمذی 3/91 - 92، 226 - 227، 241] و خودش بعضی از روایات را حسن لغیره و برخی دیگر را صحیح - لغیره دانسته و گفته: أصل الحديث ثابت من طرق عن النبي صلی الله علیه وسلام. (فضائل الصحابة للصاعدی 4/385، 392، 394 - 395) ورجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1595 - 1600.

در آیه ای دیگر وجوب دوستی نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان مزد و پاداش رسالت چنین مطرح شده که: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشوری (42): 23]. (1)

و این نیز اختصاص به امیر مؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دارد و دیگران از دائره «قربی» بیرون هستند. (2)

«اولوا الارحام» در آیه: (الَّذِيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أَمَهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ) [الأحزاب (33): 6] و آیه: (وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا

ص: 26

-
- [ای پیامبر] بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی کنم، مگر دوستی درباره خوشاوندان [و اهل بیتم].
 - رجوع شود به کلام ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در المنح المکیة 526
 - 3- پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است و همسران او [در حرمت نکاح مانند] مادران آنانند. و در کتاب خدا برخی خوشاوندان نسبت به برخی دیگر، از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند.

الْأَرْحَامِ بَعْضَهُمْ أُولَىٰ بِعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُكَلِّ شَيْءٌ عَلَيْهِمْ) [الأَنْفَال (8): 75] (1) گرچه ظاهرش مفهومی است که دیگران را نیز شامل می شود، ولی به ضمیمه روایات معصومین علیه السلام و کلام امیرمؤمنان علیه السلام بیانگر حکم خدا در اولویت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به وراثت و جانشینی آن حضرت است. (2)

سبقت در ایمان و بندگی

بدون شک پیشی در ایمان آوردن به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سبقت در عبادت و بندگی خدا امتیاز مهمی بشمار می آید که در قرآن مکرر با عبارت «السابقون» (3) و غیره متذکر آن شده و آثار و اخبار اهل تسنن دلالت بر سبقت امیرمؤمنان علیه السلام در ایمان و اولین نمازگزار بودن آن حضرت دارد. (4)

خدای تعالی نسبت به دیگران فرموده: (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَمَّا لَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) [الحجرات (49): 14] و این موجب تردید در ایمان واقعی جمعی از آنان می شود، برخلاف ایمان امیرمؤمنان علیه السلام که به تأیید خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.

ص: 27

1- و کسانی که بعداً ایمان آورند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند؛ و در کتاب خدا، برخی خویشاوندان نسبت به برخی دیگر از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست

2- قال: (فَنَحْنُ مَرَّةً أُولَىٰ بِالْقِرَابَةِ...). (نهج البلاغة 3/33، شرح ابن ابی الحدید 182/15).

3- مانند آیات شریفه: (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَ اللَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) [التوبه (9): 100]، (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) [الواقعة (56): 10]

[11 -

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 483 فضیلت هفتم

بلکه از افتخارات آن حضرت آن است که هیچ گاه به خدای تعالی شرک نورزیده و در برابر غیر خدا سر به سجده ننهاده است لذا عame عبارت معروف: «کرم الله وجهه» را فقط درباره ایشان بکار می بردند. (1)

هجرت، جهاد و فداکاری

از جمله اموری که در قرآن سبب امتیاز و برتری شمرده شده هجرت، جهاد و فداکاری در راه دین است که خداوند به صراحة فرموده: مجاهدان در راه خدا از دیگران برتر هستند و گاهی مдал «اعظم درجه» به آنها اعطافرموده و آنان را به بالاترین درجات ارتقا داده است.

(2)

بدون هیچ تردیدی پیشایش همه مجاهدان بلکه پرچمدار آنان امیر مؤمنان بوده بلکه در برخی موارد تنها مصدق فداکاری و جانشانی آن حضرت است مانند آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي نَفْسَهُ أَيْغَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ

ص: 28

1- رجوع شود به الطبقات الكبرى 3/23، تاريخ مدينة دمشق 42/26، مرآة الزمان 6/434، المنتظم 5/68، تاريخ الخلفاء للسيوطى 184، الصواعق المحرقة 120، ينابيع المودة 2/386، سبل الهدى والرشاد 11/288.

2- مانند آیات شریفه: (لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الْفَضَّلَاتِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا * دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا) [النساء (4): 95 - 96] (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْقَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ) [الحديد (57): 10] (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) [التوبه (9): 20 - 22].

وَاللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ] [البقرة: 207] که مربوط به لیله المیت می باشد. (1)

استقامت و پایداری

در آیات شریقه قرآن استقامت و پایداری در راه دین مدح و ستایش شده و این یکی از صفات بارز امیر مؤمنان علیه السلام است. در شرائط سخت و دشوار - چه در حیات پیامبر صلی الله علیه وآلہ و چہ پس از آن- که دیگران قدم راسخی نداشتند آن حضرت ثابت قدم ماند ولی دیگران به گذشته تاریک جاھلیت بازگشته‌اند. (2)

یکی از موارد معروف و مشهور آن نبرد أحد است که آیات قرآن در مذمت فاریان نازل گشت. (3)

بنابر روایت معتبر امیر مؤمنان علیه السلام صریحاً پایداری خویش را اعلام فرمود، و با قرائت آیه شریقه: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبِيلِ الرَّسُولِ إِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبَتْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِيبَهِ فَلَنْ يَضْرِرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [آل عمران (3): 144] می فرمود: به خدا سوگند پس از آن که خدا ما را هدایت کرد ما به گذشته برنمی گردیم. به خدا سوگند اگر آن حضرت بمیرد یا کشته شود، من هم تا آخر عمر قطعاً در دفاع از آن دینی که پیامبر صلی الله علیه وآلہ برای آن مبارزه می کرد مبارزه می کنم به خدا سوگند من برادر ولی پسرعمو و وارث او هستم چه کسی از من به آن حضرت سزاوارتر است؟! (4)

ص: 29

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1627، 1633.

2- البته در تاریخ، این منقبت نیز تحریف شده و نام دیگران نیز در کنار حضرت آمده یا فقط به دیگران نسبت داده شده است!

3- قال الله تعالى: (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلُوْنَ عَلَىٰ أَحَدَ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَأْكُمْ) [آل عمران (3): 153] ورجوع شود به تشیید المطاعن .19/16

4- رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت 17، صفحه 895: «تنها یار ثابت قدم».

برتری صاحبان داشت بر دیگران امری وجدانی و بدیهی است و نیازی به استدلال ندارد ولی به جهت غفلت بشر و ترجیح جاهلان بر عالمان و پیروی کورکرانه از آنان گاهی نیازمند به تذکر و آگاهی است؛ لذا خداوند با طرح یک پرسش ساده و روشن می‌پرسد (هلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) [آل‌زم (39): 9] آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر هستند؟

و در جای دیگر به درجه رفیع و والای دانشمندان با ایمان اشاره فرموده که: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) [المجادلة (58): 11]. ترجیح دادن به سبب داشتن از آیات متعدد استفاده می‌شود که پرداختن به آن خارج از موضوع کتاب است.

قرآن به صراحة ملاک پیروی را بیان فرموده که: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبَيِّنَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى) ^صفَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [یونس (10): 35].

به شهادت تاریخ و آثار قطعی از طریق خاصه و عامه احدی در داشتن با امیر مؤمنان علیه السلام قابل قیاس نیست و چنان که علم و داشت آن حضرت بر همه روشن گشته، جهل و نادانی دیگران نیز در آثار فراوان و به صورت مسلم ثبت گردیده است.

برخی از آثار زیانبار تحریف فضائل

به جهت بازی زمامداران با اخبار مناقب از یک سو و تساهل محدثان در نقل روایات از سوی دیگر انحرافاتی پدید آمد که از مهمترین آن انحرافات جابجایی صلاحیت زمامداری یعنی صحابه - و ادعای عدالت‌شان - به جای اهل بیت علیهم السلام و عصمت آنان است.

در بین مخالفان به وضوح دیده می شود که محبت دیگران - و حتی محبت شجره ملعونه ! - جایگزین محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گردیده است که نمونه ای از آن را ملاحظه می فرمایید.

محبت شجره ملعونه جایگزین محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

واقعاً جای تعجب است که مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام نزد برخی، چنان بی ارزش شده است که شهادت جگرگوشه پیامبر صلی الله علیه و آله و سرور جوانان بهشت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به دست یزید را نادیده گرفته و می گویند: هلا سکتوا عنه احتراماً لأئمۃ معاویة؟! چرا به احترام معاویه [که از صحابه است!] در مورد یزید سکوت نمی کنند؟![\(1\)](#)

آیا جای سؤال نیست که چرا شما احترام پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره امام حسین علیه اسلام رعایت نکرده و نمی کنید؟

شمس الدین ذهبی (متوفی 748) - که درباره اهل بیت علیهم السلام بی انصافی و کوتاهی و.... فراوان دارد - هنگامی که به نام یزید می رسد می گوید:

او عهده دار خلافت شد و کارهایی کرد خدا از تقصیرات او بگذرد![\(2\)](#)

او به صراحة می گوید: ما یزید را ناسزا نمی گوییم، و گرچه به ظاهر ادعا می کند که: او را دوست نداریم ولی بلا فاصله از او دفاع می کند که: در میان خلفا و پادشاهان از او بدتر هم وجود داشته است!

ص: 31

1- تعلیقه محقق طباطبائی قدس سره بر کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 302

2- قال في تذهیب التکمال 10/100: یزید بن معاویة الأموی الذي ولی الخلافة و فعل الأفاعیل سامحه الله!

بلکه پس از مدح و ستایش او در آخر کلامش می گوید: از آن روی که آغاز خلافتش با شهادت امام حسین علیه السلام و پایانش با واقعه حرّه بود مردم او را دشمن داشتند. (1)

پس دشمنی را به مردم نسبت داده و خودش با او دشمنی ندارد؛ که اعتراف نمود: ما یزید را سب نکرده و ناسزا نمی گوییم!

او در موارد دیگری نیز گرایش و تمایلش را به بنی امیه نشان داده است. (2)

نمونه ای از همین قبیل رفتار انس و انعکاس آن در صحیح بخاری است:

عن أنس بن مالك: أتى عبيد الله بن زياد برأس الحسين بن علي [عليه السلام] فجعل في طست، فجعل ينكث، وقال في حسنة شيئاً، فقال أنس: كان

ص: 32

1- وقال - عامله الله بعده -: ويزيد ممن لا نسبة ولا نجّبه له نظراً من خلفاء الدولتين، وكذلك في ملوك التواحي، بل فيهم من هو شرّ منه... كان قوياً شجاعاً، ذا رأي و حزم، وفطنة، وفضاحة له شعر جيد، وكان ناصبياً، فظاً غليظاً، جلفاً. يتناول المسكر، وي فعل المنكر. افتح دولته بمقتل الشهيد الحسين [عليه السلام]، واحتتمها بواقعه الحرّة، فمقته الناس. (سير أعلام النبلاء 36/4 - 38)

2- صدر و ذيل كلام او را درباره ولید بن عقبة اموی و دفاع از او بنگرید: و كان مع فسقه - والله يسامحه [!!] - شجاعاً قائماً بأمر الجهاد. روى ابن أبي ليلى، عن الحكم، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال الوليد بن عقبة لعلي [عليه السلام]: أنا أحد منك سناناً، وأبسط لساناً وأملاً للكتبية. فقال علي [عليه السلام]: «اسكت، فإنما أنت فاسق. فنزلت: (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً) [السجدة 32]: 18. قال الذهبي: قلت: إسناده قوي، لكن سياق الآية يدلّ على أنها في أهل النار [!!] (سير أعلام النبلاء 3 / 415) ابن اثير می نویسد: خلافی بين اهل علم نیست که آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبِيٍّ فَتَبَيَّنُوا...) [الحجرات 49]: 6 در شأن او نازل شد. او از سوی عثمان حاکم کوفه شد و در حال مستی نماز صبح را به جماعت چهار رکعت خواند! (اسد الغابة 5 / 90 - 91) بلکه مراجعات نمودن حال حکم بن أبي العاص - عمومی عثمان - توسط ذهبي و دیگران، البانی متعصب را هم شگفت زده نموده و به آن ها اعتراض کرده است! (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني / ق 2 / 723 - 725)

أشبههم برسول الله صلى الله عليه وآلله، وكان مخصوصاً بالوسمة. (1)

ملاحظه می فرمایید که: مطلب به سادگی مطرح می شود که: سر حسین بن علی علیه السلام نزد ابن زیاد در طشتی نهاده شد. او چوب می زد و در حُسن او چیزی گفت، انس بن مالک صحابی [با کمال خونسردی !!] گفت: او از همه شباهتش به پیامبر صلی الله علیه و آلہ بیشتر بود و سر مبارکش به وسمه خضاب شده بود.

يعنى برای انس وبخاری شهادت جگرگوش پیامبر صلی الله علیه و آلہ هیچ اهمیتی ندارد که نسبت به آن کوچک ترین اظهار تأسف و تالمی داشته باشد!

چوب زدن ابن زیاد هم اصلاً مهم نیست بلکه عبارت به گونه ای مبهم آورده می شود که شارحین بگویند: چوب را بر زمین می زد! و تمام توجه به سوی آن می رود که نوع خضاب حضرت مطرح شود! این بود سهم بخاری از واقعه جانگداز عاشورا و حرکت عظیم سید الشهداء علیه السلام! (2)

ص: 33

1- صحيح البخاري 4/216

2- قال العيني: قوله: (يجعل ينكت) أي: يضرب بقضيب على الأرض فيؤثر فيها، وهو بالباء المثناة من فوق. وفي رواية الترمذى و ابن حبان - من طريق حفصة بنت سيرين - عن أنس: فجعل يقول بقضيب له في أنفه. وفي رواية الطبرانى من حديث زيد بن أرقم: فجعل يجعل قضيباً في يده في عينيه وأنفه، فقلت: أرفع قضيبك، فقد رأيت فم رسول الله صلی الله علیه وآلہ وآله في موضعه. وقال سبط ابن الجوزي: أما كان الرسول اللہ صلی اللہ علیه وآلہ وآلہ علی أنس من الحقوق أن ينكر على ابن زيد فعله ويقبح له ما وقع من قرع ثانيا الحسين [عليه السلام] بالقضيب؟ لكن الفحل زيد بن أرقم فإنه أنكر عليه فروي الطبرى، عن أبي مخنف، عن سليمان بن أبي راشد، عن حميد بن مسلم، قال: شهدت ابن زيد وهو ينكت بقضيب بين ثيتيه ساعة، فلما رأه زيد بن أرقم لاهجه عن نكته بالقضيب، فقال له: أعل بهذا القضيب عن هاتين الشفتين، فوالذي لا إله غيره لقد رأيت شفتى رسول الله صلی الله علیه وآلہ وآلہ علی هاتين الشفتين يقبلهما، ثم انقضى الشیخ بيکى. فقال له ابن زيد: أبكي الله عينيك، فوالله لولا أنك شيخ قد خرفت وذهب عقلك لضررت عننك، فقام وخرج، فسمعت الناس يقولون: والله لقد قال زيد بن أرقم قولًا لو سمعه ابن زيد لقتله، فقلت: ما الذي قال؟ قال: من بنا و هو يقول: أنتم - يا معاشر العرب - عبيد بعد اليوم، قتلتم ابن فاطمة [عليها السلام] وأمرتم ابن مرجانة، فهو يقتل خياركم، ويستعبد شراركم، فبعدًا لمن رضي بالذل والعار. قال العيني: قلت: فللله در زيد بن أرقم الانصارى الخزرجي من أعيان الصحابة، غزا مع النبي صلی الله علیه وآلہ وآلہ سبع عشرة غزوة، وشهد صفرين مع علی بن أبي طالب [عليه السلام] وكان من خواص أصحابه. (عمدة القاري 16/241، و مراجعه شود به فتح الباري 7/75)

به عنوان یکی از مهم ترین آثار تحریف فضائل و جایگایی محبت ها می توان دشمنی با حضرت ابوطالب علیه السلام و احترام از ابوسفیان را یاد نمود. با آن که حضرت ابو طالب علیه السلام از یاران دیرین پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در یاری آن حضرت سنگ تمام گذاشته، و دلالت ایمان او فراوان است [\(1\)](#) ولی - به جهت، آن که پدر امیرالمؤمنین علیه السلام است - مورد بی مهری بلکه تنفر خلفا و هواداران آنان واقع شده؛ و در نقطه مقابل، ابوسفیان که مورد لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بوده از احترام و تجلیل و... برخوردار می شود. [\(2\)](#)

ص: 34

-
- 1- حتی عامه در این زمینه تأثیفات مستقل دارند مانند کتاب های: *فیض الواهب فی نجاة أبي طالب [علیه السلام]* [أسنى المطالب في نجاة أبي طالب [علیه السلام]] بلوغ المئارب فی ایمان أبي طالب [علیه السلام].
 - 2- قال الذهبي في ترجمة أبي سفيان: وله هنات وأمور صعبة، لكن تداركه الله بالاسلام يوم الفتح فأسلم شبهه مكره خائف. ثم بعد أيام صلح إسلامه... قد حسن - إن شاء الله [!!!] - إيمانه... وكتاب النبي صلی الله علیه وآلہ وسیدہ علی إیمانه، ولله الحمد [!!!]... و كان عمر يحترمه؛ وذلك لأنّه كان كبيربني أمیة... وكان له سورة [أي منزلة] كبيرة في خلافة ابن عمّه عثمان. (*سیر أعلام النبلاء* 2/ 107) در حالی که به اعتراف ابن عبد البر، اخبار و آثار دلالت بر آن دارد که او دین سالمی نداشته، چنان که می گوید: أنّ أبا سفيان دخل على عثمان - حين صارت الخلافة إليه - فقال: قد صارت إليك بعد تيم وعدى، فأدراها كالكرة، واجعل أوتادها بنى أمية، فإنما هو الملك، ولا أدرى ما جنة ولا نار !! فصاح به عثمان: قم عَنِّي، فعل الله بك و فعل. سپس می گوید: وله أخبار من نحو هذا ردية ذكرها أهل الأخبار لم أذكرها، وفي بعضها ما يدلّ على أنه لم يكن إسلامه سالما. (*الاستيعاب* 4/ 1679)

در گزارشی آمده است:

هنگامی که از احمد بن حنبل پرسیدند: آیا می شود از یزید حدیث نقل کرد؟ او پاسخ منفی داد و فقط به واقعه حرّه اشاره کرد و گفت: مگر او نبود که با اهل مدینه چنان رفتاری (ناپسند) داشت؟!![\(1\)](#)

چرا او به حادثه عاشورا و کربلا و بدرفتاری یزید با خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام اشاره ای نکرد؛ زیرا برای او واقعه حرّه اهمیتی داشت که کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام نداشت!!!

در همین زمینه رجوع شود به دفاعیات ابن تیمیه از یزید و نحوه سخن گفتن او در این موضوع.[\(2\)](#)

والبته بی مهری آنان به خاندان رسالت و علاقه به خلفا و صحابه استیعادي ندارد بلکه توجه و اهتمام و اعتنایشان به دیگران باعث شده که خود پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز کنار بگذارند !!!

ابن عباس می گفت: دست از کارتان بر نمی دارید تا عذاب الهی بر شما نازل شود؟! (شما چنان مورد قهر خدا قرار گرفته اید که) نزدیک

-
- 1- أَيُؤْخِذُ [أَتَكْتُبُ] الْحَدِيثَ عَنْ يَزِيدٍ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَا كَرَامَةً أَوْ لَيْسَ هُوَ [الَّذِي] فَعَلَ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مَا فَعَلَ؟ (مجموعه الفتاوى لابن تيمية 133/1)
 - 2- المستدرک على مجموع فتاوى شیخ الإسلام أحمد بن تیمیة 412/3، مجموعه الفتاوى لابن تیمیة 412 - 414. او به دروغ ادعا کرده که اهل نقل اتفاق نظر دارند که یزید دستور به کشتن امام حسین عليه السلام نداده، قال: إن يزيد لم يأمر بقتل الحسين باتفاق أهل النقل، ولكن كتب إلى ابن زياد أن يمنعه عن ولاية العراق. (منهاج السنة 472/4) وبرای مدعای خویش هیچ مصدری ذکر نکرده است. وقال: ويزيد خير من غيره، خير من المختار بن أبي عبيد الثقفي.... (منهاج السنة 567/4) ص: 35

است بر شما سنگ بیارد من می گویم پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود، شما در پاسخ من می گویید: ابوبکر و عمر چنان گفته اند !!!

(1)

صلوات ناقص و نادیده گرفتن فضیلت مهم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

در غالب کتب اهل تسنن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناقص ذکر شده و بر اهل بیت علیهم السلام درود فرستاده نمی شود با آن که خودشان روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لَا تُصَلِّ لِمَوْالَى عَلَى الصَّلَاةِ الْبُرَاءَ) یعنی بر من درود ناتمام نفرستید، گفتند: درود ناتمام چیست؟ فرمود: این که بگویید: (اللَّهُمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ) و به آن اکتفا نمایید، بلکه بگویید: «اللَّهُمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (2) و شرکت آن که هنگام نقل همین روایت می گویند (آن النبی صلی الله علیه و سلم قال) و از ذکر (و آله) کنار صلوات بر آن حضرت امتناع می نمایند. (3) به عنوان نمونه در صحیحین نقل شده از حضرت پرسیدند: چگونه بر شما درود و صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله (4) فرمود: این گونه بگویید: (اللَّهُمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ)

(5)

ص: 36

1- کان ابن عباس یقول: والله ما أراك ممن تهين حتى يعذبكم الله ! أحدثكم عن رسول الله صلی الله علیه و آله، و تحدثونا عن أبي بکر و عمر !! (إمتاع الأسماع للمقرizi 9/31) وقال: يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء ! أقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، و تقولون: قال أبو بکر و عمر !! (رجوع شود به الفتاوى الكبرى لابن تيمية 5/126، مجموعة الفتوى لابن تيمية 20/215، 251 و 50/26، زاد المعاد لابن قيم الجوزية 2/165، 196، چاپ الرسالة 2/252، 239 أضواء البيان للشنقيطي 7/328، التوحيد لمحمد بن عبد الوهاب 149).

2- الصواعق المحرقة 146

3- چنان که مرحوم فیروز آبادی متذکر این نکته شده است. (فضائل الخمسة 1/223)

4- توجه شود بدون (و آله).

5- صحيح مسلم 2/16 و رجوع شود به صحيح البخاري 6/156 (باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله).

آثار حاکی از کثرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام

اخبار و آثار فراوان - در منابع و مصادر عامه - دلالت بر کثرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام دارد که به مواردی بسنده می شود.

۱. اهل تسنن روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند برای برادرم علی فضائلی (فراوان) قرار داده که قابل شمارش نیست. [\(۱\)](#)

۲. و نیز از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: اگر جنگل ها قلم شوند، دریاهای، مرکب جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نمی توانند فضائل علی بن ابی طالب را بشمار آورند. [\(۲\)](#)

کثرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام به حدی است که ضرب المثل شده و اگر بخواهند چیزی را بی شمار معرفی کنند به فضائل آن حضرت مثل می زنند. [\(۳\)](#)

ص: 37

-
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثُرَةً). (رجوع شود به کفاية الطالب 252 باب 62، فرائد السبطین 1/19، المناقب للخوارزمی 32، ينایع المودة 1/364)
 - (لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ، وَالْبَحْرَ مِدَادٌ، وَالْجِنَّ حُسَابٌ، وَالإِنْسَ كُتَّابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ). (رجوع شود به کفاية الطالب 251، فرائد السبطین 1/160، المناقب للخوارزمی 32، ينایع المودة 1/364، تذكرة الخواص 1/168 چاپ المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام)
 - عماد البلاغة 1/139، ثمار القلوب للشعالي 87، نظام الحكومة النبوية (التراث الاداری) للكتاني الإدريسي الفاسي 2/377

4. ابن عباس می گوید: هر جا خداوند در قرآن فرموده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَمُوا)، امیر و شریف (وبرترین آن‌ها) علی علیه السلام است. هر یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مورد عتاب و سرزنش خدا واقع شد ولی خداوند از امیرالمؤمنین علیه السلام جز به نیکی یاد ننمود. [\(1\)](#)

5 - 7 و نیز ابن عباس می گوید فضائلی که برای علی در قرآن نازل شده درباره هیچ کس دیگری نازل نشده [\(2\)](#) مشابه همین عبارت از عمرو بن العاص [\(3\)](#) و یزید بن رومان (متوفی 130) [\(4\)](#) نیز نقل شده است.

8. حذیفه سوگند یاد می کرد که تنها یک عمل علی علیه السلام بر عبادات همه امت اسلام ترجیح دارد راوی به او گفت من خیال می کنم این سخن زیاده روی باشد و قابل پذیرفتن نیست حذیفه سوگند یاد نمود که: مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود عظمتش از پاداش اعمال همه امت تاقیامت بالاتر است. [\(5\)](#)

ص: 38

1- رجوع شود به صفحه 147، روایت شماره 29.

2- رجوع شود به شواهد التنزيل 1/52، تاريخ مدينة دمشق 42/363 تاريخ الخلفاء للسيوطى 189، الصواعق المحرقة 127، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 176

3- وقد علمت يا معاوية ما انزل الله تعالى في كتابه من الآيات المتلوّات في فضائله التي لا يشركه فيها أحد. (المناقب للخوارزمي 200، بحار الأنوار 33/53)

4- شواهد التنزيل: 54/1 - 55: ما أنزلت في أحد ما أنزل في علي [عليه السلام] من الفضل في القرآن.

5- قال ربيعة بن مالك السعدي: أتيت حذيفة بن اليمان فقلت: يا أبا عبد الله إن الناس يتحذّثون عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] ومناقبه، فيقول لهم أهل البصيرة [!!!] إنكم لتفرون في تقييظ هذا الرجل، فهل أنت محدثي بحديث عنه أذكره للناس؟ فقال: يا ربيعة، وما الذي تسألني عن علي [عليه السلام]، وما الذي أحدثك عنه؟!! والذى نفس حذيفة بيده لو وضع جميع أعمال أمة محمد صلى الله عليه وآله في كفة الميزان - منذ بعث الله تعالى محمد صلى الله عليه وآله إلى يوم الناس هذا - ووضع عمل واحد من أعمال علي [عليه السلام] في الكفة الأخرى لرجح على أعمالهم كلها، فقال ربيعة: هذا المدح الذي لا يقام له ولا يقعد ولا يحمل، إنى لأظنه إسرافاً يا أبا عبد الله! فقال حذيفة: يا لکع، وكيف لا يحمل، وأین كان المسلمين يوم الخندق وقد عبر إليهم عمرو وأصحابه فملکهم الھلع والجزع، ودعا إلى المبارزة فأحجموا عنه حتى بز إليه على [عليه السلام] فقتله! والذي نفس حذيفة بيده لعمله ذلك اليوم أعظم أجرا من أعمال أمة محمد صلى الله عليه وآله إلى هذا اليوم وإلى أن تقوم القيمة. (شرح ابن أبي الحديد 19/60 - 61)

9. عبدالله بن عمر درباره حضرت می گوید سابقة من سوابقه خیر من الدنيا و ما فيها يعني يکی از سابقه های علی برتر است از دنیا و آن چه در آن است! (1)

10. ابو الطفیل صحابی به نقل از بعضی صحابه - یا ابن عباس - می گوید: علی علیه السلام را مناقبی - و بنابر نقلی سابقه هایی - است که اگر یکی از آن ها بین همه مردم تقسیم کنند خیر و نیکی شامل حال همه آنان خواهد شد. (2)

ص: 39

1- المصنف لابن أبي شيبة 7/505، شواهد التنزيل 1/30، المناقب لابن مردويه 77 - 78.

2- مطلب فوق در منابع مختلف با الفاظ نزدیک به هم به همین سند نقل این گونه شده است: لقد جاء في علی [علیه السلام] من المناقب ما لو أن منقباً منها قسم بين الناس لأوسعهم خيراً. (المصنف لابن ابی شيبة 7/505) لقد كان لعلی [علیه السلام] من السوابق ما لو أن سابقة منها [قسمت] بين الخلاق لوسعتهم [لأوسعهم] خيراً. (تاریخ مدینة دمشق 42/418، أسد الغابة 4/23، شواهد التنزيل 1/25) لقد سبقت لعلی بن ابی طالب علیه السلام من المناقب ما لو أن واحدة منها قسمت بين الخلق وسعتهم خيراً. (شواهد التنزيل 1/25) ولو در برخی از منابع آن را به نقل از عن ابی الطفیل از ابن عباس این گونه گزارش نموده اند: لقد سبقت لعلی [علیه السلام] من السوابق ما لو أن واحدة [منها] قسمت بين جميع الخلاق لوسعتهم خيراً. (شواهد التنزيل 1/29) لقد سبق لعلی [علیه السلام] سوابق لو أن سابقة منها قسمت على الناس لسعتهم خيراً. (المحاسن والمساوئ للبيهقي 40) در کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام برواية أهل السنة والجماعۃ صفحه 298 سند روایت المصنف ابن ابی شيبة صحیح دانسته شده است

11- 12. سعد بن ابی وقار و عمرو بن العاص اعتراف دارند که علی علیه السلام را مناقبی است که هیچ کس آن را دارا نیست. (1)

13. کسی به ابوعبدالرحمون - غلام عایشه گفت: برای ما از مناقب علی بگو. او در پاسخ گفت چه بگویم؟ مناقبیش بیش از آن است که بشمار آید. (2)

14. عکرمه می گوید: من برای علی فضیلت و منقبتی می دانم که اگر آن را بازگو نمایم از تمام اقطار آسمان ها و زمین چیزی باقی نمی ماند. (3)

(شاید کنایه از آن که باشد این فضیلت از فضائل تمام اهل زمین و آسمان بالاتر است)!

15. عبدالله بن شداد لیثی (متوفی 82) که وثاقت و جلالتش از کتب عامه معلوم است (4) - آنقدر از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام می دانسته که می توانسته یک روز

ص: 40

1- قال سعد بن ابی وقار کانت لعلی علیه السلام مَنَاقِبُ لم یکن لأحد (المناقب لابن المغازلي 208) عمر و نزد معاویه مشغول بدگویی از امیر مؤمنان علیه السلام بود کسی به او گفت: مشایخ ما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ مَوْلَاهٌ) آیا این حق است یا باطل؟ عمرو پاسخ داد: حقیقت دارد، و گذشته از آن هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مناقبی چون مناقب او را ندارند. آن مرد از شنیدن این سخن به شگفت آمد، عمر و ادامه داد: ولی علی با رفتاری که نسبت به عثمان داشت این فضائل را خراب کرد.... (الإمامية والسياسة 97/1، چاپ دیگر 129/1)

2- قلت لأبي عبد الرحمن - مكاتب کان لعائشة -: حدثنا بمناقب على [عليه السلام]، قال: ما أحدثك وهي أكثر من أن تحصى؟! (شواهد التنزيل 31/1) وفي الاصابة 7-220 - 221: هي أكثر من أن تحصر.

3- إِلَى لَأَعْلَمُ أَنَّ لِعَلَى مَنْقَبَةً - لَوْ حَدَّثْتُ بِهَا لَنَفِدَتْ أَقْطَارُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (شواهد التنزيل 30/1)

4- قال الذہبی: و أمّه هي سلمی أخت أسماء بنت عمیس. وكانت سلمی تحت حمزة فلما رضی الله عنه فلما استشهد ترّجحها شداد، فولدت له عبد الله في زمن النبي صلی الله علیه و آله... إلى أن قال: حدیث عبد الله مخرج في الكتب الستة، ولا نزاع في ثقته. (سیر اعلام النبلاء 3/ 488 - 489) وعن أنس، قال: أرسلتني به أمی، وأرسلت معی تمرات فحنکه النبي صلی الله علیه و آله منها بعد أن مضغها.

(تاریخ الإسلام للذهبی 6/114)

از صحیح تا ظهر - یا از صحیح تا شب - به ذکر آن روایات پردازد. (1)

16. و در ضمن روایتی خواهد آمد که: حسن بصری نزد حجاج گفت: علی علیه السلام را نزد پروردگار جایگاهی ویژه علاوه بر آن خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و (افزون بر آن دو) سابقه هایی درخشنان است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار نماید. (2)

17. شعبی (متوفی 103 یا 104) - که قاضی بنیامیه و از منحرفین از ولایت است (3) - می گوید: گرچه خویشاوندی نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله، سبقت در هجرت، حق عظیم و بزرگ او (بر اسلام و مسلمین)، همسری فاطمه علیها السلام و پدری امام حسن و امام حسین علیهم السلام هر کدام فضیلتی برای آن حضرت بشمار می رود، ولی برای او فضائل و مناقب ویژه و منحصر به فردی است که هیچ کس دارای آن نیست و دیگران از آن بی بهره اند. (4)

18. کسی از ابو هذیل علاف - امام معزله (متوفی 235) - پرسید: جایگاه و

ص: 41

1- وددت أني قمت على المنبر من غدوة إلى الظهر، فأذكر فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام] ثم أنزل، فيضرب عنقي. (تاریخ مدینة دمشق 29/151) وفي روایة: وددت أن أترك فأحدث بفضائل علي بن أبي طالب عليه السلام يوماً إلى الليل، وأن عنقي هذه ضرب بالسيف. (شرح ابن أبي الحديد 4/73) ذهبي بآن که اعتراف می کند: در صحاح سته از اور روایت شده وبر او اعتماد نموده اند و هیچ نزاعی در وثاقت او نیست، ولی پس از نقل مطلب فوق می گوید: قلت: هذا غلو وإسراف. يعني این گزاره گویی و زیاده روی است! (سیر أعلام النبلاء 3/489)

2- شرح ابن أبي الحديد 13/231: وقد سبقت له سوابق لا يستطيع ردّها أحد!

3- رجوع شود به عنوان عامر بن شراحيل شعبی در تدقیق المقال 2/115 (چاپ سنگی)

4- نظم درر السقطین 80: وله من المناقب والفضائل ما ليس لغيره.

منزلت علی علیه السلام نزد خدا بالاتر است یا ابوبکر؟ او پاسخ داد: به خدا سوگند مبارزه علی با عمرو بن عبدود در جنگ خندق با تمامی اعمال و عبادات (همه) مهاجرین و انصار برابر است بلکه بر آن می چربد، چه رسد به ابوبکر! [\(1\)](#)

19. ابوالفرج اصفهانی (متوفی 356) در مقام اعتذار از عدم نقل فضائل آن حضرت در کتاب مقاتل الطالبین می نویسد: فضائل آن حضرت بیش از آن است که بشمار آید... امیرالمؤمنین علیه السلام به اتفاق دوست و دشمن در مقام و رتبه ای است که نمی توان آن را نادیده گرفت و یا انکار کرد. فضائلی که بین همگان (عموم اهل تسنن) مشهور است - نه آن چه فقط خاصه (وشیعیان) نوشته اند - و این مطلب ما را بی نیاز می کند که بخواهیم در برتری آن حضرت نقل قولی داشته باشیم و (یا) به روایتی استشهاد نماییم. [\(2\)](#)

20. ابن ابی الحدید معتلی (متوفی 656) می نویسد اگر امیرمؤمنان علیه السلام با آن فصاحت خدادادی لب به سخن بگشايد و همه فصحای عرب نیز او را همراهی کنند تا فضائل و مناقبش را بشمارند به یک دهم آن چه پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله درباره آن بزرگوار فرموده نمی رسند منظور من روایات معروفی نیست که امامیه در امامت آن را مطرح و به آن احتجاج می کنند - مانند حدیث غدیر، منزلت، رساندن آیات اول سوره برائت حدیث مناجات، جنگ خیبر، ابتدای رسالت و دعوت بستگان در مکه و... - بلکه روایاتی را می گوییم که

ص: 42

1- قال ابن ابی الحدید: فأما الخرجة التي خرجها يوم الخندق إلى عمرو بن عبدود فإنها أجل من أن يقال جليلة، وأعظم من أن يقال عظيمة، وما هي إلا كما قال شيخنا أبو الهذيل - وقد سأله سائل: أيما أعظم منزلة عند الله على [علیه السلام] أم أبو بكر؟ فقال: يا ابن أخي والله لمبارزة على [علیه السلام] عمراً يوم الخندق تعدل أعمال المهاجرين والأنصار و طاعاتهم كلها و تربيتها عليها فضلاً عن أبي بكر وحده (شرح ابن ابی الحدید 19 / 60 - 61).

2- مقاتل الطالبین 28

پیشوایان حدیث (اهل تسنن) در فضائل آن جناب نقل کرده اند که دیگر صحابه را در آن کمترین بهره ای نیست. من مقدار کمی از آن احادیث را از دانشمندان علم حدیث نقل می کنم از کسانی که دیگران (یعنی خلفا) را بر آن حضرت ترجیح داده اند؛ زیرا از نقل آنان بیشتر اطمینان حاصل می شود. [\(1\)](#)

21. او در مقدمه شرح نهج البلاغه می گوید: من بخشی از فضائل آن حضرت را ذکر می کنم و چون خارج از موضوع کتاب است، باید به حداقل اکتفا کنم اگر بخواهم فضائل و ویژگی های آن حضرت را شرح دهم نیاز به کتاب جداگانه ای به اندازه همین شرح - یعنی بیست جلد - بلکه بیشتر است. [\(2\)](#)

22. و نیز در همین زمینه می نویسد من چه گوییم درباره رادر مردی که دشمناش به فضائل او اعتراف دارند و نمی توانند آن را انکار یا کتمان نمایند معلوم است که بنی امیه با آن سلطه وسیع که شرق و غرب عالم را فرا گرفته بود، تمام تلاش خود را برای خاموش کردن نور آن حضرت بکار گرفتند و روایاتی علیه او جعل کرده و برایش عیب تراشی نمودند. همگی بر منابر اورا لعن و نفرین کردند هر کسی به مدح آن حضرت می پرداخت تهدید بلکه حبس یا کشته می شد و نگذاشتند حدیثی در فضائل آن حضرت نقل شود بلکه ممنوع بود که کسی را به نام علی نامگذاری کنند ولی تمام این تلاش ها بیهوده بود و جز بر عظمت آن حضرت نیفزاود... آری پرتو نور خورشید را نمی توان با دست پوشاند و پنهان کرد.... .

چه می شود گفت درباره بزرگمردی که تمام فضائل به او منتهی می شود، و هر فرقه و گروهی خود را به او منسوب نموده و او را از خود می دانند. و او مهتر

ص: 43

1- او در ادامه به نقل 24 روایت در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته. (شرح ابن ابی الحدید 166/9)

2- شرح ابن ابی الحدید 1/30

و سرچشمۀ تمامی فضائل، و بنیانگذار آن بوده که گوی سبقت را از همگان ربوده است. [\(1\)](#)

23. ابوالمعالی جوینی شافعی (متوفی 478) شگفت زده می‌گفت: در بغداد صحافی را دیدم که کتابی در دست داشت در جمع آوری روایات غدیر خم، بر جلد آن نوشته بود: جلد 28 از طرق (و اسناد) حدیث (منْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ) بقیه در جلد 29 خواهد آمد. [\(2\)](#)

24. شمس الدین ذهبی (متوفی 748) - پس از بیان آن که ابن جریر طبری کتابی در پاسخ ابن ابی داود نوشته و صحت حدیث غدیر را اثبات نموده - می‌نویسد: رأیت مجلداً من طرق الحديث لابن جریر فاندھشتُ له ولکثرة تلك الطرق، یعنی: من یک جلد از کتاب او را دیدم، از دیدن آن و کثرت اسناد و طرق آن (مات و مبهوت و) مدهوش گشتم. [\(3\)](#)

25. ابو حفص عمر بن شاهین (متوفی 385) تصنیفی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام داشته مشتمل بر 1000 بخش (که متأسفانه مفقود شده است!) [\(4\)](#)

برخی از کلمات و روایات فضائل که عدد در آن ذکر شده

26. ابوسعید عدوی - حسن بن علی بن صالح - می‌گوید: سنه 222 هجری

ص: 44

1- شرح ابن ابی الحدید 30/1

2- نهج الایمان 134، بحار 37/236، مدینة المعاجز 1/31.

3- تذكرة الحفاظ 2/713.

4- ولقد قال الأجل المرتضى علم الهدى رحمه الله سمعت شيخاً مقدماً في الرواية من أصحاب الحديث يقال له: أبو حفص عمر بن شاهین يقول: إني جمعت من فضائل علي عليه السلام خاصة ألف جزء. (إعلام الورى 183 ورجوع شود به نخب المناقب لآل أبي طالب 1/560، الصراط المستقيم 1/153)

که من 12 ساله بودم، در بصره دیدم مردم اطراف پیرمردی 180 ساله جمع شده اند، پرسیدم این کیست، گفتند: خراش بن عبدالله، خادم انس بن مالک. عده ای مطالب اورا می نوشتند، من هم از کسی قلمی گرفتم و (از روایاتی که نقل کرد) 13 حدیث در فضائل علی [علیه السلام] یادداشت کردم. (1)

27. از ابن عباس نقل شده که: علی علیه السلام را سیزده - و بنابر نقلی هجدہ - منقبت است که احدی از این امت دارای آن نیست. (2)

28. عمر بن خطاب می گوید اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآلہ هجدہ سابقه (درخشنان) دارند که سیزده ویژگی آن اختصاص به علی [علیه السلام] دارد و ما در پنج مورد از آن با او شریک هستیم ! (3)

البته مقصود ما نقل اقرار و اعتراف او به فضیلت های ویژه امیر المؤمنین علیه السلام است، اما ادعای او به شریک بودن در موارد پنجگانه ادعایی بدون دلیل است بلکه ادلہ فراوان بر خلاف آن دلالت دارد !

ص: 45

1- میزان الاعتدال 1/ 507، لسان المیزان 2/ 229

2- مجمع الزوائد 9/120، تاریخ الخلفاء للسيوطی 190، المنح المکیة 583، ینابیع المودة 2/ 406: کان [کانت] لعلی [علیه السلام] ثمانی عشرة [ثمان عشر] منقبة ما کانت لاحد من هذه الأمة. ورجوع شود به المعجم الأوسط 8/ 212 - 213، شواهد التنزيل 1/ 22 - 23، الصواعق المحرقة 127، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 176. طبرانی در المعجم الأوسط از ابن عباس نقل می کند که: کانت لعلی بن أبي طالب [علیه السلام] ثمانی عشر منقبة [لو] لم يكن له إلا واحدة منها لتجوی بها، ولقد کانت له ثلاثة عشر منقبة ما کانت لأحد من هذه الأمة. در شواهد التنزيل 1/ 22 تعبیر: ثلاثة عشر منقبة... و در 1/ 23 عبارت: اثنا عشر منقبة... دارد. بعضی از آن ویژگی ها در دفتر دوم، صفحه 519، روایت 313 و برخی دیگر در دفتر چهارم، پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس» آمده، مناسب است مراجعه شود.

3- عن عمر بن الخطاب أنه قال: كانت لأصحاب رسول الله صلی الله علیه وآلہ ثمانية عشر سابقة فخصّ علی ثلاثة عشر، وأشرکنا في الخامس. (نظم درر السمحطین 129)

29. یحیی بن سعید می گوید با ابواسامه نزد شعبه (۱) رفته‌یم. او ۴۰ یا ۵۰ حديث در فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرد و سپس رو به سوی من کرد و گفت: اگر به جهت جایگاه و منزلت تونبود یک روایت هم برای او نقل نمی کردم. (۲)

تعجب از کثرت روایات فضائل علی علیه السلام نزد شعبه است که در یک مجلس ۴۰ یا ۵۰ حديث در این زمینه نقل کرده است!

30. مجاهد می گوید: علی علیه السلام را هفتاد منقبت است که هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند آن را دارا نیستند و هیچ یک از صحابه منقبتی ندارد مگر آن که آن حضرت رانیز در آن سهمی است! (۳)

و بنابر نقلي دیگر مجاهد گفته: درباره علی علیه السلام هفتاد آیه نازل شده که هیچ کس با او شریک نیست. (۴)

31. عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: هشتاد آیه در قرآن اختصاص به علی علیه السلام دارد که ربطی به هیچ کس دیگر از این امت ندارد. (۵)

32. سید علی همدانی شافعی (متوفی ۷۸۶) صاحب کتاب موّدة التربی از جابر نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در علی علیه السلام نود ویژگی از ویژگی های

ص: 46

1- شعبة بن حجاج نزد عامة امیرالمؤمنین فی الحديث است ! همه ارباب تراجم و رجال، این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده اند. (به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء 7/202، تقریب التهذیب 1/418)

2- الجرح والتعديل للرازي /1 248

3- شواهد التنزيل 24/1

4- شواهد التنزيل 1/52 - 53: نزلت في علي [عليه السلام] سبعون آية لم يشركه فيها أحد

5- شواهد التنزيل 1/55: لقد نزلت في علي [عليه السلام] ثمانون آية صفوها في كتاب الله ما يشركه فيها أحد من هذه الأمة.

پیامبران وجود دارد که خدا در او گرد آورده و در هیچ کس دیگری جمع آوری نفرموده است. (۱)

33. ابن کثیر (متوفی 774) از معتمر بن سلیمان تیمی نقل کرده که پدرش - سلیمان بن طرخان (متوفی 143) - می گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام به صد ویژگی از صحابه دیگر برتر است و در همه مناقبشان نیز با آنان شریک است. (۲)

34. بنابر نقل دیگر محمد بن معتمر بن سلیمان از پدرش از جدش (۴) نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام دارای صد و بیست منقبت است که هیچ یک از صحابه در آن با او شریک نیستند ولی او در مناقب دیگران نیز شریک است. (۵)

ص: 47

1- من أراد أن ينظر إلى إسرافيل في هيبته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في علمه، وإلى نوح في خشنته، وإلى إبراهيم في خلته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في جماله، وإلى موسى في مناجاته، وإلى أيوب في صبره، وإلى يحيى في زهده، وإلى عيسى في عبادته، وإلى يونس في ورعه، وإلى محمد في حسنه وخلقها، فلينظر إلى علي فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فيه ولم يجمعها أحد غيره. (ینایع المودة 2 / 306 - 307 (به نقل از مودة القریب، المودة الثامنة به نقل از جواهر الأخبار) ورجوع شود به ملحقات إحقاق الحق 4 / 397 و 22 / 329)

2- در صحاح ششگانه اهل تسنن از اور روایت شده و اورا با الفاظی مانند: «الحافظ، الامام، شیخ الإسلام» ستوده و در علم و زهد و عبادت او را بی نظیر دانسته اند. (رجوع شود به الكاشف 1/461، تذكرة الحفاظ 1/150 - 152، سیر أعلام النبلاء 6/195 - 202 تاریخ الإسلام 9/156)، و البته ذهی می نویسد: و كان سلیمان مائلاً إلى على رضي الله عنه [علیه السلام]. (سیر أعلام النبلاء 6/197).

3- تاریخ مدینة دمشق 42/530، البداية والنهاية 8/13. این مطلب در مصادر متعدد آمده و برای آن تتمه ای نیز نقل شده که ظاهراً راوی به لحاظ ترس یا نقیه بدان افروده است: قال عبد الرزاق: وأخبرنا ابن التیمی - يعني معتمرًا - قال سمعت أبی يقول: فضل علی بن أبی طالب [علیه السلام] أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بمائة منقبة، وشارکهم في مناقبهم، وعثمان أحبت إلى منه!

4- در تعلیقه شواهد التنزیل گفتہ: در برخی از نسخه ها «از جدش» نیست.

5- شواهد التنزیل 1/24.

35. ابن عباس می گوید: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سیصد آیه نازل شده. (1)

36. سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس در مورد اختلاف مردم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم، او پاسخ داد: یا ابن جبیر! تَسْمَّأْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ ثَلَاثَةُ آلَافٌ مَّنْقَبَهِ فِي لَيْلَهٖ وَاحِدَهٖ!!... درباره کسی می پرسی که (فقط) در یک شب سه هزار منقبت داشت، شبی که با مشک برای آوردن آب از چاه بدر به راه افتاد و سه هزار فرشته از جانب پروردگار بر او سلام کردند. (2)

از وصیّ پیامبر صلی الله علیه وآلہ صاحب حوض وپرچمدار پیامبر صلی الله علیه وآلہ در محشر می پرسی! سوگند به کسی که جان ابن عباس در دست قدرت اوست اگر دریاهای دنیا مرکب درختان قلم وهمه اهل عالم نویسنده شوند و بخواهند مناقب وفضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را بنویسند نمی توانند آن را بشمار آورند! (3)

37. در ضمن قضیه مفصلی آمده است که منصور دوایقی، اعمش را قسم داد و از او پرسید: از فضائل علی بن ابی طالب چقدر می دانی؟ او پاسخ داد: بیش از ده هزار حدیث. (4)

ص: 48

1- واقدی (متوفی 207) در ضمن گزارش مفصلی می گوید: جماعتی از بزرگان اهل علم و دانش نزد هارون الرشید بودند او از شافعی - پیشوای فرقه شافعیه - پرسید: در فضائل علی بن ابی طالب چند حدیث داری؟ او گفت: بیش 1. تاریخ بغداد 219/6، تاریخ مدینة دمشق 364/42، تاریخ خلفا للسیوطی 189، الصواعق المحرقة 127، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 176: نزلت في علي [علیه السلام] ثلاث مائة آیة.

2- وقال عليه السلام الأصحاب الشورى: فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هُلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَلَّمَ عَلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ فِيهِمْ جَرِئِيلٌ وَإِسْرَافِيلٌ، حَيْثُ جَئَتْ بِالْمَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْقَلِيبُ غَيْرِيْ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا. (مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام لابن المغازلی 118)

3- ينایع المودة 365/1

4- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 238 (اسلامیه 145)، المناقب للخوارزمی 286.

از پانصد روایت، از محمد بن الحسن پرسید او پاسخ داد: هزار حديث یا بیشتر. از ابویوسف - شاگرد معروف ابو حنیفه - نیز همین پرسش را تکرار کرد او پاسخ داد: اگر ترس در کار نبود روایات ما در فضائل او بی شمار بود. هارون گفت: از چه می ترسی؟ گفت: از تو و اطرافیانت. هارون به او گفت: تو در امان هستی، حرف بزن، بگو چقدر از فضائل علی اطلاع داری؟ او پاسخ داد: پانزده هزار حديث مسند (که اسناد آن را هم حفظ دارم) و پانزده هزار حديث مرسل.

سپس هارون رو به من (واقدی) کرده و گفت: تو در این زمینه چقدر معلومات داری؟ او می گوید: گفتم مانند ابویوسف (یعنی سی هزار حدیث). [\(1\)](#)

39. کسی به ابن عباس گفت: چقدر فضائل و مناقب علی زیاد است؛ من گمان می کنم شمارش به سه هزار برسد! او پاسخ داد: چنانی گویی به سی هزار (که) نزدیک تر (به واقع باشد)!؟! [\(2\)](#)

40. ابن کثیر (متوفی 774) درباره حافظ ابن عقده (متوفی 333)، پس از مدح و ثنای او از زبان محدثین عامه می نویسد: یقال: إنه كان يحفظ نحوً من ستمائة ألف حديث، منها ثلاثة مائة ألف في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] مي گویند: او شش صد هزار حديث از برداشت که سیصد هزار آن مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است !! [\(3\)](#)

ص: 49

1- الثاقب في المناقب 229، مدينة المعاجز 1/29 - 30 و 2/288 - 289 .

2- قال أَحْمَدُ: قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ: سَبِّحَنَ اللَّهَ! مَا أَكْثَرُ فَضَائِلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَنَاقِبِهِ، إِنِّي لَا حَسْبَهَا ثَلَاثَةَ آلَافَ مَنْقَبَةٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَوْلَا تَقُولُ: أَنَّهَا إِلَى ثَلَاثِينَ الْأَلْفَ أَقْرَبُ! (رجوع شود به المناقب للخوارزمی 33، تذكرة الخواص 1/167 - 168، کفاية الطالب 252 - 253، نظم درر السلطین 80، ینابیع المودة 1/363)

3- البداية والنهاية 11/236

*کلماتی از بزرگان اهل تسنن در کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام (1)

کثرت و شهرت فضائل آن حضرت - همراه با اعتبار و حکم به صحت آن - با عبارات گوناگون در کلام بسیاری از بزرگان عame آمده است.

1. علامه محدث ابوالفیض احمد بن محمد غماری مغربی (متوفی 1380) می نویسد:

جماعتی از حفاظ (و پیشوایان علم حدیث) گفته اند: فضائلی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام با سندهای صحیح و نیکو نقل شده، که درباره هیچ یک از صحابه وارد نشده است. (2)

اصل این مطلب از احمد بن حنبل (متوفی 241) است که فراوان و به سند معتبر از او نقل شده است. (3)

قال ابن عبدالبر (المتوفی 463): وقال أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلَ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنَ اسْحَاقَ الْقَاضِيِّ: لَمْ يَرُوْ فِي فَضَائِلِ أَحَدٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الْحَسَنَ مَا رَوَى فِي فَضَائِلِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَكَذَلِكَ قَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبَ بْنِ عَلَيِ النَّسَائِيِّ. (4)

ص: 50

1- قال مولانا الحسن بن علي عليه السلام: (أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَوْ قُمْتُ حَوْلًا [سَيِّدُ] فَحَوْلًا أَذْكُرُ الَّذِي أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَصَّنَا بِهِ مِنَ الْفَضْلِ فِي كِتَابِهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ أُحْصِهِ). (الأمالي للشيخ الطوسي قدس سره 565، بحار الأنوار 10/142، و 69/155) كتاب فضل تورا آب بحر كافی نیست *** که ترکنم سر انگشت و صفحه بشمارم

2- فتح الملك العلى 20

3- روی ابن أبي يعلى، عن عمر بن الحسن القاضی الأشناوی، حدثنا إسحاق بن الحسن الحربي، قال: حدثني محمد بن منصور الطوسي، قال: سمعت أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلَ.... وَقَالَ: حدثنا العباس بن المغيرة، قال: سمعت إسحاق بن الحسن الحربي يقول: سمعت محمد بن المنصور الطوسي يقول: سمعت أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلَ.... (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلى 1/319 و 2/120)

4- الاستیعاب 3/1115 ورجوع شود به مرآة الزمان 6/435، الصواعق المحرقة 120-121، فیض القدیر 4/468-469

ابن عبدالبارّ از احمد بن حنبل، اسماعیل قاضی و نسائی نقل کرده که فضائلی که: با اسناد معتبر و نیکو درباره علی بن ابی طالب نقل شده درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است.

این عبارت با الفاظ گوناگون نقل شده است. قال محمد بن ابی یعلی (المتوفی 521 او 526) - بسنده عن احمد بن حنبل -: ما روی لأحد من الفضائل أكثر مما روي لعلی بن ابی طالب. [\(1\)](#)

وقال - في موضع آخر بسنده عن أَحْمَدَ -: مَا رُوِيَ فِي فَضَائِلِ أَحَدٍ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحَاحِ مَا رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. [\(2\)](#)

وقال ابن عساکر (المتوفی 571 - بسنده عن أَحْمَدَ -: مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْأَسَانِيدِ الْجَيَادِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [عليه السلام]. [\(3\)](#)

وقال ابن حجر العسقلانی (المتوفی 852): وقد روينا عن الإمام أَحْمَدَ، قال: ما بلغنا عن أحد من الصحابة ما بلغنا عن علی بن ابی طالب. [\(4\)](#)

وقال: قال أَحْمَدَ و إِسْمَاعِيلَ الْقَاضِيِّ و النَّسَائِيِّ و أَبُو عَلَيِّ النَّيْسَابُوريِّ: لَمْ يَرِدْ فِي حَقِّ أَحَدٍ مِّنَ الصَّحَّابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الْجَيَادُ أَكْثَرُ مَا [مَمَّا] جَاءَ فِي عَلِيِّ [عليه السلام]. [\(5\)](#)

وقال ابن حجر الهیتمی المکی (المتوفی 974): قال إِسْمَاعِيلَ الْقَاضِيِّ و النَّسَائِيِّ و أَبُو عَلَيِّ النَّيْسَابُوريِّ: لَمْ تَرِدْ فِي حَقِّ أَحَدٍ مِّنَ الصَّحَّابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحَاحِ وَالْحَسَانِ أَكْثَرُ مَمَّا وَرَدَ فِي حَقِّ عَلِيِّ [عليه السلام]. [\(6\)](#)

ص: 51

1- طبقات الحنابلة محمد بن ابی یعلی 1/ 319 - 320.

2- طبقات الحنابلة 2/ 120، ودر شواهد التنزيل 1/ 27 نقل کرده: مَا رُوِيَ لِأَحَدٍ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحَاحِ مَا رُوِيَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عليه السلام].

3- تاریخ مدینة دمشق 42/ 418 - 419.

4- فتح الباری 7/60 - 61

5- فتح الباری 57/7

6- المنح المکیة فی شرح الهمزیة 578.

که تصریح شده فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام با سندهای صحیح یا سندهای نیکو نقل شده درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است.

این سخن از احمد بن حنبل، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری و... بسیار مشهور و معروف است و همین عبارت - یا عبارت های مشابه آن - را بسیاری از مشاهیر اهل تسنن نقل کرده و آن را مستند خویش قرار داده اند که در تعلیقه عده ای از آنان نام برده شده اند.

(1)

ص: 52

- حاکم نیشابوری (متوفی 405) در المستدرک 107/3، ثعلبی (متوفی 427) در تفسیر ثعلبی 81/4، ابن عبدالبر (متوفی 463) در الاستیعاب 1115/3، حاکم حسکانی (قرن پنجم) در شواهد التنزیل 26/1 - 27، محمد بن ابی یعلی (متوفی 521 یا 526) در طبقات الحنابلة 1/320 - 319، موفق خوارزمی (متوفی 568) در مناقب 34، خطیب دمشقی (متوفی 571) در تاریخ مدینة دمشق 418/42 ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی (متوفی 597) در مناقب الإمام أحمد 163 - 164، ابن اثیر جزیری (متوفی 630) در الكامل فی التاریخ 399/3، محمد بن طلحه شافعی (متوفی 652) در مطالب المسؤول 172، سبط ابن الجوزی (متوفی 654) در مرآة الزمان 6/435 (چاپ دار الرسالة العالمية)، محب طبری (متوفی 694) در الرياض النصرة 3/188، حافظ ذهبی (متوفی 748) در تاریخ الإسلام 3/638، ابن الملقن (متوفی 804) در شرح بخاری (التوضیح بشرح الجامع الصحیح) 20/304، شمس الدین محمد جزری شافعی (متوفی 833) در اسنی المطالب 47 عسقلانی (متوفی 852) در فتح الباری 7/60 - 61 تهذیب التهذیب 7/298، الإصابة 4/464، باعونی شافعی (متوفی 871) در جواهر المطالب 1/236، سمهودی (متوفی 911) در جواهر العقدین 251. حافظ سیوطی (متوفی 911) در تاریخ الخلفاء 185، التوسعی شرح البخاری 2353 - 2354، ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در الصواعق المحرقة 120 - 121 و المنح المکیة 578 و تطهیر الجنان 334 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف)، ملا علی قاری (متوفی 1014) در مرقاة المفاتیح 9/3931، محمد عبدالرؤوف مناوی (متوفی 1031) در فیض القدیر شرح الجامع الصغیر 4/468 - 469، علی بن برهان الدین حلبي (متوفی 1044) در السیرة الحلبیة 2/473، نورالدین أبو الحسن السندي (متوفی 1138) در سنن ابن ماجه بشرح السندي 1/86 محدث شاه ولی الله دھلوی (متوفی 1176) در قرۃ العینین 118 الصبان مصری شافعی حنفی (متوفی 1206) در اسعاف الراغبین بهامش نور الابصار 164، قندوزی حنفی (متوفی 1293) در ینابیع المودة 1/9، 363 و 2/370 - 371، شبنجی شافعی (قرن 13) در نور الأبصار 90 - 91 مبارکفوری (متوفی 1353) در تحفة الأحوذی 10/144، کتانی ادريسی فاسی (متوفی 1383) در نظام الحكومة النبوية (التراتیب الاداریة) 2/378، محمود أبویریه در أصنواع على السنة المحمدیة 217، شنقطی در کفاية الطالب 78، مصطفی بن العدوی در الصحيح المستند من فضائل الصحابة 105. دکتر سعود صاعدی در فضائل الصحابة 7/86 محقق طباطبایی قدس سره در مقدمه کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ص 69 - 70 از برخی دیگر نیز نقل کرده مانند: حافظ ذهبی در تلخیص المستدرک، گنجی شافعی در کفاية الطالب 123 - 125، احمد زینی دحلان در هامش السیرة الحلبیة 2/11.

بنابر روایت فرزند احمد بن حنبل از پدرش (۱) و همچنین آن چه محمد بن ابی یعلی (متوفی ۵۲۱ یا ۵۲۶) به سند معتبر نقل کرده (۲).
تعییر احمد بن حنبل «بالأسانید الصحاح» بوده است ولی دیگران آن را به گونه های مختلف دیگر نقل کرده اند.

ص: 53

-
- 1- عبد الله بن أحمد بن حنبل يقول: سمعت أبي يقول: ما لأحد من الصحابة من الفضائل بالأسانيد الصحاح مثل ما لعلى [عليه السلام]
(مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي 163 - 164)
- 2- طبقات الحنابلة 120 / 2

عده ای از علمای اهل تسنن گفته اند: فضائل و مناقب امیر مؤمنان علیه السلام مشهورتر از آن است که نیاز به ذکر داشته و بیش از آن است که قابل شمارش باشد چنان که ملاحظه می فرمایید:

2. أبو عثمان عمرو بن بحر معروف به جاحظ (متوفی 255) می گوید: اگر بخواهیم درباره روزگار شریف علی بن ابی طالب علیه السلام و مقامات کریمانه آن بزرگوار و مناقب والای او کلامی (ونگارشی) داشته باشیم طومارهایی طولانی را باید به آن اختصاص دهیم. [\(1\)](#)

3. ابن بطه عکبری حنبیلی (متوفی 387) در ضمن کلامی می نویسد: مسلمانان اتفاق دارند بر فضائل، مناقب، مقامات مشهور، تلاش های ماندگار و کارهای بزرگ و نیکی که از علی علیه السلام در بین اسلام و مسلمانان ظاهر و روشن و معروف است به نحوی که از حد شمار افزون می باشد. [\(2\)](#)

4. خطیب بغدادی (متوفی 463) و ابن عساکر دمشقی (متوفی 571) می نویسند: مناقب آن حضرت مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته و فضائل آن جناب بیش از آن است که قابل شمارش باشد (یا به حصر درآید). [\(3\)](#)

ص: 54

-
- 1- فأمّا علی بن أبي طالب علیه السلام فلو أفردنا لأيامه الشريفة و مقاماته الكريمة و مناقبه السنّية كلاماً لا ينها في ذلك الطوامير الطوال.
(كشف الغمة 1/31 - 32) و نیز جاحظ می گوید: هنگامی که سخن از تقدّم و سبقت در اسلام، دفاع و حمایت از دین، فقاہت و فهم دینی، زهد و بی رغبّتی و... شود در روی زمین هیچ کسی نیست که دارای همه این ویژگی ها باشد جز علی [علیه السلام]. (نظام الحكومة النبوية (التراث الإداري) للكتاني الإدريسي الفاسي 2/377)
 - 2- كتاب الإبانة عن أصول الديانة 2/203.
 - 3- تاريخ بغداد 143/1، تاريخ مدينة دمشق 42/141: و مناقبه أشهر من أن تذكر، و فضائله أكثر من أن تحصر [تحصى].

5. ابن عبدالبر (متوفی 463) گفته است: فضائل علی علیه السلام (آن قدر زیاد است) که قابل جمع آوری در کتاب نیست بسیاری از مردم (نویسنده‌گان) به جمع آوری آن پرداخته اند. [\(1\)](#)

6. ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی (متوفی 597) می‌گوید: فضائل صحیح آن حضرت فراوان است. [\(2\)](#)

7. وزیر جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف فقط (متوفی 624) در بخش «ذکر أخبار أمير المؤمنين علیّ كرم الله وجهه» می‌نویسد: اگر بخواهم اخبار و آثار مربوط به آن حضرت را در مجلدات متعدد به نگارش درآورم به لطف و منت خداوند می‌توانم؛ زیرا مطالب فراوان در این زمینه دارم ولی به همین اندازه اکتفا نمودم تا با اختصار کتاب متناسب باشد. [\(3\)](#)

8. ابن اثیر جزري (متوفی 630)- پس از نقل برخی از فضائل حضرت می‌نویسد -: خلاصه آن که مناقب آن حضرت با عظمت و بسیار فراوان است... برای آن حضرت در این زمینه روایات فراوان نقل شده که ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم کسی که دنبال بیش از آن چه گفته شد باشد به کتابی که ما در خصوص مناقب آن حضرت تألیف کرده ایم رجوع نماید. [\(4\)](#)

ص: 55

.1115/3- الاستیعاب

2- الموضوعات /1: فضائله الصحیحة کثیرة.

3- ولو أردت أن أجعل أخباره في عدّة مجلدات لوجدت من المواد ما يعين على ذلك، بمن وجوده، ولكنني اقتصرت على هذه النبذة؛ لتكون لائقة بهذا المختصر، وبه أستعين. (إنباه الرواة على أنباء النحوة 47/1)

4- قال: ولو في هذا أخبار كثيرة تقتصر على هذا منها. (أسد الغابة 4/23) وقال: وبالجملة فمناقبه عظيمة كثيرة فلنقتصر على هذا القدر منها و من يريد أكثر من هذا فقد جمعنا مناقبه في كتاب جامع لها. (أسد الغابة 4/39) وقال: و مناقبه لا تحصى، قد جمعت قضيایه في كتاب منفرد. الكامل في (التاريخ 3/402) وخواهد آمد که او کتابی دارد با نام مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام.

9. سبط ابن الجوزی (متوفی 654) می گوید فضائل آن حضرت از ماه و خورشید مشهورتر و از خاک و سنگریزه بیشتر است. [\(1\)](#)

10. حافظ قرطی (متوفی 656) می نویسد: ویزگی های آن حضرت در علم و دانش، شجاعت، برداری، زهد، ورع و مکارم اخلاق فراتر از آن است که در کتابی بگنجد یا به شمارش در آید. [\(2\)](#)

11. گنجی شافعی (متوفی 658) می گوید: در گذشته صد باب از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را از احادیثی که شنیده بودم آوردم، البته بسیاری از احادیث هنگام نوشتن نزدمنبود مناقب و آثار آن جناب از شمارش بیرون است. [\(3\)](#)

12. نروی (متوفی 676) می نویسد: احادیث صحیح که در فضیلت آن حضرت آمده فراوان... و احوال و فضائل آن جناب مشهور است. [\(4\)](#)

13. طبری (متوفی 694) گوید: فضائل او بیش از آن است که بشمار آید. [\(5\)](#)

14. ابوالحجاج یوسف مزی (متوفی 742) می نویسد: مناقب و فضائل آن

ص: 56

1- تذكرة الخواص 1/167، الباب الثاني في ذكر فضائله عليه السلام. فضائله اشهر من الشمس والقمر وأكثر من الحصى والمدر، وقد اخترت منها ما ثبت وشهر...

2- قد خُص من العلم والشجاعة والحمل والزهد ومكارم الاخلاق ما لا يسعه كتاب، ولا يحصيه حصر حساب. (المفہم لما أشکل من كتاب مسلم 6/270 و انظر: اكمال اكمال المعلم 8/217)

3- کفاية الطالب 389

4- تهذیب الاسماء واللغات 1/348.

5- الرياض النصرة 3/188: وفضائله أكثر من أن تعدّ.

حضرت بسیار است. [\(1\)](#)

15. ذهبی (متوفی 748) می گوید: این امام را مناقب فراوانی است...

بیان مناقب او در این نوشتار (مختصر) نمی گنجد، من کتاب جداگانه‌ای در این زمینه تألیف نموده و آن را «فتح المطالب...» نام نهاده ام.

[\(2\)](#)

16. یافعی (متوفی 768) می گوید: مناقب و مفاخر آن حضرت از شمارش بیرون است و قابل حصر نیست...

اما شجاعت او که همه جا مشهور و شایع و در شهرت به حدی است که نیاز به تعریف ندارد چه دلاوری‌ها از او در جنگ‌ها دیده شد که سزاوار مدرج و شای عظیم گردید! [\(3\)](#)

17. ابن کثیر متعصب (متوفی 774) در آخر فصلی که مربوط به فضائل آن حضرت است می گوید: استقصای این بخش (و تبع آثار در این زمینه) به طول می انجامد و ما مقداری که قانع کننده باشد ذکر و به آن اکتفا کرده ایم. [\(4\)](#)

ص: 57

1- تهذیب الکمال / 20 / 487

2- مناقب هذا الامام جمة أفرادتها في مجلدة، وسميتها بـ: فتح المطالب و مناقب [في مناقب] علي بن أبي طالب رضي الله عنه [رحمه الله]. (تذكرة الحفاظ 10/1) و در جای دیگر می نویسد: مناقب على [عليه السلام] يضيق المكان عنها، وقد أفردتُ سيرتها في كتاب سمیته: فتح المطالب في أخبار على بن أبي طالب [عليه السلام] (الأثار المرورية عن أئمة السلف في العقيدة من خلال كتب ابن أبي الدنيا 869 / 1 به نقل از معرفة القراء الكبار 27/1)

3- و مناقبه رضي الله عنه [عليه السلام] وما له من المفاخر يخرج في التعداد عن حصر الحاضر [الحاضر ظ]... وأما شجاعته على رضي الله عنه [عليه السلام] فشائعة في كل مصر وريف، ولا يحتاج في شهرتها إلى تعریف، وكم له من مشاهد يستوجب فيها عظیم الثناء. (مرآة الجنان 1/91، 93)

4- البداية والنهاية 8/12.

18. بنابر نقل مناوی تفتازانی (متوفی 791/793) می‌گوید: فضائلی که برای علی [علیه السلام] نقل شده برای هیچ کس روایت نشده است. (۱)

19. سراج الدین عمر بن علی معروف به ابن الملقن (متوفی 804) می‌گوید: ویژگی‌ها (و فضائل مخصوص) علی [علیه السلام] فراوان است، من در شرح حال آن حضرت آن را به صورت روشن - در کتابی که بدان اشاره کردم - آورده ام. محقق کتاب نوشته: مراد او کتاب «العدة في معرفة رجال العمدة» است. (۲)

20. محمد و شتانی آئی (متوفی 827 یا 828) به نقل از آمدی می‌نویسد: مخفی نماند که علی [علیه السلام] دارای صفات شریف و مناقبی بلند مرتبه بود که بخشی از آن در استحقاق امامت کافی بود. آن چه در دیگر صحابه از صفات نیک و پسندیده و انواع و اقسام کمالات به صورت پراکنده وجود داشت، همه در او جمع شده بود کار به جایی رسیده بود که اگر سؤال می‌شد در بین صحابه چه کسی از همه شجاع تر دانسته، زاهدتر، فصیح تر، پیش از همه ایمان آورده جهادش در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بیشتر و در خویشاوندی نسبی و سببی از همه به آن حضرت نزدیک تر است؟ اول دفتر نام (مبارک) او ثبت می‌شد و در هر فضیلت گوی سبقت را از همه ربوده است... عالم ریانی این امت ابن عباس در پاسخ معاویه او صافی از امیر المؤمنین علیه السلام را بازگو کرده و هیچ ستایش دینی یا دنیوی نبود مگر آن که آن حضرت را بدان ستد (۳)... آثار فراوان در مناقب آن حضرت نقل شده است. و شتانی خود در این باره می‌گوید: بیان داشن، شجاعت، زهد و رع و مکارم اخلاق علی [علیه السلام] در کتابی نگنجد. (۴)

ص: 58

1- فیض القدیر 271/2

2- شرح بخاری (التوضیح بشرح الجامع الصحیح) 304/20.

3- ظاهراً اشاره به روایت شماره 89 است که صفحه 182 از ابن عباس خواهد آمد.

4- شرح صحیح مسلم (اکمال اکمال المعلم 217/8، 226)

⁽¹⁾ 21. دمیری (متوفی 808) می گوید مناقب آن حضرت بسیار زیاد است.

22. امام الحرم تقی الدین فاسی مکی (متوفی 832) می گوید: روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت علی بن ابی طالب عليه السلام نقل شده فراوان و مشهور است و ما برخی از آن احادیث را برای تبریک نقل کردیم. (۲)

در زهد علی [علیه السلام] قناعت پیشگی مowاعظ و پندhای سودمند و رسا برای کارگزاران، پاسخ های نفیس در مسائل مشکل ... آثار فراوان و مشهوری درباره آن حضرت وجود دارد.

مدح و ثنای گذشتگان نسبت به آن حضرت فراوان و غیر قابل شمارش است... روایاتی که در فضیلت ایشان آمده معروف و مشهور است.

23. شمس الدین محمد جزیر شافعی (متوفی 833) می نویسد: تمامی فضائل به علی [علیه السلام] منتهی شده از انواع علوم- از قرآن، حدیث، فقه، قضا - و همه اقسام محسان و کرامت های اخلاقی از شجاعت، کرم، زهد، ورع، حسن خلق، تقوا و رأی صائب. (4)

او پس از نقل برخی از فضائل آن حضرت می‌گوید: این مقداری ناچیز و کمی از مناقب جلیل و فراوان و محاسن زیبای علی علیه السلام است. اگر بخواهیم آن را دنبال نماییم سخن به درازا می‌کشد امیدوارم خداوند توفیق دهد کتاب جداگانه‌ای در این زمینه بنگارم (۵).

59:

- 1- حياة الحيوان الكبرى / 88.
 - 2- العقد الثمين / 272
 - 3- همان / 278 - 279
 - 4- نظام الحكومة النبوية (التراتيب الادارية) / 2 - 377 .378
 - 5- أنسى المطالب .71

24. عسقلانی (متوفی 852) می‌گوید مناقب آن حضرت بسیار است. [\(1\)](#)

25. عینی (متوفی 855) می‌گوید: مناقب آن حضرت فراوان است، در شجاعت مشهور و در علم و دانش در مرتبه ای بلند قرار دارد. [\(2\)](#)

26. دوانی (متوفی 908) می‌نویسد علی مرتضی علیه السلام که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در امر دین و دنیا پسندیده اند. مناقب او بیش از آن است که بشمار آید و فراوان تر از آن است که قابل استقصا و تبع باشد. [\(3\)](#)

27. جلال الدین سیوطی (متوفی 911) می‌نویسد: مناقب آن حضرت بسیار زیاد است. [\(4\)](#)

28. سمهودی (متوفی 911) می‌گوید مناقب آن حضرت با جلالت با عظمت، مشهور و فراوان است. [\(5\)](#)

29. حضرمی شافعی (متوفی 947) می‌نویسد: احادیث در فضائل آن حضرت فراوان و مشهور است همچنین زهد و بی‌رغبتی آن جناب به دنیا علم و دانش، شجاعت و آثار و (تلاش‌های ماندگار) او معروف و معلوم است و نیازی به طول دادن ندارد. [\(6\)](#)

ص: 60

1- الاصابة / 4 .464

2- و مناقبه جمة، و أحواله في الشجاعة مشهورة، وأما علمه فكان من العلوم بال محل الأعلى. (عمدة القاري 147 / 2)

3- شرح عقائد عضديه 180.

4- إسعاف المبطأ برجال الموطا 78.

5- جواهر العقدين 251

6- قلادة النحر في وفيات أعيان الدهر 1 / 323 شماره 282

30. ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) بخشی از کتابش را به فضائل آن حضرت اختصاص داده و می‌گوید فصل دوم در بیان فضائل علی رضی الله عنہ و کرم الله وجهه، و آن فضائل فراوان عظیم و مشهور است. [\(1\)](#)

ونیز می‌نویسد: مناقب علی [علیه السلام] بیش از آن است که بشمار آید. [\(2\)](#)

نظیر این عبارات را دیگران نیز گفته‌اند. [\(3\)](#)

هیتمی در ضمن استدلالی از اهل تسنن تصریح کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به مزايا و مناقبی اختصاص داده که در دیگران یافت نمی‌شود. [\(4\)](#)

31. احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی (متوفی 1047) می‌نویسد: خلاصه مطلب آن که مناقب آقای ما علی کرم الله وجهه در کثرت با ستارگان آسمان و در شهرت و مخفی نبودن با خورشید برابری می‌کند. قلم نمی‌تواند آن را به حصر بیاورد. اگر دریاها مرکب و درختان قلم و حسابگری تا قیامت مشغول محاسبه شود نمی‌تواند آن را (ثبت و) ضبط نماید.

احادیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن جناب رسیده که هیچ کس با او در

ص: 61

1- الصواعق المحرقة 120: الفصل الثاني في فضائله... كرم الله وجهه، وهي كثيرة عظيمة شهيرة.

2- الصواعق المحرقة 133.

3- قال الخزرجي الأننصاري وفضائله كثيرة. (خلاصة تذهيب الكمال 275) وقال الصبان (المتوفى 1206) فضائله كثيرة شهيرة. (اسعاف الراغبين بها من نور الابصار 164) وقال: وفضائله و ما ثره كرم الله وجهه أكثر من أن تحصى وهذا القدر كفاية. (همان 184) وفي بيان الإسلام لعدة من العلماء/ القسم الثالث/ 190/ 12: وقد وردت في السنة الصحيحة أحاديث كثيرة في فضل أمير المؤمنين على بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]. وقال الباقلاني (المتوفى 403)... الفضائل المشهورة عن النبي صلی الله علیه و آله. (تمهید الأول 543) و پس از نقل چند فضیلت گفته: إلى غير هذا من الفضائل مما يطول تتبعها. (همان 547)

4- تطهير الجنان 339 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف).

آن (فضائل) شریک نیست به جهت فراوانی، آن و در قرآن عظیم آیاتی درباره ایشان مشهور است که نیازی به ذکر آن دیده نمی شود. [\(1\)](#)

32. شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) می نویسد: مناقب وی رضی الله عنہ بسیارند خارج از حد حصر و احصاء مذکور است در کتب حدیث بیشتر از آن چه مذکور است مر غیر او را از صحابه. [\(2\)](#)

33. ابن عماد حنبلی (متوفی 1098) می گوید: مناقب قابل شمارش نیست... اگر بخواهیم به بیان آن پردازیم طول می کشد و پرداختن به تمام جوانب آن مناقب (واحاطه به آن) سخت و غیر ممکن است. [\(3\)](#)

34. حارثی بدخشی (بدخشانی) (قرن 12) می نویسد: آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نازل شده بسیار زیاد است و نمی توانم همه آن ها را جمع آوری و نقل کنم چکیده ای از آن ها در این کتاب (مفتاح النجاء) می آورم. [\(4\)](#)

او در کتابی دیگر می نویسد: فضائل آن حضرت بیش از آن است که به حد حصر درآید و مشهورتر از آن است که نیازی به ذکر داشته باشد. [\(5\)](#)

35. شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239) می نویسد: اهل سنت اجماع

ص: 62

1- نورالأمير عليه السلام 516 به نقل از وسیلة المآل 280 الباب الرابع.

2- اشعة اللمعات (شرح فارسی مشکاة) /4 674.

3- و مناقبه لا تُعدّ، من أكبرها تزويع البَيْلُون، و مؤاخاة الرسول، و دخوله في المباهلة والكساء، و حمله في أكثر الحروب الـلَّوَاء، و قول النبي صلی الله علیه وسلم: (أَمَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى).. وغير ذلك مما يطول ذكره، و يعَزِّ حصره. (شدرات الذهب في أخبار من ذهب) (50/1)

4- نورالأمير عليه السلام 506 به نقل از مفتاح النجاء ورقه 36 (الباب الثالث الفصل الحادي عشر).

5- نورالأمير عليه لسلام 514 به نقل از نزل الأبرار 117 (الخاتمة، الباب الأول).

دارند بر آن که منکر ضروریات دین کافر است. و علو درجه ایمان حضرت امیر علیه السلام و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است، پس منکر این امور کافر باشد. [\(1\)](#)

36. شبنجی شافعی (قرن 13) گفته است: فضائل آن حضرت بسیار و مشهور است... شرح و بیان فضائل، مناقب، جایگاه علمی، فهم و درک، استقامت، شجاعت، شهامت، فراست، کرامت های عجیب، استحکام در یاری اسلام، پایداری در ایمان، سخاوت و بخشش با وجود تنگدستی و سختی دلسوزی نسبت به (اسلام و) مسلمین، بی رغبتی به دنیا، بردباری آن بزرگوار نیاز به مجلدات متعدد دارد (و در یک کتاب نمی گنجد). [\(2\)](#)

37. استاد جامع الأزهر، محمد حبیب الله مدنی شنقیطی می گوید: و مناقب جمّة لا يسعها إلّا مجلد ضخم، مناقب آن حضرت فراوان است و جز در کتابی حجیم نمی گنجد. من در این زمینه کتابی نوشته ام که سعی کرده ام روایات صحیح را جمع آوری نمایم آن را کفاية الطالب لمناقب علی بن ابی طالب علیه السلام نامیده ام. [\(3\)](#)

و در آن کتاب می نویسد: واقعاً مناقب آن حضرت بسیار فراوان است و من در این فرصت کوتاه نمی توانم جز بخش بسیار کم و کوتاهی از آن مطالب را بیان نمایم. [\(4\)](#)

ونیز می نویسد: احادیشی که در فضیلت، ویژگی ها و خصوصیات (منحصر

ص: 63

-
- 1- تحفه اثنا عشریه 394 (باب دوازدهم).
 - 2- نور الأ بصار 90 - 91.
 - 3- زاد المسلم 217 / 4
 - 4- کفاية الطالب لمناقب علی بن ابی طالب علیه السلام 78.

بفرد)، علم و دانش، حکم و قضاوت، ذوق فوق العاده، شناخت دقائق محاسبات، شجاعت، برتری از دیگران، و... در مورد آن جناب وارد شده بیش از آن است که قابل شمارش باشد. [\(1\)](#)

38. دکتر خلیل ابراهیم ملا خاطر العزامی می گوید: روایاتی که در مناقب آن حضرت وارد شده بسیار زیاد است. [\(2\)](#)

39. احمد زینی دحلان می نویسد: فضائل آن حضرت فراوان و مشهور است... آیات بسیار در حق آن جناب نازل و از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث معروف و مشهوری درباره اش نقل شده که بر عظمت فضائل ایشان دلالت دارد... و در تألیفات مستقل جمع آوری و تدوین شده است.

سپس تأکید کرده که مناقب و مفاسخر حضرتش بیش از حد شمارش است. [\(3\)](#)

40. دکتر سعود صاعدی - استاد دانشگاه مدینه منوره، پس از نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام - می نویسد: خلاصه آن که در این زمینه 210 روایت نقل شد که تعداد 32 حدیث آن صحیح است 5 حدیث مورد اتفاق بخاری و مسلم و 4 حدیث را فقط مسلم روایت کرده است.

تعداد 21 حدیث صحیح است ولی صحیح لغیرها (که صحت آن از شواهد اثبات می شود) یک روایت حسن و نیکو و 38 روایت حسنة لغیرها (که اعتبار و حسن آن نیز از شواهد دیگر اثبات می شود). [\(4\)](#)

ص: 64

-
- 1- کفایة الطالب .113
 - 2- فضائل الصحابة الكرام .387
 - 3- الفتح المبين .239, 240, 251, 257
 - 4- فضائل الصحابة للصاعدي .85 / 7

برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل

اشاره

برای اطلاع از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در مصادر عامه، ارائه فهرستی از ابواب فضائل آن حضرت در کتب معتبرشان و یا کتب مستقلی که در این زمینه تألیف کرده اند لازم است که در این بخش بدان می پردازیم.

برخی از ابواب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در کتب معتبر عامه

عده ای از مؤلفین و نویسندهای اهل تسنن بخشنی از کتاب خویش را به ذکر مناقب و فضائل آن حضرت اختصاص داده اند با عنوان «باب مناقب... باب فضل... باب فضائل علی بن أبي طالب علیه السلام» و امثال آن، که 40 نفر از آنان را به ترتیب زمانی - از اوائل قرن سوم هجری تا زمان حاضر - نام می بریم:

1. سعید بن منصور (متوفی 227)، السنن 2/178
2. حافظ ابن سعد (متوفی 230)، الطبقات الكبرى 2/337
3. ابن ابی شيبة (متوفی 235)، المصنف 7/494
4. احمد بن حنبل (متوفی 241)، مسند احمد = الفتح الربّاني لترتيب مسند الامام احمد بن حنبل الشیبانی 23/115
5. بخاری (متوفی 256)، صحيح بخاری 4/207

ورجوع شود به شروح آن مانند عمدة القارى 16/214، فتح البارى 7/57

ص: 65

6. مسلم (متوفی 261) صحيح مسلم 7/120

ورجوع شود به شروح آن مانند شرح نوی 15/173، المفہم لما أشکل من کتاب مسلم فرطی 6/268 - 278، السراج الوهاج حافظ منذری و محمد صدیق خان 7/67 - 71، الكوكب الوهاج أرمی هرری 23/437 - 464

7. ابن ماجة قزوینی (متوفی 273)، السنن 1/42

8. احمد بن یحیی بلاذری (متوفی 279)، انساب الأشراف 2/89

9. ترمذی (متوفی 279)، السنن 5/296 و شروح آن مانند: تحفة الأحوذی مبارکفوری 10/144

10. ابن ابی عاصم (متوفی 287)، کتاب السنة 582 (چاپ دیگر 2/881)

11. نسائی (متوفی 303)، السنن الکبری 5/43 و 5/105

12. علی بن حسین مسعودی (متوفی 346) مروج الذهب 2/425 - 426

13. ابن حبان (متوفی 354)، صحيح 15/363، الثقات 2/266 - 304

14. حاکم نیسابوری (متوفی 405)، مستدرک 3/107

15. ابونعمیں اصبهانی (متوفی 430)، معرفۃ الصحابة 1/276، حلیۃ الاولیاء 1/61

(ورجوع شود به تقریب البغیة بترتیب احادیث الحلیة حافظ هیشمی 3/82)

16. خطیب بغدادی (متوفی 463) تاریخ بغداد 1/143

17. ابن عبدالبر (متوفی 463)، الاستیعاب 3/1089

18. ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (متوفی 516) در شرح السنة 8/84 (چاپ دیگر 14/111) و مصایبج السنة 4/170 (چاپ دیگر 2/516)

ص: 66

1- این بغوی غیر از ابوالقاسم بغوی (متوفی 317) است گرچه او نیز در معجم الصحابة 4/354 به نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است

ورجوع شود به شروح مصايح مانند تحفة الابرار بيضاوي 3/427، شرح مصايح السنة ابن الملك رومي 6/436، كشف المناهج سلمى مناوي 5/288، المفاتيح زيداني 6/311، هداية الرواة ابن حجر 5/421، مشكاة المصايح خطيب تبريزى 5/2358 (چاپ دار ابن حزم)

و شروح مشكاة مانند: شرح الطيبى على المشكاة 12/3881، مرقة المفاتيح ملاعى قاري 10/453، اشعة المعمات دهلوى 4/674،
حاشية سهانفورى 2/475

19. حافظ ابن عساكر (متوفى 571) تاريخ مدينة دمشق جلد 42

شيخ محمد باقر محمودى قدس سره نيز جداگانه این بخش را تحقیق و با عنوان «ترجمة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ
مدينة دمشق» در سه جلد منتشر نموده است.

20. ابن الجوزى ابوالفرج عبد الرحمن حنبلی بغدادی (متوفى 597)، صفة الصفوہ 1/308 - 335، التبصرة 1/441 المجلس الحادی
والثلاثون

21. ابن اثیر جزري، مجد الدين ابوالسعادات مبارك (متوفى 606)، المختار من مناقب الاخيار 1/11 و جامع الأصول 6/311 (حرف
الفاء، فضائل الصحابة)

ورجوع شود به جامع الأصول التسعة، صالح الشامي 13/280

22. ياقوت حموى (متوفى 626) معجم الادباء 14/41

23. ابن اثیر جزري، عزالدين ابوالحسن على (متوفى 630)، اسدالغابة 4/16

24. محب الدين طبرى (متوفى 694)، الرياض النصرة 3/103، باب چهارم

25. حافظ مزى (متوفى 742) تهذیب الكمال 20/472

26. ذهبى دمشقى (متوفى 748) تاريخ الإسلام 3/621 و سير أعلام النبلاء 1/225

27. صفدى (متوفى 764)، الوافى بالوفيات 21/177

28. ابن كثیر دمشقى (متوفى 774)، البداية والنهاية 7/369 و 8/3

29. نورالدين هيتمى (متوفى 807) مجمع الزوائد 9/100 و كشف الأستار عن زوائد البزار 3/182 - 206 و بغية الباحث عن زوائد
مسند الحارث 295 و موارد الظمان 7/131

30. حافظ احمد البوصيري (متوفى 840) اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة 7/197، باب 6 (همراه بالمطالب العالية، طبع دار الكتب العلمية)

31. حافظ ابن حجر عسقلاني متوفى 852، الاصابة 4/464 و تهذيب التهذيب 7/294 وفتح الباري 7/57 والمطالب العالية 8/378 باب 27

32. حافظ جلال الدين سيوطي (متوفى 911) تاريخ الخلفاء 183، الجامع الصغير 2/176 - 178 ورجوع شود به شرح آن فيض القدير مناوي 4/468 - 472

33. صالحى شامى (متوفى 942)، سبل الهدى والرشاد 11/287 (1)

34. ابن حجر هيتى مكى (متوفى 974)، الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزنادقة 120، الفصل الثاني

35. متنى هندى (متوفى 975) كنز العمال 11/598 و 13/104

36. ولى الله دهلوى (متوفى 1176) ازاللة الخفاء 2/251، قرة العينين 117

37. منصور بن على ناصف، الناجي الجامع للاصول 3/330

38. سعود بن عيد الصباعي، فضائل الصحابة في فضائل الصحابة في الكتب التسعة و مُسندي أبي بكر البزار وأبي على الموصلى والمعاجم الثلاثة للطبرانى 6/145 - 515 و 1/7 - 86

39. خير الدين زركلى، الأعلام 4/295

40. محمد فؤاد عبدالباقي، مفتاح كنوز السنة 352

ص: 68

1- وقال: ولم أذكر فيه شيئاً من الأحاديث الموضوعات. (سبل الهدى والرشاد 1/3)

برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

بعضی از بزرگان عامه در فضائل و ویژگی های آن حضرت تألیف مستقل دارند. ما به ذکر 40 عنوان - به ترتیب الفبایی - اکتفا می کنیم:

1. إبراز الوهم المكتون، ابوالفیض أحمد بن محمد غماری مغری (متوفی 1380) (۱)

2. أرجح المطالب في عد مناقب أسد الله الغالب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، عبيد الله حنفي امرتسري (معاصر)

3. أسمى المناقب في سيرة امير المؤمنین علی بن أبي طالب عليه السلام، علی محمد صلابی

3/1 أسمى المناقب في تهذيب أسمى المطالب گزیده اسنی المطالب جزری شافعی

4. أسمى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، ابراهیم بن عبدالله اکفانی وصابی (قرن دهم)

5. أسمى المطالب في مناقب سیدنا علی بن أبي طالب [عليه السلام] محمد بن محمد جزری شافعی (متوفی 833)

6. الأربعون المنتقى من مناقب على المرتضى عليه السلام، ابو الخیر احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی (متوفی 590)

7. (كتاب) الأربعين في فضائل الامام امير المؤمنین علیه السلام، جمال الدین محدث هروی (متوفی 930)

7/1 (كتاب) الأربعين في فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، خطیب بغدادی (متوفی 463).

8. أفضلية الخليفة الراشد علی بن أبي طالب رضی الله عنه [عليه السلام]، محمد فؤاد ضاهر

9. الإمام علی بن أبي طالب عليه السلام، توفیق ابوعلم مصری (معاصر)

ص: 69

1- او کتاب های فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینة العلم علی علیه السلام و سبل السعادة و أبوابها را نیز در اثبات اعتبار حدیث: «انا مدینة العلم....» نگاشته و کتاب علی بن أبي طالب إمام العارفین نیز از اوست.

9/1 الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، عبد الفتاح عبدالمنصور مصري (معاصر)

9/2 الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، محمد رضا مصري (معاصر)

10. إمامية أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، عمرو بن بحر معروف به جاحظ (متوفي 255) (1)

11. (كتاب في) أنّ علياً عليه اللسام أول من أسلم وسبق إسلامه، أبو القاسم عبيد الله ابن عبد الله حنفي نি�شابوري معروف به حاكم حسکانی (قرن پنجم)

12. تفضيل على عليه السلام، أبو جعفر اسكافي (متوفي 240)

12/1 تفضيل على عليه السلام، رماني، ابوالحسن على بن عيسى اديب نحوى معتزلى (متوفي 384)

12/2 تفضيل على عليه السلام، حسين بن على ابو عبد الله بصرى (متوفي 369)

13. جواهر المطالب في مناقب الإمام الجليل علي بن أبي طالب عليه السلام، باعونى شافعى (متوفي 871).

14. الحجّة الجلية في نقض الحكم بالأفضلية، محمد معين بن محمد أمين سندى حنفى (متوفي 1161) (در اثبات افضلية اميرمؤمنان عليه السلام بر دیگران)

15. الخصائص العلوية على سائر البرية، ابو الفتح نطنزي، محمد بن أحمد (متوفي حدود 550)

ص: 70

1- شاید تعجب کنید که جاحظ درباره امامت حضرت تأليف داشته باشد ولی توجه داشته باشید که از او حالات مختلف و نظرات گوناگون نقل شده و رأى ثابت نداشته است. قال ابن قتيبة الدينوري ثم نصير إلى الجاحظ، وهو آخر المتكلمين والمعايير على المتقدمين، وأحسنهم للحجّة استشارة وأشدّهم تلطقاً لتعظيم الصغير حتى يعظم و تصغير العظيم حتى يصغر ! ويبلغ به الاقتدار إلى أن يعمل الشيء و تقضيه ! ويحتاج لفضل السودان على البيضان، وتجده يحتاج مرّةً للعثمانية على الرافضة، و مرّةً للزيدية على العثمانية وأهل السنة، ومرةً يفضل علينا رضي الله عنه [عليه السلام] ومرةً يؤخّره ! (تأویل مختلف الحديث 57 ورجوع شود به لسان المیزان 4/356)

16. الخصائص في فضل علي عليه السلام، ابونعيم اصحابه (متوفى 430)

16/1. الخصائص في فضل علي بن أبي طالب عليه السلام، نسائي (متوفى 303)

17. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، حاكم حسكنى (قرن پنجم)

17/1. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، محب الدين طبرى (متوفى 694)

18. خصائص على عليه السلام، شاذان فضلى (قرن چهارم)

19. السبعين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، سيد على همدانى (متوفى 786)

20. عقريبة الإمام علي عليه السلام، عباس محمود عقاد مصرى (معاصر)

21. علي بن أبي طالب إمام العارفين عليه السلام، ابو الفيض غمارى مغربي (متوفى 1380)

21/1 علي بن أبي طالب عليه السلام بقية النبوة وخاتم الخلافة، عبد الكريم الخطيب

بیش از 20 نویسنده سنی تأثیف به نام علی بن ابی طالب علیه السلام دارند (رجوع شود به فهرست کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام مشهد مقدس)

22. فتح المطالب [منح الطالب] في مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام، حافظ شمس الدين ذهبی شافعی دمشقی (متوفى 748)

23. فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام، قاضی ابو الحسین عمر بن حسن شیبانی اشنانی بغدادی (متوفى 339)

23/1. فضائل أمير المؤمنين علي رضی الله عنه [علیه السلام]، علاء عبید

24. فضائل على عليه السلام، ابو جعفر اسکافی معترلی (متوفى 240)

24/1. فضائل على عليه السلام، احمد بن حنبل شیبانی مروزی بغدادی، إمام الحنابلة (متوفى 241) (ظاهراً با مناقب على عليه السلام شماره 37 متحد است) [\(1\)](#)

ص: 71

1- به نظر می رسد که از این اثر با عنوانین متعدد یاد شده و این همان کتاب فضائل أهل البيت علیهم السلام باشد که حاکم نیشابوری در مورد روایتی به آن اشاره کرده و گفته و أخبرناه أبو بكر القطبي في فضائل أهل البيت [علیهم السلام] تصنیف ابی عبد الله احمد بن حنبل. (المستدرک 157/3) محقق طباطبائی قدس سره جزم به این مطلب نموده است. (أهل البيت علیهم السلام في المكتبة العربية 607) و نیز شایان ذکر است که این تأثیف، بخشی از کتاب فضائل الصحابة احمد بن حنبل است- که به خواست خودش یا سلیقه دیگران - تجزیه شده، و چنان که از کلام حاکم نیشابوری پیداست عنوان تأثیف مستقل به خود گرفته است

- 24/2. فضائل على عليه السلام، ابن أبي الدنيا، عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس (متوفى 128)
[\(1\)](#)
- 24/3. فضائل على عليه السلام، حافظ ابوالعباس ابن عقدة (متوفى 333)
[\(2\)](#)
- 24/4. فضائل على عليه السلام، ابو عمرو ابن السماك، عثمان بن احمد بغدادي (متوفى 344)
- 24/5. فضائل على عليه السلام، حافظ طبراني، ابوالقاسم سليمان طبراني صاحب المعجم الكبير والأوسط والصغر (متوفى 360)
- 24/6. فضائل علي عليه السلام، ابوالحسن شاذان فضلى (قرن چهارم)
- 24/7. فضائل على عليه السلام، حاكم نيسابورى (متوفى 405)
- 24/8. فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، حافظ بيهقى، ابو بكر احمد بن حسين خسروجردى (متوفى 458)
- 24/9. (جزء في) فضائل علي عليه السلام، عز الدين ابو محمد عبدالرزاق حنبلى (متوفى 660)
- 24/10. فضائل على عليه السلام، عيدروس علوى شافعى
25. القول الجلى فى ثبوت أفضلية سيدنا على عليه السلام، احمد بن خيرى باشا بن يوسف حنفى مصرى (متوفى 1387)
26. القول الجلى فى فضائل علي عليه السلام، حافظ سيوطى (متوفى 911)
- 26/1. القول الجلى فى فضائل على عليه السلام، علامه ابو الحسن محمد بن محمد بكري صدّيقى شافعى مصرى (متوفى 952)

ص: 72

1- سير أعلام النبلاء / 13 / 403

2- كلمات اعلام اهل تسنن درباره او در دفتر دوم، صفحه 786 - 787 خواهد آمد

27. كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام، فخر الدين ابو عبدالله محمد بن يوسف قرشى كنجى شافعى، نزيل دمشق (متوفى 658)

27/1. كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب عليه السلام، محمد حبيب الله بن عبدالله جكى يوسفى مدنى شنقيطى، استاد جامع الأزهر (متوفى 1363)

28. ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابو الفضائل احمد بن محمد بن مظفر رازى آفسرائى حنفى (متوفى بعد 631)

28/1. ما نزل من القرآن في علي = المنتزع من القرآن العزيز في مناقب مولانا أمير المؤمنين عليه السلام حافظ ابونعيم اصبهانى (متوفى 430)
[\(1\)](#)

28/2. ما نزل من القرآن في علي عليه السلام=نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين عليه السلام، ابوبكر محمد بن مؤمن شيرازى

28/3. ما نزل من القرآن في علي بن أبي طالب عليه السلام، احمد بن محمد بن المظفر حنفى رازى (متوفى 631)

29. المراتب في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ابو القاسم اسماعيل بن احمد بن محفوظ بستى معتزلى، (متوفى حدود 420)

30. مسند أمير المؤمنين عليه السلام و اخباره وفضائله، يعقوب بن شيبة (متوفى 262)

31. معاج العلی فی مناقب علی المرتضی رضی اللہ عنہ [علیہ السلام]، صدر العالم دھلوی

32. المعيار والموازنة في تفضيل علي عليه السلام، ابو جعفر اسکافی (متوفی 240)

33. المقامات في تفضيل علی علیه السلام، ابو جعفر اسکافی (متوفی 240)

34. مقاصد الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام، شهاب الدين أحمد بن إسماعيل

ص: 73

1- شایان ذکر است که این کتاب به دست ما نرسیده است ولی روایاتی از آن در مصادر دیگر نقل شده که علامه شیخ محمدباقر محمودی آن را جمع آوری نموده و به نام «النور المشتعل» به طبع رسانده است.

35. مناقب الأسد الغالب، شمس الدين محمد بن محمد، ابن الجزمي (متوفى 833).

36. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، أبو الحسن علي بن محمد بن معاذ، مشهور به ابن معاذ، جلابي و ابن جلابي (متوفى 483)

36/1. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ابوالحسين عبدالوهاب بن الحسن كلابي دمشقى (متوفى 396)

36/2. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، اعمش، أبو محمد سليمان بن مهران اسدي كاهلى كوفي (متوفى 148) [\(1\)](#)

36/3. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، حافظ ابو العلاء حسن همداني مقرى، صدر الحفاظ، شيخ هندان و إمام العراقيين (متوفى 569)

36/4. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام=الفصول السبعة والعشرون في مناقب أمير المؤمنين علي بن طالب عليه السلام، ابو المؤيد موفق بن أحمد خوارزمى مكى (متوفى 568).

410. مناقب أمير المؤمنين (و ما نزل من القرآن في على عليه السلام)، حافظ ابن مردويه؛ ابوبكر أحمد بن موسى اصبهانى (متوفى 416) يا

37. مناقب على عليه السلام، احمد بن حنبل إمام الحنابلة (متوفى 241) [\(2\)](#)

37/1. مناقب على عليه السلام، ابو الفتح ازدى، محمد بن حسين موصلى، نزيل بغداد (متوفى 374 يا 377)

37/2. مناقب على عليه السلام ابو اسحاق ابراهيم بن احمد بن محمد طبرى معدّل مقرى، فقيه مالكى بغدادى (متوفى 393)

ص: 74

1- قال الألوسي في مختصر التحفة الائتية عشرية 8: وللأعمش - وهو أحد مجتهدي أهل السنة - سفر كبير في مناقب الأمير كرم الله وجهه

2- رجوع شود به شماره 24/1 فضائل علي عليه السلام

37/3. مناقب علی علیه السلام، ثعلبی شافعی مفسّر (متوفی 427)

37/4. مناقب علی علیه السلام، یحیی بن ابراهیم سلماسی، ابوزکریا واعظ (متوفی 550) از اساتید و مشایخ حافظ ابن عساکر

37/5. مناقب علی علیه السلام ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی حنبلی بغدادی واعظ (متوفی 597)

37/6. مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام، ابن اثیر جزّی، عزّ الدین ابوالحسن علی بن ابوالکرم شبانی (متوفی 630)

37/7. مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام، قاضی ابوالمؤید صدرالدین خاصی حنفی خوارزمی مصری (متوفی 634) (۱)

37/8. مناقب علی علیه السلام محب الدین طبری (متوفی 694)

37/9. مناقب علی علیه السلام، خواجه پارسا (متوفی 822)

37/10. مناقب علی علیه السلام، شیخ علی باحسن حضرمی شافعی (قرن نهم)

37/11. مناقب علی علیه السلام یوسف بن عبدالهادی حنبلی مقدیسی دمشقی صالحی، مشهور به ابن المبرد و ابن عبدالهادی (متوفی 909)

37/12. مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام، حافظ محمد بن أحمد عجمی رومی (متوفی 957)

38. مناقب مرتضوی، محمد صالح بن عبدالله ترمذی (متوفی 1040)

39. النبأ اليقين، ابوبکر بن عبد الرحمن حضرمی شافعی (متوفی 1341)، قصیده ای است در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام در 110 بیت

40. النصّ الجلیٰ فيما نزل من كتاب الله في حق علی علیه السلام، عبید الله حنفی امرتسري (معاصر)

ص: 75

1- توجه شود که این غیر از ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی مگی (متوفی 568) است

برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام

عده ای از نویسندهای سنی در مورد فضائل اهل بیت علیهم السلام - عموماً - تأثیر مستقل داشته اند (۱)، که به ذکر ۴۰ عنوان اکتفا می شود:

1. احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، حافظ سیوطی (متوفی ۹۱۱)
2. الإشراف على مناقب الأشراف، ابن سویدة تكريتی (متوفی ۴۸۵)
3. الإشراف في فضائل الأشراف، ابراهیم سمهودی شافعی (برادرزاده نورالدین سمهودی متوفی ۹۱۱ مؤلف وفاء الوفا و جواهر العقدین)
4. أهل البیت علیهم السلام، توفیق أبو علم مصری (معاصر)
5. بحرا المناقب، شرف الدین محمود طالبی شافعی (متوفی ۷۴۳)
6. بذل الحبا في فضل آل العبا علیهم السلام، احمد بن محمد بن مظفر رازی آفسرائی حنفی (متوفی بعد ۶۳۱)
7. تاريخ أهل البیت علیهم السلام، نصر بن علی ازدی جهضمی بصری بغدادی (متوفی ۲۵۰)، از رجال صحاح ششگانه اهل تسنن
8. تحریر المقال في ما ورد على التعارض في حق آل علیهم السلام، عبدالرحمن بن محمد بن عبد الرحمن کزبری شافعی دمشقی (متوفی ۱۲۶۲)
9. (جزءی) تحقيق أهل البیت علیهم السلام المذکورة في آیة التطهیر، محمد معین بن محمد امین سندی تتوی حنفی (متوفی ۱۱۶۱)
10. تذكرة الخواص من الأئمة بذكر خصائص الائمة علیهم السلام، سبط ابن الجوزی، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قوغلی بغدادی (متوفی ۶۵۴)

ص: 76

1- قال المناوی في شرح الجامع الصغیر: وفضائلها وفضائل ابینها جمّة، ومحبة النبي صلی الله علیه وآلہ لھم، وثناؤه علیهم، ونشره لغرض مآثرهم وباهر مناقبهم ومخاخرهم من الشهرة بال محل الأرفع، وقد بسط ذلك خلق في عدة مؤلفات مفرد [مفرودة ظ]. (فیض القدیر ۱ / 138)

او کتاب دیگری در این زمینه دارد با نام ریاض الأفهام فی مناقب أهل البيت علیهم السلام

11. التعريف بآل بيت النبي صلی الله علیه وسلم، ابن ابوزید، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن قیروانی نفزاوی مالکی (متوفی 386)

12. توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، شهاب الدین، احمد بن جلال الدین ایجحی شافعی (قرن نهم)

13. جواهر العقدين فی فضل الشرفین، نورالدین علی بن عبدالله سمهودی شافعی (متوفی 911) او کتاب دیگری در این زمینه دارد با نام الجوهر الشفاف بفضائل الأشراف

14. جوهرة العقول فی ذکر آل الرسول صلی الله علیه وآلہ، ابوزید عبدالرحمن بن عبدالقادر مغربی فاسی مالکی (متوفی 1096)

15. الخربدة الغيبة فی شرح القصيدة العينية قصیده است از عبدالباقي عمری همراه با شرح آن از شهاب الدین آلوسی بغدادی (متوفی 1270)

16. خلاصة المناقب فی فضائل آل بیت سید آل غالب علیهم السلام، علی کبیر بن علی جعفر حسینی هندی الله آبادی (متوفی 1285)

17. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القریبی علیهم السلام، محب الدین طبری (متوفی 694)

18. الذریة الطاهرة النبویة علیهم السلام، حافظ ابو بشر محمد بن احمد دولابی انصاری رازی ورّاق (متوفی 310)

19. ذکر [نشر] القلب المیت بفضائل أهل البيت علیهم السلام، حافظ جمال الدین أبو المظفر یوسف بن محمد سرمدی عبادی عقیلی حنبیلی، نزیل دمشق (متوفی 776)

20. روض الزهر فی مناقب آل سید البشیر علیهم السلام، محمد معروف بن مصطفی نودھی شهرزوری برزنچی شافعی (متوفی 1254)

21. زبدۃ المقال فی فضائل الآل علیهم السلام، کمال الدین محمد بن طلحة شافعی حلبي (متوفی 652)

22. زین الفتی فی شرح سورة هل اتی، احمد بن محمد عاصمی (قرن چهارم)

گزیده آن با نام العسل المصفی من تهذیب زین الفتی با تحقیق شیخ محمدباقر محمودی قدس سره منتشر شده است.

23. شواهد التتریل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی (قرن پنجم)

او کتاب دیگری در این زمینه دارد با نام: طیب الفطرة فی حبّ العترة علیہم السلام.

24. الصفوۃ بمناقب آل بیت النبّوۃ علیہم السلام، عبد الرؤوف مناوی حدادی مصری فقیه شافعی (متوفی 1031)

25. طرز الوفا فی فضائل آل بیت المصطفی علیہم السلام، ابو الحسن احمد بن زین العابدین بکری صدیقی مصری شافعی (متوفی 1048)

26. عقد الجوادر فی فضائل آل بیت النبی الطاهر علیہم السلام، عیدروس، وجیه الدین أبوالفضل عبدالرحمٰن بن مصطفی یمنی حضرمی ترمیمی، شافعی اشعری نقشبندی وفاتی (متوفی 1192)

27. فرائد السقطین فی فضائل المرتضی و البتول والسبطین علیہم السلام، شیخ صدر الدین أبو المعjamع إبراهیم بن شیخ الشیوخ سعد الدین حموئی جوینی بحیرآبادی شافعی (متوفی 722)

28. الفصول المهمة لمعرفة الأئمة علیہم السلام، ابن صباغ مالکی، نور الدین علی بن محمد صفاوی غرّی مکّی (متوفی 855)

29. فضائل أهل الیت علیہم السلام، ابو الکمال برق نوشاهی پاکستانی (مؤلف فضائل الصحابة)

29/1 فضائل اهل الیت علیہم السلام، ابن ابی حاتم رازی (متوفی 327) (مؤلف الجرح والتعديل)

29/2 فضائل أهل الیت علیہم السلام، جلال الدین أبو المیامن مسعود صدرالدین ابوالمعالی ابن المظفر بن محمد بن مظفر بن روزبهان بن طاهر ربیعی عدوی عمری (متوفی 725)

29/3 فضائل أهل الیت علیہم السلام، مبین بن محب انصاری هندی لکھنؤی (متوفی 1225)

29/3 فضائل أهل الیت علیہم السلام فی کتب السنة التسعة، برّاک محمود خلف الانصاری

29/4. فضل آل البيت عليهم السلام، احمد بن على مقریزی (متوفی 845) (1)

30. مطالب المسؤول في مناقب آل الرسول عليهم السلام، محمد بن طلحة شافعی (متوفی 652).

31. معراج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول والبتول عليهم السلام، زرندي، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن عزالدين مدنی انصاری خزرجی حنفی (متوفی 750)

32. مفتاح النجا في مناقب آل العبا عليهم السلام، میرزا محمد بن رستم بن قباد حارثی بدخشی (بدخشانی) (قرن دوازدهم) او کتاب دیگری در این زمینه دارد با نام: نزل الابرار بما صحيح من مناقب أهل البيت الأطهار عليهم السلام

33. مناقب أهل البيت عليهم السلام، ابو سعید عبّاد بن يعقوب رواجنبی اسدی کوفی (متوفی 250) از روایان شیعه، ولی از رجال بخاری و ترمذی و ابن ماجه است.

33/1. مناقب أهل البيت وكلام الأئمة عليهم السلام، حسين بن محمد بلخی معتزلی حنفی، ابن مقری بغدادی سمسار (متوفی 522) یا 523 (526).

33/2. مناقب أهل البيت عليهم السلام، ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد سعدی انصاری شافعی (متوفی 974) (2)

34. مناقب على والحسنين وامهما فاطمة الزهراء عليها السلام (نصوص مستخرجة من امهات كتب الحديث)، محمد فؤاد عبدالباقي (معاصر)

35. مودة ذوي القریبی عليهم السلام، سید علی همدانی (متوفی 786)

این کتاب به صورت کامل در کتاب بنای المودة 2 / 255 - 342، تأليف شیخ سلیمان قندوزی حنفی (متوفی 1293) گنجانده شده است.

ص: 79

1- در مقدمه کتاب «دفاعاً عن الآل والاصحاب» نیز کتابی از نویسندهان عامه نام برده با عنوان: «فضل أهل البيت [عليهم السلام] وعلو مكانهم عند أهل السنة والجماعة».

2- مبارکفوری در مقدمه تحفة الأحوذی 1 / 65 نیز از کتابی با نام «حلبة الكميّت في مناقب أهل البيت [عليهم السلام]» یاد کرده است.

36. النبذة في مناقب أهل البيت عليهم السلام، موفق الدين أبو العباس احمد بن محمد بن عمر بغدادي (قرن ششم)

37. نظم درر السبطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين عليهم السلام، شيخ جمال الدين محمد بن يوسف زرندي (متوفى 750)

38. النعيم المقيم لعترة النبأ العظيم عليهم السلام، عمر موصلى (متوفى 657)

39. نقبة [منقبة] المطهرين ومرتبة الطيبين عليهم السلام، ابونعيم أصبهانى (متوفى 430)

40. نور الابصار، مؤمن بن حسن شبنجي شافعى (متوفى بعد 1308)

ص: 80

عده‌ای از علمای شیعه - برای اتمام حجت - مجموعه‌ای از آثار، احادیث، روایات و اقوال عامه را جمع آوری نموده‌اند،[\(1\)](#) که در این زمینه نیز به ذکر 40 عنوان اکتفا می‌کنیم:

1. احراق الحق، شهید قاضی نور الله شوشتاری (متوفی 1019) همراه با ملحقات إحقاق الحق، از آیت الله مرعشی (متوفی 1411).
2. الإمام علي عليه السلام في آراء الخلفاء، شیخ مهدی فقیه ایمانی (معاصر)
- 2/1. الإمام أمير المؤمنين عليه السلام از دیدگاه خلفا، ترجمه کتاب قبل
3. امامان اهل بیت علیهم السلام در گفتار اهل سنت، داود الهاشمی (معاصر)
4. اهل بیت علیهم السلام در صحاح (جلد سوم از مجموعه پژوهشی در صحاح سنه)، حسین طبیبان (معاصر)
5. الأربعون حديثا في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، سردار کابلی (قرن چهاردهم)
6. الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة علیهم السلام، سید ابن طاووس (متوفی 664)
7. الحقائق من الصواعق، محمدی و رحیمیان
8. حیة أمیر المؤمنین علیه السلام، سید علی اصغر ناظم زاده قمی (معاصر)
9. دلیل الولاية و درة الهدایة، شیخ جعفر حسن عتریس و شیخ احمد عبدالامیر قبان (معاصر)
10. رسالتا في أربعين حديثا في فضائل الأمیر علیه السلام (منتخب فرائد السمحطین)، میرزا نجم الدین جعفر طهرانی عسکری (معاصر)

ص: 81

1- البته آثاری در این زمینه وجود داشته که به دست ما نرسیده، مانند کتابی که ابن حجر بدان اشاره کرده و گفته: أسد بن بکر بن مسلم، من رجال الشیعه و له کتاب في فضائل أهل البيت [علیهم السلام] استخرجه من مرویات العامة يعني أهل السنة، ذکره ابن أبي طی. (لسان المیزان 1/382)

10/1. رسالة في الأربعين حديثاً في فضائل الأمير عليه السلام (منتخب از کنزالعمال)، میرزا نجم الدین جعفر طهرانی عسکری

10/2. رسالة في الأربعين حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، اثر بعضی از علمای بحرین

11. سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة، جمعی از طلاب مدرسه اهل

الذكر عليهم السلام باشراف شیخ احمد ماحوزی

13. شرح الأربعين حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، سید محمد خاتون آبادی اصفهانی (متوفی 1160)

14. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، سید ابن طاووس (متوفی 664)

15. عبقات الأنوار في إمامية الأطهار عليهم السلام، میر حامد حسین نقوی لکھنؤی (متوفی 1306)، تلخیص و تعریف آن با عنوان:
تفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار في إمامية الأطهار عليهم السلام، از سید علی میلانی (معاصر) [\(1\)](#)

16. العتاد المنجی من مناقب الکنجی (منتخب کفاية الطالب کنجی شافعی)، تأليف جمال الدین علی مسوزی

17. علی علیه السلام در کتب اهل سنت، موسوی همدانی (معاصر)

18. علی علیه السلام و الخلفاء، فضائل حضرت امیر علیه السلام از زبان خلفاً و... میرزا نجم الدین جعفر طهرانی عسکری

او تأليفی دیگر دارد با نام علی علیه السلام والوصیة که آن هم از روایات عامه است.

ص: 82

1- استاد میلانی اثری دیگر در این زمینه دارد با نام: خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام بالأسانید الصحيحة في كتب السنة

19. العمدة - عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأخيار، ابن البطريق اسدی حلی (قرن پنجم)
20. غایة المرام، سید هاشم بحرانی (متوفی 1107) ترجمه آن: کفاية الخصام، شیخ محمد تقی ذرفولی (متوفی 1295)
21. الغدیر فی الكتاب والسنّة والأدب، علامه امینی (متوفی 1392)
22. فضائل الأئمة عليهم السلام، شیخ عمران خفاجی نجفی
23. فضائل أهل البيت عليهم السلام في صحيحه الالباني، لوى منصوری (معاصر)
24. فضائل أهل البيت عليهم السلام من الصحاح الستة، محمد حیات انصاری پاکستانی (معاصر)
25. فضائل الخمسة عليهم السلام، علامه سید مرتضی حسینی فیروزآبادی (معاصر)
26. قادتنا کیف نعرفهم؟، آیت الله سید محمدهادی میلانی (م 1395)
27. كتاب الأربعين في الفضائل والمناقب، أسعد بن ابراهیم اربلی (قرن هفتتم)
28. كتاب المناقب = مناقب آل الرسول عليهم السلام، سید حسن آل صدرالدین عاملی کاظمی
29. کشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، على بن عيسى بن ابی الفتتح اربلی (متوفی 693)
30. کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، علامه حلی (متوفی 726)
- علامه در کتاب های نهج الحق و منهاج الكرامة نیز فراوان به روایات عامه احتجاج و استدلال نموده است.
31. اللباب المستخرج من كتاب الشهاب (منتخب از کتاب شهاب الأخبار قاضی قضاوی)، سید هاشم بحرانی (متوفی 1107)
32. مائة مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن احمد بن حسن بن شاذان قمی (قرن پنجم)
33. المراجعات، سید شرف الدین (متوفی 1377)
34. مصباح الهدایة، آیت الله سید علی بهبهانی

35. مناقب الأئمة عليهم السلام، سيد اسدالله ابن حجة الإسلام سيد محمد باقر رشتى اصفهانى (متوفى 1290)

36. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، سيد هاشم بحرانى (متوفى 1107)

او كتابی دیگر نیز در این زمینه تأليف نموده با عنوان علی والسنّة که به فارسی ترجمه شده با عنوان علی عليه السلام به روایت اهل سنت

37. مناقب أهل البيت عليهم السلام=ما روتہ العامة من مناقب أهل البيت عليهم السلام=ما روتہ العامة من فضائل أهل البيت عليهم السلام و مثالب أعدائهم، شیخ حیدر علی شروانی (قرن دوازدهم)

37/1 مناقب أهل البيت عليهم السلام عن کتب العامة، ناشناس [\(1\)](#)

38. موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة، ملحقات إحقاق الحق است که زیر نظر آیت الله مرعشی (متوفی 1411) با ترتیب و تنظیم خاصی ارائه شده است.

39. نور الأمیر علیه السلام فی تثبیت خطبة الغدیر (مؤیدات حدیثی خطبه غدیر از کتب اهل سنت) امیر تقدیمی معصومی (معاصر)

40. اليقين باختصاص مولانا أمیر المؤمنین علی علیه السلام یامرة المؤمنین، سید ابن طاوس (متوفی 664)

تذکر

در برخی از مصادر گذشته در کنار روایات عامه، روایات خاصه نیز آمده است، مانند: غایة المرام، کشف الغمة فی معرفة الأئمة عليهم السلام، مصباح الهدایة.

ص: 84

1- آغابزرگ طهرانی فرموده: کتاب جلیل لا اعرف مؤلفه. (الذریعة 22/324)

اشاره

در این بخش به نقل چهل گوهر نورانی از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از روایاتی که نویسنده‌گان اهل تسنن تصریح به تواتر یا صحت و اعتبار آن کرده باشند پرداخته و پس از بیان اعتبار آن، اگر شواهدی برای آن وجود داشت ذکر نموده، واکنش مخالفان را در برابر آن متذکر می‌شویم.

۱. علی علیه السلام بهترین خلق خدا

اشاره

[۱/۱] نویسنده‌گان عامه به سند صحیح بلکه با اسناد و طرق فراوان نقل کرده اند که برای پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده‌ای (بریان) آورده بودند، آن حضرت دست به دعا برداشت که: (اللَّهُمَّ آتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ يَأْتُ كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ).

یعنی: بارالله! محبوب ترین خلق خویش را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده میل نماید.

ص: 85

بنابر نقل نسائي - صاحب يكى از صحاح ششكانه - و ديجر نويسندگان عame از انس بن مالك هنگامى كه دعای حضرت تمام شد ابوبكر و عمر - و بنابر نقلی عثمان (1) - به ترتیب خواستند نزد حضرت بیایند ولی آن ها را برگرداند، پس از آن علی عليه السلام آمد حضرت به او اجازه داد (و هر دو آن غذا را میل نمودند). (2)

سد روایت

* سخن در مورد این حدیث بسیار است ولی کافی است بدانیم که طبرانی (متوفی 360) در المعجم الكبير حدیث را به کیفیت نخست از سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که قسمت اخیر - یعنی آمدن ابوبکر و عمر - در آن نیست و هیشمی پس از نقل، حکم به اعتبار آن کرده است. (3)

ص: 86

- 1- تاريخ مدينة دمشق 254/42 أسد الغابة 30/4، البداية والنهاية 7/388 به نقل از ابويعلى.
- 2- السنن الكبرى 107/5، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 51 - 52، مسنن أبي يعلى 7/105.
- 3- روی الطبرانی قال: حدّثنا عبید العجلی، حدّثنا إبراهیم بن سعد الجوهري، حدّثنا حسین بن محمد، حدّثنا سلیمان بن قرم، عن فطر بن خلیفة، عن عبد الرحمن بن أبي نعم، عن سفینة مولی النبی صلی الله علیه و آله: ان النبی صلی الله علیه و آله أُتی بطیر، فقال: (اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ)، فجاء علی [عليه السلام]، فقال النبی صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ وَالْكَذَا» . المعجم الكبير (82/7) وقال الحافظ الهیشمی: وعن سفینة... قال: أهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طوائر، فصنعت له بعضها، فلما أصبح أتیه به... ثم قال: (اللَّهُمَّ أَدْخُلْ عَلَى أَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ)، فدخل على رضی الله عنه [عليه السلام]، فقال: «اللَّهُمَّ وَالْكَذَا». قال الهیشمی: رواه البزار [كما في كشف الأستار 3/193] والطبرانی باختصار، و رجال الطبرانی رجال الصحيح، غير فطر بن خلیفة، و هو ثقة. (مجمل الروايات 9/126 و مراجعه شود به مختصر زوائد مسنن البزار لابن حجر 2/316 شماره 1926). شایان ذکر است که بخاری از فطر بن خلیفة مخزومی (متوفی 153) روایت دارد ولی مقرونًا بغیره یعنی در کتاب راوی دیگر و در سنن اربعه نیز از اور روایت شده است. (رجوع شود به الكاشف في معرفة من له روایة في الكتب الستة 2/125) تذکر: ظاهرًا مراد از «اللَّهُمَّ وَإِلَيْ» در آخر روایت آن باشد که: اللَّهُمَّ إِنَّهُ أَحَبِّ خَلْقَكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ. و شاهد آن روایت دیگر از انس است که می گوید: فلما نظر إليه قال: (اللَّهُمَّ أَحَبِّ خَلْقَكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ). (تاريخ مدينة دمشق 257/42 و رجوع شود به 432/42 عقیلی، ذهبانی و عسقلانی آن را چنین نقل کرده اند: «اللَّهُمَّ وَالْكَذَا» . (الضعفاء 4/82، میزان الاعتدال 3/380، لسان المیزان 5/199) و شریف عسکری قدس سره در ضمن روایتی آن را این گونه نقل و معنا کرده: «والَّی.. وَإِلَیٰ» - یعنی ادن إلى. (علی علیه السلام والوصیة 378)

ابو محمد بغوي (متوفي 516) در مصابيح السنّة آن را از احاديث حسان و نيكو شمرده [\(1\)](#) و محب طبرى (متوفي 694) آن را نقل و تأيد کرده است. [\(2\)](#)

*نسائی (متوفی 303) در سُنن و خصائص و ابویعلی موصلى (متوفی 307) روایت را به کیفیت دوم - و هر دو به یک سند صحیح - نقل کرده اند. [\(3\)](#)

البته برخی در این سند اشکال کرده اند که اسماعیل بن عبدالرحمن سُدّی در آن وجود دارد که پاسخ آن خواهد آمد. [\(4\)](#)

*ترمذی (متوفی 279) این حدیث را با سندی که از سُدّی نقل کرده بنابر تقلی حَسَن و غَرِيب [\(5\)](#) و بنابر غالب نسخه ها فقط غریب دانسته ولی پس از آن،

ص: 87

1- مصابيح السنّة 173/4 (دار المعرفة، بيروت) 450 / 2 (دار الكتب العلمية، بيروت).

2- الرياض النصرة 3/114.

3- أخبرني زكريا بن يحيى، قال: حدثنا الحسن بن حماد، قال: حدثنا مسهر بن عبد الله [عبد الملك]، عن عيسى بن عمر، عن السُّدّي، عن أنس بن مالك: أن النبي صلی الله عليه وسلم كان عنده طائر، فقال: (اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الْطَّيْرِ)، فجاء أبو بكر فرده، وجاء عمر فرده، وجاء علي [عليه السلام] فأذن له. (رجوع شود به السنن الكبرى 5/107، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 51-52، مسنن أبي يعلى 7/105-106، تاريخ مدينة دمشق 42/254).

4- رجوع شود به صفحه آينده و صفحه 108-109.

5- بعضی نظریه ترمذی را (حدیث حسن غریب) نقل کرده اند. (رجوع شود به سلسلة الأحاديث الضعيفة للألباني 14/1 ق 174 شماره 2823، تعليقه مسنن أبو يعلى 3/385 چاپ دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق مصطفی عبد القادر عطا، تعليقه مسنن أبو يعلى 7 تحقیق حسین سلیم اسد)

در مرحله نخست گفته: این حديث با اسناد متعدد از انس نقل شده (که اعتبار آن را تقویت می کند) سپس توثیق سُدّی را از عده ای چون سفیان ثوری، شعبه، و یحیی بن سعید قطان نقل کرده است (۱) که بنابر گفته سبط ابن الجوزی این واکنشی است علیه کسانی که- از روی تعصب برای ابطال حديث طیر ! - سُدّی را تضعیف کرده اند. (۲)

شایان ذکر است که حافظ علانی (متوفی 761) سند ترمذی را از بهترین اسناد حديث طیر دانسته است. (۳)

ص: 88

1- حدّثنا سفیان بن وکیع، أخبرنا عبید الله بن موسى، عن عیسیٰ بن عمر، عن السدی، عن انس بن مالک، قال: كان عند النبی صلی الله علیه وآلہ طیر فقال: (اللَّهُمَّ إِنِّي بِمَا حُبَّتِ بِهِ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي هَذَا الظَّبَرُ)، فجاء علیٌّ فأكل معه... هذا حديث غريب لا نعرفه من حديث السُّدّی إِلَّا من هذا الوجه، وقد روى هذا الحديث من غير وجه عن انس. والسدی اسمه: إسماعيل بن عبد الرحمن، وقد أدرك انس بن مالک ورأى الحسين بن علي [عليه السلام]، ووثقه سفیان الثوری، وشعبه، ویحیی بن سعیدقطان، وغيرهم. (رجوع شود به سنن الترمذی 455/5 چاپ دار الحديث القاهره، تحقيق مصطفی الذہبی، الجامع الصحيح 637/5 چاپ دار عمران بيروت، تحقيق إبراهيم عطوه عوض، سنن الترمذی 636/5 چاپ دار إحياء، التراث العربي، تحقيق أحمد محمد شاكر وآخرون، عارضة الحوذی 155/7 (چاپ دارالفکر) و 13/170 (چاپ دارالكتاب العربي)، ضعیف سنن الترمذی لاللبانی 501 شماره 3987، التصریح بزوائد الجامع الصحيح سنن الترمذی 2/233 چاپ دار الكتب العلمية بيروت) ولی این عبارت در برخی از چاپ های سنن ترمذی وجود ندارد!

2- سبط ابن الجوزی پس از عبارت (ووثقه سفیان الثوری، وشعبه، ویحیی بن سعیدقطان، وغيرهم) گفته: إنما ذكر الترمذی هذا في تعديل السُّدّی؛ لأن جماعة تعصّبوا عليه ليبيطوا هذا الحديث، فعدله الترمذی. (تنکرۃ الخواص 1/294).

3- وأمثال ما ورد به طريقان: أحدهما: رواه الترمذی من جهة عبید الله بن موسى: أحد المتفق عليهم. عیسیٰ بن عمر: قد وَّثَقَ یحییٰ بن معین وغيره ولم يضعفه أحد. إسماعيل ابن عبد الرحمن السُّدّی: وقد احتاج به مسلم والناس. (النقد الصحيح 49 - 50 حديث شماره 17) وصی الله بن محمد عباس نیز قائل به اعتبار آن شده ولی گفته: وهذا الإسناد يظهر لي أنه حسن لغيره. (تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/692 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)

ابو حفص ابن شاهین (متوفی 385) آن را معتبر دانسته و گفته است: و هو حديث حسن غريب. (1)

* حاکم نیشابوری (متوفی 405) در کتاب معرفة علوم الحديث می گوید: نوع بیست و سوم از علم، حديث شناخت احادیث مشهور است... چه بسا حديث مشهوری که در صحیح نیامده است. سپس از آن یکی از احادیث طولانی را که در صحیح نیامده حدیث طیر شمرده و سپس گفته: این اقسام از مشهوراتی است که اهل علم به آن آگاهی دارند و به ندرت بر کسی پوشیده می ماند بلکه خاص و عام از اهل دانش کاملاً آن را می شناسند! (2)

* حاکم در مستدرک می نویسد: هذا حديث صحيح على شرط الشيفيين ولم يخرجاه. وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زيادة على ثلاثة نفساً، ثم صحت الرواية عن علي [عليه السلام] وأبي سعيد الخدري وسفينة. (3)

يعنى: حدیث طیر بر طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است ولی آن دو آن را نقل نکرده اند. بیش از 30 نفر از روایان آن را از انس نقل کرده اند و به نقل صحیح از امیر مؤمنان علیه السلام، ابوسعید خدري و سفینه ثابت شده است.

شمس الدین ذهبی (متوفی 748) - با وجود تعصب شدید و سعی در تضییغ فضائل امیر مؤمنان علیه السلام! - درباره آن گفته: و أما حدیث الطیر فله طرق كثيرة

ص: 89

1- «اللهم أدخل على أحب أهل الأرض إليك يأكل معى». (تاریخ مدینة دمشق 42 / 248 - 249)

2- معرفة علوم الحديث 93

3- المستدرک 3 / 131.

جداً قد أفردُها بمصنف، و مجموعها هو يوجب أن يكون الحديث له أصل.

يعنى: اسناد و طرق حديث طير آن قدر فراوان و زیاد است که از مجموع آن هافهمیده می شود این مطلب اصلی داشته (و معتبر است). من آن اسناد را در تأليف جداگانه اى جمع آوری نموده ام. (1)

ذهبی در تأليفی دیگر می نویسد: وله طرق كثيرة عن أنس، متكلّم فيها، وبعضها على شرط السنن، ومن أجودها حديث قطن بن نسیر شیخ مسلم. (2)

يعنى: طرق حديث طير از انس فراوان است، (در برخی از) آن اسناد اشکال شده ولی برخی از آن اسناد مطابق شروط سنن معتبر است، از بهترین آن سندها روایت قطن بن نسیر استاد مسلم صاحب صحیح است

* حافظ صلاح الدين علائی (متوفی 761) می گوید: این روایت اسناد و طرق فراوان دارد و بعضی معتبر است و همدیگر را تقویت می کند. (3)

ص: 90

1- تذكرة الحفاظ 3/966

2- تاريخ الإسلام 3/633 سپس سند را این چنین ذکر کرده: قطن بن نسیر شیخ مسلم، حدّثنا جعفر بن سلیمان، حدّثنا عبد الله بن المثنی، عن عبد الله بن أنس بن مالك، عن أنس قال: أهدى إلى رسول الله صلى الله عليه وَالله حجل مشوی، فقال: (اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي...) ذهبی همین حديث را به همین سند در میزان الاعتدال 1/410 نیز نقل کرده و بر آن اشکالی نگرفته است. مناسب است اشاره ای داشته باشیم به اعتبار رجال سند: قطن بن نسیر که استاد مسلم صاحب صحیح است. جعفر بن سلیمان، به کثرت علم و زهد او را ستوده اند، در صحیح مسلم و سنن اربعه از او روایت نقل شده است. (الكافش 1/294) عبد الله بن المثنی، بخاری، ترمذی و ابن ماجة قزوینی از او روایت کرده اند. (الكافش 1/592) عبد الله بن أنس بن مالك، ابن حبان او را از ثقات شمرده است. (الثقة 5/11)

3- عبارت موجود در كتاب النقد الصحيح مطبوع - تحقيق دکتور عبد الرحيم محمد أحمد القشقری - با آن چه از اونقل شده کمی تقاویت دارد، گرچه خللی در مراد ایجاد نمی کند. النقد الصحيح 49 - 50: وله طرق كثيرة، غالباً واه، وفي بعضها ما يعتبر به، فيقوى أحد السندين بالآخر. وأمثل ما ورد به طريقان أحدهما: رواه الترمذی... إلى آخر ما تقدم أخيراً عن سنن الترمذی 5/300. والطريق الثاني: رواه الحاكم في المستدرک [130/3] من روایة محمد بن أحمّد بن عياض، حدّثنا أبی، حدّثنا يحيی بن حسان، عن سلیمان بن بلال، عن يحيی بن سعید، عن انس... ورجال هذا السنّد كلّهم ثقات معروفون سوى أحمّد بن عياض، فلم أر من ذكره بتوثيق ولا جرح إلى أن قال - في صفحة 51 -: والحق أنه ينتهي إلى درجة الحسن أو يكون ضعيفاً يتحمل ضعفه، وأما أن ينتهي إلى كونه موضوعاً في جميع طرقه فلا. وما نقل السیوطی عنه: وربما يقوى بعض منها بمثله إلى أن ينتهي إلى درجة الحسن (قوت المعتذی على جامع الترمذی للسیوطی 3/1244 (طبعه دار النوادر، الاولی 1433) ورجوع شود به تعليقه البانی بر هدایة الرواة 5/424).

* ابن كثير دمشقى (متوفى 774) پس از نقل روایت مستدرک حاکم گفته: وقد رواه ابن أبي حاتم، عن عمار بن خالد الواسطي، عن إسحاق الأزرق، عن عبد الملك بن أبي سليمان، عن أنس، وهذا أجود من اسناد الحاکم. (1)

و این سند که او از ابن أبي حاتم رازی (متوفی 327) - پیشوای معروف اهل تسنن - ذکر کرده همه از راویان صحاح ست و معتبر هستند.
(2)

* ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) در دفاع از کتاب مصایب و پاسخ از

ص: 91

1- البداية والنهاية 7 / 387 - 388 .

2- قال الذهبي في كتابه الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: عمار بن خالد الواسطي التمار، عن ابن عيينة، وطبقته، وعنه النسائي، وابن ماجة، وابن أبي حاتم، وخلق، قال أبو حاتم: صدوق. (الكاشف 2/50) إسحاق الأزرق، عن الأعمش، وابن عون، وخلق، وعنه أحمد، وسعدان، وخلق، ثقة، عابد، رفيع القدر إمام. (الكاشف 1/240) عبد الملك بن أبي سليمان الكوفي، الحافظ، عن أنس وسعيد بن جبير، وعطاء، وعنهقطان ويعلى بن عبيد، قال أحمد: ثقة... من أحفظ أهل الكوفة. (الكاشف 1/665)

روایاتی که گفته شده ساختگی است و در مصایب حادثه نقل شده، در مورد حدیث طیر می‌نویسد حاکم این روایت را از انس به واسطه جماعتی که تعداد آنان بیش از 30 نفر است نقل کرده سپس شواهدی از (روایات) جمعی از صحابه برای آن ذکر نموده و گفته طبرانی همین روایت را به نقل از سفینه و ابن عباس نقل کرده و این دو سند نیز متقارب و نزدیک به هم هستند. [\(1\)](#)

* فضل بن روزبهان در کتاب ابطال الباطل که ردّیه ای است بر نهج الحق علامه حلی رحمه الله - می‌گوید: حدیث الطیر مشهور، وهو فضیلۃ عظیمة، و منقبة جسمیة. یعنی: حدیث طیر مشهور است و فضیلی عظیم و منقبتی سترگ برای امیر مؤمنان علیه السلام است! [\(2\)](#)

ظاهر کلام عینی (متوفی 855) - شارح بخاری - و برخی دیگر نیز آن است که حدیث را تلقی به قبول کرده بلکه از خصائص و ویژگی های آن حضرت دانسته اند که نزد خدا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی محبوب تر از امیر المؤمنین علیه السلام نیست. [\(3\)](#)

ص: 92

1- تعلیقه مختصر استدراک الذهبی علی المستدرک لابن الملقن 1474/3، به نقل از الأجبۃ عن أحادیث وقعت في مصایب السنۃ و وصفت بالوضع 1787/3 - شایان ذکر است که این رساله ابن حجر را البانی همراه با مشکاة المصایب (300/3 - 317، طبع دمشق) چاپ کرده و آخر مشکاة المصایب 553/2 چاپ شرکة دار الأرقام نیز آمده است. یکی از معاصرین اهل تسنن می‌نویسد: فظاهر کلامه هنا أنه يميل إلى قبول الحديث. یعنی: ظاهر کلام ابن حجر عسقلانی آن است که تمایل به اعتبار روایت دارد. (مروریات فضائل علی بن أبي طالب [علیه السلام] فی المستدرک لأحمد بن ابراهیم الجابری 167)

2- دلائل الصدق 6/161، ملحقات إحقاق الحق 7/452 و في المغني للقاضي عبد الجبار 20/186: إنما يمكن أن يتعلّق به في أنه أفضل فأما في النص على أنه إمام فغير جائز أن يتعلّق به.

3- قال العینی: وفي التلویح: و من خواصه - أي: خواص علی علیه السلام - ... و أنه أحب الخلق إلى الله بعد رسول الله صلی الله علیه و آله، رواه أنس في حديث الطائر. (عمدة القاری 16/215)

* ابن صباح مالکی (متوفی 855) درباره حديث طیر می نویسد: این حديث در کتب معتبر حديث و اخبار صحیح آمده است. (1)

* ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می نویسد: نظریه ای که محققین از حفاظت بر آن اعتماد دارند آن است که این حديث جعلی و ساختگی نیست بلکه اسناد فراوان دارد.

حاکم در مستدرک می گوید: (سی نفر آن را (فقط) از اسناد نقل کرده اند). این اسناد همدیگر را تقویت می کند و حديث حسن لغیره می شود.

اهل تحقیق پذیرفته اند که حسن لغیره مانند حسن لذاته (معتبر است و) بدان احتجاج و استدلال می شود و به جهت کثرت طرق آن، حافظ ابن مردویه تأثیف مستقلی در جمع آوری اسناد آن نگاشته است. (2)

* تلیدی طنجی برای آن علامت (صح) گذاشته و آن را صحیح دانسته و کلام ذهبی را نقل کرده که از مجموع اسناد و طرق آن معلوم می شود اصلی داشته است. (3)

* شیخ محمود المیرة در نوشته ای که درباره حاکم و مستدرک دارد می گوید: این دو حديث (در مورد طیر از سفینه و ابن عباس) در مرتبه حسن و نیکو قرار دارند. (4)

ص: 93

1- صلح النقل في كتب الأحاديث الصحيحة والأخبار الصريحة. (الفصول المهمة 1/207)

2- المنح المكية في شرح الهمزة 587 - 588.

3- تهذیب سنن الترمذی 3/508 شماره 3493. او در آخر ارجاع داده به کتاب الانوار الباهرة رقم 22 مع شرحه لکاتبه که به نظر می رسد تأثیف خود او باشد

4- تعلیقه مختصر استدرالک الذهبی علی المستدرک لابن الملّقن 3/1474 به نقل از استاد محمود المیرة فی رسالته عن الحاکم و مستدرکه صفحه 463

* البانی در تعلیقه هدایة الرواۃ ابن حجر می نویسد: حافظ علائی در کتاب النقد الصريح گفته: این روایت اسناد و طرق فراوان دارد، و بعضی معتبر است و همدیگر را تقویت می کند حقیقت آن است که این حدیث، حَسَنَ است اگر گفته شود ضعیف است باز ضعیفی قابل قبول است نه آن که ساختگی باشد. [\(1\)](#)

* نویسنده سنی معاصر شیخ عبدالرحمٰن معلمی در کتاب التنکیل می نویسد: حدیث طیر روایتی مشهور است که با اسناد فراوان نقل شده و اهل تسنن منکر این مطلب نیستند بلکه صحت آن را انکار می کنند. (البته) حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته ولی دیگران می گویند اسناد فراوان آن حاکی از آن است که اصلی داشته است. [\(2\)](#)

نگارنده گوید نفی صحت حدیث همیشه به معنای ساختگی و یا حتی ضعیف بودن آن نیست؛ زیرا گاهی سند حدیث معتبر است ولی به جهت آن که فاقد شروطی است که ارباب صحاح مانند بخاری مسلم و... به آن ملتزم هستند اصطلاحاً به آن «صحیح» گفته نمی شود و «صحت» آن انکار می شود ولی منافاتی با اعتبار آن ندارد.

* طلاب مدرسه اهل الذکر به بررسی فضائل امیر مؤمنان علیہ السلام در کتب عامه پرداخته و اثری جالب شیوا و محققانه نگاشته اند که در بخش حدیث طیر اعتبار اسناد و رجال آن را از طریق اهل تسنن به تفصیل اثبات نموده اند. [\(3\)](#)

ص: 94

1- هدایة الرواۃ إلى تخریج أحادیث المصابیح والمشکاة 5/424. وفي إمتناع الأسماع للمریزی 14/301 حدیث أنس هذا روی من طرق، وقد روی أيضاً عن جابر بن عبد الله عن علي بن أبي طالب [علیہ السلام] و عبد الله بن عباس وعن سفينة....

2- تعلیقه شیری بر المطالب العالیه 16/125.

3- کتاب سلسلة الأحادیث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي علیہ السلام برواية أهل السنة والجماعة 150 - 188، الحديث الرابع عشر: حدیث الطیر. پیش از طبع کتاب نیز به تأليف ارزشمند شیخ باسم حلی برخورد نمودم که در آن برخی از اسناد حدیث طیر را بررسی و اعتبار آن را اثبات نموده، مناسب است مراجعه شود. (أسانید فضائل أمير المؤمنين على علیہ السلام 1/551 - 559)

نگارنده گوید: حدیث طیر در مصادر فراوان نقل شده است که ما در صدد تبع و استقصای آن نبوده ایم. (۱)

تألیفات مستقل در حدیث طیر

عده ای از اعلام تأثیف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

١. حديث الطير، أبو جعفر محمد بن جرير طبرى (متوفى 310) [\(2\)](#)
 ٢. حديث الطائر، حافظ أبو العباس ابن عقدة (متوفى 333) [\(3\)](#)
 ٣. قصة الطير، حاكم نيسابورى (متوفى 405) [\(4\)](#)

95:

1- براي نمونه رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 128، 131، 139 - 142، أمالی المحاملي 444، المعجم الأوسط للطبراني 2/ 207 و 6/ 190، 336 و 7/ 267 و 9/ 146، المعجم الكبير للطبراني 1/ 253 و 7/ 82، تاريخ بغداد 3/ 390، و 8/ 376 و 9/ 378، تاريخ مدينة دمشق 37/ 406 و 42/ 432، 245 - 259 و 51/ 60 طبقات المحدثين بأصحابها 3/ 454، ذكر أخبار أصحابها 1/ 205، تمهيد الأول للباقلاني 546 - 547، المغني للقاضي عبد الجبار 20/ 186، المناقب للخوارزمي 314، 115، أسد الغابة 4/ 30، الرياض النضرة 3/ 114 - 115، ذخائر العقبى 61، كفاية الطالب للكنجي 145، 147، 155، نظم درر السلطين 101، معراج الوصول 40، الجوهرة في نسب الإمام علي وآلـه [عليهم السلام] للأنصاري التاهساني 63، إمـتاع الأسماع 7/ 298 و 14/ 301، مطالب المسؤول 89 الفصول المهمة 1/ 208 - 211، جواهر المطالب 1/ 52، كنز العمال 13/ 166 - 167، سبل الهدى والرشاد .106/ 12، 191/ 7

2- صرّح سعد بن عبد الله الحميد في مناهج المحدثين 53: أن لهذا الحديث طرقاً كثيرة جداً عن أنس، وقد صحّحه ابن جرير الطبرى، وله فيه مؤلف. (فضائل أهل البيت عليهم السلام للشيخ البلداوى 394)

3- كلمات اعلام اهل تسنن درباره او در دفتر دوم، صفحه 786 - 787 خواهد آمد.

4. حدیث الطیر، ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه (متوفی 410 یا 416)

5. حدیث الطیر، حافظ ابو نعیم، احمد بن عبدالله اصبهانی (متوفی 430)

6. (جزءی طرق) حدیث الطیر، حافظ ابو طاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان خراسانی، معروف به ابن حمدان (قرن پنجم)

7. (جزءی طرق) حدیث الطیر، شمس الدین ذهبی دمشقی (متوفی 748)

مفاد حدیث

این حدیث به روشنی دلالت دارد که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نزد خدا محبوب تر از امیر المؤمنین علیه السلام نیست، چنان که در کلام عینی (متوفی 855) گذشت. برگرداندن دیگران توسط پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حاکی از اهمیت مطلب است.

شیخ عبدالحق دھلوی (متوفی 1052) در شرح فارسی بر مشکاة می گوید: این حدیث دلالت دارد که علی مرتضی احبت خلق خدا بود نزد خدا. [\(1\)](#)

اهمیت روایت طیر

اهمیت این حدیث به اندازه ای است که بنابر نقل ابن مغازلی شافعی (متوفی 483) امیر مؤمنان علیه السلام در احتجاج بر اصحاب شورا فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم، آیا بین شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده باشد: «بارالها! محبوب ترین خلق نزد خودت و نزد من و کسی که تو را و مرا از همه بیشتر دوست دارد، پیش من حاضر کن تا از این پرنده (بریان) با من میل کند»
(دعای

ص: 96

1- اشعة اللمعات 677/4 سپس توجیهی ذکر کرده که صفحه 118 خواهد آمد.

حضرت مستجاب شد) و کسی را که می خواست نزدش حاضر شد و با همیگر غذا را میل کردند.

همه آن‌ها اعتراف کردند که این فضیلت به امیر المؤمنان علیه السلام اختصاص دارد و هیچ یک از آنان را بهره‌ای از آن نیست. [\(1\)](#)

قال أبو حفص عمر بن شاهین (المتوفى 385): تقدّد علیٰ علیه السلام بهذه الفضيلة لم يشركه فيها أحد. [\(2\)](#)

یعنی: این فضیلتی است ویژه علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست.

واکنش مخالفان

اشاره

حدیث طیر از پر جنجال ترین روایات فضائل امیر المؤمنین علیه السلام است که مخالفان در برابر آن واکنش‌های گوناگون - از قبیل کتمان، انکار، مناقشات سندی و... - داشته‌اند. مناسب است پیش از بررسی واکنش‌های دیگر از واکنش انس در قضیه طیر یادی شود! انس بن مالک در ضمن نقل حدیث طیر اعتراف می‌کند که پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام مکرر می‌خواست نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید ولی حسادت من مانع شد که به او اجازه ورود دهم و از خدا خواستم که این دعای حضرت را درباره یکی از انصار مستجاب نماید!! [\(3\)](#)

ص: 97

1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 120 (چاپ اسلامیه 114) ورجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 431/42 .433

2- شرح مذاهب أهل السنة 161 شماره 115.

3- المناقب لابن المغازلی 146 (چاپ اسلامیه 174) ورجوع شود به تاریخ دمشق 42/47. آری، و همین انس بود که از روی حسادت، حدیث غدیر را کتمان کرد و به نفرین امیر المؤمنین علیه السلام به پیسی مبتلا شد !! (شرح ابن ابی الحدید 74/4)

در آینده خواهد آمد که سعد بن ابی وقار ویژگی هایی برای امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که برخی از راویان یکی از آن مطالب را فراموش کرده - یا خود را به فراموشی زده ! - شگفت آن که آن مطلب همین حدیث طیر است!! [\(1\)](#)

بسیاری از محدثان اهل تسنن از نقل حدیث طیر امتناع نموده اند. عده ای از ارباب تراجم و رجال عامه، هنگام تضعیف راوی فقط سند حدیث طیر را ذکر کرده و گفته اند: «فذكر حديث الطير» یا عبارتی مشابه آن، و تمایل به نقل متن آن نداشته اند [\(2\)](#) و البته گاهی محقق کتاب - برخلاف میل مؤلف ! - متن حدیث را در پاورقی آورده است!

در روایتی از اسماعیل بن سلمان آمده است: انس بن مالک نقل کرد که نزد حجاج رفته بودم تا از عطا و احسانش بهره مند شوم، پسر حجاج به سبّ و ناسراگویی به علی [علیه السلام] پرداخت و کلامش به درازا کشید من به او گفتم: این کار را نکن راوی می گوید: سپس انس برای پسر حجاج روایتی را در فضائل علی [علیه السلام] نقل کرد که در آخر آن آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه به انس فرمود: گاهی انسان قوم خویش را دوست می دارد. [\(3\)](#)

ص: 98

- 1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست سوم: «ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار»، صفحه 1607 - 1608 متن و پاورقی و مقایسه کنید روایت را به نقل الأحادیث المختارة و نقل حلية الأولياء.
- 2- برای نمونه رجوع شود به کامل ابن عدی 1/278 و 2/148 و 3/109 و 4/266.
- 3- روی ابن عساکر، عن إسماعيل بن سلمان، قال: سمعت انس بن مالك، قال: أتىت الحجاج أتعرض لمعروفة، فإذا محمد بن الحجاج يقع في علي فأطلب في سبّه، فقلت: لا تفعل.. ثم ذكر حديثاً عن النبي صلی الله علیه وسلم في فضائل علی [علیه السلام] .. يقول في آخره: «يا أنس إن الرجل قد يحبّ قومه، إن الرجل قد يحبّ قومه»، إن الرجل قد يحبّ قومه. (تاریخ مدینة دمشق 52/260 - 261)

ملاحظه فرمودید: با آن که روایت در بیان مطلبی بوده که مناسبت داشت نقل شود که انس چه حدیثی را در فضائل علی علیه السلام نقل کرد تا پس حجاج را از ناسزا گفتن به امیر المؤمنین علیه السلام باز دارد ولی راوی از ذکر حدیث طیر امتناع کرده و به نقل مطلبی می پردازد که اصلاً تناسبی با قضیه گذشته ندارد. [\(1\)](#) البته احتمال می رود که راوی از ترس آن را نقل نکرده باشد؛ زیرا به دروغ ادعا شده:

هیچ شخص ثقه ای حدیث طیر را نقل نکرده است. [\(2\)](#)

و احتمال دیگر آن که اسماعیل بن سلمان، راوی حدیث گذشته، آن را نقل کرده ولی دیگران آن را حذف کرده باشند. مؤید این احتمال آن است که بخاری روایت طیر را از اسماعیل بن سلمان نقل کرده که به زودی خواهد آمد [\(3\)](#) و بنابر نقل بزار نیز اسماعیل این حدیث را به صورت کامل نقل کرده است. [\(4\)](#)

ص: 99

1- متن کامل روایت را بنگرید در المستدرک 3/131 - 132، المناقب لابن المغازلي 133 - 134.

2- تعلیقۀ تهذیب الکمال 3/105: قال الخلیلی فی کتابه الارشاد: ما روی حدیث الطیر ثقة.

3- رجوع شود به صفحه 110.

4- مجمع الزوائد/126. شایان ذکر است که گفتگوی انس و پسر حجاج به گونه ای دیگر نیز گزارش شده که نقل آن مناسب است: إن أنس بن مالك كان شاكياً فأتاه محمد بن الحجاج يعوده في أصحاب له، فجرى الحديث حتى ذكروا علية رضى الله عنه [عليه السلام] فتنقصيه محمد بن الحجاج، فقال أنس: من هذا؟! أقعدوني، فأقعدوه، فقال: يا ابن الحجاج ألا أراك تنقص علي بن أبي طالب، والذي بعث محمد صلى الله عليه وآله بالحق لقد كنت خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم بين يديه... فجاءت أم أيمن مولا رسول الله صلى الله عليه وسلم بطير فوضعته بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم... فقال: «اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ؛ يَا كُلُّ مَعِيْ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ»، وضرب الباب، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا أنس، انظر من على الباب»؟ قلت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَذَهَبَتْ فَإِذَا عَلَى [عليه السلام] بِالْبَابِ، قُلْتُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ عَلَى حَاجَةٍ . فَجِئْتُ حَتَّى قَمْتُ مَقَامِي، فَلِمَ الْبَثْ أَنْ ضرب الباب، فقال: يا أنس، انظر من على الباب فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار، فذهب فإذا على [عليه السلام] بالباب، قلت: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة، فجئت حتى قمت مقامي فلم أثبت أن ضرب الباب، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا أنس، اذهب فأدخله، فلست بأول رجل أحب قومه، ليس هو من الأنصار»، فذهب فأدخلته، فقال: «يا أنس، قرب إليه الطير»، قال: فوضعته بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فأكللا جميماً. قال محمد بن الحجاج: يا انس، كان هذا بمحضر منك؟! قال: نعم، قال: أعطني بالله عهداً أن لا أنتقص علیاً بعد مقامي هذا، ولا أعلم أحداً ينتقصه إلا أشتت له وجهه. (المستدرک 3/131 - 132)

واکنش دوم: ایجاد شک و تردید

ابن کثیر دمشقی - شاگرد ابن تیمیه و پرورش یافته در محیط شام! - پس از نقل بسیاری از اسناد و طرق آن که فقط روایت انس را از قریب 100 نفر نقل کرده!

- سعی و تلاش در تضعیف آن نموده و می‌گوید:

مردم در (جمع آوری اسناد) این حدیث کتاب‌های مستقل به رشته تحریر درآورده اند از جمله (حافظ معروف) ابن مردویه و حافظ ابوظاهر محمد بن حمدان - بنابر نقل استاد ما ذهبی - و من خود نیز یک جلد در جمع آوری اسناد آن را دیدم که به قلم ابو جعفر ابن جریر طبری مفسّر (معروف) و صاحب تاریخ (مشهور) به رشته تحریر درآمده بود. گرچه این حدیث با اسناد فراوان نقل شده ولی در دل من نسبت به صحت این حدیث شک وجود دارد! (۱)

واکنش سوم: انکار و تکذیب بی‌جا

اشاره

گذشت که حدیث طیر با اسناد فراوان نقل شده (۲) که برخی از آن اسناد معتبر است ولی ابن تیمیه حرّانی (متوفی ۷۲۸) با خاطری آسوده به تکذیب آن پرداخته و می‌نویسد:

ص: 100

1- قال: وبالجملة ففي القلب من صحة هذا الحديث نظر وإن كثرت طرقه، والله أعلم. (البداية والنهاية 7/390)

2- قال الخوارزمي (المتوفي 568) أخرج ابن مردویه هذا الحديث بمائة وعشرين اسناداً. (مقتل الحسين عليه السلام 1/46)

نzd اهل معرفت و دانش حدیث طیر جعلی و دروغ است ! [\(1\)](#)

بعضی دیگر نیز حدیث طیر را جعلی دانسته و گفته اند:

ابن الجوزی آن را در کتاب موضوعات - که برای نقل روایات جعلی است - ذکر کرده است. [\(2\)](#)

پاسخ

در کتاب موضوعات چنین حدیثی یافت نشد! و حافظ علائی و ابن حجر مکی نیز تصریح کرده اند که این روایت در کتاب موضوعات نیست. [\(3\)](#)

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می نویسد:

نظریه کسانی که این حدیث را ساختگی دانسته اند یا مثل ابن طاهر گفته اند: (تمام اسناد آن باطل است و مشکل دارد) نظر باطل و مردودی است. ابن طاهر معروف است که زیاده روی فاحش دارد. ابن الجوزی هم با آن که به راحتی احادیث را جعلی می گوید این را در کتاب موضوعات نیاورده بلکه [برخی از] اسناد سست وضعیف آن را در العلل المتناهیه ذکر کرده است. [\(4\)](#)

گفته شده:

ص: 101

-
- 1- منهاج السنة 7 / 371
 - 2- تذكرة الموضوعات للفتى 95 - 96، اليقىت و الجواهر للشعرانى 317، اسعاف الراغبين للصبان بها مش نور الابصار 169، الفوائد المجموعة للشوکانی 382 - 383 شماره 95 (چاپ دیگر 400 شماره 97)
 - 3- النقد الصحيح للعلائی 51 ذیل حدیث 17 گفته: ولم یذكره ابن الجوزی في الموضوعات.
 - 4- المنح المکیة 588 ورجوع شود به العلل المتناهیة لابن الجوزی 1 / 228 - 229.

ذهبی در کتابی مستقل همه اسناد آن را باطل دانسته است. (1)

پاسخ

ذهبی در این زمینه نظرات متفاوت داشته ولی کتاب مسقل او در تأیید حديث طیر و نظریه نهایی اش آن است که: حديث طیر اسناد فراوان دارد که من آن ها را جمع آوری کرده ام از مجموع اسناد آن دانسته می شود که اصلی داشته است. (2)

ابوالمعین میمون بن محمد نَسَفِی (متوفی 508) بدون هیچ دلیلی گفته:

این روایت ساختگی است، نقل صحیح آن است که حضرت فرمود: (بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْيَ) محبوب ترین خلق نزد من را حاضر نما.

پاسخ

اولاًً: این اعتراف است به وجود روایت به نقل صحیح با عبارت «إِلَيْ» !!

ثانیاً: در روایت شماره 1 به سند صحیح گذشت که حضرت «إِلَيْكَ» فرمود. (3)

ثالثاً: این اشکال دلیل نادانی اوست؛ زیرا محبوب ترین شخص پیش پیامبر صلی الله علیه و آله، محبوب ترین افراد نزد خداست و هیچ تفاوتی بین دو عبارت نیست چنان که در روایات متعدد بدان تصریح شده است. (4)

شاید گفته شود: مراد نَسَفِی آن است که چون محبوب ترین افراد نزد خدا پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد لذا عبارت صحیح: «أَحَبْ إِلَيْ» است

پاسخ

روایت به سند صحیح با لفظ «أَحَبْ إِلَيْكَ» نقل شده، البته قرینه قطعیه قائم

ص: 102

1- اليوقيت والجواهر للشعراني 317 اسعاف الراغبين للصبان بهامش نور الابصار 169.

2- تذكرة الحفاظ 3 1042 - 1043

3- رجوع شود به صفحه 85.

4- (اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ وَإِلَيْيَ) یا: (وَإِلَى رَسُولِكَ). (تاریخ مدینة دمشق 42/250)

است که مراد غیر پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس قطعاً کلام نَسَفِی ناتمام است که «أَحَبَّ إِلَيْكُ» را صحیح نمی داند.

واکنش چهارم: اشکال در حدیث به جهت متن شناسی

اشاره

دکتر صاعدي مطالب دیگران را تکرار و سپس اشکال کرده که:

در این حدیث عیبی برای انس ذکر شده که او از آن منزه است. [\(1\)](#)

پاسخ

کتاب و سنت مشحون است از خطاهای صحابه! [\(2\)](#)

او پس از تضعیف سندی حدیث طیر، مصادره به مطلوب نموده و ادعا می کند که:

آن چه سستی و منکر بودن آن را تأیید می نماید آن است که برترین مردم پس از پیامبر و پیامبران ابوبکر است!

سپس همین مطلب را از ابن تیمیه و ابن حجر و... نقل کرده است. [\(3\)](#)

پاسخ

اولاً: دلائلی که بر برتری او اقامه شده مخدوش و روایاتش ساختگی است. [\(4\)](#)

ثانیاً: اهل تسنن حضرت زهراء علیها السلام را از خلفاً برتر می دانند. [\(5\)](#)

صفحه: 103

1- فضائل الصحابة للصاعدي / 6466 .

2- رجوع شود به صفحه 1706: «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله» و صفحه 1716: «صحابه در آئینه قرآن و روایات»

3- فضائل الصحابة للصاعدي / 6473 - 474 و رجوع شود به منهاج السنة / 7375 .

4- رجوع شود به صفحه: 126

5- رجوع شود به فیض القدیر / 4555 و تفسیر الاؤسی / 224 و دفتر چهارم، صفحه 1577 - 1580 عنوان: «برتری حضرت فاطمه علیها السلام».

برخی اظهار داشته اند که:

پیشوایان (عامه) که این حديث را انکار کرده اند برای آن است که ظاهر آن برتری علی [علیه السلام] بر شیخین بلکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۱)

پاسخ

البته روشن است که هیچ کس نگفته از این حديث برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می شود و این امری واضح است ولی نااھلان می خواهند به این بهانه روایت را از حجیت ساقط کنند.

چرا در مواردی که مطلب مربوط به دشمنان آن حضرت باشد آن را توجیه کرده و آن را انکار نمی کنند؟!

به عنوان مثال: ذهبي در باره قول عمر که: «لو وزن إيمان أبي بكر يايمان أهل الأرض، لرجح» می گوید: «مراد عمر أهل أرض زمانه». (۲)

چنانمی گوید این حرف عمر غلط است؛ زیرا از آن برتری ابوبکر بر پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می شود؟! یک بام و دو هوا !!

بعضی دیگر گفته اند:

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی دانست که محبوب ترین خلق نزد خدا کیست؟ اگر می دانست که نیازی به ابهام نبود، دنبال علی می فرستاد و انس هم آرزوی باطل نمی کرد و در رابه روی علی نمی بست؛ و اگر بگویند: نمی دانست، این با ادعای آن ها سازگار نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را محبوب ترین خلق نزد خود و خدا می دانست و تصريح به

ص: 104

1- رجوع شود به مختصر استدرائک الذهبي على المستدرك لابن الملقن 1470/3

2- سير أعلام النبلاء 405/8

اشکال

این سخن بدان ماند که کسی بگوید مگر خدا نمی دانست که حضرت موسی عصا در دست دارد چه نیازی به پرسش بود که بفرماید: (وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى) [طه (20): 17]؟

مگر خدا نمی دانست که حضرت موسی با عصا ایش چه می کند، چه نیازی به اطاله کلام بود که حضرت موسی علیه السلام عرض کند: (هِيَ عَصَايِ أَتَوَكُؤْ عَلَيْهَا وَأَهُشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي فَلَيَ فِيهَا مَارِبُ أُخْرَى) [طه (20): 18]؟

در خواست پیامبر صلی الله علیه و آله فقط برای غذا خوردن با محظوظ ترین خلق نبوده تا اشکال فوق مطرح شود، بلکه با آن که حضرت قطعاً می داند محظوظ ترین خلق نزد خدا امیر المؤمنین علیه السلام است می خواهد بدین وسیله او را به مردم معرفی نماید تا او را بشناسند و به او محبت بورزند و.... و با این دعا فضایی برای ماندگاری مطلب در ذهن عموم ایجاد فرماید.

واکنش پنجم: برخورد با ناقلان

الف) برخورد با حافظ ابن سقا

حافظ ابن سقا (متوفی 371) در شهر واسط حدیث طیر را نقل کرد مردم تحمل شنیدن آن را نداشتند لذا بر او یورش برده و او را از جایگاهش (منبری

ص: 105

1- مرویات فضائل علی بن أبي طالب [علیه السلام] في المستدرک لأحمد بن ابراهيم الجابري 167. وقال ابن تيمية: إن هذا الحديث ينافق مذهب الراافضة، فإنهما يقولون: إن النبي صلی الله علیه و آله کان یعلم أن علیاً أحب الخلق إلى الله، وأنه جعله خليفة من بعده، وهذا الحديث يدل على أنه ما کان یعرف أحب الخلق إلى الله. (منهاج السنة 7/374)

که بر آن تدریس می کرد) بلند کرده او را بیرون کردند و آن جا را شستند [!!] او هم خانه نشینی را برگزید و دیگر بر اهل واسط حدیث نقل نکرد. (1)

ب) مخالفت با حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری (متوفی 405) حدیث طیر را نقل و حکم به صحت آن نموده بلکه گفته: ییش از 30 نفر از روایان مستقیماً آن را از انس روایت کرده اند. (2)

بسیاری از ارباب تراجم در ترجمه حاکم آورده اند که او احادیثی را جمع آوری نمود که خیال می کرد طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است، از جمله حدیث طیر و حدیث غدیر. اصحاب حدیث بر او انکار کرده و اعتنایی به نظریه او نکردهند دمیری از ذهبي نقل می کند که:

مدت ها ذهن من مشغول آن بود که چگونه حاکم جرأت کرده چنین حدیثی را در کتابش نقل کند! هنگام نگارش تعلیقه بر مستدرک از احادیث ساختگی موجود در آن هول کردم. (3)

ابن طاهر پس از حکم به ساختگی بودن حدیث طیر می گوید:

يا حاکم نمی تواند حدیث صحیح را تشخیص دهد پس قابل اعتماد (و اعتنا) نیست؛ يا آن که اهل تشخیص است و دانسته حکم به صحت حدیث طیر کرده پس معاند، کذاب و حقه باز است. (4)

ص: 106

1- تذكرة الحفاظ / 3 / 966

2- المستدرک / 3 / 131.

3- قال الذهبي في تلخيصه: لقد كنت زمنا طويلاً أظن أن حدیث الطیر لم یجسُرُ الحاکم أن یودعه في مستدرکه، فلما علقت هذا الكتاب، رأیت الهول من الموضوعات التي فيه والله أعلم. (حیاة الحیوان الکبری 2 / 463)

4- وقال ابن طاهر: حدیث الطائر موضوع إنما یجيء من سقط أهل الكوفة، عن المشاهير والمجاهيل، عن أنس و غيره. ولا يخلو أمر الحاکم من أمرین: إما الجهل بالصحيح فلا یعتمد على قوله؛ وإما العلم به ويقول به فيكون معانداً كذاباً دسّاساً. (العلل المتأهیة لابن الجوزی 1 / 228)

دارقطنی بر حاکم اعتراض کرده و از او انتقاد نموده که چرا حدیث طیر را در مستدرک نقل کرده ای؟

ذهبی می گوید: اصلاً حاکم مستدرک را پس از مرگ دارقطنی تألیف کرده است (پس اعتراض دارقطنی بر حاکم امکان ندارد). [\(1\)](#)

نقل کرده اند که در مجلسی از حاکم پرسیدند نظرت درباره حدیث طیر چیست؟ گفت: صحیح نیست، اگر صحیح باشد کسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از علی برتر نیست. [\(2\)](#)

ذهبی می گوید: بعداً نظر او عوض شد و آن حدیث را در مستدرک نقل کرد. سپس اضافه می کند که: بسیاری از احادیث مستدرک صحیح نیست بلکه بعضی از آن ها جعلی است. [\(3\)](#)

ذهبی در جای دیگر می نویسد: حدود 100 حدیث در مستدرک وجود دارد که دل شهادت به بطلان (و جعلی بودن) آن می دهد. [\(4\)](#)

سبکی می گوید: من احتمال می دادم که حدیث طیر را دیگران در مستدرک اضافه کرده باشند (و دسیسه ای در کار بوده) ولی با رجوع به نسخه های کهن

ص: 107

1- سیر اعلام النباء / 176

2- كنا في مجلس السيد أبي الحسن، فسئل أبو عبد الله الحاكم عن حدیث الطير، فقال: لا يصح ولو صح لما كان أحد أفضل من على رضى الله عنه [عليه السلام] بعد النبي صلی الله علیه و آله. (تذكرة الحفاظ 3 / 1042 - 1043)

3- تذكرة الحفاظ 3 / 1042 - 1043.

4- سیر اعلام النباء / 175.

مستدرک این احتمال نزد من منتفی شد.

سپس اضافه کرده که بعضی می گویند حاکم خودش آن را از کتاب حذف کرده این احتمال هست که او در ابتدا آن را نقل و سپس آن را حذف کرده باشد ولی در برخی از نسخه ها باقی مانده باشد سُبکی در آخر می گوید: (در هر صورت) درست نیست که حدیث طیر را جعلی بدانیم. [\(1\)](#)

واکنش ششم: اشکالات سندي

اشارة

برخی در سند روایت به کیفیت دوم که به نقل از نسائی و ابویعلی موصلى گذشت - اشکال کرده اند که اسماعیل بن عبدالرحمن سُدی در آن وجود دارد. [\(2\)](#)

در پاسخ آنان می گوییم: احمد بن حنبل و ابن عدی او را توثیق کرده اند و نزد یحیی القطان نیز بی اشکال است. [\(3\)](#)

غیر از بخاری، بقیه ارباب صحاح از اور روایت کرده اند.

او از مشایخ شعبة بن الحجاج است که او را امیر المؤمنین في الحديث دانسته اند [\(4\)](#) و به اعتراف همه حتی ابن تیمیه از غیر ثقه نقل نمی کند.

ص: 108

1- وأَمَّا الْحُكْمُ عَلَى حَدِيثِ الطِّيرِ بِالْوُضُعِ فَغَيْرُ جَيْدٍ، وَرَأَيْتُ لِصَاحْبِنَا الْحَافِظَ... الْعَلَائِيُّ عَلَيْهِ كَلَامًاً، قَالَ فِيهِ - بَعْدَ مَا ذُكِرَ تَخْرِيجُ التَّرْمِذِيِّ لَهُ وَكَذَلِكَ النَّسَائِيِّ فِي خَصَائِصِ عَلَيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [عَلِيهِ السَّلَامُ] -: إِنَّ الْحَقَّ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ رَبِّما يَنْتَهِي إِلَى دَرْجَةِ الْحَسْنِ أَوْ يَكُونُ ضَعِيفًا يَحْتَمِلُ ضَعْفَهُ، قَالَ: فَأَمَّا كُونُهُ يَنْتَهِي إِلَى أَنَّهُ مَوْضِعٌ مِّنْ جَمِيعِ طَرْقَهِ فَلَا. (طبقات الشافعية الكبرى / 4 - 169 - 170)

2- وَهَذَا لَا يَصْحُ؛ لِأَنَّ إِسْمَاعِيلَ السَّدِّيَّ قدْ ضَعَفَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ وَيَحْيَى بْنُ مَعْنَى. (العلل المتناهية في الأحاديث الواهية لابن الجوزي / 1 - 228)

3- قَالَ يَحْيَى مَا رَأَيْتُ أَحَدًا يَذْكُرُ السُّدِّيَّ إِلَّا بَخِيرٍ وَمَا تَرَكَهُ أَحَدٌ. كَمَا عَنِ التَّارِيخِ الصَّغِيرِ وَالكَبِيرِ لِبَخَارِيِّ وَالجَرْحِ وَالتَّعْدِيلِ لِلرَّازِيِّ وَغَيْرِهَا (مراجعة شود به ميزان الاعتلال / 1 - 236)

4- هَمَّةُ ارْبَابِ تَرَاجِمِ وَرَجَالٍ اِنْ مَطْلَبَ رَا درِ شَرْحَ حَالٍ اَوْ ذَكْرَ كَرْدَهِ اَنَّهُ بِعِنْوَانِ نَمْوَنَهِ رَجُوعٌ شُودٌ بِهِ تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ / 1 - 418

والباني - جاي ديگر - درباره او گفته: آن چه درباره شدی گفته شده ضرری به وثاقت او نمی زند، او از رجال صحيح مسلم است. (1)

دکتر محمد رشاد سالم که بر منهج و روش ابن تیمیه سیر می کند! - در تعلیقه منهج السنة پس از نقل روایاتی از هیثمی در مجمع الزوائد می نویسد:

و ذکر بعد ذلك روایتین اخريین لهذا الحديث بالفاظ مختلفة عن سفينة وعن ابن عباس وذكر أن فيهما ضعفاً. (2) يعني هیثمی دور روایت دیگر به نقل از سفینه و ابن عباس نقل کرده و گفته این دونیز ضعیف است.

شگفتا که او - بی شرمی را به غایت رسانده و گذشته از عقوبت اخروی - باکی از افتضاح و رسوبی نزد اهل دانش ندارد؛ زیرا در همان آدرسی که نقل کرده، بر خلاف اظهار او هیثمی - درباره روایت سفینه - می نویسد: رواه البزار والطبراني با اختصار، و رجال الطبراني رجال الصحيح، غير فطر بن خلیفة، وهو ثقة. (3) يعني این روایت را بزار و طبرانی - به اختصار - نقل کرده اند و راویان روایت طبرانی همه رجال صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه و آن هم ثقه است.

ونیز شرم آور رفتار ابن الجوزی در العلل المتناهیه است که - بنابر گفته سیوطی - سندهای ضعیف حدیث طیر را به نقل از انس ذکر کرده ولی از اسناد صحیح و معتبر حاکم در مستدرک سخنی به میان نیاورده است! (4)

ص: 109

1- وفي السدي كلام يسير لا يضرّ، وهو من رجال مسلم. (سلسلة الأحاديث الصحيحة 7/ ق 2 / 996 - 997)

2- تعلیقه منهج السنة 7/ 372 به نقل از مجمع الزوائد 9/ 126.

3- مجمع الزوائد 9/ 126

4- القوت المغتنى على جامع الترمذى 2/ 1005 ورجوع شود به العلل المتناهية 1/ 228 - 229.

ابن کثیر نقل کرده که ابوبکر باقلانی نیز در رد و تضعیف متن و سند این حدیث کتابی نوشته است. (1)

واکنش بخاری نسبت به حدیث طیر

بخاری - مانند بسیاری از محدثان عامه ! - در صحیح خود حدیث طیر را کتمان نموده در جای دیگر آن را سست و ضعیف خوانده است.

(2)

او در تاریخ کبیر در دو موضع آن را نقل و با بی انصافی با آن برخورد کرده.

بخاری در ترجمه اسماعیل بن سلمان الأزرق الکوفی (3) می نویسد:

سمع أباه والشعبي وأبا عمر سمع منه وكيع . وقال عبيد الله بن موسى: أخبرنا إسماعيل بن سلمان بن أبي المغيرة الأزرق، عن أنس: أهدى للنبي صلى الله عليه وآله طائر، فقال: «اللَّهُمَّ اثْنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ...»، فجاء على [عليه السلام]....

قال أبو عبد الله - يعني البخاري -: ... وروى ابن الفضیل، عن مسلم، عن أنس في الطیر

وقال عبيد الله بن موسى: أخبرنا سکین بن عبد العزیز، عن میمون أبي خلف، حدّثه، عن أنس، عن النبي صلى الله عليه وآله في الطیر .

(4)

چنان که ملاحظه می فرمایید او پس از نقل حدیث طیر به روایت اسماعیل از

صف: 110

1- البداية والنهاية 390/7 .

2- قال العقيلي: وهذا الباب الرواية فيها لين وضعف، لا نعلم فيه شيء ثابت، وهكذا قال محمد بن إسماعيل البخاري. (ضعفاء العقيلي)

(46/1)

3- ذكره ابن حبان في كتاب الثقات 19/4 .

4- التاريخ الكبير 1/357 - 358

انس، از متابعات و شواهد فراوان حديث طير چشم پوشی کرده و فقط دو مورد را نقل نموده است و چنین وانمود می کند که حديث طير همین دو شاهد، را دارد، در حالی که محدثین عامه اعتراف کرده اند که حديث طير با اسناد فراوان از انس نقل شده است.

قال الترمذی: وقد روی هذا الحديث من غير وجه عن أنس. [\(1\)](#)

وقال الحاکم: وقد رواه عن انس جماعة من أصحابه زيادة على ثلاثة نفسا. [\(2\)](#)

وقال أبونعمیم: رواه الجم الغفار عن أنس. [\(3\)](#)

قال الذهبی: وله طرق كثيرة عن أنس. [\(4\)](#)

و گذشت که ابن کثیر روایت انس را از قریب صد نفر نقل کرده است!

بخاری در شرح حال احمد بن یزید الحرانی می گوید:

أحمد بن يزيد بن إبراهيم أبو الحسن الحراني، قال لي محمد بن يوسف: حدثنا احمد، قال: حدثنا زهير، قال: حدثنا عثمان الطويل، عن انس بن مالك، قال: اهدى للنبي صلى الله عليه وآله طائر كان يعجبه، فقال: «اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ هَذَا الْطَّيْرِ» فاستأذن على فسمع كلامه، فقال: «ادخل». قال البخاري: ولا يعرف لعثمان سماع من أنس. [\(5\)](#)

چنان که ملاحظه می فرمایید او پس از نقل حديث طير می نویسد: این که عثمان - یعنی عثمان الطويل - حدیثی از انس شنیده باشد معلوم نیست!

ص: 111

1- سنن الترمذی 5/300.

2- المستدرک 3/131.

3- حلية الاولیاء 6/339، فضائل الخمسة عليهم السلام 2/213.

4- تاریخ الإسلام 3/633.

5- التاریخ الكبير 2/2 - 3.

در حالی که به اعتراف ابن حبان در کتاب الثقات بلکه به اعتراف خود بخاری، او از انس روایت کرده است!!⁽¹⁾

حافظ ذهبي (متوفى 748) و حديث طير

برخورد ذهبي نسبت به حديث طير در تأليفات مختلف - بلکه گاهی در يك تأليف! - متفاوت است. مغربی می نویسد:

ذهبي حدود بیست جا راویانی را فقط به جهت نقل حديث طير ضعیف شمرده است، سپس دیده چاره ای نیست جز اعتراف به صحت این روایت به جهت کثرة اسناد آن؛ لذا در تذكرة الحفاظ به ثابت بودن آن تصریح کرده است.⁽²⁾

در واکنش پنجم گذشت که ذهبي در تلخیص المستدرک می گوید: ذهن من مشغول آن بود که چگونه حاکم جرأت کرده چنین حدیثی را در کتابش نقل کند!⁽³⁾ ذهبي در کتاب المعنی فی الضعفاء عده ای را تضعیف کرده و حديث طير را به آنان نسبت داده⁽⁴⁾ بلکه حديث طير را حدیثی منکر دانسته است.⁽⁵⁾

در میزان الاعتدال در موارد بسیار، حديث را ضعیف دانسته⁽⁶⁾ و در ترجمه

ص: 112

-
- 1- قال ابن حبان: عثمان الطويل من أهل الجزيرة، عداده في أهل البصرة، يروي عن أنس بن مالك. (الثقة 5/157، لسان الميزان 4/159) وقال البخاري: عثمان الطويل عن أبي العالية وأنس روى عنه شعبة وعنبسة وزهير، حديثه في البصريين. (التاريخ الكبير 6/258)
 - 2- فتح الملك العلي 160 - 161.
 - 3- رجوع شود به صفحه 106
 - 4- المعنی في الضعفاء 1/68، 263، 288، 624 و 2/139، 257، 313، 317، 447
 - 5- المعنی في الضعفاء 1/624.
 - 6- میزان الاعتدال 1/21، 25، 390، 232، 501، 233، 536، 599 و 2/30، 424، 573 و 3/244، 615، 583.

محمد بن احمد بن عیاض گفته:

حاکم حدیث طیر را از او نقل کرده و افراد این سند همه ثقه هستند جز او و من اورا در جعل این حدیث متهم می دانم.

بعد از آن گفته: بعداً برای من معلوم شد که او راستگو است! [\(1\)](#)

ذهبی در ترجمه احمد بن سعید بن فرقان الجدی: گفته او حدیث طیر را با سند معتبر بر شرط صحیحین نقل کرده و او متهم به جعل آن است! [\(2\)](#)

ابن حجر گفته احمد بن سعید از مشایخ معروف طبرانی است! [\(3\)](#)

از جمله تناقضات ذهبی آن است که در تعلیقه بر روایت حاکم ابراهیم بن ثابت القصار را تضعیف کرده و می گوید: (ساقط) ولی در میزان الاعتدال اظهار بی اطلاعی از حال او نموده و می نویسد: (ولا أعرف حاله جيداً) !! [\(4\)](#)

واکنش ذهبی نسبت به حدیث طیر در دو کتاب سیر اعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ - که ظاهراً از آخرين تأليفات او باشد [\(5\)](#) - کاملاً عوض شده است.

ص: 113

1- ثم ظهر لي أنه صدوق. (میزان الاعتدال 3/465)

2- ... فذكر حدیث الطیر بإسناد الصحيحين، فهو المتهم بوضعه. (میزان الاعتدال 1/100)

3- وأحمد بن سعید معروف من شيوخ الطبراني. (لسان المیزان 1/177)

4- رجوع شود به المستدرک 3/130 - 132، میزان الاعتدال 1/25.

5- ظاهراً ذهبی اول کتاب المعني في الضعفاء، سپس میزان الاعتدال، و پس از آن کتاب های سیر اعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ را شاید در زمانی نزدیک به هم یا همزمان تأليف کرده باشد. او در مغنى (257/2) مطلبی گفته که مشابه آن را در میزان الاعتدال آورده و سپس در میزان (465/3) از آن نظر برگشته است و این دلیل تقدّم مغنى بر میزان است. در سیر اعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ مکرر از میزان الاعتدال نام برده رجوع شود به سیر اعلام النبلاء 4/155 و 5/207 و 426 و 7/178 و 8/165، تذکره الحفاظ 1/389 و 3/884 و 4/1208. از صفحه آخر کتاب میزان الاعتدال معلوم می شود که او در سال 724 از تأليف آن فارغ شده و چهار سال هم بر آن حاشیه زده. در اواخر سیر اعلام النبلاء (382/23) از دیداری در سنه 739 یاد کرده و آخر تذكرة الحفاظ که مشایخش را نام می برد از فوت یکی از آنان در سنه 742 و دیگری در سنه 744 یاد می کند (تذکره الحفاظ 4/1500، 1508)

او در ترجمه ابن سقا (۱) از حدیث طیر نام برد و آن را انکار نکرده است. (۲)

در ترجمه ابن حمدان (۳) و ابوعلی حسن بن احمد (حداد) (۴) از تأییف مستقلی درباره حدیث طیر نام برد و لی درباره آن اظهار نظر نکرده است.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء در ترجمه ابوبکر سجستانی گفته:

حدیث طیر ضعیف است ولی اسناد فراوان دارد. من آن ها را جمع آوری کرده ام ولی ثابت نیست گرچه من اعتقاد به باطل بودن آن هم ندارم. (۵)

و در ترجمه حاکم فقط گفته است من اسناد حدیث طیر را جمع آوری کرده ام. (۶)

ولی در تذکرة الحفاظ در ترجمه حاکم نیشابوری نوشته:

حدیث طیر با اسناد فراوان نقل شده که من آن ها را جمع آوری کرده ام و از مجموع آن ها معلوم می شود که این حدیث اصلی داشته است. (۷)

پس در نهایت ذهبی به اعتبار حدیث طیر اعتراف کرده است، و گذشت که او در جایی دیگر گفته برخی از اسناد آن مطابق شروط سنن معتبر است. (۸)

ص: 114

۱- قضیه ابن سقا را در واکنش پنجم، صفحه 105 - 106 آورده ایم.

۲- سیر اعلام النبلاء 16/352، تذکره الحفاظ 3/966.

۳- سیر اعلام النبلاء 17/663، تذکره الحفاظ 3/1112.

۴- سیر اعلام النبلاء 19/306

۵- سیر اعلام النبلاء 13/232 - 233.

۶- سیر اعلام النبلاء 17/168

۷- و أما حدیث الطیر فله طرق كثيرة جداً قد أفردتھا بمصنف، و مجموعها هو يوجب أن يكون الحديث له أصل. (تذکرة الحفاظ 3/1042 - 1043 -

۸- صفحه 90 به نقل از تاریخ الاسلام 3/633 گذشت: و بعضها على شرط السنن، و من أجودها....

بعضی از ناقلان، الفاظ روایت یعنی: «بِأَحَبْ حَلْقَكَ إِلَيْكَ» را تغییر داده و تبدیل به «من تحبّه»، «بِرَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» و... نموده اند. (۱)

تحریف دیگری که پیش از این ملاحظه فرمودید آن که در روایت آمده بود: ابوبکر و عمر - و بنابر نقلی: عثمان - می خواستند نزد پیامبر صلی الله علیه و آلہ بروند و حضرت آن ها را برقگرداند.

ولی عده ای این قسمت را کاملاً حذف کرده اند، چنان که در بیشتر روایات و مصادر مشهود است، و بعضی فقط بخش مربوط به عثمان را تقطیع و حذف ۳ نموده اند، (۲) و بعضی دیگر آن را به لفظ مبهوم «رجل» تبدیل کردند. (۳)

ناگفته پیداست که وجود این عبارت در روایت نقش مؤثری در فهم مراد از آن دارد و حذف یا تحریف آن برای کسانی که می خواهند در مفاد روایت مناقشه و در برتری حضرت بر ابوبکر و عمر تردید کنند بسیار مؤثر است.

در بحث سند روایت گذشت که ترمذی توثیق سُدّی را از عده ای چون سفیان ثوری، شعبه، و یحیی بن سعید قطان نقل کرده ولی این مطلب از برخی چاپ های سنن ترمذی حذف شده و گذشت که در غالب نسخه های مطبوع نظریه او درباره حدیث طیر فقط (حدیث غریب) نقل شده ولی بنابر نقلی:

ص: 115

- ۱- تاریخ مدینة دمشق 42/246 - 249 و رواه ابن شاهین هکذا: (اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبْ حَلْقَكَ إِلَيْكَ أُو مَنْ تُحِبُّهُ) الشَّكْ من عیسی - یعنی ابن المساور الجوهري. شرح مذاهب أهل السنة 160 - 161 شماره 115

- ۲- گذشت که بنابر نقل تاریخ مدینة دمشق 42/254 أسد الغابة 4/30 و البداية والنهاية 7/388 از ابویعلی موصلى، در روایت: «ثم جاء عثمان فرده» نیز بوده ولی در مسنند مطبوع ابویعلی نیست!

- ۳- ابن عدی در کامل 6/457 بجای ابوبکر و عمر لفظ «رجل» بکار برده است !!

(حدیث حسن غریب) بوده است. (1)

واکنش هشتم: تحریفات معنوی روایت طیر

اشاره

پیش از این گذشت که نَسَّافِی گفته: نقل صحیح آن است که حضرت فرمود: «بأحَبِّ خَلْقَ إِلَّی» محبوب ترین خلق نزد من را حاضر نما. او در ادامه به تحریف معنای حدیث پرداخته و گفته:

آن هم باید توجیه شود و معنای آن چنین است که محبوب ترین خلق تو در این که با من این غذا را بخورد. (2)

پاسخ

گرچه این توجیه راعده‌ای از اعلام اهل تسنن پذیرفته اند ولی این توجیه هیچ دلیلی ندارد و حمل بر این معنا دلیل می‌خواهد، لذا برخی از علمای عame اعتراف کرده اند که این توجیه درست نیست.

سپس گفته: و مراد محبوب ترین خلق بعد از سه خلیفه است!

پاسخ

این نیز ادعایی بدون دلیل است. گذشته از آن که روایت معتبر برخلاف آن دلالت دارد؛ زیرا آن‌ها خواستند نزد حضرت برونده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را راه نداد!

طیبی در شرح مشکاة می‌گوید:

ص: 116

-
- 1- رجوع شود به سلسلة الأحاديث الضعيفة للألباني 14 / ق 174 / شماره 2823، تعلیقه مسنند أبو یعلی 3 / 385 چاپ دار الكتب العلمية، بیروت، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، تعلیقه مسنند أبو یعلی 7 / 106 تحقیق حسین سلیم اسد.
 - 2- تبصرة الادلة في اصول الدين 2 / 1186 - 1187 (چاپ مکتبة الازھریة) 2 / 521 (چاپ دیگر)

حدیث قابل تأویل است به آن که مراد «ائتنی بمَنْ هُوَ [من] أَحَبَّ خَلْقَكَ إِلَيْكَ» باشد یعنی یکی از محبوب ترین خلائق را نزد من حاضر کن؛ قرینه نفی عموم آن که خود پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله خلائق است. [\(1\)](#)

تأویل به «یکی از محبوب ترین خلق» بر خلاف مدلول حدیث است و روشن است که متفاهم از آن بهترین خلائق [پس از پیامبر صلی الله علیه و آله] است.

طیبی در ادامه توجیهی دیگر ذکر کرده و می‌گوید:

البته به وجه دیگری نیز می‌توان حدیث طیر را توجیه کرد که: محبوب ترین خلق از بین پسرعموها و بستگان مراد باشد، و این وجه بهتر است؛ زیرا حضرت خوش نداشت که تنها یعنی غذا بخورد لذا از خدا خواست کسی را برساند که غذا خوردن با او احسان و نیکی شمرده شود و بهترین احسان آن است که به بستگان باشد. [\(2\)](#)

پاسخ این توجیه نیز باطل است؛ زیرا اگر غرض رفع کراحت بود، چنان که از کلام او: (زیرا حضرت خوش نداشت که تنها یعنی غذا بخورد فهمیده می‌شود)،

ص: 117

1- همین مطلب را سیوطی از تورپشتی نقل کرده (القوت المغتذی علی جامع الترمذی 1005/2) بلکه دیگر شارحین نیز به این مطلب جزم و یقین نموده اند. (الجامع الكبير... و معه الكوکب الدری 112/8 - 113 چاپ ارقه) ذهبی این توجیه را به بیانی دیگر ذکر کرده و گفت: اللهم إلا أن يكون النبي صلی الله علیه وسلم قصد بقوله: «إِيٰتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقَكَ إِلَيْكَ، يَا كَلِّ مَعِي» عدداً من الخيارات، يصدق على مجموعهم أنهم أحب الناس إلى الله، كما يصح قولنا: أحب الخلق إلى الله الصالحون، فيقال: فمن أحبهم إلى الله؟ فنقول: الصديقون والأنبياء. فيقال: فمن أحب الأنبياء كلّهم إلى الله؟ فنقول: محمد [صلی الله علیه و آله] و إبراهیم و موسی [علیہما السلام]، والخطب في ذلك یسیر [!!]. (سیر اعلام النبلاء 13/232 - 233)

2- شرح مشکاة للطیبی 12/2885 - 2886، در همین زمینه رجوع شود به مرقة المفاتیح 9/3938، تحفة الاحوذی 10/153.

اولاً: انس حضور داشت و برای رفع کراحت کافی بود.

ثانیاً: برای رفع کراحت نیاز به بهترین خلاائق نبود.

و در هر صورت تقید و تخصیص به بستگان برخلاف اطلاق روایت است.

شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) - پس از ذکر وجوهی که در کلام طبی گذشت، پرده از کار کنار زده و - گفته:

غالباً این تخصیصات به جهت آن است که احیّیت از ابی بکر صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت به این تخصیصات نیست؛ زیرا در صحابه اگر بعضی را محبوب تر - به بعضی از وجوده و حیثیات - دارند چه می شود؟⁽¹⁾

واکنش نهم: ایرادهای بنی اسرائیلی و ادعاهای بی جا

الف) ابوبکر سجستانی گفته:

اگر این حدیث صحیح باشد نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سؤال می رود؛ زیرا در آن آمده است که حاجب و دربان حضرت خانم بوده است.⁽²⁾

اشکال

این مطلب نهایت مبالغه و تلاش این ناصبی متعصب را که پدرش (ابوداود سجستانی صاحب سنن) هم او را قبول ندارد!⁽³⁾ برای تضعیف حدیث طیر می رساند و گرنه عدم عدالت دربان چه ربطی به زیر سؤال رفتن رسالت دارد؟!

ص: 118

1- اشعة اللمعات / 4 677

2- الكامل ابن عدي / 4 266

3- تكلّم فيه أبوه و... ونسبة في الابتداء إلى شيء من النصب. (الكامـل لابن عـدي 266/4)

جایی که خداوند تعالی در قرآن همسر حضرت لوط علیه السلام یا همسر و فرزند حضرت نوح علیه السلام را کافر و بی ایمان معرفی می کند بدون آن که ضرری به نبوت آنان برساند، چگونه فسق دریان و نوکر اشکال ایجاد می کند؟⁽¹⁾

ب) برخی با نادیده گرفتن روایات معتبر و تکیه بر روایاتی که سند آن ضعیف شمرده شده گفته اند:

اشاره

چه بسا روایتی دارای اسناد متعدد و راویان فراوان آن را نقل کنند ولی ضعیف باشد مانند حدیث طیر... بلکه گاهی کثرت اسانید موجب تأکید سنتی حدیث می شود!⁽²⁾

پاسخ

گذشت که حدیث طیر گذشته از تواترش با اسناد معتبر نقل شده و چنین نیست که فقط با اسناد ضعیف روایت شده باشد، و در پاسخ این افراد مطلبی را که مناوی در رد بر ابن تیمیه - در مورد حدیثی دیگر گفت، باید گفت که:

اگر فرض کنیم این روایات همه اش ضعیف السند باشد، اسناد فراوان آن از راویان متعدد باعث تقویت آن می شود. منکر این مطلب یا از داشت حدیث بی اطلاع است یا معاندی است متعصب و گمان به ابن تیمیه آن است که از قسم دوم باشد!⁽³⁾

ص: 119

1- قال أبو أحمد بن عدي: سمعت علي بن عبد الله الذاهري يقول: سألت ابن أبي داود عن حدیث الطير، فقال: إن صاحب حدیث الطير فنبوة النبي صلى الله عليه و آله باطل؛ لأنَّه حكى عن حاجب النبي صلى الله عليه وسلم خيانة - يعني أنساً -، و حاجب النبي لا يكون خائناً. قال الذهبي: قلت: هذه عبارة ردِّيَّة، و كلام نحس، بل نبوة محمد صلى الله عليه و آله حق قطعي، إن صاحب خبر الطير، وإن لم يصح، و ما وجه الارتباط؟ هذا أنس قد خدم النبي صلى الله عليه و آله قبل أن يحتمل، و قبل جريان القلم.... (سير أعلام النبلاء 13 / 231 - 233)

2- نصب الرأي للزيلعي 4841، تحفة الأحوذى 10 / 154.

3- وهذه الأخبار وإن فرض ضعفها جميعاً، لكن لا يُنكر تقوي الحدیث الضعیف بكثرة طرقه و تعدد مخرجه إلا جاهل بالصناعة الحدیثية أو معاند متعصب، والظن به أنه من القبيل الثاني. (فيض القدیر 3 / 220)

ج) طبیی در شرح مشکاة می گوید:

اشاره

ما به فضائل و سوابق امیر مؤمنان علیه السلام معترفیم، ولی نمی شود با حدیث طیر در خلافت ابوبکر طعنه زد.

اولاً^۱] خلافت ابوبکر اولین مطلبی است که مسلمانان بر آن اتفاق کرده اند و محکم ترین ستون دین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می رود

ثانیاً] روایات صحیحی که دلالت بر افضلیت ابوبکر دارد به ضمیمه، اجماع بر حدیث طیر مقدم است. (۱)

اولاً^۲ اجماعی در کار نبوده مخالفت اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه در منابع معتبر عامه آمده است. (۲)

پاسخ

ثانیاً: روایات یاد شده جعلی و غیر قابل اعتماد است.

د) طبیی در ادامه می گوید:

اشاره

راوی این حدیث خودش از جمله کسانی است که خلافت ابوبکر را پذیرفته (و به آن معتقد) است.

پاسخ

عمل راوی نمی تواند قرینه برای تعیین مراد و مقصود از حدیث باشد. (۳)

ص: 120

1- شرح مشکاة للطیبی 12 / 2885 - 2886، در همین زمینه رجوع شود به مرقاة المفاتیح 9 / 3938، تحفة الاحوذی 10 / 153.

2- الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 75 - 92 و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام 38.

3- ابن حزم در پاسخ اشکالی می گوید: فهذا أبو موسى قد أفتى بما قلنا مدة إمارة أبي بكر و صدرأً من إمارة عمر، وليس توقيفه... حجّة على ما روى عن النبي صلی الله علیه و آله. (المحلّی 7 / 102) و عینی شارح بخاری می نویسد: مذهب الشافعی اتباع روايته لا عمله. (عمدة القاري 2 / 142) خلاصه آن که بنابر اعتراف بزرگان اهل تسنن، ملاک، روایت راوی است نه عمل و رفتارش !

چنان که اهل کتاب، نصّ بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کردند ولی پس از بعثت آن را تأویل و توجیه نمودند و از ایمان آوردن به حضرت امتناع ورزیدند.

۵) بُرخى - مانند دھلوي - گفته اند:

اشاره

محتمل است که ابوبکر در آن وقت در مدینه منوره حاضر نباشد [نبوده ظ].⁽¹⁾

پاسخ

پیش از این گذشت که پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر و عثمان به ترتیب خواستند نزد آن حضرت بیایند ولی حضرت آن ها را برگرداند.⁽²⁾

و نیز دھلوي گفته:

اشاره

أَحَبَّ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ چَه لَازِمَ اسْتَ كَه صَاحِبُ رِيَاسَتِ عَامِ باشَد؟! چَه بِسَا اولِيَّاتِ كَبَارٍ وَأَنْبِيَاءَ عَالِيَّ مَقْدَارٍ كَه أَحَبُّ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ بُودَه
اند [و] صَاحِبُ رِيَاسَتِ نَبُودَه اند.⁽³⁾

پاسخ

آیا کسی که بهترین خلاق است سزاوار خلافت است یا...؟! (أَتَسْتَبَدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِاللَّهِي هُوَ حَيْرٌ) [البقرة(2): 61]

ص: 121

1- تحفه اثناعشریه 212

2- رجوع شود به صفحه 86

3- تحفه اثنا عشریه 212

لذا حذیفه می گفت: اگر والی از مردم بهتر باشد جامعه رو به ترقی است....[\(1\)](#)

پس اگر شرایط برای کسی که أَحَبَّ الْخُلُقَ إِلَى اللَّهِ اسْتَمْهِنَ نباشد که خلافت را به دست گیرد مانند دورانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه تشریف داشتند، دلیل نمی شود که از آن قانون کلی استفاده شود و با وجود بهترین خلائق دیگران زمام امور را به دست گیرند.

ز) گذشت که فضل بن روزبهان می گوید:

اشاره

حدیث طیر مشهور است و فضیلتی عظیم و منقبتی سترگ برای امیر مؤمنان علیه السلام است. او در ادامه کلامش گفتته:

ولی در این حدیث تصریح به خلافت وجود ندارد![\(2\)](#)

نظیر همین اشکال راقاضی عبدالجبار معتلی نیز ذکر کرده است.[\(3\)](#)

پاسخ

پاسخ او از آن چه در ردّ دھلوی گذشت ظاهر است.

افرون بر آن گفتته می شود چگونه ممکن است که برترین خلق زیر دست دیگران باشد و فرمان آنان را اجرا کند؟! عقل حکم می کند که برترین خلق پیشوای هادی، رهبر و حاکم بر مردم باشد.

ص: 122

-
- 1- إذا كان والي القوم خيراً منهم لم يزالوا في علياء..... (رجوع شود به التمهيد لابن عبد البر 21/28، الاستذكار 579/8) وقال: إن الناس لا يزالون ينمون ما كان عليهم خيارهم. (كتن العمال 12/549 عن ابن جرير)
 - 2- ولكن لا يدل على النص. (دلائل الصدق 6/161، ملحقات إحقاق الحق 7/452 به نقل از إبطال الباطل)
 - 3- إنما يمكن أن يتعلق به في أنه أفضل فأمّا في النص على أنه إمام غير جائز أن يتعلق به. (المغني للقاضي عبد الجبار 20/186)

اشاره

الف) بعضی در برابر حدیث طیر روایتی ساخته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا دنبال ابوبکر و عمر فرستاد و پس از آن برای آمدن امیرالمؤمنین دعا کرد که: (اللهم شق إلينا رجلاً رابعاً محباً لك و لرسولك تحبه - اللهم - أنت و رسولك فيشركتنا في طعامنا) و پس از آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام، جابر و ابن مسعود هم وارد شده و همگی از آن غذا خوردند.

اشکال

نادرست بودن این مطلب به قدری روشن است که داد ابن عساکر هم بلند شده که این حدیث غریب است و مشهور همان حدیث انس است. [\(۱\)](#)

ب) و نیز در برابر حدیث طیر [\(۲\)](#) و احادیث صحیح و مورد اتفاق فریقین - که دلالت دارد محبوب ترین مردم نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام است - روایتی ساختگی، آن هم از زبان دشمن کینه تو ز آن حضرت، عمرو بن العاص منتشر شد که: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: محبوب ترین مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عایشه گفتم از مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم: پس از او؟ فرمود: عمر. [\(۳\)](#)

اشکال

با توجه به رفتارهای ناپسند عایشه چگونه ممکن است او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از

ص: 123

-
- 1- هذا حديث غريب، والمشهور حديث أنس. (تاریخ مدینة دمشق 42/425)
 - 2- برخی از مخالفان در اشکال بر حدیث طیر گفته اند این روایت با روایت مشهورتری - یعنی روایت ساختگی عمرو بن العاص - نیز تعارض دارد. (به عنوان نمونه رجوع شود به تبصرة الادلة في اصول الدين للنساء فی 2/1186 - 1187 چاپ مکتبة الازهرية 2/521 (چاپ دیگر))
 - 3- صحيح البخاري 4/192، و مراجعه شود به صحيح البخاري 5/113، صحيح مسلم 7/109، مسنند أحمد 4/203، در همین زمینه رجوع شود به کلام ابن حجر در فتح الباري 7/19.

همه محبوب تر باشد؟ نگاهی گذرا به کتاب و سنت برای قضایت منصفانه کافی است. مگر او و حفصه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله جبهه گیری نکردند که سوره تحریم در مذمّت آن دو نازل شد و همسران حضرت نوح و لوط علیه السلام به عنوان سمبول کفر برای آن دو مثال زده شدند؟! [\(1\)](#) تا جایی که عمر هم تصريح کرده که مراد از (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ) [التحريم (66): 4] عایشه و حفصه هستند. [\(2\)](#)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها ناراحت نشد تا جایی که یک ماه از آنان کناره گرفت؟! [\(3\)](#)

ص: 124

1- رجوع شود به تفسیر کشاف 131/4 تفسیر الرازی 30/49.

- 2- ابن عباس از عمر پرسید: آن دو همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که با کمک یکدیگر آن حضرت را اذیت کردند، کدامند؟! عمر پاسخ داد: حفصه و عایشه. مراجعه شود به صحیح البخاری 6/69 - 71 و 7/46، صحیح مسلم 4/190، سنن دارقطنی 4/29، مسند احمد 1/48، مسند ابن راهویه 4/21، السنن الکبری للنسائی 6/495، مسند أبي یعلی 1/176، جامع بیان العلم 1/112، طبقات ابن سعد 8/185، کنز العمال 2/533، فتح الباری 9/243، عمدة القاری 19/249 - 253 و 22/19 - 20، تفسیر سمعانی 5/474، المحرر الوجيز 5/331، تفسیر قسطنطینی 1/26 و 189/18، تفسیر ثعالبی 5/451، جامع البیان 28/207، تفسیر ابن کثیر 4/415، الدر المتنور 6/239) در روایتی دیگر ابن عباس می گوید از عمر پرسیدم: آن دو همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند درباره آن ها فرموده: (إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّثْ قُلُوبُكُمَا) [التحريم (66): 4] (اگر به سوی خدا توبه و بازگشت کنید قطعاً دل های شما انحراف پیدا کرده است) کدام یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؟ عمر پاسخ داد: شگفتا.... (که تو آن ها را نشناسی مراد از آن دو عایشه و حفصه هستند. ابن شهاب زهرا گوید: به خدا سوگند عمر از سؤال ابن عباس ناراحت شد، ولی مطلب را کتمان نکرد و پاسخ او را داد مراجعه شود به صحیح البخاری 3/104 و 6/148، سنن ترمذی 5/93، صحیح ابن حبان 9/492 و 10/85، مسند احمد 1/33، صحیح مسلم 4/192، السنن الکبری للبیهقی 1/37، سنن الدارقطنی 4/29، کنز العمال 2/525، مسند الشامیین 4/262، تخریج الأحادیث والآثار 4/65، الطبقات لابن سعد 8/182، 185، 187، الثقات لابن حبان 2/84، تاریخ مدینة دمشق 57/212، عمدة القاری 13/16، 18، جامع البیان 28/206، المحرر الوجيز 5/331، تفسیر القرطبی 18/188 تفسیر الشعالبی 1/57 و 5/451، تفسیر البغوی 4/364 - 365، تفسیر ابن کثیر 4/414، الدر المتنور 6/242، تفسیر الآلوسی 48/152).
- 3- الى رسول الله صلی الله علیه و آله من نسائه شهرا. (صحیح البخاری 1/100 و 2/229 و 3/106 و 6/152 و....).

بدرفتاری عایشه با پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از منابع عامه منعکس شده است. (۱)

او ظروف غذایی را که همسران دیگر برای پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستادند، در برابر آن حضرت می شکست و غذاها بروزمن می ریخت. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آلہ هموارہ از حضرت خدیجہ علیها السلام به نیکی یاد می فرمود و خاطرہ او را زندہ نگاہ می داشت۔ این مطلب بر عایشہ خیلی سخت بود لذا می گفت: چقدر از آن پیروز نمی کنی؟ مدت هاست که او مردہ و خدا بهتر از او را به تو ارزانی نداده۔
[\(3\)](#) داشته حضرت می فرمود نہ هرگز خدا نیکو تر از خدیجہ به من عایشہ به حسادت بی اندازه نسبت به حضرت خدیجہ تصريح کرده است। [\(4\)](#)

عame روايت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله آرزو می فرمود که عایشه بمیرد و با دست خویش اورا دفن نماید! (۵)

125 : ص

- ۱- او بارها از بستر برخاسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی دید - به گمان این که حضرت نزد همسران دیگر رفته ! - به جستجو می پرداخت و سپس ایشان را در مسجد در بقیع و... مشغول عبادت و راز و نیاز می دید. (رجوع شود به مسنند احمد 6/58، 76، 111، 115، 147، 151، 201، 221)

۲- مسنند احمد 6/111، السنن الکبری للنسائی 5/285.

۳- مسنند احمد 6/117 - 118.

۴- قالت: ما غرتُ على امرأة ما غرتُ على خديجة... (صحیح البخاری 4/230 - 231 و 6/158 و 7/76 و 195، جامع الأصول 9/122 و...)

۵- این روایت مشهور و صحیح از خود عایشه در این زمینه بسیار راهگشا و روشنگ است و اندازه محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را به او می رساند، توجه فرمایید: عن عائشة، قالت: رجع إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات يوم من جنازة بالبقیع، وأنا أجد صداعاً في رأسی، وأنا أقول: وارأساه ! قال: «بل أنا وارأساه»، قال صلی الله علیه و سلم: «ما ضرك لو مت قبلي فغسلتك وكفنتك ثم صلیت عليك و دفنتك»؟! قلت: لكنني - أو لكأني - بك والله لو فعلت ذلك لقد رجعت إلى بيتي فأعرست فيه بعض نسائك، قالت: فتبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم. (مسنند احمد 6/228 و مراجعه شود به سنن الدارمي 1/38 سنن ابن ماجة 1/470، السنن الکبری للبیهقی 3/396، معرفة السنن والآثار للبیهقی 3/132، السنن الکبری للنسائی 4/252 - 253، صحیح ابن حبان 14/551، سنن الدارقطنی 2/61، فتح الباری 10/105 - 106، عمدة القاری 187/5) وفي رواية: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «وددت أن ذلك كان وأنا حي، فهياتأنك و دفنتك...» قال الألباني: وهذا صحيح على شرط الشیخین. (إرواء الغلیل 3/161) وفي رواية البخاری عن عائشة، قالت: والله اني لأظنك تحبّ موتي ! ولو كان ذلك لظللت آخر يومك معرسا ببعض أزواجك ! (صحیح البخاری 7/8 و 8/126، السنن الکبری للبیهقی 3/378)

در روایات فضیلت 13 اوصافی برای امیر مؤمنان علیه السلام ذکر شده از جمله آن که: او خدا و پیامبر صلی الله علیه وآلہ را دوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه وآلہ نیز او را دوست دارند و این تعریضی است به آن دو نفر که قبلًاً شکست خورده بروگشتند. (۱) و این یعنی نفی محبویت آن دو چه رسد به احیّت !!

در روایات فضیلت 15 خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه وآلہ ابوبکر را از تبلیغ سوره برائت عزل نمود و فرمود دستور آن است که یا خود آن را انجام دهم یا کسی که از من است. (۲) پس ابوبکر نسبت به آن حضرت بیگانه است چه رسد به احیّت !!

بنابر روایات اهل تسنن امیر المؤمنین و عباس - عمومی پیامبر صلی الله علیه وآلہ - شیخین را دروغگو، گنهکار، نیرنگ باز و خائن می دانستند. (۳) آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه وآلہ به چنین کسانی محبت داشته باشد چه رسد به احیّت!!!

رازی (متوفی 606) می گوید:

ص: 126

-
- 1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 732 - 735 .
 - 2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 795 و شرح عبارت «علی منی ...» را نیز در همان دفتر صفحه 805 از زبان علمای اهل تسنن ملاحظه فرمایید.
 - 3- مراجعه شود به صفحه 400 - 401 و با تفصیل بیشتر در دفتر چهارم صفحه 1565 - 1566 به نقل از صحیح مسلم 151 / 5 و

حدیث طیر معارض است با روایاتی که در حق شیخین نقل شده. (1)

این مطلب به گونه های مختلف در کلمات دیگران نیز آمده است.

اشکال

روایات فضائل شیخین ساختگی است، و مخالفان به نقل آن متفردند پس قابل احتجاج بر شیعه نیست.

ج) روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث طیر

بعضی دیگر در برابر حدیث طیر روایتی دیگر ساخته اند که برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه ای از شام شامل پسته بادام و کیک آوردند حضرت دست به دعا برداشت که بارالها! محبوب ترین فرد خاندان من نزد خویش - یا نزد من - را حاضر کن تا با من از این (هدیه) میل نماید، عباس از راه رسید...

عن دحیة الكلبی، قال: قدمتُ من الشام فأهدیتُ إلى النبي صلی الله علیه و آله فاكهة يابسة من فستق ولوذ و كعل فوضعته بين يديه فقال: اللهم ائتني بأحباب أهلي إليك - أو قال: إلي - يأكل معی من هذا! فطلع العباس، فقال: ادن يا عム! فإني سألت الله أن يأتيني بأحباب أهلي إلي - أو إليه - يأكل معی من هذا فأتيت، فجلس فأكل. (2)

ولی ذهبي وصالحي شامي سند آن راسست وواهی دانسته اند و سیوطی گفته: راوی آن کلبی متروک است. (3)

ص: 127

1- نهاية العقول / 4 .533

2- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 207/17 و 26/336، كنز العمال 13/518 - 519. و رواه محمد بن حبيب البغدادي في المنمق

39 بنفس السند مع اختلاف في المتن: قال: أهديت إلى النبي صلی الله علیه و آله رطباً خلساً وزبيباً وتيناً من الشام.....

3- إسناده [سنه] واه. (سير أعلام النبلاء للذهبي 2/552، سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي 7/207)، في سنده الكلبی، متروک.

(المحاضرات والمحاورات للسيوطی 108)

اشاره

از حدیث طیر دو نکته مهم استفاده می شود: نخست آن که محبوب ترین شخص نزد خدا - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دیگر آن که آن حضرت از همه برتر و بالاتر است و هیچ کس به رتبه و مقام آن حضرت نمی رسد.

شواهد روایی هر دو مطلب بسیار فراوان است که به نقل برخی از آن ها می پردازیم.

الف) محبوب قر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[2/2] ابن حجر عسقلانی از احمد بن حنبل، ابو داود ونسائی به سند صحیح نقل کرده که ابوبکر اجازه گرفت که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برود، شنید صدای عایشه بلند شده (وسر پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می کشد): **وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ عَلَيَاً أَحَبَّ إِلَيَّكَ مِنْ أَبِي [وَمِنْيِ]**.

يعنى: به خدا می داشم که علی نزد تو از پدرم [واز من] محبوب تر است! [\(1\)](#)

این حدیث را بزار نیز نقل و هیشمی حکم به اعتبار سند آن کرده است. [\(2\)](#)

ص: 128

1- مسند احمد 4/275، السنن الکبری للنسائی 139/5، 365، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام 108 - 109، فیض القدیر 1/218 تذکر: در مسند احمد عبارت: (آن علیاً أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَبِي وَمِنِي)، ودر خصائص: (آن علیاً أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِي) است. قال ابن حجر في فتح الباری 7/19: وأخرج أحمد وأبو داود والنسائي بسند صحيح. حويبي نیز حکم به صحت آن نموده است. (الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 106 شماره 107)

2- قال الهیثمی: وعن النعمان بن بشیر، قال: استأذن ابوبکر علی النبی صلی الله علیه و آله، فسمع صوت عائشة وهي تقول: لقد علمت أن علیاً أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَبِي - مرّتين أو ثلاثة - قال: فاستأذن ابوبکر، فدخل فأهوى إليها، فقال: يا بنت فلانة إلا أسماعك ترفعين صوتك على رسول الله صلی الله علیه و آله ... رواه البزار، ورجاله رجال الصحيح. (مجموع الروايات 9/126 - 127، 202) و مراجعه شود به کشف الأ Starr 3/194 - 195، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 2/303 شماره 1903 و 2/316 شماره 1927، بزار حکم به صحت آن نموده، و ابن حجر عسقلانی نیز آن را تأیید کرده است و نیز رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 6/2 ق 946)

تذکر: هیثمی تذکر داده که ابو داود نیز این روایت را نقل کرده ولی محبوب تر بودن امیر المؤمنین علیه السلام را نیاورده (و در حقیقت آن را تحریف کرده) است! [\(1\)](#)

[3/3] ترمذی به سند نیکو و حاکم به سند صحیح نقل کرده اند که جمیع بن عمیر تیمی گفت: با عمه ام نزد عایشه رفتم از او پرسیدند: أيّ الناس [كان] أحب إلى رسول الله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها. إن كان ما علمت صواماً قواماً. يعني: محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه و آله چه کسی بود؟ پاسخ داد: فاطمه کسی از او پرسید: از مردان چه کسی محبوب تر بود؟ پاسخ داد شوهر فاطمه، از زمانی که من می‌دانم او همیشه روزه دار و نمازگزار بود. [\(2\)](#)

ص: 129

- 1- رجوع شود به سنن أبي داود 477 و متن و سند آن را مقایسه کنید با روایت موجود در خصائص أمير المؤمنين علیه السلام 108 . 109

2- قال الترمذی: هذا حديث حسن غريب (سنن الترمذی 362/5 - 363) وقال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاہ. (المستدرک، 154، ورجوع شود به مسند ابی یعلی 280/8، السنن الکبری للنسائی 139/5 - 140، خصائص أمير المؤمنین علیه السلام 109 - 110، الاستیعاب 1897/4، تهذیب الکمال 512/4، المعجم الکبیر 403/22، تاريخ بغداد 11/428، تاريخ مدینة دمشق 261/42 - 264 (او 12 سند برای این حديث ذکر کرده)، أسد الغابة 522/5، الرياض النصرة 3/116، ذخائر العقبی 35 تاريخ الإسلام للذهبی 635/3 - 636، تهذیب الکمال 512/4، نظم درر السمعطین 177 - 178، مطالب المسؤول 35، التاج الجامع للاصول 3/335. بنابر نقلي در آخر روایت افزوده شده: ولقد سالت نفس رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و آله فی یده فردّها إلی فیه. قال جميع: قلت: فما حملک علی ما کان؟ فأرسلت خمارها علی وجهها وبكت، وقالت: أمر قضي علی !! (ربيع الأبرار للزمخسری 2/167، المستطرف للأبیشیھی 1/242)

اشاره

ذهبی در همه کتاب هایش بر این حدیث خرد گرفته و می گوید:

این حدیث سند درستی ندارد. [\(1\)](#)

جمعی بن عمیر را عده ای تکذیب کرده اند. [\(2\)](#)

و در تلخیص المستدرک می گوید جمیع متهم است (و حرقش ارزش و اعتبار ندارد)، عایشه هیچ گاه چنین سخنی بر زبان نیاورده است!

پاسخ

برخی از عامه در جمیع بن عمیر اشکال کرده اند [\(3\)](#) ولی فقط دو نفر او را تکذیب کرده اند: ابن نمیر و ابن حبان. [\(4\)](#)

۱. اما ابن حبان خودش در جای دیگر او را ثقه دانسته است. [\(5\)](#)

۲. بنابر اعتراف ذهبی و دیگران در سنن اربعه از او روایت شده است. [\(6\)](#)

ص: 130

۱- لیس إسناده بذلک. (سیر أعلام النبلاء 2/125)

۲- جميع كذبه غير واحد. (تاريخ الإسلام 3/635 - 636).

۳- به عنوان مثال: (قال الساجي: له أحاديث مناكير، وفيه نظر، وهو صدوق) پس در عین اشکال بر احادیثش او را راستگو دانسته نه دروغگو مراجعه شود به تهذیب التهذیب 2/96، الجرح والتعديل للرازي 2/532 و...)

۴- قال ابن حبان: رافقني يضع الحديث، وقال ابن نمير: كان من أكذب الناس. (ميزان الاعتدال 1/421 - 422)

. 115 / 4.

۶- ميزان الاعتدال 1/421 - 422، وقال المزمي أيضاً: روی له الأربعه. تهذیب الکمال 5/126.

3. عجلی می گوید: جمیع بن عمر التیمی تابعی ثقة.⁽¹⁾

4. أبو حاتم درباره او گفت: «من عتق الشیعة، و محله الصدق، صالح الحديث، کوفی من التابعين. ⁽²⁾

5. خود ذهبی می گوید: من تصور می کنم که او راستگو باشد. ⁽³⁾

و در جای دیگر از او با جلالت یاد کرده و گفته است: کوفی جلیل.⁽⁴⁾

6. از همه مهم تر آن که ذهبی وقتی درباره ابوبکر از همین جمیع بن عمر روایت نقل می کند لب فرو می بندد و اصلاً اورا دروغگو نمی داند بلکه اشاره به کلام ترمذی می کند که گفته: هذا حديث حسن غریب... یک بام و دو هوا !!⁽⁵⁾

[4/4] ترمذی به سند نیکو و حاکم به سند صحیح- که ذهبی هم آن را تأیید نموده- روایت کرده که عبد الله بن بریده به نقل از پدرش گفت: كان أحـبـ النسـاء إـلـى رـسـولـ اللـهـ صـلـى اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ فـاطـمـةـ وـ مـنـ الرـجـالـ عـلـيـ. یعنی: محبوب ترین زنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و محبوب ترین مردان علی علیها السلام بود. ⁽⁶⁾

ص: 131

1- معرفة الثقات للعجلی 1/272.

2- الجرح والتعديل 2/532

3- جمیع بن عمر التیمی الکوفی عن الصحابة روی الناس حدیثه و احسبه صادقا و قد رماه بعضهم بالکذب فالله تعالی اعلم (المغنى في الضعفاء 1/215)

4- تاريخ الإسلام 7/43 - 44.

5- او در تاریخ الإسلام 3/110 روایتی را نقل کرده که ترمذی حکم به اعتبار آن نموده و گفته: (هذا حديث حسن غریب) ذهبی پس از آن می نویسد: وکذا قال في حديث... جمیع بن عمر التیمی، عن ابن عمر: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لأبی بکر: أنت صاحبی على الحوض، و صاحبی في الغار. [سنن الترمذی 5/275] یعنی این حديث رانیز ترمذی معتبر دانسته و درباره آن گفته: هذا حديث حسن !

6- سنن الترمذی 5/360، المستدرک 3/155 ورجوع شود به خصائص أمير المؤمنین علیه السلام 110، ذخائر العقبی 35، السنن الكبرى للنسائي 5/140 المعجم الأوسط للطبراني 7/199، الاستیعاب 4/1897، ذخائر العقبی 35، سیر أعلام النبلاء 2/131، تاريخ الإسلام للذهبی 3/633

برخی از معاصرین اهل تسنن حکم به صحت و اعتبار این روایت نموده اند. (۱)

واکنش مخالفان نسبت به دو روایت گذشته: توجیهی بی جا

اشاره

برخی از مخالفان مانند ابراهیم بن سعید جوهری (استاد ترمذی)، محب طبری و دکتر صاعدی گفته اند:

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب ترین فرد از افراد خانواده اوست نه مطلقاً. (۲)

پاسخ

مشکل آنان روایات ساختگی است که ابوبکر و عایشه را محبوب ترین اشخاص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است چنان که در کلام محب طبری در پاورقی قبل گذشت، و نیز ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) گفته:

ظاهراً مراد محبوب ترین از بنی هاشم است تا با روایاتی که می گوید محبوب ترین افراد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر بوده، منافات نداشته باشد. (۳)

ص: 132

1- ابوالرحمن وادعی در الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين 54/4 و عبد الفتاح سرور در أحاديث الفضائل العامة لأهل البيت عليه السلام 110 و حويبي در الحلبي بتخريج خصائص علي [عليه السلام] 108 شماره 110.

2- قال الترمذى - بعد الرواية الاخيرة عن بريدة: كان أحب النساء إلى رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة و من الرجال علي -: قال إبراهيم: يعني من أهل بيته. (سنن الترمذى 360/5 تحفة الأحوذى 10/251) وقال المحب طبرى: و يؤيد تأويل إبراهيم الحديث المتقدم أنه صلی الله علیه و آله قال لفاطمة: «أنكتحك أحب أهل بيته إلى»، وفي المصير إليه جمع بينه وبين ما روى في الصحيح: عن عمرو بن العاص انه صلی الله علیه و آله سئل عن أحبهم إليه، قال: عائشة، قالوا: من الرجال قال أبوها. (ذخائر العقبى 35) 3- المنح المكية في شرح الهمزية 578.

در حالی که دلائل قطعی قائم است بر آن که امیر المؤمنین علیه السلام از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است به دلیل احادیث صحیح و معتبر فراوان که: (انَّ عَلِيًّا مِّنِي وَ أَنَا مِنْهُ). (۱) بلکه به منزله نفس نفیس پیامبر صلی الله علیه و آله است به دلیل آیه شریفه مباھله پس احمدی با او برابر نیست و به رتبه او نمی‌رسد.

و هم چنین حضرت زهرا علیها السلام - بنابر روایات بخاری، مسلم و... و حتی به اعتراف عایشه (۲) - برترین زنان بهشتی و سرور بانوان عالمیان از اولین و آخرین است، چگونه ممکن است کس دیگری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از او محبوب تر باشد؟!

محبوب تر بودن عایشه و ابوبکر، بر خلاف روایات معتبر عامه و حتی اعتراف خود عایشه است چنان که گذشت و برخلاف صریح کلام عمر است که گفته: یا فاطمه - والله - ما رأيْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْكَ. (۳)

اشکال البانی در روایت اخیر

اشاره

*اشکال البانی در روایت اخیر (۴)

البانی متعصّب متن روایت شماره ۴ را منکر و غیر قابل قبول دانسته است. (۵)

او برخلاف حاکم، ذهبي، وادعى، عبد الفتاح سرور و... حتى سند را هم تضعيف کرده است. حسن بن علي السقاف - از سنیان معاصر - می نویسد:

از جمله دلایل ناصبی بودن البانی آن است که احادیث صحیحی که

ص: 133

1- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 795 فضیلت 15: «فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است»!

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1577: «برتری حضرت فاطمه علیها السلام».

3- قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشيخين ولم يخرجاه. ذهبي نيز در حکم به صحت با او موافقت نموده است. (المستدرک 155/3) و مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة / 572، الآحاد والمثانی / 360، کنز العمال: 651/5

4- با استفاده از کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام ... 91، 94

5- ضعیف سنن الترمذی 519

در فضائل حضرت علی علیه السلام وارد شده (بی جهت) تضعیف کرده بلکه برخی از آن احادیث را باطل می داند. [\(1\)](#)

سپس شباهات اورا درباره حدیث گذشته نقل ورد کرده است.

البانی گفتہ: این حدیث باطل است (گرچه) ترمذی گفتہ حدیث نیکوی غریبی است و حاکم و ذهبی نیز سند آن را صحیح دانسته اند، سپس می گوید:

1. ذهبی خود عبدالله بن عطا را در ضعفا ذکر کرده.

2. راوی از او جعفر بن زیاد است که در او اختلاف شده و ذهبی اورانیز در ضعفا ذکر کرده، به ویژه که حدیث در فضیلت علی علیه السلام است و جعفر هم شیعه است.

3. من حدیث را باطل می دانم؛ زیرا مخالف مطلبی است که در محبوب ترین زن و مرد از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است (که مراد عایشه و پدرش می باشد). [\(2\)](#)

پاسخ

1. ابن حبان ابن معین ترمذی و... عبدالله بن عطا را توثیق کرده اند. [\(3\)](#)

2. احمد بن حنبل ابن معین یعقوب بن سفیان، ساجی، عجلی و... جعفر بن زیاد را توثیق کرده اند و دیگران نیز اورا به راستگویی ستوده اند، [\(4\)](#) بلکه خود البانی هم اورا توثیق کرده است. [\(5\)](#)

ص: 134

1- تناقضات الألباني الواضحات 244 / 2

2- قال الألباني: وإنما حكمت على الحديث بالبطلان من حيث المعنى؛ لأنَّه مخالف لما ثبت عن النبي صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في أحب النساء والرجال إليه. (سلسلة الأحاديث الضعيفة 3/ 253 - 254)

3- تهذیب التهذیب 5 / 282

4- تهذیب التهذیب 2 / 79 - 80

5- ارواء الغليل 7 / 270

چنان که اخیراً گذشت (1) مطلب یاد شده - محبوب تر بودن عایشه و پدرش - برخلاف دلائل معتبر و قطعی است.

[5/5] ابن خزیمه در صحیح خود و احمد ونسائی و... نقل کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: (کائن لی مین رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْزَلَةٌ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ) یعنی: من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه و منزلتی داشتم که هیچ کس از آن موقعیت برخوردار نبود... (2)

[6/6] عروه از عایشه پرسید: مَنْ كَانَ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ پاسخ داد: علی بن ابی طالب. پرسید: پس چرا با او جنگیدی؟ عایشه گفت: چرا پدر تو با مادرت ازدواج کرد؟ عروه گفت: خدا چنین مقدّر کرده بود عایشه گفت: مبارزه من با علی بن ابی طالب نیز از مقدّرات الهی بود. (3)

گرچه ابن حجر این روایت را باطل دانسته ولی در ادامه گفته: در راویان آن کسی که مشکل داشته باشد وجود ندارد جز صابونی و راوی از او، سپس خودش وثاقت هر دو را نقل نموده است! (4)

ص: 135

1- رجوع شود به صفحه 133.

2- صحیح ابن خزیمة 2/54، مستند احمد 1/85، سنن النسائی 3/12، السنن الکبری للنسائی 1/360 - 361 و 5/141 - 142، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 112، تهذیب الکمال 12/429، مطالب السؤول 107، کنز العمال 4/133، ینابیع المودة 1/266. احمد محمد شاکر در تعلیقه مستند احمد 1/445 شماره 647 (طبعه دارالحدیث، القاهره) گفته: إسناده صحيح. دکتر صاعدی نیز حکم به اعتبار آن کرده است. (فضائل الصحابة 6/428)

3- کنز العمال 11/334 به نقل از بزار، ولی در البحر الزخار و کشف الأستار پیدا نشد!

4- قال ابن حجر العسقلانی - فی ترجمة محمد بن أبي الخصیب الأنطاکی :- عن مالک، عن ابن شهاب، عن عروة، قلت لعائشة: إلى آخره... رواه أبو على بن شاذان، عن ابن سهل بن زياد القطان، عن محمد بن يوسف الصابوني، عنه، وهو خبر باطل، وليس في رواته من ينظر في حاله غير الصابوني والراوي عنه. ثم وجدت الحديث في غرائب مالک للدارقطني، أخرجه عن أبي سهل بن زياد وبسنده، قال: لم يروه عن مالک، عن ابن أبي الخصیب وغيره أثبت منه، ووصف الصابوني فإنه محمد بن يوسف بن إسماعيل الصابوني أبو عبد الله الحافظ، وقد ذكره الخطیب فقال:.... و كان ثقة محمد بن الخصیب الأنطاکی ثقة. لسان المیزان 5/154 - 155 و رجوع شود به سؤالات الحاکم

(167)، تاريخ بغداد 4/143

[7/7] شریح بنهانی به نقل از پدرش می‌گوید: عایشه گفت: ما خلق الله خلقاً كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من علىٰ.

(1)

يعنى: خدا کسی را نیافریده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از علی محبوب تر باشد.

[8/8] معاده غفاریه می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به عایشه فرمود: «يا عائشة، إن هذا أحب الرجال إليّ و أكرمهم عليّ، فاعرفني له حقه، وأكرمي مثواه». (2) يعني: این - اشاره به علی علیه السلام - محبوب ترین و گرامی ترین مردان نزد من است حق او را بشناس و رعایت نما و جایگاه او را گرامی بدار.

[9/9] ابوذر در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بود، کسی نزد وی آمده از او

ص: 136

1- تاريخ مدينة دمشق 42/260.

2- عن معادة الغفارية، قالت: كان لي أنس بالنبي صلی الله علیه و سلم أخرج معه في الأسفار، وأقوم على المرضى، وأداوي الجرحى فدخلت إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم في بيت عائشة و علی علیه اللسام خارج من عنده، فسمعته يقول.... (ذخائر العقبي 62، الرياض النصرة 3/116، أسد الغابة 5/197، الإصابة 8/547 - 548) و زاد المحب الطبرى: [قالت معادة:] فما أن جرى بينها وبين علی صلی الله علیه و آله بالبصرة ما جرى رجعت عائشة إلى المدينة، فدخلت عليها قلت لها: يا أم المؤمنين، كيف قلبك اليوم بعدما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لك فيه ما قال؟ قالت: يا معادة كيف يكون قلبي لرجل كان إذا دخل علي وأبي عندنا لا يمل من النظر إليه: قلت لها: يا أبا إنك لتديمن النظر إلى علي! فقال: يا بنتي سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول: (الآنَرُ إِلَى وَجْهِ عَلَىٰ عِبَادَة). الرياض النصرة 3/197، و مراجعه شود به أسد الغابة 5/547 - 548 والإصابة 8/308)

پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست داری؟ می‌دانم کسی نزد تو از همه محبوب تر است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب تر باشد. ابوذر پاسخ داد:

(إِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، إِنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيْ رَسُولِ اللَّهِ، هُوَ ذَاكَ الشَّيْخُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ) [علیه السلام]، وَهُوَ يَصِلِّي أَمَامَهُ). (1)

وفي رواية: (هَذَا الشَّيْخُ الْمَظْلُومُ الْمُضْطَهَدُ حَقُّهُ يَعْنِي عَلِيًّا بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ). (2)

آری به خدای کعبه سوگند محبوب ترین مردم نزد من کسی است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب تر باشد او این شیخ است - و بنابر تقلی: این شیخ مظلوم است که حرش را گرفته اند - و اشاره به امیر المؤمنین علیه السلام نمود که مقابل او به نماز مشغول بود.

[10/10] در ضمن گفتگوی عمر با امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که عمر به 10 آن حضرت گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به تو - که نزدیک ترین و مقرب ترین خلق نزد او هستی - دختر ندهد، پس می خواهد دخترش را به چه کسی بدهد؟! (3)

[11/11] از جمله مطالبی که دلالت بر امتیاز ویژه امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران دارد، کلام همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ام سلمه است که می گوید: ان النبی صلی الله علیه وسلم کان

ص: 137

1- تاريخ مدينة دمشق 42/264 - 265، و مراجعه شود به الرياض النصرة 3/116، المناقب للخوارزمي 69 السنة للخلال 2/344 در كتاب أسانيد فضائل أمير المؤمنين علية السلام للشيخ باسم الحلبي 1/591 سند روایت كتاب السنة خلال راصحیح دانسته است.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردویه 57.

3- فاطلق عمر... إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فقال: ما يمنعك من فاطمة؟! فقال: أخشى أن لا يزوجني، قال: فإن لم يزوجك فمن يزوج، وأنت أقرب خلق الله إليه. (مجمع الزوائد 9/206 مختصر زوائد مستند البزار لابن حجر 2/348 - 349 شماره 1996)

إذا غضب لم يجترء أحد منا يكلمه غير علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام].[\(1\)](#)

هرگاه پیامبر صلی الله عليه وآلہ عصبانی می شدند هیچ کدام از ما جرأت صحبت کردن با آن حضرت رانداشت جز علی بن ابی طالب علیه السلام.

[12/12] قال رسول الله صلی الله عليه وآلہ: علیٰ أصلی، و جعفر فرعی.[\(2\)](#)

پیامبر صلی الله عليه وآلہ فرمود: علی اصل وریشه من و جعفر فرع وشاخه من است.

[13/13] وقال صلی الله عليه وآلہ: (عَلِیٌّ مِنِّی مِثْلُ رَأْسِی مِنْ بَدَنِی او جسدی).

وفي رواية: «بمنزلة رأسى»، وفي رواية أخرى: «كرأسى».[\(3\)](#)

پیامبر صلی الله عليه وآلہ فرمود: علی نسبت به من مانند سر من نسبت به بدنم می باشد.

ص: 138

1- قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك 3/130، ورجوع شود به أنساب الأشراف 2/107) هيئته: این روایت را طبرانی نقل کرده راویان آن همه ثقه هستند، جز حسین اشقر که ابن حبان او را توثیق کرده و دیگران او را تضعیف نموده اند.
(مجمع الزوائد 9/116)

2- الأحاديث المختارة 9/199، ذكر أخبار إصفهان 2/43، طبقات المحدثين بأصفهان 1/434، تاريخ مدينة دمشق 33/210، الفردوس للدليلمي 3/89 مجمع الزوائد 9/273، الجامع الصغير 2/176، كنز العمال 11/602 (به نقل از طبرانی و ضياء مقدسی)، فيض القدير 4/469، سبل الهدى والرشاد 11/297، ينایع المودة 2/96. در بعضی از مصادر با تردید آمد: «او جعفر اصلی و علیٰ فرعی» به نظر می رسد که ایجاد شک و تردید از ناحیه نواصب و تحریف گران باشد! تذکر: در نکته شماره 7 صفحه 10 - 11 گذشت که الأحاديث المختارة اعتبارش پذیرفته شده.

3- رجوع شود به: تاريخ بغداد 7/12، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 98، تاريخ مدينة دمشق 42/344 ذخائر العقبي، 3/63 الرياض النضرة، المناقب للخوارزمي 144، جواهر المطالب 1/58 الصواعق المحرقة 125، الجامع الصغير 2/177، كنز العمال 11/603، سبل الهدى والرشاد 11/297، نور الابصار للشبلنجي 1/162، ينایع المودة 1/167 و 2/77، 153-152 .401, 303, 243

مناوی می نویسد: این مبالغه برای بیان شدّت پیوند و جدایی ناپذیری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. (1)

[14/14] و عنه عليه السلام: (كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَجُزْءٍ مِّنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ كَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْكَوَافِرِ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ...). (2)

من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند پاره ای از وجود او بودم. نگاه مردم به من بسان نظر به ستاره ها در بلندای آسمان بود....

[15/15] و عنه عليه السلام: (وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْكَاتِبُ مِنَ الصَّنْوَءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ).

من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند پرتوی از نور آن حضرت و قدرت بازوی ایشان بودم. (3)

[16/16] ... قلت: يا رسول الله! فَأَيْنَ عَلَى؟ فَالْتَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: «إِنَّ هَذَا يَسَّأَنِي عَنِ النَّفْسِ» (4) نقل شده کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: جایگاه علی نزد شما چیست؟ حضرت (با تعجب) رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این از نفس من سؤال می کند (یعنی علی به منزله جان من و به منزله خود من است). (5)

[17/17] عنه صلی الله علیه و آله: (إِنَّكُمْ أَصْحَابِي وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَمَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، فَهُوَ بَابُ عِلْمٍ وَوَصِيبٍ). و هو فاطمة والحسن والحسین هم خیر الأرض

ص: 139

1- فيض القدير 4/471: مبالغة في شدة الاتصال واللصوق به.

2- شرح ابن أبي الحديد 20/326.

3- نهج البلاغة نامه 45، شرح ابن أبي الحديد 16/289.

4- كنز العمال 13/143.

5- استناد به این روایت از باب الزام است و صدر آن قابل استناد نبود و چنان که خواهد آمد تفکیک در حجیت امری است معقول و مقبول. (رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1723)

عنصرا و شرفا و کرما. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله: فرمود: شما اصحاب من هستید و علی بن ابی طالب برادر من و از من است و من نیز از علی هستم. او دروازه علم و دانش من و جانشین من است. علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از جهت ذات، شرافت و بزرگواری - بهترین مردم روی زمین هستند.

[۱۸/۱۸] وفي رواية: (أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَعَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِّنِّي وَأَنَا مِنْ عَلَيٰ فَمَنْ قَاتَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَحَانِي وَمَنْ جَحَانِي آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ رَبِّي). (۲)

و بنابر روایتی فرمود: شما اصحاب من هستید و علی بن ابی طالب از من است و من از او هستم پس هر کس اورا با دیگران قیاس کند به من جفا کرده و هر کس به من جفا نماید مرا آزرده و نفرین پروردگار بر کسی که مرا بیازارد.

[۱۹/۱۹] ابن مسعود از آن حضرت پرسید: یا رسول الله، ما منزلة علی منک؟ قال صلی الله علیه و الہ: «منزلتی من الله عز وجل». (۳)

[۲۰/۲۰] وبالفاظ مختلف از آن حضرت نقل شده است که فرمود: علی منی بمنزلتی من ربی (۴). او: أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنْيَ بِمِنْزَلَتِي مِنْهُ.

ص: 140

۱- ینایع المودة ۲/ ۳۳۳ - ۳۳۴ به نقل از مودة القربی می رسید علی همدانی، المودة الثالثة عشر

۲- مقتل الحسين علیه السلام للخوارزمی ۱/ ۶۰، فرائد السبطین ۲/ ۶۸ (با کمی اختلاف)

۳- ذهیبی در ترجمه محمد بن داود الرملی این حدیث را نقل کرده و بدون هیچ دلیلی رملی را متهم به جعل حدیث نموده و گفته: فهذا من وضع هذا الجاهل. رواه أبو عروبة، عن مخلد بن مالك السلمسيني عنه. (میزان الاعتدال ۳/ ۵۴۰، لسان المیزان ۵/ ۱۶۱) با آن که این مضمون با استناد دیگر در منابع عامه نقل شده که دو مورد آن در روایت شماره ۲۰ در متن نقل شد.

۴- الرياض النضرة ۳/ ۱۱۹، ذخائر العقبی ۶۴، المناقب للخوارزمی ۲۹۷، الصواعق المحرقة ۱۷۷، السیرة الحلبیة ۳/ ۴۸۹ ورجوع شود به جواهر العقدین ۳۸۰.

۵- تاریخ مدینة دمشق ۴۲/ ۲۲۶ - ۲۲۷ ورجوع شود به مسند الشامیین للطبرانی ۳/ ۲۲۲ - ۲۲۳، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی ۴۲.

خلاصه آن که جایگاه امیرالمؤمنین نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خداست.

بلکه در روایت اخیر افزوده شده که: «رضی الله عنه كما أنا عنه راضٌ؛ فإنه لا يختار على قربي و محبتي شيئاً» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام را دعا یا ستایش نمود که: خدا از او راضی و خوشنود باشد همان گونه که من از او خوشنودم؛ زیرا او چیزی را بر دوستی و تقرّب به من ترجیح نمی دهد.

[21/21] عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (يا على، إن لك في الجنة ما لو قسم على أهل الأرض لوسعهم). [\(1\)](#)

یعنی ای علی، تو را از نعمت های بهشتی بهره هایی است که اگر بر تمام اهل زمین تقسیم شود همه آنان را در بر می گیرد.

[22/22] عن سلمان: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: صاحب سرّی علی بن أبي طالب. [\(2\)](#) یعنی: صاحب سرّ نهان من علی است.

[23/23] قال رسول الله صلی الله علیه و اله: (لَيْلَةَ عُرْجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ حَمَلَنِي جَبْرِيلُ عَلَى جَنَاحِهِ الْأَيْمَنِ فَقَبِيلَ لِي: مَنِ اسْتَخْلَفْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ: «خَيْرُ أَهْلِهَا لَهَا أَهْلًا: عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أُخْرَى وَ حَبِيبِي وَ صِهْرِي...») [\(3\)](#)

یعنی: در شب معراج از من سؤال شد: چه کسی را جانشین خویش بر اهل زمین فراردادی؟ پاسخ دادم، برادرم دوست عزیزم دامادم.....

ص: 141

1- الرياض النصرة /3 185

2- تاريخ مدينة دمشق /42 317

3- شواهد التنزيل /1 463

[24] ابن ابی الحدید قضیه مشهور مفصلی در این زمینه نقل کرده که در ضمن آن آمده است: حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان پرسیدند: دخترم چه میل داری؟ عرض کرد: انگور، با آن که می داشم فصل آن نیست. حضرت این چنین دعا فرمود: (اللَّهُمَّ اتَّقِنَا بِهِ مَعَ أَفْضَلَ أَمْتَنِي عِنْدَكَ) یعنی خدایا آن را به دست برترین امتن نزد خودت به ما برسان. پس از آن امیر مؤمنان با زنیلی از انگور وارد شدند پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر تکبیر گفته و اظهار شادی نمود و حضرت فاطمه علیها السلام از آن انگور تناول فرمود و بهبودی یافت.

خلفیه اموی عمر بن عبدالعزیز گفت: گواهی می دهم که من این روایت را شنیده ام و از محفوظات من است. (1)

[25] عن ابن عباس قال: نظر علي بن أبي طالب عليه السلام في وجوه الناس فقال: إني لأخو رسول الله [و] وزيره. وقد علمتني أني أولكم إيماناً بالله ورسوله ثم دخلتم بعدي في الإسلام رسلاً. وإنني لابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وأخوه، وشريكه في نسبه، وأبو ولده، وزوج ابنته سيده ولدته وسيده نساء أهل الجنة . ولقد عرفتني أنا ما خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله مخرجاً قط إلا رجعنا و أنا أحبتكم إليه، وأنوثكم في نفسه، وأشدكم نكایة للعدو، وأثراً في العدو، ولقدرأيتم بعثته إباهي ببراءة، ولقد آخا بين المسلمين فما اختار لنفسه أحداً غيري، ولقد قال لي: (أنت أخي و أنا أخوك في الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة)، ولقد أخرج الناس من المسجد و تركني، ولقد قال لي: (أنت مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى). (2)

ص: 142

1- شرح ابن ابی الحدید 20 / 222 - 225

2- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 114 (چاپ اسلامیه 111) نگارنده گوید: ظاهراً این روایت بخشی از روایت مانا شده روز شورا است و ابن مغازلی نیز آن را تحت عنوان «المناشدة» نقل کرده گرچه در روایت به آن تصویر نشده است.

امیر مؤمنان علیه السلام نگاهی به مردم انداخت و فرمود: من برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و وزیر او هستم. خوب می دانید که من اولین کسی هستم که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و مردم پس از من مسلمان شدند. من پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله، برادر او، شریک او در نسب پدر فرزندانش و شوهر دخترش هستم - که سرور فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بانوی بانوان بهشت است -. می دانید که هنگام بازگشت از تمام (جنگ ها) سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله من نزد او از همه محبوب تر و اطمینان آن حضرت به من از همه بیشتر بود در غلبه بر دشمن هنگام نبرد و از پای درآوردن آنان بیشترین تأثیر از آن من بود. شما دیدید که آن حضرت (ابو بکر را از) رساندن آیات سوره براحت (بازگرداند و آن) را به من واگذار فرمود. بین مسلمانان برادری قرار داد ولی جز من کسی را برای برادری خویش انتخاب ننمود و به من فرمود: «تو برادر من هستی و من برادر تو در دنیا و آخرت». همه مردم را از مسجد بیرون کرد (و در خانه هایشان را به مسجد بست) ولی (خانه) مرا به حال خود گذاشت و به من فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به حضرت موسی [علیهم السلام] هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

[26] روی ابن أبي الحميد في ضمن أخبار وقعة الجمل: ... فلما دخل الحسن [بن علي بن أبي طالب عليهم السلام] و عمار الكوفة، اجتمع إليهما الناس، فقام الحسن [عليه السلام] فاستنفر الناس، فحمد الله و صلى على رسوله [صلی الله علیه و آله]، (ثُمَّ قَالَ إِيَّاهَا النَّاسُ إِنَّا جِئْنَا نَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى كِتَابِهِ وَسُنْنَةِ رَسُولِهِ وَإِلَى أَفْقَهِ مَنْ تَفَقَّهَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَعْدَلِ مَنْ تُعَدِّلُونَ وَأَفْضَلِ مَنْ تُقْضَلُونَ وَأَوْفَى مَنْ تُبَايِعُونَ مَنْ لَمْ يَعِبْهُ الْقُرْآنُ وَلَمْ تَجْهَلْهُ السُّنَّةَ وَلَمْ تَمْغُدْ بِهِ السَّابِقَةُ إِلَى مَنْ قَرَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِهِ قَرَابَةُ الدِّينِ وَقَرَابَةُ الرَّحْمَمِ إِلَى مَنْ سَبَقَ النَّاسَ إِلَى كُلِّ مَأْثُورٍ إِلَى مَنْ كَفَى اللَّهُ بِهِ رَسُولُهُ وَالنَّاسُ مُتَخَازِلُونَ فَقَرُبَ مِنْهُ وَهُمْ مُبَتَاعِدُونَ وَصَلَّى مَعَهُ وَهُمْ مُسْرِكُونَ

وَقَاتَلَ مَعَهُ وَهُمْ مُنْهَزِّمُونَ وَبَارَزَ مَعَهُ وَهُمْ مُحْجِمُونَ وَصَدَّقَهُ وَهُمْ مَكَدَّبُونَ إِلَى مَنْ لَمْ تُرَدَّ لَهُ رِوَايَةً وَلَا تُكَافَأَ لَهُ سَابِقَةً وَهُوَ يَسْأَلُكُمُ النَّصْرَ وَيَدْعُوكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَيْهِ لِتُوازِرُوهُ وَتَنْصُرُوهُ عَلَى قَوْمٍ نَكْثُوا بَيْعَتَهُ وَقَاتَلُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ مِنْ أَصْحَاحِهِ وَمَثَّلُوا بِعُمَالِهِ وَأَنْتَهُوا بَيْتَ مَالِهِ فَاسْخَصُوا إِلَيْهِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاحْضَرُوا بِمَا يَحْضُرُ بِهِ الصَّالِحُونَ). (1)

خلاصه مطلب آن که امام مجتبی علیه السلام در واقعه جمل مردم را به یاری امیر مؤمنان علیه السلام دعوت نموده و پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم ما شما را به خدا، قرآن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و فقیه ترین، عادل ترین، برترین... و وفادارترین کسی که با او بیعت می کنید، دعوت می نماییم. کسی که قرآن بر او عیبی نگرفته و نزد سنت ناشناس نیست، در هیچ سابقه ای کوتاهی نداشته و خدا او را در دو جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک قرار داده: نزدیکی در دین و نزدیکی در رحم کسی که در هر کار نیک گوی سبقت را از دیگران ربوده و جایی که مردم خود را از صحنه کنار می کشیدند خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به او اکتفا نموده اند. او به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد زمانی که همه از او دوری می گزیدند با او نماز می گزارد هنگامی که دیگران شرک می ورزیدند، و در راه یاری می جنگید هنگامی که دیگران شکست خورده باز می گشتند و با او به نبرد با دشمن می پرداخت و آنان خودداری می کردند، او را تصدیق می کرد و دیگران تکذیب می نمودند. کسی که هیچ گاه در پرچمداری با شکست رویرو نگردید... او از شما یاری می طلب و شما را دعوت به حق می نماید، فرمان داده که به سوی او روید و یاریش نمایید علیه قومی که بیعت او را شکسته، صالحان از یاراش را کشته، کارگزارش را مثله نموده و بیت المال را غارت کرده اند...

ص: 144

1- شرح ابن أبي الحديد 14/11، جمهرة خطب العرب 1/293.

[27/27] قال مولانا الحسن عليه السلام لزياد بن أبي سفيان:... مالك افتخار! تكفيك سمية و يكفيها رسول الله صلى الله عليه وآله.. و
أبي علي بن أبي طالب سيد المؤمنين. (1)

يعنى: امام مجتبى به زياد فرمود: تو چيزى ندارى كه بدان افتخار نمایی، برای تو انتساب به مادرت سمیه کافی است! و ما را پیامبر صلی الله عليه و آله و پدرم علی بن ابی طالب سرور آقای مؤمنان بس است.

* در روایت شماره 249 خواهد آمد که پیامبر صلی الله عليه و آله به حضرت زهرا عليها السلام فرمود: (أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَالآخَرُ زَوْجُكِ).

* و در حديث شماره 250 فرمود: (... أَحَبَّ أَهْلِي إِلَيَّ. يا خير أهلي)

* و در روایت شماره 444 فرمود: عَلَيْكُمْ بِعَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ مَوْلَاكُمْ فَأَحَبُّهُ وَكَيْرُوكُمْ فَاتَّعُوهُ وَعَالِمُوكُمْ فَأَكْرِمُوهُ وَقَادِدُوكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَعَزَّرُوهُ وَإِذَا دَعَاكُمْ فَأَطِيعُوهُ أَحَبُّوهُ لِحُبِّي وَأَكْرِمُوهُ لِكَرَامَتِي مَا قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلَىٰ إِلَّا مَا أَمْرَنِي بِهِ رَبِّي جَلَّتْ عَظَمَتِهِ)

* در روایت شماره 679 و... خواهد آمد که پیامبر صلی الله عليه و آله فرمود: (لَا يَعْشَنَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنْفُسِي... مثل نفسی... و...).

* و در روایت شماره 950 به نقل از انس بن مالک خواهد آمد: قلنا لسلمان: سل رسول الله صلی الله عليه وسلم: مَنْ نُسِنِدَ إِلَيْهِ أُمُورَنَا، وَيَكُونُ مَفْرَغَنَا؟ وَمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ قَالَ:... (يا سلمان، إن أخي، ووزيري وخلفيتي في أهلى وخير من أترك بعدي يغضبني ديني وينحر موعدي على بْنِ أَبِي طَالِبٍ).

* و در پاورقی روایت شماره 1056 خواهد آمد: (وَاللَّهِ لَهُ أَشَدُ حُبًّا لَهُ مِنِّي

ص: 145

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِيَّتِي فِي صُلْبٍ هَذَا).

* و در روایت شماره 1040 خواهد آمد: (إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ... فَيَنادِي مَنَادٌ: «لِيَقُولُ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ ...»، فَيَقُولُونَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ).

* و در روایت شماره 1041: (... ثُمَّ لَا أُدْعَى لِخَيْرٍ إِلَّا دُعِيَتْ لَهُ).

* و در ضمن روایت شماره 1188 - 1189 خواهد آمد: لولا أن تقول فيك طوائف [طائفة] من أمتي ما قالَ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا - لَا - تَمَرَّ عَلَى مَلَأً [يَمَلَأً] مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخْذُوا مِنْ تَرَابِ رَجْلِيْكَ وَفَضْلِ طَهْرِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ [بِهِمَا] ... وَأَنْتَ فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي ... وَأَنْتَ أُولَئِكَ الَّذِينَ دَخَلُوكَ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي ... الْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لِحَمْكَ وَدَمِكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِيْ وَدَمِيْ .

وفي لفظ: (وَأَنْتَ غَدَّاً فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّي ... وَالْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لَحْمَكَ وَدَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِيْ وَدَمِيْ ... فَأَنْتَ أَعَزُّ الْخَلْقِ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ وَأَعَزُّهُمْ عِنْدِي).

و در روایت شماره 1470 در ضمن مناشده امیر مؤمنان علیه السلام با اصحاب شورا خواهد آمد: قال عليه السلام: (نَسَدَتُكُمْ بِاللَّهِ، أَفِيْكُمْ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِنِّي؛ إِذْ دَفَعَ الرَّاِيَةَ إِلَيَّ يَوْمَ حَيَّرَ، فَقَالَ: (لَا عُطِينَ الرَّاِيَةَ إِلَى مَنْ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)، وَيَوْمَ الطَّمَائِرِ إِذْ يَقُولُ: (اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي)، فَجَئَتْ فَقَالَ: (اللَّهُمَّ وَإِلَى رَسُولِكَ، اللَّهُمَّ وَإِلَى رَسُولِكَ) غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

کلماتی از صحابه و...

* کلماتی از صحابه و... [\(1\)](#)

[27/27] قال سلمان: (أَنْزِلُوا آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِنْزَلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَبِنْزَلَةِ الْعَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ، فَإِنَّ الْجَسَدَ لَا يَهْتَدِي إِلَّا بِالرَّأْسِ، وَإِنَّ الرَّأْسَ لَا يَهْتَدِي إِلَّا بِالْعَيْنَيْنِ). [\(2\)](#)

ص: 146

1- نقل کلمات صحابه، احمد بن حنبل و حسن بصری برای احتجاج با عامه است.

2- المعجم الكبير للطبراني 3/46 - 47

سلمان می گوید: خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به منزله سر از بدن و چشم از سر بدانید. بدن به غیر سر و سر به غیر چشم هدایت نمی شود (همان گونه که مغز فرمانده بدن و چشم ابزار نگرش اوست و موققیت انسان در پیروی از فرمان عقل و مغز است، موفقیت جامعه نیز در گرو پیروی از اهل بیت علیهم السلام می باشد).

[29/29] قال ابن عباس: ليس من آية في القرآن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إِلَّا وَعَلَيْ رَأْسِهَا [أولها/ سيدها/ كبيرها] وأميرها وشريفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد صلی الله علیه وسلم في القرآن و ما ذكر علياً إِلَّا بخیر. (1)

ابن عباس می گفت تمام آیاتی که در آن آمده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) سرآمد، سرور، و امیر [و مهتر و بزرگ] آن مؤمنان علی علیه السلام است. خدا صحابه را در قرآن (بارها) سرزنش نموده ولی از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکرده است.

[30/30] روى الطبرى في ضمن أخبار وقعة الجمل: قال الحارث بن حسان

ص: 147

1- رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 276 شماره 236، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 812/28 شماره 1114 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)، حلیة الأولیاء 1 / 64، معرفة الصحابة 103/1، الأحادیث المختارة 172/12 شماره 193 - 194، المعجم الكبير للطبراني 211/11، تاريخ مدينة دمشق 362 / 363 - 363 الرياض النصرة 3 / 180، ذخائر العقبی 89 مرآة الزمان 6 / 436، شواهد التنزيل 1 / 30 - 31، 64 - 70، المناقب للخوارزمی 266 - 267، تفسیر ابن أبي حاتم الرازی 3 / 901 - 902، کفایة الطالب للكنجی 139، تاریخ الخلفاء للسيوطی 189، الصواعق المحرقة 127، کنز العمال 13 / 108، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 176) شایان ذکر است که یکی از معاصرین درباره سنند این روایت می گوید: سنند آن حسن و معتبر است؛ زیرا همه راویان آن توثیق دارند غیر از عیسیٰ بن راشد (که گفته شد مجھول است [المغنی 2/165، میزان الاعتدال 3/311] ولی او همان عیسیٰ بن أبي رزین الشماںی است که عده ای بدون هیچ جرحی از او نام برده اند و ابن حبان او را توثیق کرده [الثقة 8/490، تهذیب الکمال 22/603] و نسائی و ابن حجر نیز او را مقبول دانسته اند [تقریب التهذیب 1/770]). (أسانید فضائل امیر المؤمنین علیه السلام للشيخ باسم الحلّی 2 / 331

الذهلي [و هو من الصحابة] (1)... يا معاشر بكر بن وائل، إنه لم يكن أحد له من رسول الله صلى الله عليه و آله مثل منزلة صاحبكم فانصروه. (2)

حارث بن حسان صحابی در نبرد جمل به قبیله خود می گفت: على علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاهی داشت که برای هیچ کس نبود، پس اورا یاری نمایید.

[31/31] وقال زحر بن قيس الجعفي [و هو من الصحابة] (3) يوم الجمل أيضاً:

أضربكم حتى تقرروا لعلی *** خير قريش كلها بعد النبي

من زانه الله و سماه: الوصيّ ** إن الولي حافظ ظهر الولي (4)

در ضمن رجز زحر بن قيس صحابی در نبرد جمل آمده: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین قریش علی علیه السلام است که خداوند او را به لقب وصی مزین فرموده.

[32/32] قال ابن عبد البر: ومن أيات لخزيمة بن ثابت بصفين:

كل خير يزينهم فهو فيه ** وله دونهم خصال تزيّنه (5)

خزيمة بن ثابت در نبرد صفين هنگام رجز خوانی می گفت هر خصلت نیکی که زینت آن هاست در علی وجود دارد و در او خصلت هایی است ویژه که به او اختصاص دارد و دیگران را بهره ای از آن نیست.

[33/33] قال عمر بن الخطاب: قد أعطي - يعني أمير المؤمنين علیه السلام - ما لم

ص: 148

1- رجوع شود به أسد الغابة 1/323 و 2/7، الإصابة 1/664

2- فأقدم [فتقدم و قاتلهم] فقتل و قتل ابنه و قتل خمسة إخوة له. (تاریخ الطبری 3/530، ورجوع شود به الكامل لابن الأثیر 3/252) إمتعان الأسماع (247/13)

3- ابن حجر اورا از صحابه دانسته و گفته زحر بن قيس بن مالک بن معاویة بن سعنۃ الجعفی، له إدراك، و كان من الفرسان، و كان مع على [عليه السلام]. (الإصابة 2/520)

4- شرح ابن أبي الحديد 1/146 - 147 .

5- الاستیعاب 3/1133

عمر در ضمن کلامی می‌گوید: به علی مقامی داده شده که به هیچ کس از خاندان پیامبر صلی الله علیه وآلہ داده نشده است.

[34/34] عامه نقل کرده اند که پسر عمر می‌گفت: ما هنگام شمارش صحابه (به ترتیب) می‌گفتیم: ابوبکر، عمر، عثمان.

کسی از او پرسید: پس علی (چه شد)? او پاسخ داد: ويحك! علی من أهل البيت، لا يقاس بهم، علی مع رسول الله في درجه.

يعني: واي بر تو! علی از اهل بيت علیهم السلام است. کسی با آنان قیاس نمی‌شود. علی با پیامبر صلی الله علیه وآلہ ودر درجه و منزلت اوست. [\(2\)](#)

[35/35] كتب سعد بن أبي وقاص إلى معاوية:... إن علياً قد كان فيه ما فينا، ولم يكن فينا ما فيه. [\(3\)](#)

وفي رواية: إن علياً كان من السابقة، ولم يكن فينا ما فيه، فشاركتنا في محسانتنا، ولم نشاركه في محسانته، وكان أحينا كلنا بالخلافة... وقد علمنا أنه أحق بها منا.... . [\(4\)](#)

سعد بن ابی وقاص در ضمن پاسخ نامه معاویه نوشت: تمام آن چه ما داریم (از فضیلت و سابقه) در علی موجود است ولی آن چه او دارد در ما نیست!

وبنابر نقلي نوشت: علی از سابقین است، آن چه او داراست در ما نیست،

ص: 149

1-نظم درر السبطين 132 - 133 توضیح الدلائل على تصحیح الفضائل 485 - 486.

2-شواهد التنزيل 271 / 2

3-رجوع شود به تاريخ الیعقوبی 2/187، شرح ابن ابی الحدید 3/114، وقعة صفين 74، جواهر المطالب 2/36.

4-الإمامية والسياسة 1/90 (تحقيق الزینی) 1/120 (تحقيق الشیری).

پس او محسن ما را دارد ولی ما در محسن او شریک نیستیم. او از همه ما به خلافت سزاوارتر است (و همه) ما این مطلب را می دانیم (و بدان معترفیم).

[36] پسر احمد بن حنبل می گوید از پدرم درباره برتری صحابه پرسیدم او از ابوبکر و عمر و عثمان به ترتیب یاد کرد و سپس ساكت شد. گفتم: پدر، پس علی بن ابی طالب (چه جایگاهی دارد)? پاسخ داد: هو من أهل البيت لا يقاس به هؤلاء. (۱) او از اهل بيت علیهم السلام است و این ها با او قیاس نمی شوند.

[37] در ضمن گفتگوی حسن بصری با حاج امده است که حسن گفت: علی پسر عموم داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب ترین مردم [ونزدیک ترین آن ها] نزد آن حضرت است. اور سابقه هایی الهی، مبارک (و درخشان) است که نه تو و نه هیچ کس دیگری نمی تواند آن را انکار نماید. (۲)

ص: 150

1- ينایع المودة 2/298. وقال أَحْمَدُ بْنُ مَنْيَعٍ: قلت لِأَحْمَدَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَنْ قَالَ: أَبُو بَكْرٌ وَعُمَرٌ وَعُثْمَانٌ وَعَلِيٌّ، أَلِيسْ هُوَ عَنْدَكَ صَاحِبُ سَنَةٍ؟! قَالَ: بَلِي، لَقِدْ رَوَى فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ[عَلِيهِ السَّلَامُ] مَا تَقْشَعُ أَظْنَانُ الْجَلُودِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي بَعْدِي). (السنة للخلال 407 شماره 602) قال عبد الله بن أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلَ: حَدَثَتْ أُبَيْ بْنُ حَمْزَةَ قَوْلَتْ: مَا تَقُولُ فِي التَّفْضِيلِ؟ قَالَ: فِي الْخَلَافَةِ أَبُو بَكْرٌ وَعُمَرٌ وَعُثْمَانٌ، فَقَوْلَتْ: فَعَلَى؟ قَالَ: عَلَى مَنْ أَهْلَ بَيْتٍ لَا يَقْاسِ بِهِمْ أَحَدٌ. (مناقب الإمام أَحْمَدَ لَابْنِ الْجُوزِيِّ 164) وَكَانَ أَحْمَدَ بْنُ حَنْبَلَ إِذَا سُئِلَ عَنِ اهْلِ بَيْتِهِ[عَلِيهِمُ السَّلَامُ] قَالَ: أَهْلُ بَيْتٍ لَا يَقْاسِ بِهِمْ أَحَدٌ. (التبصرة لأبي الفرج عبد الرحمن بن الجوزي 1/453) وَكَانَ أَحْمَدَ بْنُ حَنْبَلَ يَقُولُ: إِنْ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ[عَلِيهِ السَّلَامُ] مَا زَانَهُ الْخَلَافَةُ وَلَكِنْ هُوَ زَانَهَا (التبصرة 1/443)

2- عن عامر الشعبي، قال: قدمنا على الحجاج البصرة، وقدم عليه قراء أهل المدينة فدخلنا عليه في يوم صائف شديد الحر، فقال للحسن: مرحباً بأبي سعيد، إلي... ثم ذكر الحجاج علياً [عليه السلام] فنال منه، وقلنا قوله مقارباً له فرقاً من شره، والحسن ساكت عاصٌ على إيهامه، فقال: يا أبا سعد [سعيد ظ] ما لي أراك ساكتاً؟! فقال: ما عسيت أن أقول؟! قال: أخبرني برأيك في أبي تراب. قال: أفي علي؟! سمعت الله يقول: (وَمَا جَعَلْنَا الْقِبَّةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقِلِبُ عَلَى عَقِيقَتِهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ [البقرة 2]: 143] فعلى من هدى الله و من أهل الإيمان. وأقول: إنه ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وختنه على ابنته وأحب الناس إليه [و أقرب الناس إليه وأحبهم إليه]، وصاحب سوابق مباركات سبقت له من الله [ما] لا يستطيع أنت ولا أحد من الناس أن يحصرها عنه ولا يحول بينها وبينه... قال الشعبي: فبسر الحجاج وجهه، وقام عن السرير مغضباً، وخرجنا (أنساب الأشراف 2/147، الكشاف 1/201 ورجوع شود به غرائب القرآن 1/425 این تفسیر اثر نظام الأعرج (متوفی 728) از علمای اهل تسنن است)

[38/38] ابوبکر بن عیاش - که از متعصیین علمای اهل تسنن است - می‌گوید: خیر الناس من لا يختلف فيه علي بن أبي طالب، يعني بهترین مردم کسی است که (در فضیلت و برتری) او اختلافی نباشد و او علی بن ابی طالب است. [\(1\)](#)

* در روایت 331 در اشعار برخی از صحابه آمده است:

من فيه ما فيههم لا يمترون به *** وليس في القوم ما فيه من الحسن

این بیت در برخی از منابع - به نقل از عباس بن عبدالمطلب - چنین آمده:

مَنْ فِيهِ مَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ كُلُّهُمْ *** وَلَئِنْ فِي النَّاسِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ [\(2\)](#)

* در روایت 516 از حاکم نیشابوری و دیگران خواهد آمد که خزیمه بن ثابت در ضمن اشعاری در مدح امیر مؤمنان علیه السلام چنین سروده است:

وفيه الذي فيهم من الخير كله *** وما فيهم كلّ الذي فيه من حسن

تذکر

* روایات فضیلت 6: «حدیث منزلت» با توجه به آن چه در دلالت آن خواهد آمد و با توجه موارد مختلف صدورش [\(3\)](#),

ص: 151

1- الكامل لابن عدي الجرجاني 26 / 4

2- المناقب للخوارزمي 40، فرائد السبطين 2 / 82

3- رجوع شود به صفحه 476

* تعابیر مختلفی که در فضیلت شماره 8: «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» خواهد آمد، مانند: «ولیٰ فی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَخِي، وَ صاحبِي، وَ وارثِي، وَ وزیرِي، وَ خلیفتِي، وَ وصیِّي، وَ ولیکم من بعدي... يكون معی فی الجنة»،

* روایات فضیلت 9: «علیٰ علیه السلام تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله»،

* روایات صحیح و معتبر فراوان که: «اَنَّ عَلَيْهَا مِنِّي وَ اذَا مِنْهُ» که در فضیلت های شماره 4، 5 و 15 خواهد آمد، همه دلالت 15 خواهد آمد همه دلالت بر منزلت خاص امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

* در همین راستا نسائی (متوفی 303) ابوابی را منعقد نموده با عنوانی:

«ذکر منزلة علی بن أبي طالب [علیه السلام] من النبي صلی الله علیه و آله».

«ذکر منزلة علی بن أبي طالب [علیه السلام] و قربه من النبي صلی الله علیه وسلم، ولزوجه به و حب رسول الله صلی الله علیه و آله له».

«ذکر منزلة علی [علیه السلام] من رسول الله عند دخوله و مسألته و سکوته». [\(1\)](#)

و محب طبری (متوفی 694) در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بخشی را با این عنوان مطرح کرده که: «ذکر اختصاصه بأحبابه الله تعالى له». [\(2\)](#)

و در جای دیگر با عنوان: «ذکر أنه أحب الخلق إلى الله بعد رسول الله صلی الله علیه و آله» [\(3\)](#)

و اگر کسی با دیده انصاف به روایات فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام بنگرد، می یابد که همه حاکی از جایگاه ویژه آن حضرت نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ص: 152

1- السنن الكبرى 5 / 119، 137، 140.

2- الرياض النضرة 3 / 114.

3- ذخائر العقبى 61.

اشاره

[39/39] آیه مباھله به روشنی دلالت دارد که هیچ کس در فضیلت با امیر مؤمنان علیه السلام برابر نیست که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله است جز در نبوت! (1)

[40/40] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة: و أبوهما خیر [أفضل] منهما. (2) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امام حسن و امام حسین علیهمما السلام سرور

ص: 153

1- أخرج الدارقطني أن علياً [عليه السلام] يوم الشورى احتج على أهلها فقال لهم: أشدكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله صلی الله علیه وسلم في الرحمة مني ومن جعله نفسه، وأبناءه أبناءه، ونساءه نساءه غيري؟ قالوا: اللهم لا. (الصواعق المحرقة، 156 تاريخ مدينة دمشق 432/42، ينایع المودة 2/447) قال جابر: (وَأَنفَسَنَا وَأَنفَسَكُمْ) رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلى بن أبي طالب عليه السلام. (شواهد التنزيل 1/163، تفسیر ابن كثير 1/379، الدر المنشور 2/39، فتح القدير للشوکانی 1/374 و مراجعه شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلی 214 - 215 (چاپ اسلامیه 263) وعن ابن عباس: نزلت على رسول الله صلی الله علیه و آله، وعلى نفسه، (وَإِنَّا وَنِسَاءَكُمْ) في فاطمة، (وَإِنَّا وَأَبْنَاءَكُمْ) في حسن و حسین [علیهمما السلام]. (معرفة علوم الحديث للحاکم 50) وقال سعد بن أبي وقاص: دعا رسول الله [صلی الله علیه و آله] علياً [عليه السلام] فنزله منزلة نفسه لما بينهما من القرابة والأخوة وفاطمة [علیها السلام] أی لأنها أخص النساء من أقاربها و حسنا و حسینا [علیهمما السلام] فنزلهما بمنزلة ابنته فقال: (اللهم هؤلاء أهله بيته). (مرقاۃ المفاتیح 9/3962 و رجوع شود به تحفة الأحوذی 8/278) وقال الشعیی: (أَبْنَاءَنَا): الحسن والحسین [علیهمما السلام]، (وَنِسَاءَنَا): فاطمة [علیها السلام]، (وَأَنفَسَنَا): على بن أبي طالب [علیه السلام]. (أسباب نزول الآيات للواحدی النیسابوری 68 شواهد التنزيل 1/158 - 159) وقال الحاکم النیسابوری: وقد تواترت الأخبار في التفاسير عن عبد الله بن عباس وغيره أن رسول الله صلی الله علیه و آله أخذ يوم المباھلة بيد على و حسن و حسین [علیهمما السلام] و جعلوا فاطمة [علیها السلام] وراءهم ثم قال: (هؤلاء أبناؤنا و أنفسنا و نساؤنا، فهم ملوكنا أنفسنا كُم و أبناءَكُم و نِسَاءَكُم ثُمَّ تَبَتَّهُنَ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَادِيَنَ). (معرفة علوم الحديث 50 و رجوع شود به أحكام القرآن للجصاص 18/2) وقال ابن قتيبة الدینوری: حين قال الله تعالى: (فَقُلْ تَعَالَوْنَا تَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) فدعوا حسناً و حسیناً [علیهمما السلام]، (وَنِسَاءَنَا و نِسَاءَكُم)، فدعوا فاطمة [علیها السلام] (وَأَنفَسَنَا وَأَنفَسَكُم) فدعوا عليهما السلام... . (كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة 34 - 36)

2- المستدرک 3/167، حاکم نیشابوری حدیث را به این سند نقل کرده: حدثنا أبو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل، حدثنا السري بن خزيمة، حدثنا عثمان بن سعید المري، حدثنا علي ابن صالح، عن عاصم، عن زر عن عبد الله. و كفتة: هذا حدیث صحیح بهذه الزيادة ولم یخرجاه. یعنی این حدیث با این بخش «و أبوهما خیر منهما» صحیح است و بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. ذهبی نیز کلام حاکم را پذیرفته و حکم به صحیت این روایت نموده است. در صحاح الأحادیث مقدسی ها 1/44 نیز حکم به صحیت آن شده است. این حجر هیتمی مکی (متوفی 974) گفتة: این حدیث اسناد متعدد دارد که برخی صحیح است. (المنح المکیة في شرح الهمزیة 510) حاکم پس از نقل آن شاهدی با سندی دیگر برای آن نقل کرده و گفتة: و شاهده ما حدثنا أبوالحسن محمد بن عبد الله بن محمد بن صبیح العمri، حدثنا محمد بن إسحاق بن خزيمة الإمام، حدثنا محمد بن موسی القطان، حدثنا معلى بن عبد الرحمن، حدثنا ابن أبي ذئب، عن

نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة، وأبواهما خير منهما). هيئمی نیز با دو سند دیگر آن را از طبرانی نقل کرده که در هر کدام افرادی وجود دارند که گرچه تضعیف شده اند ولی توثیق هم دارند، فقال: رواه الطبرانی، وفيه عبد الرحمن بن زیاد ابن انعم وفيه خلاف، وبقية رجاله رجال الصحيح. [عن أبي الحسن القطان: ولكنـه - أي عبد الرحمن بن زیاد ابن انعم - من أهل العلم والزهد بلا خلاف (فضائل الصحابة للصاعدي 4/431) و قال الهیثمی - أيضاً : رواه الطبرانی، وفيه عمران بن أبیان وملک بن الحسن، و هما ضعیفان، وقد وثقا. (مجمع الزوائد 9/183) محمد فؤاد عبدالباقي در تعلیقه سنن ابن ماجه 1/44 به جهت «معلّی» آن را ضعیف دانسته است. پاسخ او آن است که: معلى در سند حدیث دوم که حاکم به عنوان شاهد ذکر کرده - وجود دارد نه سند اول. البانی در صحیح جامع الصغیر 1/607 آن را صحیح دانسته و در جایی دیگر آن را حَسَن و معتبر دانسته و گفته: انما هو حَسَن للخلاف المعروف في عاصم، وهو ابن بهدلة. (سلسلة الأحاديث الصحيحة 2/428) نگارنده گوید: قال الذهبي عاصم... وُثِقَ، وقال الدارقطني: في حفظه شيء.... (الكافش 1/518) وقال - في موضع آخر - عاصم بن أبي النجود، الإمام الكبير مقرئ العصر... كان ثبتاً في القراءة، صدوقاً في الحديث، وقد وُثِقَ أبو زرعة وجماعة، وقال أبو حاتم: محله الصدق... حدیثه في الكتب الستة، لكن في الصحیحین متابعة... قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سألت أبي عن عاصم ابن بهدلة، فقال: رجل صالح، خير، ثقة. (سیر أعلام النبلاء 5/256 - 260) وقال الصاعدي: «وأبواهما خير منهما» ورد في عدة أحاديث... وهي بمجموعها ترقى إلى درجة الحسن لغيره. (فضائل الصحابة 4/431، 435، 463) ابوالفداء در المختصر في أخبار البشر (تاریخ أبي الفداء) 1/183 وصالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة 13/291 نیز حکم به صحت آن کرده اند.

وآقای بهشتیان هستند و پدر بزرگوارشان از آن دو بهتر و برتر است.

این روایت از جماعتی از صحابه نقل شده است. [\(۱\)](#)

ص: 155

1- ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من طبقات ابن سعد 49 - 50. محقق گران قدر سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره در تعلیقه آن می فرماید: و هذا الحديث بهذا اللفظ وفيه: «وأبوهما خير منهما» قد رواه جماعة من الصحابة منهم: أمير المؤمنين عليه السلام وابن عمر و أبو سعيد الخدري وبريدة و حذيفة وقرة بن أبياس ومالك بن الحويرث وأنس. وأخرجه عنهم جمع من الحفاظ وأئمة الحديث، منهم ابن ماجة في السنن برقم 118، والحافظ البغوي في معجم الصحابة الجزء 22 الورقة 42 ب، وأبو سعيد ابن الأعرابي في معجمه الورقة 183 ب، وابن عدي في الكامل 6 / 381 والطبراني في المعجم الكبير 2608، والحاكم في المستدرك 3 / 167، والسهمي في تاريخ جرجان 448، والخطيب في تاريخ بغداد 1 / 140، والخطيب الخوارزمي، وابن عساكر الدمشقي في تاريخ مدينة دمشق في ترجمة الحسن عليه السلام 77 - 78 من وجوهه، وفي ترجمة الحسين عليه السلام بالأرقام 62 - 77 بعده طرق، عن عدة من الصحابة، والمحب الطبرى فى ذخائر العقبى 129 وقال: أخرجه أبو علي بن شاذان. والذهبي في تلخيص المستدرك 3 / 167 عن ابن مسعود، وقال: صحيح، والمزي في تهذيب الكمال 6 / 229، وابن كثير في تاريخه 8 / 35، ونور الدين الهيثمي 9 / 183، وابن حجر العسقلاني في تهذيب التهذيب 2 / 297 والإصابة، وابن حجر الهيثمي في الصواعق، والسيوطى في جمع الجوامع 1 / 406، والمتقى الهندى في كنز العمال 13 / 665. نگارنده گوید و نیز مراجعه شود به المعجم الكبير 3 / 39، 56 و 19 / 292، تاريخ بغداد 1 / 150 و 10 / 230 تاريخ مدينة دمشق 13 / 208 - 209، 211 و 14 / 133 - 134 و 27 / 399 و 34 / 447، المعيار والموازنة، 206، 323 شرح ابن أبي الحديد 4 / 96، المناقب للخوارزمي 294، تاريخ جرجان للسهمى 395، بغية الطلب 3 / 1240، البداية والنهاية 8 / 39، الجامع الصغير 1 / 590، الصواعق المحرقة 191، سبل الهدى والرشاد 11 / 61 كنز العمال 12 / 112 - 113، 115 و 13 / 665 به قل از نسائى، حاکم، طبرانى، ابن عساکر و دیلمى

واز برخی روایات معلوم می شود که راویان احساس خطر کرده و در نقل این جمله آزاد نبوده اند. [\(1\)](#)

[41/41] وفي ضمن رواية رواها الطبراني عن حذيفة رضي الله عنه، قال: رأينا في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله السرور يوماً من الأيام، فقلنا: يا رسول الله لقد رأينا في وجهك تبشير السرور، قال: «وَكَيْفَ لَا أَسْرُّ وَقَدْ أَتَانِي جَبَرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي أَنْ حَسَنَا وَحَسِينَا سَيِّدا شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا». [\(2\)](#) حذيفه می گوید: روزی دیدیم از چهره مبارک پیامبر صلی الله علیه وآلہ شادی و سرور می بارید! جهت آن را پرسیدیم فرمود: «چگونه شاد نباشم در حالی که جبرئیل علیه السلام مرا بشارت داده که حسن و حسین علیهم السلام سرور جوانان بهشت هستند و پدر بزرگوارشان از آن دو برتر است».

[42/42] وفي ضمن رواية ثالثة - رواها الطبراني وابن عساكر، عن علي بن علي المكي الهلالي، عن أبيه، قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله في شَكَانَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ [عَلَيْهَا السَّلَامُ] عِنْدَ رَأْسِهِ، قَالَ: فَبَكْتُ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا، فَرَفَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَرْفَهُ إِلَيْهَا، فَقَالَ: (حَبِيبِي فَاطِمَةُ مَا الَّذِي يُنْكِي؟) فَقَالَتْ: أَخْشَى الصَّنِيعَةَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: (يَا حَبِيبِي، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكِ فَبَعِثَ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ أَطْلَعَ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكِ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ أُنْكِحَكِ إِيَّاهُ).

ص: 156

-
- 1- در تاریخ مدینة دمشق 13/208 آمده است: و حدّثنا انه صلی الله علیه وآلہ سلام: «وأبوهما خیر منهما». و در تهذیب الکمال 229/6 و تهذیب التهذیب 2/258 آمده زاد بعضهم: «وأبوهما خیر منهما».
 - 2- المعجم الكبير 3/38، کنز العمال، 122 و مراجعه شود به 13/665. قال الهيثمي: رواه الطبراني، وفيه عبد الله بن عامر أبو الأسود الهاشمي، ولم أعرفه، وبقية رجاله وثقوا، وفي عاصم بن بهدلة خلاف. (مجمع الزوائد 9/183) نگارنده گوید: توثيق عاصم در تعليقه حدیث قبل گذشت.

(يا فاطمة، ونحن أهل بيتك قد أعطانا الله سبحانه خصال لم يعط أحد قبلنا ولا يعطي أحد بعدها: أنا خاتم النبىين وأكرم النبىين على الله وأحلى المخلوقين إلى الله عز وجل، وأنا أبوك ووصي بي خير الأوصياء وأحبابهم إلى الله وهو بعلك، وشهيدنا خير الشهداء وأحبابهم إلى الله، وهو عمك حمزة بن عبد المطلب وهو عم أبيك وعم بعلك، ومنا من له جناحاً أخضه ران يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء وهو ابن عم أبيك وأخو بعلك، ومنا سبطاً هذوا الأمه وهم ابناءك الحسن والحسين وأباهمما والذى بعثتى بالحق خير منهما)

(يا فاطمة، والذى بعثتى بالحق إن منهما مهدي هذه الأمة، إذا صارت الدنيا هرجاً ومرجاً، وتطاھرت الفتن وتقطعت السبل، وأغار بعضهم على بعض، كبير يرحم صغير يوقر كبيراً، فيبعث الله عز وجل عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلال، وقلوباً علها يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في أول الزمان، ويملا الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً).

(يا فاطمة، لا تحزن ولا تبكي، فإن الله عز وجل أرحم بك وأراف عليك مني، وذلك لمكانك مني وموسيتك من قلبك، وزوجك الله زوجك وهو أشرف أهل بيتك حسباً، وأكرمهم منصباً، وأرحمهم بالرعيه، وأعدلهم بالسوية، وأبصرهم بالقضيه...) (1)

ص: 157

1- المعجم الأوسط / 327 - 328، المعجم الكبير / 3، تاريخ مدينة دمشق 42/130 - 131، ذخائر العقبى 135 - 136 (عن الحافظ أبي العلاء الهمذاني في الأربعين)، أسد الغابة 4/42، عقد الدرر في أخبار المنتظر للمقدسي 151 - 153، مجمع الزوائد 9/165 - 166 نگارنده گوید: ذهی این روایت راساختگی داشته و هیشم بن حبیب را متهم به جعل آن نموده، و جالب آن است که هیشمی اعتراف کرده کسی جز ذهی هیشم را متهم به جعل این روایت نکرده قال الهیشمی: رواه الطبراني في الأوسط والکبير، وفيه الهیشم بن حبیب، وقد اتهم بهذا الحديث. (مجمع الزوائد 8/253) وقال وفي مجمع الزوائد 9/165 - 166: رواه الطبراني في الكبير والأوسط وفيه الهیشم بن حبیب قال أبو حاتم: منكر الحديث، وهو متهم بهذا الحديث. مطلبي كه به ابوحاتم نسبت داده پیدا نشد، به نظر می رسد بخش دوم کلام را از ابوحاتم نقل نکرده باشد چون خود هیشمی در جای دیگر می گوید: وأما الهیشم بن حبیب فلم أر من تكلم فيه غير الذہبی، اتهمه بخبر رواه، وقد وثقه ابن حبان. (مجمع الزوائد 3/190) ابن حجر هم توثيق هیشم را از ابن حبان در ثقات نقل کرده است. (لسان المیزان 6/205)

وفي رواية ابن الصباغ المالكي: «وَمِنَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خلفه عِيسَى إِنْ مَرِيمَ»، ثم ضرب على منكب الحسين عليه السلام، وقال: «مِنْ هَذَا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ». (1)

پیامبر صلی الله علیه وآلہ در ضمن روایتی به دختر بزرگوارش فرمود: «عزیزم، مگر نمی دانی خدای عزوجل التفاتی به زمین نمود و ازین مردمان پدرت را برای رسالت برگزید و پس از آن التفات دیگر فرمود و شوهرت را برگزید و من به وحی الهی تورا به ازدواج او درآوردم».

ای فاطمه خداوند به ما خاندان ویژگی هایی عنایت فرموده که به هیچ از گذشتگان و آیندگان نداده است من خاتم پیامبران، عزیزترین آن ها نزد خدا و محبوب ترین خلق نزد خدا هستم که پدر تو می باشم».

«وصی (و جانشین) من بهترین اوصیا و محبوب ترین آن ها نزد خداست که شوهر تو می باشد. شهید ما بهترین شهدا و محبوب ترین آن ها نزد خداست که عمومیت حضرت حمزه علیه السلام و عمومی پدر و شوهر توست». و از ما خاندان کسی است که با دو بال سبز در بهشت با فرشتگان هر جا که بخواهد پرواز می کند و او پسر عمومی پدرت و برادر شوهرت (حضرت جعفر علیه السلام) است. و از ما خاندان دو سبط این امت: فرزندان تو حسن و حسین، سرور جوانان بهشت هستند. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث فرمود پدرشان از آن دوبرتر است...».

ص: 158

1- الفصول المهمة لابن الصباغ 2/ 1113 - 1114 عن الدارقطني صاحب الجرح والتعديل عن أبي سعيد الخدري

«ای فاطمه... خداوند همسرت را به همسری تو درآورد که در اصل و تبار شریف ترین فرد، خاندانست گرامی ترین آن‌ها از جهت جایگاه مهربان ترین آنان به مردم (وزیرستان)، عادل ترین آن‌ها در تقسیم بالسویه (بیت‌المال) و بیناترین و برترین آنان در قضاوت است».

و بنابر روایتی در آخر فرمود: «از ماست مهدی این امت که حضرت عیسی بن مریم علیهم السلام در نماز به او اقتدا می‌نماید»، سپس دست بر شانه امام حسین علیه السلام زد و فرمود: «مهدی این امت از نسل این خواهد بود».

تذکر

بنابر اتفاق و اجماع فرقین، بهشتیان همه جوان هستند.

(أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ كُحْلٌ، لَا يَقْنِي شَبَابُهُمْ، وَلَا تَبَلِّي ثَيَابُهُمْ). [\(1\)](#)

(مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُنَعَمْ لَا يَيْلَسُ، لَا تَبَلِّي ثَيَابُهُ، وَلَا يَقْنِي شَبَابُهُ). [\(2\)](#)

پس امام حسن و امام حسین علیهم السلام سرور همه بهشتیان هستند و پدر بزرگوارشان از آن دو و همه بهشتیان برتر است.

گرچه آقایی و سروری آن دو بر کهول اهل الجنة و شبابها یعنی پیر و جوان اهل بهشت در روایات دیگر عامه نیز آمده است. [\(3\)](#)

ص: 159

1- کنز العمال 14/471 عن الترمذی

2- صحيح مسلم 8/148 و مراجعه شود به صحيح ابن حبان 16/396، مجمع الزوائد 10/397 عن الطبراني ياسناد حسن، کنز العمال 474/14.

3- محب طبری در ذخایر العقبی 32 می‌نویسد: و عن علي [عليه السلام]، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (أَتَانِي مَلَكٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ إِنِّي قَدْ أَمْرَتُ شَجَرَةً طُوبَى أَنْ تَحْمِلَ الدُّرَّ وَالْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانَ وَأَنْ تَثْرُثَ عَلَى مَنْ قَضَى عَقْدَ نِكَاحِ فَاطِمَةَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْحُورِ الْعَيْنِ وَقَدْ سَرَّ بِذَلِكَ سَائِرُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ - وَإِنَّهُ سَيُولَدُ بَيْنَهُمَا وَلَدَانِ سَيِّدَانِ فِي الدُّنْيَا - وَسَيُسُودَانِ عَلَى كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابِهَا - وَقَدْ تَرَيَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ لِذَلِكَ فَاقْرَرْ عَيْنَاً - يَا مُحَمَّدُ - فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ).

* تعبیر: «وَأَبْوُهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا» در روایات دیگر نیز آمده است. (1)

[43/43] قال مولانا الحسين ابن علي عليه السلام - لعبد الله بن عمرو بن العاص -:... «أتعلم انى أحبت أهل الأرض إلى أهل السماء»؟! قال: اي و رب الكعبة، إنك لأحب أهل الأرض إلى أهل السماء ! قال: «فما حملك على أن قاتلتني وأبي يوم صفين؟! والله لأبي خير مني....» (2) امام حسین علیه السلام به عبدالله پسر عمرو بن عاص فرمود: «می دانی (و اعتراف داری) که من بهترین زمینیان نزد آسمانیان هستم»؟! پاسخ داد: آری به خدای کعبه سوگند... حضرت فرمود: «پس چرا با من و پدرم در نبرد صفين جنگیدی؟ به خدا سوگند پدرم از من بهتر است»!

[44/44] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: نحن بنو عبد المطلب سادة أهل الجنة: أنا و علي و جعفر و حمزة والحسن والحسين والمهدى. (3)

ص: 160

1- (فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ وَأَبْوُهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا). (المناقب للخوارزمي 287، ورجوع شود به ملحقات احراق الحق 5/17 و 9/181، 183، 186) «وَنِعْمَ الرَّاكِبَانِ هُمَا، وَأَبْوُهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا». (المعجم الكبير للطبراني 3/65، ذخائر العقبى 130 المناقب للخوارزمي 288، كنز العمال 13/663)

2- المعجم الأوسط للطبراني 4/181، كنز العمال 11/343، تاريخ مدينة دمشق 31/275، أسد الغابة 235 قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط، وفيه علي بن سعيد بن بشير، وفيه لين، وهو حافظ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/186 - 187) نگارنده گوید: ذهبي مکرر او را استوده و گفته على بن سعيد بن بشير بن مهران، الحافظ البارع، أبو الحسن الرازي نزيل مصر و محدثها. (تذكرة الحفاظ 2/750). و گفته: حافظ رحال [جوال] (میزان الاعتدال 3/131) و گفته: الحافظ البارع. (سیر أعلام النبلاء 14/145)

3- قال الحكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجا. (المستدرك 3/211، و مراجعه شود به طبقات المحدثين بأصبغها 2/291، تاريخ الإسلام 45/323، الصواعق المحرقة 187 كنز العمال 12/97) در تعليقه سنن ابن ماجة 2/1368 آمده: في الروايد: في إسناده مقال. و علي بن زياد، لم أر من وثقه ولا من جرمه. وباقى رجال الإسناد موثقون. نگارنده گوید: مزى در تهذيب الكمال 5/53 و 20/433 - 434 گفته: (الصواب أنه عبد الله بن زياد اليمامي) و دیگران نیز از او تبعیت کرده اند. (تهذیب التهذیب 7/283، مصباح الرجاجة للسیوطی 4/203) و عبد الله بن زياد را ابن حبان توثيق کرده است. (الثقات 8/341 - 342)

يعنى پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما فرزندان عبدالمطلوب سرور بهشتیان هستیم: من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین و مهدی [درود خدا بر آنان باد].

از این حدیث نیز برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران معلوم می شود.

[45/45] با تعبیر مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: علی برترین فرد بشر است، هر کس این مطلب را انکار - یا در آن تردید - نماید کافر است.

(علیٰ حَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ [فَمَنْ] أَبَى فَقَدْ كَفَرَ. أَوْ: فَمَنِ امْتَرَى فَقَدْ كَفَرَ). (1)

أَوْ: (مَنْ شَكَّ فِيهِ فَقَدْ كَفَرَ) (2) أَوْ: مَنْ لَمْ يُقْلِّ عَلَيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ). (3)

[46/46] با الفاظ مختلف از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

ص: 161

1- تاريخ بغداد 7/433، تاريخ مدينة دمشق 42/373.

2- الثقات لابن حبان 9/281، ينابيع المودة 2/78 عن أبي يعلى يا: لا يشك فيه إلا كافر. (تاريخ مدينة دمشق 42/374) يا: لا يشك فيه إلا منافق. (تاريخ مدينة دمشق 42/373) در کتاب أسانید فضائل أمير المؤمنين علیه السلام للشيخ باسم الحلبي 2/416 سند روایت الثقات لابن حبان 9/281 و تاريخ مدينة دمشق 42/374 را معتبر دانسته است. در کتاب سلسلة الأحادیث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام برواية أهل السنة 448 - 459 نیز برای این روایت - با متون متفاوت - هشت طریق معتبر حسن یا صحیح ذکر شده است.

3- تاريخ بغداد 3/409، تاريخ مدينة دمشق 42/372، کنز العمال 11/625.

... و خیر من اترک [ترکت/أخلف] بعدی علی بن أبي طالب. (۱) یعنی: بهترین کسی که من پس از خویش بین شما بجای می‌گذارم علی است

در روایات متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که از امیر المؤمنین علیه السلام به: آقا و سرور مسلمانان، امام پرهیزگاران، و پیشوای روسفیدان پاد فرمود.

[47/47] قال عليه السلام: أُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثٌ: (أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَقَبِّلِينَ وَقَائِدُ الْغُرُّ الْمُحَاجِلِينَ). (2) وفي لفظ: «سيد المؤمنين». (3)

[48] وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (مَرْحَباً بِسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ). (4)

[49] وقال صلي الله عليه وآله: (يا علي، إنك سيد المسلمين، وإنما المُمتنع، وقائد الغرّ)

162 :

1- إن خليلي ووزيري وخليفتي في أهلي - وفي لفظ: إن وصبي، و موضع سري، وفي لفظ آخر: أخي و صاحبِي و ابن عمِي أو: إن وصبي و خليفتي أو: و خير من أخلفه في أهلي - و خير من أترك [تركت / أخلف] بعدي وينجز موعدِي [موعدِي] و يقضى دينِي على بن أبي طالب. (مراجعه شود به المعجم الكبير 6 / 221، شواهد التنزيل 1 / 98 - 99، 488 - 489، شرح ابن أبي الحديد 13 / 228، سبل الهدى والرشاد 11 / 291، كنز العمال 11 / 610، پنایع المودة 2 / 299)

- 2- قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك 3/137 - 138) و مراجعه شود به الرياض النصرة 3/137 - 138، كنز العمال 619/11 - 620، تاريخ بغداد 11/114 و 13/124، تاريخ مدينة دمشق 302/42 - 303، 326 - 328، 386، أسد الغابة 1/69 و 3/116، ذخائر العقبى 70 در شرح ابن أبي الحديد 12/1 - 13 آن را از احمد بن حنبل و ابو نعيم اصفهانی نقل کرده و لی در مسند احمد و کتاب فضائل او یافت نشد! برای اطلاع از صحت و اعتبار سند این روایت و منابع دیگر آن مراجعه شود به اسناد فضائل أمير المؤمنين عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 2/170 - 171.

3- المعجم الصغير للطبراني 2/88، ذكر أخبار إصبهان 2/229، المناقب للخوارزمي 328، نظم درر السبطين 114، الفصول المهمة 1/143، فرائد السبطين 1/573.

4- حلقة الأولياء 1/66، كنز العمال 13/177

در روایات فراوان از آن حضرت به «یعسوب الدین» و «یعسوب المؤمنین» یاد شده است. (2) قال القاضی الرامھرزمی (المتوفی 360): و فی الحديث: «علیٰ یعسوب المؤمنین - ای سیدھم - والمال یعسوب المنافقین». (3)

ابن ابی الحدید می گوید: شیعه بر این باور است که در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله بسیاری از مهاجرین و انصار علی علیه السلام را با لقب «امیر المؤمنین» خطاب می کردند ولی در آثار اهل حدیث (اهل تسنن) چنین چیزی ثابت نیست. (4) البته آن ها عبارت دیگری نقل کرده اند که همین معنا را می رسانند و از آن همین مطلب استفاده می شود گرچه به لفظ دیگری است و آن دو حدیث ذیل می باشد:

[50/50] (أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ).

[51/51] (وَفِي رِوَايَةِ أُخْرَى هَذَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرُّ الْمُحَجَّلِينَ).

ص: 163

-
- 1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 80، الریاض النضرة 3/138.
 - 2- علامه شیخ محمد باقر محمودی قدس سره در تعلیقه جواهر المطالب 2/120 می نویسد: وقد ورد أخبار مستفيضة قطعية الصدور عن رسول الله انه صلی الله علیه و الہ لقبه بـ: یعسوب المؤمنین، ويجد الطالب قبسات من تلك الأخبار في الحديث 119 و ما بعده و تعلیقاتها من ترجمة أمیر المؤمنین علیه السلام من تاريخ دمشق 87/1 - 89.
 - 3- أمثال الحديث المرویة عن النبی صلی الله علیه و الہ 68، و مراجعه شود به الجامع الصغیر 2/178، کنز العمل 11/604، سبل الهدی والرشاد 11/297.
 - 4- نگارنده گوید: در دفتر چهارم، صفحه 1502، روایت شماره 957 خواهد آمد: (أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِّيْنِ...). و صفحه 1544، روایت شماره 1039: (فَيَأْمَدِي مُنَادٍ مِّنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: لَيْسَ هَذَا مَلَكُ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا حَامِلٌ عَرْشٍ هَذَا عَلَيِّ بْنُ ابْنِي طَالِبٍ وَصِيْرَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرُّ الْمُحَجَّلِينَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

واليعسوب: ذَكْرُ النَّحْلِ وَامِيرُهَا). (1)

او در جای دیگر می نویسد هر دو حدیث یک مطلب را می رساند گویا پیامبر صلی الله علیه و آله علی را رئیس و سرور مؤمنان قرار داده یا آن که او را در جایگاهی قرار داده که دین تابع اوست و از او پیروی می نماید همان گونه که زبورهای عسل از یعسوب و بزرگشان پیروی می کنند و این مانند روایت دیگری است که فرمود: «وَأَيْرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَ دَارَ» خدا یا حق را دائز مدار علی قرار بده هرگونه که او حرکت نماید. (2)

[52/2] و کان يقول: (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ) (3)

وفي رواية أخرى: (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَارِ). (4)

وفي رواية ثالثة: (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْكُفَّارِ). (5)

ص: 164

1- شرح ابن أبي الحديد 12/1 - 13 و مراجعه شود به حياة الحيوان الكبرى 2/ 564 - 565. قال ابن أبي الحديد: روی هاتین الروایتین أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيباني في المسند في كتابه فضائل الصحابة، ورواهما أبو نعيم الحافظ في حلية الأولياء. وشایان ذکر است که روایت در مسنند احمد و کتاب فضائل او یافت نشد !

2- شرح ابن أبي الحديد 19/19 .224

3- المعيار والموازنة 251، كنز العمال 13/119.

4- قال ابن أبي الحديد: معنى ذلك أن المؤمنين يتبعونني، والفجاري يتبعون المال، كما تتبع النحل يعسوبها، وهو رئيسها. (شرح ابن أبي الحديد 19/19 ، و مراجعه شود به ربیع الأول زمخشري 905 سبط ابن الجوزی نیز معنایی لطیف ذکر کرده. (تذكرة الخواص 1/119 - 123) وقال المحب الطبری: أصل الیعسوب فحل النحل ثم أطلق على السيد والمعلم في قومه. وقال أيضاً: يعسوب الدين: سیده ورئيسه. (ذخائر العقبی 56، الرياض النصرة 3/106 - 107).

5- النهاية لابن الأثير 5/298، قال: أي يلوذ بي المؤمنون، ويلوذ بالمال الكفار أو المنافقون، كما تلوذ النحل بيعسوبها. وهو مقدمتها وسیدها. ورجوع شود به «یعسوب» در کتب لغت مانند: لسان العرب 1/600.

وفي رواية رابعة: عن أبي مسمر قال: دخلت على علي عليه السلام وبين يديه ذهب، فقال: (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَهَذَا يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ). [\(1\)](#)

[53/53] وروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: (يَا أَنُّ... أَوْلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيَّكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُتَّقِينَ وَيَعْسُوبُ الدِّينِ وَخَاتَمُ الْوَصِّيفَيْنَ وَقَائِدُ الْغُرُّ الْمُحَاجِلِينَ). قال أنسٌ فقلتُ اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَتَبْتُ [وكتمت ظ دعوتي فجاءَ عَلَيَّ فَقَالَ: «مَنْ جَاءَ يَا أَنُّ»؟ فَقُلْتُ: عَلَيَّ قَامَ إِلَيْهِ مُسْتَبِشًارًا فَاعْتَنَقَ ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَرْقَ وَجْهِهِ فَقَالَ عَلَيَّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِكَ لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْكَ الْيَوْمَ تَصَّمَّنْ بِي شَيْئًا مَا صَنَعْتَهُ بِي قَبْلُ! قَالَ: (وَمَا يَمْنَعُنِي وَأَنْتَ تُؤْدِي عَنِّي وَتُسْمِعُهُمْ صَوْتِي وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي)! [\(2\)](#)

[54/54] قال المهدى العباسى: حدثى أبى، عن جدى، عن أبىيه، عن ابن عباس، قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وآله وعنده أصحابه حافظٍ به، إذ دخلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عليه السلام] فقال له النبي صلى الله عليه وسلم: «يا علي إنَّكَ عبقرِيْهِم». [ثم] قال المهدى: أى سَيِّدُهُمْ. [\(3\)](#)

نzd خلیفه، مهدی عباسی از امیر مؤمنان علیه السلام یاد شد، او گفت: پدرم از جدم از پدرس نقل کرد که ابن عباس گفت: من نzd پیامبر صلى الله عليه و آله بودم و اصحاب آن حضرت گرداش حلقه زده بودند که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ای علی تو عقری - یعنی آقا و سرور - دیگر صحابه هستی.»

ص: 165

1- كنز العمال 13/119 به نقل از حلية الأولياء ابونعيم اصفهانی

2- حلية الأولياء 1/63 - 64، تاريخ مدينة دمشق 42/386، شرح ابن ابى الحدید 9/169، المناقب للخوارزمی 85 ابن عساکر روایت دیگری به مضمون روایت فوق در کمال اختصار این گونه نقل کرده است: (يَا أَنُّ، أَوْلُ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَائِدُ الْمُحَاجِلِينَ، سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ) (تاريخ مدينة دمشق 42/303)

3- تاريخ بغداد 8/436 ورجوع شود به كنز العمال 11/627.

[55/55] عن أنس، قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وآله، فرأى علياً [عليه السلام] مقبلاً فقال: (أنا و هذا حجّةٌ على أمتي يوم القيمة). [\(1\)](#)

انس می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: روز قیامت من و علی حجت بر امت هستیم.

[56/56] وفي رواية: (أَنَا وَ عَلَيِّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ). [\(2\)](#)

[57/57] وفي رواية: (أُخْرَى عَلَى خَلْقِهِ). [\(3\)](#)

[58/58] قال صلی الله علیه وآلہ لعلی [عليه السلام]: (أَنَا وَ أَنْتَ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ).

راغب اصفهانی (متوفی 502) در اول کتاب مفردات در ماده «أبا» می نویسد: «أب» به مع معنای پدر است و هر کس که سبب و باعث ایجاد چیزی شود یا موجب اصلاح یا ظهرور آن گردد نیز «أب» نامیده می شود. از این روی پیامبر صلی الله علیه وآلہ پدر مؤمنان نامیده می شود... در روایت آمده که آن حضرت به علی [عليه السلام] فرمود: «من و تو پدر این امت هستیم». [\(4\)](#)

ص: 166

1- تاريخ بغداد 2 / 86 تاريخ مدينة دمشق 309/42، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 57 - 58، كنز العمال 292/11، سبل الهدى والرشاد 2011.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/309.

3- تاريخ مدينة دمشق 42/309.

4- الأب: الوالد، ويسمى كل من كان سبباً في إيجاد شيء أو إصلاحه أو ظهوره: أباً، ولذلك يسمى النبي صلی الله علیه وآلہ لعلی المؤمنين، قال الله تعالى: (الَّتِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزَوَاجُهُ أُمَّهَا تُهُمْ) [الأحزاب 33]، وفي بعض القراءات: وهو أب لهم، وروي أنه صلی الله علیه وآلہ قال لعلی [عليه السلام]: (أَنَا وَ أَنْتَ أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ). (مفردات ألفاظ القرآن الصفحة الأولى من الكتاب) نگارنده گوید: راغب از پیشوایان اهل تسنن، است، چنان که در مقدمه کتاب المفردات 14 آمده: قال السیوطی: ذکر الإمام فخر الدين الرازي فی تأسيیس التقدیس فی الأصول أن لابن القاسم الراغب كان من أئمّة السنّة، وقرنه بالغزالی. انتهى. والراغب أثبت رؤیة العباد لله عزّ وجلّ فی القيمة، وقال: نطق به الكتاب والسنة. [رسالة الاعتقاد للراغب 105] ورأى الشيعة من أهل البدع [المصدر 43]، وقال: المتشیعة ضلّت فی الإمام، والفرقة الناجية هم أهل السنة والجماعة الذين اقتدوا بالصحابة. [المصدر 54]

شایان ذکر است که ابن سیده (متوفی 458) از علی بن حمزه نقل کرده که معنای حدیث آن است که من و توعده دار و متكلف امر این امت هستیم [\(1\)](#) (که اشاره به ولی امر بودن و رهبری آن دو بزرگوار دارد).

همین مطلب در روایتی که حافظ علاء الدین مغلطای حنفی (متوفی 762) نقل کرده به این تعبیر آمده است:

[59/59] يا علی، أَنَا وَأَنْتَ أَبُو الْمُؤْمِنِينَ. [\(2\)](#)

[60/60] وروی ابن عساکر وغیره عن عمار بن یاسر وابی ایوب، قالا: قال رسول الله صلی الله علیه و‌اله: (حَقٌّ عَلَيْيِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَقٌّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ [الولد]). [\(3\)](#)

یعنی حق علی بر مسلمانان حق پدر برابر فرزند است.

[61/61] در ضمن روایتی از مسیب بن عبدالرحمن - که اشکالی در سند آن نیست ولی متن آن را منکر دانسته اند ! - آمده است:

ص: 167

1- نقل ابن سیده (المتوفی سنة 458): عن أبي القاسم علی بن حمزة الكوفي أن معناه: أنا وأنت القائمان بأمر هذه الأمة؛ لأن العرب يقولون لكل من قام بشيء و تکفل به: هو أبو كذا وكذا. (المخصص لابن سیده 4/1 ق 173) و مراجعه شود به مشارق الدراري للفرغاني (المتوفی 691) 87، ملحقات إحقاق الحق 15/518 - 519 به نقل از بصائر ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز للفيروزآبادی الشافعی (المتوفی 817) 2/113 (طبع القاهرة) تعلیقة مفردات 57 به نقل از عمدة الحفاظ للسمین فی مادّة «أبی»، تفسیر الآلوسي 31/22، یتابع المودة 1/370.

2- اكمال تهذیب الکمال 9/344 (نشر الفاروق).

3- تاریخ مدینة دمشق 42/308، الرياض النصرة 3/130، المناقب للخوارزمی 321، جواهر المطالب 1/91.

يا عَلِيُّ، إِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ، وَأَنَا سَيِّدُ الْأَدَمَ.

ای علی، تو سرور و سالار عرب هستی و من سرور و سالار بنی آدم. (1)

این مطلب در روایت حاکم نیشابوری با تقدیم و تأخیر چنین آمده است انا سید ولد آدم، و علی سید العرب. (2)

ص: 168

1- میزان الاعتدال 4/115، لسان المیزان 6/39 و مراجعه شود به السیرة الحلبية 2/736.

2- قال الحاكم - في المستدرك 3/124 :- هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، وفي إسناده عمر بن الحسن، وأرجو أنه صدوق، ولو لا ذلك لحكمت بصححته على شرط الشيفيين. ثم روى من طريقين أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «ادعوا إلى سيد العرب»، فقالت عائشة: الست سيد العرب يا رسول الله؟ فقال: «انا سيد ولد آدم وعلى السيد العرب». وقال ابن الصديق الغماري: فالحديث بهذهين الطريقيين طريق أنس، وطريق عائشة لا يبعد أن يكون من قبيل الحسن لغيره. (القول المقنع في الرد على الألباني المبتدع 6) و مراجعه شود به حلية الأولياء 1/63، المعجم الأوسط 2/127، المعجم الكبير للطبراني 3/88، ذكر أخبار إصبهان 1/308 تاريخ بغداد 11/90 - 91 تاریخ مدینة دمشق 42/304، ذیل تاریخ بغداد لابن النجاشی 5/60، الرياض النضرة 3/137، ذخائر العقبی 70، شرح ابن أبي الحديد 9/170 و 11/66، مجمع الزوائد 9/116، 131 - 132، کنز العمال 11/618 - 619 و 13/143، السیرة الحلبیة 2/736، فیض القدیر 3/60. شایان ذکر است که حاکم در این زمینه سه روایت ذکر کرده و ذهی همه را ساختگی دانسته و جعل هر کدام را بدون هیچ دلیلی به کسی نسبت داده است در مورد روایت اول می گوید: آن را عمر بن حسن ساخته، جعل روایت دوم را به حسین بن علوان نسبت داده، و درباره روایت سوم گفت: در سنند آن عمر بن موسی وجود دارد که کذاب است. یکی از معاصرین همین روایت را که حاکم نقل کرده - به نقل از المنتخب من عمل الخلال للمقدسی 207 شماره 118 نقل نموده و گفته: اسناده صحيح على شرط البخاری دون کلام! او در ادامه نقل کرده که احمد بن حنبل به شدت این روایت را انکار نمود، ابو بکر اثرم می گوید به او گفتم ابن حمانی آن را نقل کرد مردم بر او انکار کردند ولی اگر دیگران نیز نقل کرده باشدند چه (می گویی)!؟! احمد بن حنبل پرسید: چه کسی؟ گفتم: احمد بن عبدالملک حرانی. او با تعجب گفت: تو خودت این حدیث را از او شنیدی؟! گفتم: آری.... (أسانید فضائل أمير المؤمنين عليه السلام للشيخ باسم الحلّی 2/185)

[62/62] وروى الطبراني، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (يَا أَنْسُ إِنْطَلِقْ فَادْعُ لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ) يعني علياً [عليه السلام]، فقالت عائشة: ألسنت سيد العرب؟ قال: (أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَعَلَيِّ سَيِّدُ الْعَرَبِ). (1)

[63/63] قال سلمة بن كهيل مر علي بن أبي طالب [عليه السلام] على رسول الله صلى الله عليه وآله وعنده عائشة فقال: (يَا عَائِشَةُ إِذَا سَرَّكِ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ فَانْظُرِي إِلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!) فقالت: ألسنت سيد العرب؟ فقال: (أَنَا إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَسَيِّدُ الْمُتَّقِينَ فَإِذَا سَرَّكِ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ فَانْظُرِي إِلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (2)

از احتجاج امير المؤمنین عليه السلام بر اصحاب شورا نیز معلوم می شود که این امر از مناقب خاص و ویژه آن حضرت بشمار می آید زیرا به آنان فرمود: فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هُلْ فِيْكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنْتَ سَيِّدُ الْعَرَبِ» غیری؟ قالوا: اللهم لا. (3) (يعني: آیا بین شما جز من کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده باشد: «تو سرور و سalar عرب هستی»؟ اصحاب شورا پاسخ دادند: نه.

لذا محب طبری عنوان باب را چنین قرار داده: ذکر اختصاصه بسيادة العرب. (4)

زرکشی شافعی (متوفی 794) نیز آن را از احادیث مشهوره دانسته است. (5)

[64/64] در نامه 9 نهج البلاغة آمده است که امير المؤمنین عليه السلام فرمود: (فَيَا

ص: 169

1- المعجم الكبير للطبراني 3/88.

2- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 178

3- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن مغازلي 120 (چاپ اسلامیه 118).

4- ذخائر العقبى 70.

5- الحديث الرابع: «سَيِّدُ الْعَرَبِ عَلَيْهِ». (التذكرة في الأحاديث المشهورة للزرکشی 1/162)

عَجَباً لِلَّهِ إِذْ صَرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدْمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدْعَى مُدَعِّي مَا لَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَظْنُ اللَّهَ يَعْرِفُهُ). (1)

شگفتا از روزگار که من با کسانی برابر شمرده شوم که مانند من (برای دین) کوششی نکرده و سابقه ای چون من ندارند سابقه ای که هیچ کس مانند آن را نداشته مگر آن که کسی ادعایی نماید که من سراغ ندارم و خدا هم سراغ ندارد.

و قسمت: «كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا» صریح در برتری بر همه است. (2)

[65/65] عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ أقبل علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فلما نظر إليه النبي صلى الله عليه وسلم قال: (قد أتاكم أخي). ثم التفت إلى الكعبة فقال: (ورَبُّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ [هم] الْفَائِرُونَ الْقِيَامَةِ).

ثم أقبل علينا بوجهه فقال: «أَمَا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَأَفْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَفْضَلُكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَقْسَطُكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَأَقْسَطَ مُكْمِلُ السُّوَيْدَةِ وَأَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعْيَةِ وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً». قال جابر: فأنزل الله: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ص: 170

1- نهج البلاغة 369.

2- قال ابن ابی الحدید: قوله: (إِذْ صَرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدْمِي) إشارة إلى معاوية في الظاهر وإلى من تقدم عليه من الخلفاء في الباطن، والدليل عليه قوله: (الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا) فأطلق القول إطلاقا عاما مستغرقا لكل الناس أجمعين. ثم قال: (إِلَّا أَنْ يَدْعَى مُدَعِّي مَا لَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَظْنُ اللَّهَ يَعْرِفُهُ أَيْ كُلُّ مَنْ ادْعَى خَلَافَ مَا ذَكَرَهُ فَهُوَ كاذِبٌ؛ لَأَنَّهُ لَوْ كَانَ صَادِقًا لَكَانَ عَلَى عَلِيهِ السَّلَامُ يَعْرِفُهُ لَا مَحَالَةٌ، فَإِذَا قَالَ عَنْ نَفْسِهِ: (إِنَّ كُلَّ دُعْوَةٍ تَخَالَفُ مَا ذَكَرَتْ فَإِنِّي لَا أَعْرِفُ صَحَّتِهَا)، فَمَعْنَاهُ أَنَّهَا بَاطِلَةٌ وَقُولُهُ: «وَلَا أَظْنُ اللَّهَ يَعْرِفُهُ فَالظَّنُّ هَا هَا بِمَعْنَى الْعِلْمِ كَقُولِهِ تَعَالَى: (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ التَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا) [الكهف (18): 53]، وَأَخْرَجَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ مُخْرِجَ قُولِهِ تَعَالَى: (فُلِّ إِنْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) [يوسوس (10): 18]، وَلَيْسَ الْمَرَادُ سَلْبُ الْعِلْمِ بِالسَّلْبِ... أَيْ وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ يَعْرِفُ اِنْتِفَاءَهُ وَكُلَّ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ اِنْتِفَاءُهُ فَلِيُسْ بِثَابِتٍ. (شرح ابن ابی الحدید 14/50)

أَوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّيَّةِ) [البيئة (98):]، فكان عليٌّ إذا أقبل قال أصحاب محمد صلى الله عليه وآله: قد صلى الله عليه وسلم: أَتَاكُمْ خير البرية بعد رسول الله صلى الله عليه وآله. (1)

جابر می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی ما آمد، حضرت نگاهی به او انداخت و فرمود: برادرم آمد. سپس با اشاره به کعبه فرمود: به پروردگار این بنا سوگند علی و شیعیانش رستگاران در قیامت هستند. سپس رو به ما کرده و فرمود به خدا سوگند، او اولین شماست در ایمان به خداوند، پایدارترین شماست در اجرای فرمان خداوند، وفادارترین شماست به عهد و پیمان خداوند برترین شماست در قضاؤت به حکم خداوند و رعایت برابری در تقسیم بیت المال عادل ترین شماست در رعایت حال مردم و امتیاز او نزد خدا از همه شما بالاتر است.

جابر می گوید: پس از آن، این آیه کریمه نازل شد که: (كساني که ايمان آورده و اعمال شايسته انجام دادند آن ها بهترین مخلوقات هستند) [البيئة (98): 7] و از آن زمان به بعد هرگاه علی علیه السلام جایی وارد می شد صحابه می گفتند: بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.

تعییر به: «واعظمکم عند الله مزیة» در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و «خیر البرية بعد رسول الله صلی الله علیه و آله» در کلام صحابه شاهد بر مدعاست.

قریب به همین مضمون از صحابه دیگر نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.

[66/66] عن معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (يا علي! أَنْصِصْ مُكَيْ يَا عَلَيْ بِالْبُيُّوَهِ فَلَا تُبُوَّهَ بَعْدِي وَ تَحْصِمُ النَّاسَ بِسَبْعٍ لَا يُحَاجِكَ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ قُرْيَشٍ أَنْتَ أَوْلُهُمْ

ص: 171

1- شواهد التنزيل 2/ 467 - 468، تاريخ مدينة دمشق 42/ 371، المناقب للخوارزمي 112 - 111 ورجوع شود به الدر المنشور

إِيمَانًا بِاللَّهِ وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَقْوَاهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَقْسَمُهُمْ بِالسَّوَيَّةِ وَأَعْدَلُهُمْ فِي الرَّعِيَّةِ وَأَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً). [\(1\)](#)

[67] عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (يا عَلَىٰ ، لَكَ سَبْعُ خَصَالٍ لَا يُحاجِجُكَ فِيهِنَّ أَحَدُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ : أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَاهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَرَأَهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَقْسَمُهُمْ بِالسَّوَيَّةِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَعْظَمُهُمْ مَزِيَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ). [\(2\)](#)

[68] عن أبي سعيد، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: خير البرية علي. [\(3\)](#)

پیامبر صلى الله عليه و آله فرمود: بهترین مردم على عليه السلام است.

[69] أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال لعلى [عليه السلام]: (وَالَّذِي نَفْسِي يَتَدِمَّدِا لَوْلَا - أَنْ يَقُولَ فِيكَ طَوَافِنُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا، لَا تَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذَ التُّرَابَ مِنْ أَثْرِ قَدَمِيْكَ؛ يَطْلُبُونَ بِهِ الْبَرَكَةِ) [\(4\)](#) يعني: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست سوگند اگر خوف آن نبود که عده ای از امت درباره تو غلو کرده و چیزی بگویند که مسیحیان درباره حضرت عیسیٰ عليه السلام گفتند (و تو را خدا بدانند) امروز (روز فتح خیر) درباره تو مطلبی می گفتم که از هر جا عبور کنی همه از خاک زیر پایت برای تبرک بردارند.

[70] سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن خير الناس. فقال: «خَيْرُهَا وَأَنْقَاهَا وَأَفْضَلُهَا

ص: 172

1- حلية الأولياء 1/ 65 - 66 تاريخ مدينة دمشق 42/ 58، ذخائر العقيبي 83 قال الطبرى: أخرجه الحاكمى، المناقب للخوارزمى 110 شرح ابن أبي الحديد 9/ 173، جواهر المطالب 1/ 204، كنز العمال 11/ 617، سبل الهدى والرشاد 11/ 296.

2- حلية الأولياء 1/ 65 - 66، كنز العمال 11/ 617.

3- المناقب للخوارزمى 111 ورجوع شود به شواهد التنزيل 2/ 459 - 474، الدر المنشور 6/ 379.

4- المعجم الكبير للطبراني 1/ 320، مجمع الروايد 9/ 131.

وأقربها إلى الجنة أقربها مني، ولا [فيكم] أتقى ولا أقرب إلى من علي بن أبي طالب. (1) از پیامبر صلی الله علیه وآلہ پرسیدند: بهترین مردم چه کسی است؟ فرمود: «بهترین، پرهیزگارترین، برترین و نزدیک ترین آنان به بهشت مقرب ترین آنان نزد من است. بین شما کسی پرهیزگارتر و نزدیک تر به من از علی علیه السلام نیست».

[71/71] ... وإنني أوصيت إلى علي، وهو أفضل من أتركه من بعدي. (2)

و در ضمن روایتی فرمود من وصیت خود را با علی بن ابی طالب در میان گذاشته ام (و او را وصی خود قرار دادم) که او برترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم.

[72/72] وعن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله - يوم يحضر المهاجرون والأنصار -: (يا عَلِيٌّ! لَوْ أَنَّ أَحَدًا عَبَدَ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ ثُمَّ شَكَّ فِيَّ وَأَهَلَّ بَيْتِكَ [في] تَكُونُ أَفْضَلُ النَّاسِ كَانَ فِي التَّارِ). (3) جابر می گوید: حضرت در حضور مهاجرین و انصار فرمود: ای علی اگر کسی آن گونه که سزاوار است بندگی و عبادت خدا را بنماید ولی در این مطلب تردیدی به خود راه دهد که تو و خاندان از همه مردم برتر هستید جایگاهش دوزخ است.

[73/73] قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لمبارزة علي بن أبي طالب لعمرو بن عبدود - يوم الخندق - أفضل من اعمال [عمل] أمتي إلى يوم القيمة. (4)

ص: 173

1- ينابيع المودة 2/ 274 - 275 به نقل از مودة القربي، المودة الثالثة

2- ينابيع المودة 2/ 297.

3- ينابيع المودة 2/ 298.

4- المستدرک 3/ 32، تاريخ بغداد 13/ 19، شواهد التنزيل 2/ 14، كنز العمال 11/ 23، المناقب للخوارزمي 107 ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 50/ 333 شرح ابن ابی الحید 19/ 61 - 60 و فی تفسیر الرازی 32/ 31 - فی تفسیر قوله تعالیٰ: (لَيَالٌ الْقُدْرَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ): أنه تعالى ذكر أن هذه الليلة خير، ولم يبين قدر الخيرية، وهذا كقوله صلى الله عليه و آله: (المبارزة على علیه السلام مع عمرو بن عبدود العاشری أفضل من عبادة أمتي إلى يوم القيمة).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مبارزه علی بن ابیطالب با عمرو بن عبدود در جنگ خندق از (همه) اعمال امت من تاریخ قیامت برتر است.

[74/174] و فی روایة: (أَبْشِرْ رِبْنَةَ عَلَيْهِ فَلَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلٍ أُمَّهَ مُحَمَّدٌ [أَمْتِي] لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ). (1) و در روایتی آمده است که حضرت فرمود: بشارت باد تو را ای علی، اگر عمل امروز تو با عمل (همه) امت من سنجیده شود، ترجیح با عمل تو خواهد بود.

نگارنده گوید: مناسب است اشاره شود که در آن روز نیز حضرت فرمود: (الْيَوْمَ بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ لِلشَّرِكِ [إِلَى الشَّرِكِ] كُلُّهُ). (2)

ابن تیمیه - درباره حدیث سابق بر طبق عادت و طینتش! - اشکال کرد که این حدیث ساختگی است چگونه ممکن است کشتن یک کافر از عبادت همه برتر باشد؟ اصلاً نامی از عمرو بن عبدود جز در این غزوہ برده نشده!

اشکال

برهان الدین حلبی در رد او می گوید روایت شده که او در جنگ بدر حضور داشت و مجروح گردید لذا نتوانست در أحد حاضر شود از این روی در جنگ

ص: 174

1- شواهد التنزيل / 12 و رجوع شود به ينابيع المودة 1/ 281، 284.

2- حياة الحيوان الكبرى / 1، 387، شرح ابن أبي الحديد 13/ 261، 285 و 19/ 61، ينابيع المودة 1/ 128، 284. وقال أبو بكر بن عياش: لقد ضرب علي بن أبي طالب عليه السلام ضربة ما كان في الإسلام أيمان منها: ضربته عمراً يوم الخندق، ولقد ضرب على [عليه السلام] ضربة ما كان في الإسلام أسام منها، يعني ضربة ابن ملجم لعن الله. (شرح ابن أبي الحديد 19/ 61)

خندق با نشان آمد تا حضور او معلوم باشد! او نذر کرده بود تا پیامبر صلی الله علیه و آله را نکشد روغن بر سرش نمالد (وبه آراستن خود نپردازد). مرحوم امین افزوده:

بنابر روایت حاکم او نفر سوم قریش محسوب می شده! و معروف است که او را فارس یلیل نامیدند به نام مکانی که در آن جا برای او واقعه ای مشهور اتفاق افتاده بود و این لقب برای او در اشعار عرب (نیز) آمده است. [\(1\)](#)

نگارنده گوید: در اشعار حسان بن ثابت نیز اشاره به حضور او در بدر شده [\(2\)](#) بلکه برخی گفته اند: أمر عمرو بن عبدود أشهـر وأكـثر من أن يـحـجـجـ بـهـ... ليـسـ أحـدـ... يـذـكـرـ عمـراـ إـلـاـ قالـ: كانـ فـارـسـ قـرـيـشـ وـشـجـاعـهاـ. [\(3\)](#)

[75] عن عمر بن الخطاب، قال: أشهد على رسول الله صلی الله علیه وسلم لسمعته وهو يقول: (لَوْأَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَصِعْنَ فِي كَفَةِ مِيزَانٍ، وَوَضَعَ إِيمَانَ عَلَيِ فِي كَفَةِ مِيزَانٍ، لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلَيِّ) [\(4\)](#)

عمر شهادت می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در کفه ترازویی گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر آن، ترجیح و برتری با ایمان علی خواهد بود.

[76] قال عبد الله بن مسعود: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلَىٰ بْنُ

ص: 175

1- اعيان الشيعة /1 264 - 265 .

2- شرح ابن أبي الحميد 1290 /13 - 29: لقد لقيت غدة بدر عصبة.

3- شرح ابن أبي الحميد 13 /13 288 - 292 .

4- المناقب للخوارزمي 131، تاريخ مدينة دمشق 42 /341، قال ابن عساكر: رواه العتيقي عن الدارقطني في كتاب فضائل الصحابة، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 230، الرياض النضرة 3 /206، ذخائر العقبى 100، جواهر المطالب 1 /268، كنز العمال 11 /617.

أَبِي طَالِبٍ، وَ خَيْرُ شَبَابِكُمُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ خَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ). [\(1\)](#)

ابن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابی طالب بهترین جوانان شما امام حسن و امام حسین، و بهترین زنان شما فاطمه است.

[77/77] عن أم سلمة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: لو لم يخلق الله علیاً ما كان لفاطمة كفوء. [\(2\)](#) يعني: اگر خدا علی را نمی آفرید برای فاطمه همتای در عالم وجود نداشت !

[78/78] ورد في ضمن روایة أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمة عليها السلام: (يا بنتي، لك رقة الولد، وعلی أعز علی منك) [\(3\)](#)

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «من نسبت به تو مهربانی پدر و فرزندی دارم ولی علی نزد من از تو گرامی تر است».

این روایات به ضمیمه آن چه درباره «برتری حضرت فاطمه علیها السلام» خواهد آمد، به روشنی دلالت بر برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران دارد؛ زیرا آن حضرت همتای فاطمه علیها السلام است، و از آن بانوی گرامی - که محبوب ترین شخص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و از همه برتر است - عزیزتر و گرامی تر می باشد. [\(4\)](#)

ص: 176

1- تاريخ بغداد 5/157، تاريخ مدينة دمشق 14/167، كنز العمال 12/102.

2- الفردوس للديلمي 3/373، كنز الحقائق للمناوي (بهامش الجامع الصغير طبعة البابي) 77، رشفة الصادي للحضرمي 83، ينابيع المودة 2/67، 80، 244، 286، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي 1/66.

3- المعجم الكبير للطبراني 11/56، كنز العمال 11/627. قال الهيثمي والصالحي الشامي: رواه الطبراني ورجاله رجال الصحيح. (مجامع الزوائد 9/202، سبل الهدى والرشاد 11/44).

4- رجوع شود به صفحه 1570: «همسری فاطمه علیها السلام».

[79/79] عن أنس بن مالك أنّ النبي صلّى الله عليه و سلم قال: (إِنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يُضِئُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَا يَزْهُرُ كَوْكُبُ الصِّبْحِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا). (1)

وفي لفظ: على يزهـر في الجنة كـكوكـب [كـكوكـب] الصـبح لأـهل الدـنيـا. (2)

يعني: على بن ابي طالب عليه السلام در بهشت برای بهشتیان چنان می درخشد (ونورافشانی می کند) مانند درخشش ستاره صبح برای اهل دنیا !

[80/80] عبد الله بن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله عليه و آله فرمود: آیا از من نمی پرسید که برترین شما کیست؟ گفتند آری! فرمود:

(أَفَضَّ لِكُمْ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَقْدَمُكُمْ إِسْلَامًا وَأَفْرَكُمْ إِيمَانًا وَأَكْثَرُكُمْ عِلْمًا وَأَرْجَحُكُمْ حِلْمًا وَأَشَدُكُمْ لِلَّهِ غَصَبًا وَأَشَدُكُمْ نِكَاحًا فِي الْعَدُوِّ، فَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، فَقَدْ عَلِمْتُهُ عِلْمِي وَاسْتَوْدَعْتُهُ سِرِّيْ [وَوَكَّلْتُهُ فَهُوَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي] وَهُوَ أَمِينِي عَلَى أُمَّتِي)

برترین شما علی بن ابی طالب است در اسلام بر شما مقدم در ایمان از همه کامل تر در داشت از همه افزون تر در حلم و بردباری از همه برتر به خاطر خدا غضبیش از همه شدیدتر و تأثیرش در شکست دشمن از همه شما بیشتر است.

شنقیطی، استاد الازهر می گوید: ضروری است کسی که خدا او را همتای سرور بانوان جهانیان قرار داده، بزرگ و آقای عرب و مهتر و سرور همه خاندان نبوت باشد. (کفاية الطالب 174)

ص: 177

1- مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام لابن المغازلي 130

2- الفردوس للديلمي 349/5 الجامع الصغير 2/178 كنز العمال 11/604، 611 (به نقل از فضائل الصحابة بيهقى و فردوس ديلمى، تاريخ حاكم، ...)، الصواعق المحرقة 125، فيض القدير 4/472، ينابيع المودة 2/97. وفي روایة: «علیٰ يزهـر بأـهل الدـنيـا كما يـزهـر كـكوكـب الصـبح لأـهل الدـنيـا». (جواهر المطالب 1/230، الأربعين المنتقى من مناقب المرتضى عليه رضوان العلى الأعلى، تأليف ابـي الخـير اـحمد بن إسماعـيل الفـزوـينـيـ، الـبابـ الحـادـيـ عـشـرـ. (در مجلـةـ تـراـثـناـ 1/107ـ بهـ طـبعـ رسـيـدـهـ استـ)

او بندۀ خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه است. من داشش خویش را به او تعلیم کرده و اسرارم را نزد او به ودیعت نهادم. او امین من بر امت من است.

و بنابر روایتی پیش از جمله اخیر افزوده شده امور خویش را به او واگذار کردم او خلیفه و جانشین من در خاندانم می باشد.

یکی از حاضرین [که از قریش بود!]- گفت: علی چنان پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه را شیفته خود کرده که هیچ عیبی در اونمی بیند آیه شریفه: (فَسَبَّصِرُ وَ يُبَصِّرُونَ * بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ) [القلم (68): 5-6] در مذمت آن شخص نازل گردید. (1)

[81/81] قال أمير المؤمنين عليه السلام: (ما نزلت آية في كتاب الله حلال وعزال وقد علمت متى نزلت وفيما أنزلت وما من فرض رجلا إلا وقد نزلت فيه آية من كتاب الله لتسوقه إلى جنة أو نار. فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين فما نزلت فيك؟ فقال: لو لا أنك سائلتي على رؤوس الملا ما حذثك أمة تقرأ: (أَفَمَنْ كَانَ عَلَى يَقِنَّةٍ مِّنْ رَبِّهِ وَ يَتَلَوَ شَاهِدٌ مِّنْهُ) [هود (11): 17]، رسول الله صلى الله عليه وآل‌ه وسلم على يقنة من ربها و أنا الشاهد منه أتلوه وأتبעה والله لئن تعلمون ما خصانا الله عز وجل به أهل البيت أحبا إليني ممما على الأرض من ذهبة حمراء أو فضة بيضاء). (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هیچ آیه ای در کتاب خدا نازل نگردید مگر آن که من زمان نزول و شأن نزول آن را می دانم مردی از قریش نیست جز آن که در کتاب خدا آیه ای درباره اش آمده اور ابه بهشت می کشاند یا به جهنم!

کسی از آن حضرت پرسید: یا امیرالمؤمنین درباره شما چه آیه ای نازل

ص: 178

-
- 1- شواهد التنزيل 2/ 356 - 357، قسمت های داخل کروشه، از روایت دیگری است که حاکم حسکانی پیش از این روایت به نقل از کعب بن عجرة و عبد الله بن مسعود نقل کرده است.
 - 2- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 220، ورجوع شود به شواهد التنزيل 1/360، 361، 362، 366 تفسیر الشعلی 162/5، شرح ابن ابی الحدید 7/220، یناییع المودة 1/295.

شده؟ حضرت پاسخ داد: اگر در ملاً عام نمی پرسیدی پاسخ تورا نمی دادم، آیا در قرآن نمی خوانی: (أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِّنْ رَبِّهِ وَ يَنْلَاوُهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ؟!)

پیامبر صلی الله علیه و آله بر حجّتی روشن از پروردگار بود و من شاهد (رسالت) او، و تالی تلو پیامبر صلی الله علیه و آله هستم (که در مقام و عظمت) در کنار آن حضرت و پس از او قرار می‌گیرم به خدا سوگند اگر بدانید که خدا چه ویژگی هایی به ما اهل بیت عنایت فرموده از تمام طلا و نقره ای که بر روی زمین است نزد من بهتر است.

[82/82] ابن مسعود در افتخار به شاگردی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: و ختمت القرآن علی خیر الناس علی بن ابی طالب [علیه السلام]. یعنی: من قرآن را نزد بهترین مردم که علی بن ابی طالب علیه السلام است ختم کردم. (۱)

[83/83] وقال: (كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ أَفْضَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَيْيَ بْنُ أَبِي طَالِبٍ). (2)

و نیز ابن مسعود می گوید این سخن ورد زبان ها بود که برترین شخص مدینه - یعنی از مهاجرین و انصار - علی بن ابی طالب علیه السلام است.

[84] عطیه از حایرین عیدالله انصاری پرسید: علی در میان شما چه

179:

- المعجم الأوسط / 101، المعجم الكبير 9/76، تاريخ مدينة دمشق 401/42، مجمع الزوائد 9/116، 288. قال الصالحي الشامي وروى الطبراني بسنده جيد. (سبل الهدى والرشاد 11/403)
 - فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 207، شماره 260، 155، 155، 219، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/747، 802، شماره 1033، 1097 (طبعه دار ابن الجوزي، الرياض)، كشف الأستار 3/195، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 2/311، الرياض النصيرة 3/182، مجمع الزوائد 9/116. قال ابن حجر: روى البزار... رجاله موثقون. (فتح الباري 7/47) وصى الله بن محمد عباس نيز در تعليقه فضائل الصحابة (آدرس گذشته) حكم به صحت آن نموده است.

جایگاهی داشت؟ جابر پاسخ داد: کان خیر البشر یعنی: او بهترین فرد بشر بود. (1)

ذهبی متعصب در ادامه - به مقتضای طینش ! - می گوید:

شاید مقصود، بهترین فرد بشر در زمان خودش باشد.

با آن که ذهبی خوب می داند مقصود جابر، بهترین فرد بشر در همه زمان هاست.

[85/85] ابوالأسود دئلی بهترین بودن امیر المؤمنین علیه السلام را در ضمن ابیاتی در رثای آن حضرت بیان کرده و در اشعارش گفته:

أَفِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ [الصَّيَامُ] فَجَعَلْتُمُونَا *** بِخَيْرِ النَّاسِ طَرَّأً أَجْمَعِينَا (2)

یعنی: آیا در ماه (مبارک رمضان، ماه) روزه ما را به مصیبت بهترین همه در مردمان داغدار کردید؟!

این ابیات در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است. (3)

[86/86] نجاشی شاعر نیز در ضمن ابیاتی آن حضرت را برترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده و می گوید:

ص: 180

1- میزان الاعتدال 2/289، لسان المیزان 3/166

2- الزوائد 9/144 - 145، هیثمی پس از نقل، حکم به اعتبار آن کرده است و گفته: رواه. مجمع الطبراني و هو مرسلا، و إسناده حسن.

3- در برخی مصادر مانند مصدر گذشته اشتباهاً الشهير الحرام بود و هم چنین: المعجم الكبير 1031، محاضرات الادباء 4/278، أسد الغابة 4/40 ولی در منابع ذیل باللفظ «الشهر الصيام» آمده است الاستیعاب 3/1132، تهذیب الکمال 20/489، تاریخ الطبری 4/116، مروج الذهب 2/416، الأغاني 12/504، الكامل لابن الأثير 3/395، الوافي بالوفيات 21/182، شذرات الذهب 1/51، تاریخ الخلفاء 205، سبل الهدى والرشاد 11/307.

[87/87] قال عدي بن حاتم الطائي خطاباً لمعاوية - أَمَّا بَعْدُ فِتَنَاهُ كَلِمَتَنَا وَأَمْتَنَا وَيَحْقِنَ بِهِ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ نَدْعُوكَ إِلَى أَفْضَلِ النَّاسِ سَابِقَةً وَأَحْسَنِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ آثَارًا وَقَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ. (2)

عـدى پـسر حـاتـم به مـعاـويـه گـفت ما توـرا دـعـوت مـی کـنـیـم به اـمـرـی کـه باـعـث وـحدـت کـلمـه وـاتـحـاد اـمـت اـسـلام وـمانـع خـونـرـیـزـی بـین مـسـلـمـانـان است. اـز توـمـی خـواـهـیـم کـه رـهـبـرـی کـسـیـ رـا بـپـذـیرـی کـه سـابـقـه اـش اـز هـمـه بـرـتـر وـآـثـار او در دـین اـسـلام اـز هـمـه نـیـکـوـتـر است وـمـرـدـم خـلـافـت او رـا بـپـذـیرـفـتـه اـنـد

[88/88] عن أبي بكر انه رأى عليا [عليه السلام] يوما فقال: من سره أن ينظر إلى أفضـل الناس منزلـة و أقربـهم قـرـابة و أعـظـمـهم غـناً عن رسول الله صـلـى الله عليه وآلـه فـلـيـنـظـرـ إلىـ هـذـاـ. (3)

وـفي لـفـظـ: من سـرـهـ أنـ يـنـظـرـ إـلـىـ أـعـظـمـ النـاسـ مـنـزلـةـ منـ رسـولـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـأـقـرـبـهـ قـرـابةـ وـأـفـضـلـهـ دـالـةـ وـأـعـظـمـهـ غـنـاءـ عنـ نـبـيـهـ فـلـيـنـظـرـ إـلـىـ هـذـاـ. (4)

از اـبـوـبـكـرـ نـقـلـ شـدـهـ کـهـ باـ اـشـارـهـ بـهـ اـمـیرـالـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ گـفتـ: هـرـ کـسـ دـوـسـتـ دـارـدـ نـظـرـ نـمـایـدـ بـهـ کـسـیـ کـهـ درـ مـنـزـلـتـ وـ جـایـگـاهـ نـزـدـ پـیـامـبرـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـآلـهـ اـزـ هـمـهـ بـرـتـرـ، درـ خـوـیـشاـونـدـیـ اـزـ هـمـهـ بـهـ آـنـ حـضـرـتـ نـزـدـیـکـ تـرـ وـ درـ کـفـایـتـ اـمـورـ آـنـ حـضـرـتـ اـزـ هـمـهـ کـوـشـاـتـرـ استـ بـهـ اـبـنـ شخصـ نـگـاهـ کـنـدـ.

صـ: 181

-
- 1- شـرـحـ ابنـ أـبـيـ الحـدـيدـ /3ـ 89ـ 90ـ
 - 2- شـرـحـ ابنـ أـبـيـ الحـدـيدـ /4ـ 20ـ 21ـ
 - 3- نـظـمـ درـرـ السـمـطـينـ 129
 - 4- مـرـاجـعـهـ شـودـ بـهـ تـارـيـخـ مدـيـنـةـ دـمـشـقـ 73/42ـ 411ـ، كـنـزـ العـمـالـ 13ـ 115ـ 116ـ، وـفـيـ الصـوـاعـقـ المـحرـقةـ 177ـ 178ـ عنـ الدـارـقـطـنـيـ: (وـأـفـضـلـهـمـ حـالـةـ، وـأـعـظـمـهـمـ حـقـاـًـ عـنـ دـرـسـوـنـ رسـولـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـیـهـ وـآلـهـ). وـفـيـ الـرـيـاضـ النـصـرـةـ 3ـ 119ـ عنـ اـبـنـ السـمـانـ، وـفـيـهـ: (وـأـحـظـهـمـ عـنـدـهـ مـنـزلـةـ) وـرـجـوعـ شـودـ بـهـ جـواـهـرـ العـقـدـيـنـ. 380

[89/89] قال معاوية لابن العباس: فما تقول في علي؟ قال: رضي الله عن أبي الحسن، كان والله علماً، الهدى وكهف التقى، ومحل الحجا، وبحر الندى، وطُوْد النهي، وكهف العلا للورى، داعياً إلى المحجة العظمى، متمسكاً بالعروة الوثقى، خيراً من آمن وانتقى، وأفضل من تقمص وارتدى، وأبى من انتعل وسعي، وأفصح من تنفس وقرأ، وأكثر من شهد النجوى، سوى الأنبياء والنبي المصطفى، صاحب القبلتين فهل يوازيه أحد؟ وهو أبو السبطين فهل يقارنه بشر؟ وزوج خير النساء فهل يفوقه قاطن بلد؟ للاسود قتال، وفي الحروب ختال، لم تَرَعني مثله ولم تَرَى، فعلى من انتقصه لعنة الله والعباد إلى يوم التناد [قال: إيه يا بن عباس، لقد أكثرت في ابن عمك]. (1)

در ضمن روایتی آمده است: معاویه از ابن عباس پرسید: نظرت درباره علی چیست؟

او در پاسخ - با شمردن ذره ای از بی نهایت اوصاف و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام - آن حضرت را برترین مؤمنان معرفی نموده و گفت: (با وجود این اوصاف) آیا ممکن است کسی با او برابری نماید؟!

آیا بشری همتای او یافت می شود؟!

آیا می شود برتر از او وجود داشته باشد؟!

ص: 182

1- مروج الذهب 3/ 51 - 52، جمهرة خطب العرب لأحمد زكي صفت 2/ 92 - 93 ورجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 10/ 240، مجمع الزوائد 9/ 159، ملحقات إحقاق الحق 31/ 447 - 448 به نقل از امین الدولة شیزری (متوفی 622) در جمهرة الإسلام صفحه 28 ملحقات إحقاق الحق 31/ 448 - 449 به نقل از شافعی حضرمی در وسیله الآمل [[المآل ظ]] ورق 124 (نسخة مکتبه ظاهریه دمشق). به نظر می رسد «سوی الأنبياء» را ابن عباس نگفته بلکه تحریف گران افزوده باشند.

[90/90] وروی الواقدي، قال: سئل الحسن عن على عليه السلام... (1) فقال: ما أقول في من جمع الخصال الأربع: اثمنانه على براءة، وما قال له الرسول صلى الله عليه وآله في غزوة تبوك، فلو كان غير النبوة شيء يفوته لاستثناءه، وقول النبي صلى الله عليه وسلم: «الثقلان كتاب الله وعترتي»، وإنه لم يؤمِّر عليه أمير قتّ، وقد أمرت الأمراء على غيره. (2)

کسى از حسن بصرى پرسيد: نظر تو درباره علی علیه السلام چیست؟ پاسخ داد: چه بگوییم درباره کسى که چهار ویژگی در او جمع شده:

1. در رساندن آیات اول سوره توبه امین شمرده شد و خدا به او اعتماد کرد!

2. پیامبر صلى الله عليه وآلہ در غزوہ تبوك درباره اش حدیث منزلت را فرمود و اگر جز نبوت فاقد چیز دیگری بود بیان می فرمود.

3. در حدیث ثقلین، عترت (که علی علیه السلام سرور و بزرگ آن هاست) در کنار قرآن ذکر شده است.

4. علی علیه السلام هیچ گاه تحت فرمان کسی قرار نگرفت در حالی که بقیه صحابه تحت فرماندهی دیگران قرار گرفتند.

او با زیرکی مقصودش را در بیان ویژگی های خاص حضرت مطرح کرده است. غرضش آن که دیگران قابل قیاس با علی علیه السلام نیستند؛ زیرا ابویکر از رساندن آیات سوره توبه عزل شد، و او و عمر هر دو تحت فرماندهی عمرو بن العاص و اسامه قرار گرفتند. (3)

ص: 183

1- در این روایت از واقعی آمده است: و كان يُظَنْ به الانحراف عنه، ولم يكن كما يُظَنْ، يعني سؤال كتنده گمان می کرد که حسن بصری مخالف امیر المؤمنین علیه السلام است ولی این گمان بیجا بود. نگارنده گوید: نظرات درباره حسن بصری مختلف است، غرض ما از استشهاد به کلام او از جهت اعتبارش نزد عامه است که او را از دانشمندان و بزرگان تابعین می دانند.

2- شرح ابن ابی الحدید /4- 95 - 96

3- رجوع شود به تشیید المطاعن /1- 367

[91/91] در روایتی دیگر آمده که حسن بصری با شمردن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: (إن علياً [عليه السلام] كان في أمره علياً) علی علیه السلام در کارش بلند مرتبه و رفیع الشأن بود سپس آن حضرت را برترین شخص از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و به روایات «وأبوهما خير منها» و «زوجتك خير أمتي» استناد نمود و گفت: اگر در امت کسی برتر از علی علیه السلام بود بایستی در ادامه به عنوان استثنای نام برده می شد آن حضرت بین خودش و علی علیه السلام عقد اخوت بست، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین است و بهترین برادر را دارد! [\(1\)](#)

* در روایت شماره 98 خواهد آمد که: ... و هو معی في السماء الأعلى.

* در روایت شماره 115 از حدیفه خواهد آمد که.... وإنه لخير من مضى بعد نبيكم و من بقي إلى يوم القيمة

به خدا سوگند که... او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین گذشتگان و آیندگان است.

ص: 184

1- وروى أبا بن عياش، قال: سألت الحسن البصري عن علي عليه السلام، فقال: ما أقول فيه! كانت له السابقة، والفضل والعلم والحكمة والفقه والرأي والصحبة والنجدة والبلاء والزهد والقضاء والقرابة، إن علياً [عليه السلام] كان في أمره علياً، رحم الله عليه علياً، وصلّى الله عليه! فقلت: يا أبا سعيد، أنت تقول: (صلى الله عليه) لغير النبي صلّى الله عليه وآله! فقال: ترجم على المسلمين إذا ذكروا، وصل على النبي وآله وعلى خير آله. قلت: أهو خير من حمزة و جعفر؟ قال: نعم. قلت: و خير من فاطمة و ابنيها؟ قال: نعم، والله إنه خير آل محمد كلهم، ومن يشك أنه خير منهم، وقد قال رسول الله صلّى الله عليه وسلم: «وأبوهما خير منها»! ولم يجر عليه اسم شرك، ولا شرب خمر، وقد قال رسول الله صلّى الله عليه وسلم لفاطمة عليها السلام: «زوجتك خير أمتي»، فلو كان في أمته خير منه لاستثناه، ولقد آخر رسول الله صلّى الله عليه وآله بين أصحابه، فآخر بين على و نفسه فرسول الله صلّى الله عليه وآله خير الناس نفسها، و خيرهم أخاً. قلت: يا أبا سعيد، فما هذا الذي يقال عنك إنك قلت في علي؟ فقال: يا بن أخي، أحقن دمي من هؤلاء الجبارية، ولو لا ذلك لشالت بي الخشب. (شرح ابن أبي

الحديد 4/96)

* در روایت شماره 401 خواهد آمد که: قال حذیفة بن الیمان: آخى رسول الله صلی الله عليه و آله بين أصحابه الأنصار والمهاجرين، فكان يؤاخى بين الرجل ونظيره، ثم أخذ بيده عليّ بن أبي طالب، فقال: «هذا أخي»، قال حذیفة: رسول الله صلی الله عليه و آله سید المسلمين و إمام المتقين و رسول رب العالمين الذي ليس له في الأنام شبيه ولا نظير، وعليّ بن أبي طالب أخوان.

حذیفه می گوید: پیامبر صلی الله عليه و آله که بین مهاجرین و انصار پیمان برادری ایجاد نمود برای هر کسی نظیر خودش را انتخاب نمود سپس دست علی علیه السلام را گرفت و (با او پیمان برادری بست و) فرمود: «این برادر من است!»!

حذیفه می گوید: پیامبر صلی الله عليه و آله که آقا و سرور مسلمانان، پیشوای پرهیزگاران، و فرستاده پروردگار عالمیان است و شبیه و همتا و نظیری بین مردمان برای او قابل تصور نیست - و علی بن ابی طالب علیه السلام با یکدیگر برادرند!

* در روایت شماره 446 خواهد آمد که: ... و معی فی السَّمَاءِ الْأَعُلَى.

* در ضمن روایت شماره 625 از سعد بن ابی وقار خواهد آمد که: كَانَتْ لِعَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنَاقِبُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ

در روایات مربوط به خوارج خواهد آمد: «يَقْتُلُ هَذِهِ الْعِصَابَةَ خَيْرٌ أَمْتَى» یعنی خوارج را بهترین امت من - که اشاره به امیر مؤمنان علیه السلام باشد - می کشد. (1)

* و در روایت مفصلی بعد از روایت شماره 831 خواهد آمد که عایشه می گوید: از پیامبر صلی الله عليه و آله شنیدم که درباره خوارج فرمود: «محبوب ترین افراد نزد

ص: 185

1- رجوع شود به دفتر سوم متن و پاورقی صفحه 1289 - 1290. و در پاورقی صفحه 1251 خواهد آمد: قال ابن حجر: و عند الطبراني - من هذا الوجه - مرفوعاً: «هم شر الخلق والخليقة يقتلهم خير الخلق والخليقة». (فتح الباري 253 / 12)

من و خدا خوارج را می کشد»). (1)

وروشن است که قتل خوارج به دست امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت. (2)

* در ضمن قضیه مفصلی خواهد آمد که بریده می گوید: پس از شنیدن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ کس نزد من محبوب تر از علی علیه السلام نبود. (3)

* روایات فراوان که در تقدیم آفرینش نور پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام وارد شده نیز دلالت روشن بر برتری آن ها دارد (4)

* در همین راستا نسائی بایی را منعقد نموده با عنوان: «ذکر منزلة علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] من الله عزّ و جلّ». (5)

ص: 186

1- تاريخ بغداد 171/10 - 172: يقتلهم أحبّهم إلى وأحبّهم إلى الله تعالى.

2- «يمرون من الدين كما يمرق السهم من الرمية... آيتهم رجل إحدى يديه... مثل ثدي المرأة - أو قال: مثل البصعة - تدر در، يخرجون على حين فقة من الناس». قال أبو سعيد: أشهد سمعت من النبي صلی الله علیه و آله، و اشهد ان علیاً [علیه السلام] قتلهم و أنا معه. (صحیح البخاری 52/8)

3- فما كان من الناس أحد بعد قول رسول الله صلی الله علیه و آله أحب إلى من على علیه السلام (رجوع شود به مسنند أحمد 350/5 ، السنن الكبرى للنسائي 351/5 ، خصائص أمير المؤمنين علیه السلام 102 ، تاريخ مدينة دمشق 196/42 ، ذخائر العقبى 68 ، الرياض النضرة 3/129 ، البداية والنهاية 5/121 و 7/380 ، السيرة النبوية لابن كثير 4/202 ، جواهر المطالب 1/87 ، سبل الهدى والرشاد 6/236) قال الهيثمي:... رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح غير عبد الجليل بن عطية، وهو ثقة، وقد صرّح بالسماع وفيه لين (مجمع الزوائد 9/127) حمزة أحمد زین نیز در تعلیقه اش بر مسنند أحمد 16/483 شماره 22863 (طبعه دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح.

4- به عنوان نمونه رجوع شود به غایة المرام للسيد هاشم البحرياني 1/25: الباب الأول في أن لولا الخمسة: محمد رسول الله، وعلي، وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام ما خلق الله آدم، ولا الجنّة، ولا النار، ولا العرش، ولا الكرسي، ولا السماء ولا الأرض، ولا الملائكة، ولا الإنس، ولا الجن... وأن رسول الله وأمير المؤمنين علیاً - صلوات الله علیهما وآلهما - خلقا من نور واحد، وخلق ملائكة من نور وجه علی علیه السلام من طريق العامة، وفيه تسعة عشر حديثاً

5- السنن الكبرى 5/107

الف) اعتراف مخالفان به افضلیت امیر المؤمنان علیه السلام نزد صحابه و تابعین

شایان ذکر است که جمعی از صحابه تابعین و فقهای اهل تسنن تصريح به افضلیت و برتری امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگران کرده اند، چنان که ابن حزم متعصب در ضمن کلامی به این مطلب اعتراف کرده است. [\(1\)](#)

و در آینده خواهد آمد که ابن عبدالبر در الاستیعاب می نویسد: عده ای از صحابه علی علیه السلام را اولین مسلمان می دانند و آن ها عبارت هستند از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر بن عبد الله انصاری، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم. آن ها علی علیه السلام را بر دیگر صحابه ترجیح داده و از همه برتر می دانستند. [\(2\)](#)

قال ابن ابی الحدید: والقول بالتفضیل - أی بتفضیل علی علیه السلام- قول قدیم قد قال به کثیر من الصحابة والتابعین، فمن الصحابة عمر والمقداد وأبو ذر وسلمان و جابر بن عبد الله وأبی بن كعب و حذيفة و بريدة وأبی أیوب و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف وأبی الهیشم بن التیهان و خزیمة بن ثابت و أبو الطفیل عامر بن وائلة والعباس بن عبد المطلب و بنوه و بنو هاشم کافّة و بنو المطلب کافّة.... إلى أن قال: فاما من قال بتفضیله علی الناس کافّة من التابعین فخلق کثیر کأویس القرنی وزید بن صوحان و صعصعة أخيه و جندب الخیر و عبیدة السلمانی و غيرهم ممن لا يُحصى کثرةً، ولم تكن

ص: 187

1- اختلف المسلمين فيمن هو أفضل الناس بعد الأنبياء عليهم السلام فذهب بعض أهل السنة وبعض أهل المعتزلة وبعض المرجئة وجميع الشيعة إلى أن أفضل الأمة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله علی بن أبي طالب [علیه السلام]، وقد روينا هذا القول نصاً عن بعض الصحابة وعن جماعة من التابعین والفقهاء. (الفصل في الملل والأهواء والنحل 4/111)

2- وفضله هؤلاء على غيره. به نقل از الاستیعاب 3/1090 و....

لفظة الشيعة تعرف في ذلك العصر إلا لمن قال بفضيله. (1)

ب) بسیاری از مطالبی که تحت عنوان **کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام...**»

گذشت دلالت بر برتری آن حضرت بر دیگران دارد. (2)

ج) آثار مستقل در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام

برخی از اهل تسنن در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام اثر مستقل نگاشته اند، مانند: **الحجّة الجلیلیة** فی نقض الحکم بالافضلیة، محمد معین بن محمد أمین سندي حنفی (متوفی 1161)

القول الجلیلی فی ثبوت افضلیة سیدنا علی علیه السلام، احمد بن خیری باشا بن یوسف حنفی مصری (متوفی 1387)

افضلیة الخليفة الراسد علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام]، محمد فؤاد صاهر

شیخ محمد جعفر طبسی نیز تأثیف مستقلی در این زمینه دارد با نام «**افضلیة أمیر المؤمنین علیه السلام عند الصحابة والتبعين و غيرهم**» مناسب است مراجعه شود.

ص: 188

1- شرح ابن أبي الحديد 221/20، 226 ورجوع شود به المغنی للقاضی عبد الجبار 20/2 ق 115. قالوا: فی سنة 212 أظهر المأمون القول بخلق القرآن وتفضیل علی بن أبي طالب علیه السلام وقال: هو أفضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم. (رجوع شود به: تاريخ الطبری 7/188، تاریخ الخلفاء للسيوطی، 334، الكامل لابن الأثیر 6/408، تاریخ أبي الفداء 2/29، نهاية الارب 229/7)

2- رجوع شود به صفحه 37 - 49 بویژه مطالب شماره 1 - 14، 18، 27 - 28، 30 - 36 .39

۲- حق با علی علیه السلام است !

اشارة

نویسنده‌گان عامه با اسناد متعدد و معتبر نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها به تعابیر گوناگون بیان فرموده که: «حق با علی است».

[1/92] ابویعلی موصلى (متوفى 307) به سند معتبر از ابوسعید خُدري نقل مى کند که گفت: به همراهى جمعى از مهاجرین و انصار به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفته بودیم که علی علیه السلام عبورش به آن جا افتاد پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اشاره کرد و فرمود: (الْحَقُّ مَعَ ذَا، الْحَقُّ مَعَ ذَا). یعنی: «حق با این است، حق با این است». (1)

[2/93] در روایتی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق امیر مؤمنان علیه السلام به این کیفیت آمده است که: (رَحِمَ اللَّهُ عَلَيْأَ، اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ). (2)

البته حدیث پردازان برای آن که دیگر صحابه را نیز بی بهره نگذارند در کنار این فضیلت برای دیگران نیز فضائلی تراشیده و به این

ص: 189

- 1- مسند أبي يعلى 318/2، ومراجعه شود به الشريعة للآجري 1759/4، تاريخ مدينة دمشق 449/42، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 199، كنز العمال 11/621.
- 2- المستدرك 3 - 125، المحاسن والمساوئ للبيهقي 37.

حدیث ضمیمه و آن را نقل نموده اند. (۱) ما از باب تقییک در حجیت اعتراف آنان را به فضیلت مولا می پذیریم ولی به ادعاهای بی اساس آنان درباره دیگران وقوعی نمی نهیم! (۲)

[3/94] عامه نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر برای امیر مؤمنان علیه السلام دعا کرد که: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ ... أَدِيرُ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ). یعنی: بارالله! دوست علی را دوست بدار (و یاری کن)، و دشمنش را دشمن بدار... و حق را با او قرار ده، هر جا که باشد». (۳)

اسناد روایات

هیثمی (متوفی 807) و ابن حجر هیثمی مکی (متوفی 974) حکم به اعتبار اولین روایت کرده اند. (۴)

ص: 190

- 1- مراجعه شود به سنن ترمذی 5/297، البحر الزخار للبزار 3/51، مسنند أبي يعلى 1/419، المعجم الأوسط للطبراني 6/95، الكامل لابن عدي 6/445، معرفة الصحابة لأبي نعيم 1/318، تاريخ مدينة دمشق 30/63 و 42/44 و 44/48 و 448 و 139، الرياض النصرة 1/48، تهذیب الكمال 10/402، تذكرة الحفاظ 3/844، سیر أعلام النبلاء 15/279 تاریخ الإسلام للذهبي 3/642، المناقب للخوارزمی 104 فرائد السمطین 1/176، 439، تفسیر الخازن 4/173، العقد الشمین 43، تاریخ الخلفاء للسيوطی، 58، الجامع الصغیر 2/9، کنز العمال 11/643، سمط النجوم العوالی 3/36، فیض القدیر 4/25.
- 2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1723 وست هشتم: «تقییک در حجیت».
- 3- منابع آن در صفحه آینده، پاورقی های 2 - 5 خواهد آمد.
- 4- رواه أبو يعلى، و رجاله ثقات (مجموع الزوائد 7/234 - 235 و رجوع شود به تطهیر الجنان 350 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبدالوهاب عبد اللطیف). ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را نقل کرده و شیری در تعلیقه اش در مورد تخریج آن گفت: لم أقف عليه يعني آن را در منابع نیافتم. نگارنده گوید: برخی مصادر آن ذکر شد سپس گفت: در سنداش صدقه بن الربیع وجود دارد که حال او برای من روشن نیست لذا من در حکم بر این سند توقف می کنم. (المطالب العالية لابن حجر، تحقیق عبد الله بن ظافر بن عبدالله الشهري، طبع الرياض 16/147 - 148) نگارنده گوید: قال الهیثمی: صدقه بن الربیع ... ثقة. (مجموع الزوائد 10/256) و ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده است. (الثقافت 8/319)

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) روایت دوم را صحیح دانسته اند [\(1\)](#)

ابن حجر هیتمی (متوفی 974)- که از متعصبین عامه است - درباره روایت سوم می نویسد: بدون هیچ شک و شببه ای این حدیث صحیح است، جماعتی آن را نقل کرده اند و بسیاری از اسناد آن صحیح و نیکو است. [\(2\)](#)

برهان الدین حلبی و دهلوی نیز قریب به همین عبارت را نگاشته اند. [\(3\)](#)

احمد زینی دحلان می نویسد و هو حدیث صحیح رواه کثیر من أصحاب السنن. [\(4\)](#) و محمد الصبان مصری (متوفی 1206) می گوید: کثیر من طرقه صحیح او حسن. [\(5\)](#)

روایت با تعابیر دیگر

[4/95] امیر المؤمنین علیه السلام در مناشه روز شورا فرمود: فَأَنْشُدُكُمْ بِاللهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ وَعَلَيٍّ مَعَ الْحَقِّ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ

ص: 191

-
- 1- المستدرک 124/3 - 125.
 - 2- الصواعق المحرقة 42: انه حدیث صحیح لا مریة فيه وقد أخرجه جماعة... وکثیر من أسانیدها صحاح و حسان ولا التفات لمن قدح في صحته
 - 3- السیرة الحلبیة 3/336، ورجوع شود به کلام شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکاة (اشعة اللمعات 4/679 - 680).
 - 4- الدرر السنیة في الرد على الوهابية 11.
 - 5- اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 167

حيث زال» ؟ قالوا: اللهمّ نعم. (1) شما را به خدا آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: «حق با علی و علی با حق است و هر جا که علی باشد حق بر مدار او می چرخد»؟ گفتد: خدا آیا آری می دانیم.

[5/96] عن الأصيغ بن نباتة، قال: لَمَّا أَصْبَغَ زِيدَ بْنَ صُوحَانَ يَوْمَ الْجَمْلِ أَتَاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ [عَلِيهِ السَّلَامُ] وَبِهِ رَمْقٌ فَوْقَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهُوَ لَمَّا بَهْ فَقَالَ: رَحْمَكَ اللَّهُ - يَا زِيدَ - فَوَاللَّهِ مَا عَرَفْنَاكَ إِلَّا خَفِيفُ الْمَؤْنَةِ كَثِيرُ الْمَعْوَنَةِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: وَأَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ عَالَمًا وَبِآيَاتِهِ عَارِفًا، وَاللَّهُ مَا قَاتَلَتْ مَعَكَ مِنْ جَهَلٍ وَلَكُنْيَةَ سَمِعْتَ حَذِيفَةَ بْنَ الْيَمَانَ يَقُولُ: سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (عَلَيْهِ أَمِيرُ الْبَرَّةِ، وَقَاتِلُ الْفَجَرِ، مَنْصُورٌ مَنْ تَصَرَّهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، إِلَّا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ، إِلَّا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ يَتَبَعُهُ، إِلَّا فَمِيلُوا مَعَهُ). (2)

اصبغ بن نباته می گوید زید بن صوحان در جنگ جمل بر زمین افتاد، : و هنوز رمی داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین او آمد و به او فرمود: خدایت رحمت کند که تو همیشه کم هزینه بودی و یاری فراوان داشتی. زید سرش را بلند کرد و گفت: خدا تو را نیز رحمت نماید که همیشه خداشناست و و قرآن شناس بودی. به خدا سوگند از روی نادانی به یاری تو نیامدم، من از حذیفه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: «علی امیر نیکان و قاتل فاجران است خدا یاری می کند کسی که او را یاری نماید و خوار (وذلیل نموده و به حال خویش رها) می کند کسی که او را رها نماید. بدانید حق با اوست. بدانید حق با اوس است و از او تبعیت می نماید، پس به او گرایش داشته و با او باشید».

ص: 192

1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 115 - 120 (چاپ اسلامیه 112 - 118).

2- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن مردویه 163، المناقب للخوارزمی 177.

[6/97] غلام ابوذر می گوید: نزد ام سلمه رفتم، اشک می ریخت و از علی علیه السلام یاد می کرد و می گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلَيْ وَلَنْ يَتَرَقَ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). [\(1\)](#)

[7/98] عن أبي ليلٰى الغفاري، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول: (سَتَكُونُ بَعْدِ فِتْنَةٍ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالَّرْمَوًا عَلَيَّ بْنَ أَبِي طالبٍ؛ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَرَانِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، [وَهُوَ مَعِي فِي السَّمَاوَاتِ الْأَعُلَى] [\(2\)](#) [وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ]. [\(3\)](#)

ابولیلی غفاری می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پس از من (برای شما) فتنه ای پیش خواهد آمد، در آن زمان ملازم علی بن ابی طالب باشید (واز او جدا نشوید)؛ زیرا او اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می نماید، [او در بلندای آسمان با من است]. او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می کند او بزرگ اهل ایمان است و مال سرور منافقان !

[8/99] خطیب دمشقی و دیگران قضیه مفصلی نقل کرده اند که در ضمن آن آمده معاویه از سعد بن ابی وقار پرسید: چرا (در مبارزه من با علی) خودت را کنار کشیدی و ما را که بر حق بودیم یاری نکردی؟! سعد گفت: (حال که سخن به اینجا کشید بگذار بگویم) خودم شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: (أَتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ حَيْثُ مَا دَارَ) یعنی: توبا حق هستی و

ص: 193

1- تاريخ بغداد 322/14 تاريخ مدينة دمشق 449/42.

2- زیاده از تاريخ مدينة دمشق 450/42.

3- الاستیعاب 4/1744، و مراجعه شود به أسد الغابة 5/287، الإصابة 7/294، تاريخ مدينة دمشق 450/42، المناقب للخوارزمي 105 السيرة الحلية 2/94، كنز العمال 11/612.

حق با تو (هر دو در یک محور هستید و) از مدار حق جدا نمی شوی.

معاویه گفت: باید شاهد بیاوری که حضرت این سخن را فرمود. سعد گفت: ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد است سپس همگی نزد ام سلمه رفته‌اند. به او گفتند: دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شده، سعد ادعا می کند که آن حضرت چنین حدیثی فرموده است، ام سلمه گفت: (آری درست است) این مطلب را پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من فرمود. معاویه به سعد گفت: الان چقدر سزاوار ملامت هستی تو این کلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی و دست از یاری علی برداشتی؟! اگر من این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بود تا جان در بدن داشتم خدمتکار علی بودم! (۱)

البته روشن است که کلام اخیر معاویه چیزی جز ظاهر سازی و عوام فربی نیست. آیا او در غدیر حضور نداشت و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 194

1- فقال سعد: أما إذا أبىت؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي: «أنت مع الحق، والحق معك حيث ما دار»، قال: فقال معاوية لتأتيني على هذا بيته، قال: فقال سعد: هذه أم سلمة تشهد على رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقاموا جميعاً، فدخلوا على أم سلمة، فقالوا: يا أم المؤمنين! إن الأكاذيب قد كثرت على رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهذا سعد يذكر عن النبي صلى الله عليه وسلم ما لم نسمعه، أنه قال - يعني لعلي عليه السلام -: «أنت مع الحق، والحق معك حيث ما دار» فقالت أم سلمة في بيتي هذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي عليه السلام. قال: فقال معاوية لسعد: يا أبا اسحاق، ما كنت ألوم الآن؛ إذ سمعت هذا مع من رسول الله وجلست عن علي الوسمعتُ هذا من رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ لـكـنـتـ خـادـمـاًـ لـعـلـيـ حتـىـ أـمـوـتـ. (تاریخ مدینة دمشق 360/20 - 361، تطهیر الجنان لابن حجر المکی 351 (ضمیمه الصواعق المحرقة) ورواه فی مجمع الزوائد 2357 - 236 عن البزار وفیه: «علي مع الحق والحق مع علي حيث كان». قال الهیشی: فيه سعد بن شعیب، ولم اعرفه، وبقیة رجاله رجال الصحيح. وفی سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام برواية أهل السنة 267: هو سهل بن شعیب لا سعد [کما فی تاریخ مدینة دمشق 360/20]، ذکرہ أبو حاتم فقال: روی عن الشعیب وعنه أبو غسان مالک بن اسماعیل و أبو داود الطیالسی، ولم یذکر فیه قدحاً أو مدحاً، ولم یُذکر فی کتب الضعفاء، فالرجل مستور مقبول، وعلی مسلک الجمھور حدیثه بمرتبة الحسن. مراجعته شود به کشف الأستان 96/4 - 97 شماره 3282 مختصر زوائد مستند البزار لابن حجر 2/173 - 174 شماره 1638، قال البزار: سعد غير متروک.

* پیشوای اشعاره، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (متوفی 324) پس از بیان خطای اهل جمل، متباوز بودن اهل صفین و خروج اهل نهر وان از دین می گوید: و أقول: إن علیاً [عليه السلام] كان على الحق في جميع أحواله والحق معه حيث دار. (1) نظریه من آن است که علی [عليه السلام] در تمام حالات بر حق و حق نیز همیشه دایر مدار او بوده است.

* قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403) می نویسد: از پیامبر صلی الله علیه و آلہ در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام احادیث فراوان به ما رسیده است، از جمله فرمایش او که: (اللهم أدر الحقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ مَا دَارَ). (2)

* ابوالفرح عبدالرحمن معروف به ابن الجوزی (متوفی 597) - با آن که از متعصیین اهل تسنن است - می گوید: دانشمندان در این هیچ اختلافی ندارند که علی علیه السلام با هیچ کس پیکار ننمود جز آن که حق به جانب علی بود؛ زیرا قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آلہ درباره او فرموده: «اللهم أدرْ مَعَهُ الْحَقِّ كَيْفَ مَا دَارَ». (3)

فخر رازی (متوفی 606) می نویسد: به تواتر ثابت گشته است که علی بن ابی طالب علیه السلام «بسم الله الرحمن الرحيم» را - در قرائت نماز - بلند می خواند. و هر کس در دین خود به علی بن ابی طالب اقتدا کند هدایت یافته است، به دلیل آن که پیامبر صلی الله علیه و آلہ فرمود: (اللهم أدرْ مَعَهُ الْحَقِّ كَيْفَ مَا دَارَ) یعنی خدایا ! حق را بر

ص: 195

1- الوفي بالوفيات للصفدي 20 / 141، وفي الملل والنحل للشهرستاني 1 / 103 - في بيان عقيدة الأشعرية -... ولقد كان رضى الله عنه [عليه السلام] على الحق في جميع أحواله يدور الحق معه حيث دار.

2- الانصاف 66 (چاپ القاهرة).

3- ملحقات احقاق الحق 16 / 396 به نقل از صید الخاطر 385

* سبط ابن الجوزی (متوفی 654) نیز گفته است: هیچ اختلافی بین صحابه و علیٰ علیه السلام واقع نشده مگر آن که حق با علیٰ بوده است چون پیامبر صلی الله علیه و آل‌هه درباره او چنین دعا فرموده: «وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَ مَا دَارَ». (2)

*فتا扎اني (متوفى 791/792) نيز بدین مطلب اعتراف نموده که: و تکاثر من الأخبار في كون الحق معه [عليه السلام] (3)

یعنی روایات فراوان دلالت دارد که حق با علی [علیه السلام] است.

* عده ای از علمای عامه نیز به روایات (علیٰ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٰ) و مانند آن استناد نموده اند. (۴)

میرزا محمد بن رستم بن قباد حارثی بد خشی (بدخشنانی) (قرن دوازدهم) نیز در مفتاح النجاء فصلی را اختصاص داده به روایاتی که دلالت دارد «حق با علی علیه السلام است» و ۱۷ روایت در آن جا نقل کرده است. (۵)

196:

- 1- تفسير الرازي 205/1

2- مرآة الزمان 21/258

3- شرح المقاصد 2/305.

4- شواهد التنزيل 1/246، المستصفى 170، المحصول للرازي 6/134، أبكار الأفكار للأمدي 5/209 - 210، تذكرة الخواص 1/257، 271، تفسير النيسابوري 1/89، شرح ابن أبي الحديد 6/376 و 10/270 و 17/249 و 19/224 مرآة الجنان 1/90، الاقتراح للسيوطى 9، فيض القدير 2/299، التفهيمات الالهية للدهلوى 2/19، ازالة الخفاء 2/279، تحفة الثناعشرية 217.

5- الفصل الثامن عشر في قول النبي صلى الله عليه وآله: الحق معه. أخرج الترمذى...: «رحم الله علينا، اللهم أدر الحق معه حيث دار». وأخرج أبو يعلى، والضياء، عن أبي سعيد...: «الحق مع ذا، الحق مع ذا»، يعني علينا عليه السلام وأخرج ابن مardonie؛ عن عائشة...: «الحق مع علي، يزول معه حيث مازال». وفي رواية أخرى عنها: «علي مع الحق والحق معه». وأخرج الطبراني - في الكبير -؛ عن كعب بن عجرة...: «تكون بين الناس فرقة واختلاف، فيكون هذا وأصحابه على الحق». يعني علينا عليه السلام. وأخرج أبو نعيم؛ عن أبي ليلى الغفارى: (سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْأَزْمُوْعَ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ الْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ). وأخرج ابن مardonie؛ عن عائشة... أنها لما عقر جملها، ودخلت داراً بالبصرة، فقال لها أخوها محمد: فَأَنْشَدْتَكَ اللَّهُ! أتذكرين يوم حدثني عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «الحق لن يزال مع علي، وعلى مع الحق، لن يختلفا ولن يتفرقا»؟! قالت: نعم. وأخرج عن أبي موسى الأشعري؛ قال: أشهد أن الحق مع علي، ولكن مالت الدنيا بأهلها، ولقد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول له: (يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ بَعْدِي مَعَكَ). وأخرج عن أم سلمة رضي الله عنها؛ قالت: كان علي عليه السلام على الحق، من اتباهه اتبع الحق، ومن تركه ترك الحق، عهداً معهوداً قبل يومه هذا. وأخرج عن شهر بن حوشب؛ قال: كنت عند أم سلمة رضي الله عنها فسلم رجل، فقيل: من أنت؟ قال: أنا [أبو] ثابت مولى أبي ذر، قالت: مرحباً بأبي ثابت، ادخل، فدخل، فرحت به، وقالت: أين طار قلبك حين طارت القلوب مطائرها؟! قال: مع علي بن أبي طالب عليه السلام قالت: وُفِقتَ، والذي نفس أم سلمة بيده لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: (عَلَيْيُ مَعَ الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلَيْيِ)، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ولقد بعثت ابني عمر وابن أخي عبد الله بن أبي أمية وأمرتهما أن يقاتلا مع علي عليه السلام من قاتله. ولو لا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمرنا أن نقر في حجتنا وفي بيوتنا لخرجت حتى أقف في صفين على عليه السلام. وأخرج عن علي عليه

السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (يَا عَلِيُّ إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَالْحَقَّ عَلَى لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَبَيْنَ عَيْنَيْكَ) وأخرج عن عبد الله بن عبد الله الكندي؛ قال: حج معاوية، فأتى المدينة وأصحاب النبي صلى الله عليه وآله متواترون... وأقبل على سعد قال: و أنت - يا سعد ! - الذي لم تعرف حقنا من باطل غيرنا فتكون معنا أو علينا ؟ قال سعد: ... فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي: «أنت مع الحق والحق معك». قال [قالت أم سلمة]: صدق، في بيتي قاله. وأخرج ابن مardonيه؛ عن عائشة...: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَقْرَبَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضَ). وأخرج الديلمي، عن عمار بن ياسر، وأبي أيوب...: أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعمار: (يَا عَمَّارَ إِنْ رَأَيْتَ عَلَيْتَا قَدْ سَلَكَ وَادِيًّا وَسَلَكَ النَّاسُ وَادِيًّا غَيْرُهُ، فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النَّاسَ إِنَّهُ [لَنْ] يَدْلُكَ عَلَى رَدِيِّ وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ الْهُدَى..). وأخرج الحاكم؛ عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَطَاعَ عَصَانِي وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي). وأخرج الطبراني - في الكبير -؛ عن ابن عمر... قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (مَنْ فَارَقَ عَلَيْتَا فَقَدْ فَارَقَنِي وَمَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ). وفي رواية الحاكم، عن أبي ذر مرفوعاً بلفظ: (مَنْ فَارَقَكَ - يا علي ! - فَقَدْ فَارَقَنِي وَمَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ). (مفتاح النجاء في مناقب آل العباء عليهم السلام، ورق 50 -

52 باب سوم فصل 18 (مخاطب)

اشاره

ابن تیمیه حرسانی (متوفی 728) - بر طبق عادت و طبیعتش! - به انکار حدیث «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» پرداخته و می‌نویسد:

این از بزرگ‌ترین و جاھلانه ترین سخن‌هast هاست هیچ کس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله - نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف - نقل نکرده است. [\(1\)](#)

اشکال

اگر ابن تیمیه این همه روایات را ندیده است، پس بی‌جا ادعای علم و داشت کرده و بی‌جهت لقب «شیخ الإسلام» بر او بسته اند؛ و اگر دیده و دانسته آن را انکار می‌کند قطعاً مشمول آیات شریفه ذیل است که:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكُفُّرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُنَّ مَدْيَ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ الْلَّاعِنُونَ) [آل‌بقرة (2): 159].

ص: 198

1- منهاج السنة 4/ 238 - 239 ثم قال: والحديث لا يُعرف عن واحد [أحد] منهم أصلاً.

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا۔ أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) [البقرة (2): 174 - 176].

(يَوْمَئِذٍ يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) [النساء (4): 42].

شواهدی دیگر

[9/100] عامه به سند نیکو و معتبر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: (أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ حَيَاتُكَ مَعِيَ وَمَوْتُكَ مَعِيَ). (1) یعنی بشارت باد تورا - ای علی - که در زندگی و مردن با من هستی (و هیچ گاه از روش و سنت من جدا نخواهی شد).

جای بسی شگفتی است که صاعدي در این حدیث اشکال کرده که: علی که با پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده بلکه پس از او مدتها زنده بوده است! (2) او از معنای واقعی روایت غفلت یا تغافل نموده که مراد از آن همان مطلبی است که در ضمن روایت دیگر - که حاکم و ذهبي حکم به

ص: 199

1- مجمع الزوائد 9/112، قال: رواه الطبراني، وإسناده حسن. ومراجعه شود به المعجم الأوسط 6/76، المعجم الكبير 7/308، الجرح والتعديل للرازي 4/373، الاستيعاب 2/697 تاريخ مدينة دمشق 12/208 و 42/366، أسد الغابة 2/390 وقال: أخرجه الثلاثة (يعني أبو نعيم، و ابن مندة و ابن عبد البر)، بغية الطلب 5/2106، الإصابة 3/263، كنز العمال 11/615 و 13/144.

2- فضائل الصحابة للصاعدي 6/507.

صحت آن کرده اند - آمده: (وَأَئْتَ تَعِيشُ عَلَى مِلْتَىٰ وَتُقْتَلُ عَلَى سُنْتَىٰ) یعنی: حیات تو بر دین و آئین من خواهد بود و در حالی که بر سنت و روش من ثابت قدم هستی کشته می شوی. (۱)

[101] به سند معتبر نقل شده که حذیفه به اطرا فیانش گفت: هنگامی که اهل دین شما به روی یکدیگر شمشیر کشیدند چه خواهد کرد؟! حاضرین از او پرسیدند: تو می‌گویی چه کنیم؟ گفت: (أُنْظِرُوا الْفِرَقَةَ الَّتِي تَدْعُوا إِلَى أَمْرٍ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاللَّهُمَّ مُهَا؛ فَإِنَّهَا عَلَى الْحَقِّ). وَفِي رَوَايَةٍ: «عَلَى الْهُدَى».

- بینید کدام گروه شما را به فرمان علی دعوت می کند (با آن گروه همراه شده و) ملازم آن باشید که آنان بر حق - و بنابر نقلی بر هدایت هستند.

هیثمی (متوفی 807) و ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) این روایت را از بزار نقل و حکم به اعتبار آن کرده‌اند. (۲)

[11/102] استاد بخاری، ابن ابی شیبہ (متوفی 235) به سند معتبر نقل می کند که: عبیدالله بن بدیل خزاعی در جنگ جمل کنار هودج عایشه آمد و به او گفت: من پس از قتل عثمان از تو پرسیدم وظیفه چیست؟ گفتی: «الْزَمْ عَلِيًّا». یعنی: ملازم علی باش. عایشه سکوت کرد و پاسخی نداد.

ابن حجر (متوفی 852) حکم به اعتبار این روایت کرده است. (۳)

200 : φ

- 1- المستدرک / 3 - 142 / 143 .

2- كشف الأستار / 4 شماره 97 ، مختصر زوائد مستند البزار لابن حجر 174/2 شماره 1639 ، قال الشيخ: رجاله ثقات. مجمع الزوائد 7/236: رواه البزار، ورجاله ثقات، فتح الباري 13/75: وقد أخرج البزار بسند جيد، ولا حظ أيضاً: فتح الباري 13/46.

3- المصنف لابن أبي شيبة 8/720. قال في فتح الباري 13/48: وآخر ابن أبي شيبة بسند جيد: انتهى عبدالله بن بديل الخزاعي إلى عائشة يوم الجمل - وهي في الهودج - فقال: يا أم المؤمنين - أتعلمين أنني أتيتك عند ما قتل عثمان، فقلت: ما تأمرني؟ فقلت: «(الزم عليها)؟! فسكتت

[103/12] بنابر روایت معتبر دیگر نظیر این داستان برای احنف بن قیس و عایشه پیش آمده است، بلکه او - پیش از قتل عثمان - نزد طلحه وزیر هم رفت و از آنان پرسیده اگر برای عثمان پیش آمدی رخ دهد وظیفه چیست؟ آن ها نیز به او گفته اند: ملازم علی باش.

طبری و دیگران این قضیه را نقل کرده اند و ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) حکم به صحت و اعتبار آن نموده است. (۱)

ص: 201

۱- قال ابن حجر العسقلانی: أخرج الطبری بسنده صحيح عن حصین بن عبد الرحمن، عن عمرو ابن جاوی، قال: قلت له: أرأیت اعتزال الأـحنف ما كان؟ قال: سمعت الأـحنف قال:... فلقيت طلحة والزبیر فقلت: إني لا أرى هذا الرجل - يعني عثمان - إلا مقتولاً فمن تأمرني به؟ قالا: علي، فقدمنا مكة فلقيت عائشة - وقد بلغنا قتل عثمان - فقلت لها: من تأمرني به؟ قالت: علي، قال: فرجعنا إلى المدينة فبایعت عليا [عليه السلام] ورجعت إلى البصرة فيینما نحن كذلك إذ أتاني آت فقال: هذه عائشة وطلحة والزبیر نزلوا بجانب الخربة يستنصرون بك.... (فتح الباری 13/29) عسقلانی دنباله داستان را خلاصه کرده لذا مناسب است از تاریخ طبری نقل شود: فلما أتیهُم قالوا جئنا لنستنصر على دم عثمان قتل مظلوما، فقلت: يا أم المؤمنين أَشُدُّك بالله أَقْلَتُ لَكِ: من تأمرني به؟ فقلت علي فقلت: أتأمرني به وترضيَّه لي؟! قلت: نعم؟! قالت: نعم، ولكن بدل [!] فقلت: يا زبیر يا حواری رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلاطین، أَشُدُّ كما الله أَقْلَت لكما: ما تأمرني فقلتما: علي، [فقلت]: أتأمرني به وترضيَّانه لي فقلتما: نعم، قالا: نعم، ولكن بدل [!]. فقلت: والله لا أقاتلکم ومعکم أم المؤمنین وحواری رسول الله، ولا أقاتل رجالاً ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم أمر تمونی بیعته، (تاریخ الطبری/ 510 - 511 و رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة 7/265 و 8/713 - 714، أنساب الأشراف 2/208، الكامل لابن الأثیر 3/232، البداية والنهاية 7/266 - 267، طبقات الشافعیة للسبکی 2/146، العقد الفريد 4/123، جواهر المطالب 2/15) ابن حجر سند را تا حصین صحیح دانست، ذهبي درباره حصین می نویسد: كان ثقة حجة حافظا. (تذكرة الحفاظ 1441) وأما عمر يا عمرو بن جاوی را ابن حبان از ثقات شمرده، وقال ابن حجر: مقبول من السادسة، وروى له النسائي الثقات (7/168) تقریب التهذیب (1/730)

[13/104] بیهقی از مسروق نقل کرده که عایشه از او سراغ ذوالشیده را گرفت و از او خواست تا گواهی کسانی را که شاهد کشته شدن او بوده اند برایش ثبت نماید. مسروق از جمعی از اهل کوفه - که در جنگ با خوارج در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند - مطلب را پرسید و اسامی گواهان را ثبت کرده و سپس نزد عایشه آمد و بر او قرائت کرد. عایشه با تعجب پرسید: همه این افراد کشته شدن او را به دست علی علیه السلام دیده اند؟! مسروق پاسخ مثبت داد. عایشه گفت: خدا لعنت کند فلانی (عمرو بن عاص) را که در نامه ای به دروغ به من نوشت: من اورا در کنار رود نیل در مصر کشتم. پس از آن شروع کرد به گریه کردن، هنگامی که آرام گرفت گفت: رحم الله علیاً لقد کان علی الحق رحمت خدا بر علی باد، قطعاً علی بر حق بود.

سپس ادامه داد: ناراحتی که بین من و او بود فقط از ناحیه مشکلاتی است که همیشه بین زن و بستگان شوهرش وجود دارد (و امری طبیعی است) [\(1\)](#) !!

تذکر

1. از مضمون روایت روشن است که گفتگوی عایشه درباره ذوالشیده پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، یعنی زمانی که احساس کرده دیگر نقل این مطلب برای او مشکلی ایجاد نمی کند!
2. در این زمینه مطالب فراوانی وجود دارد که برخی در ضمن واکنش های مخالفان نسبت به مبارزات امیرالمؤمنین خواهد آمد.
3. شاهد در این روایت، اعتراف عایشه به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام است، گرچه در ادامه خواسته کار زشت خودش را توجیه نماید

ص: 202

1- دلائل النبوة للبيهقي 6/434-435، البداية والنهاية 7/337.

آیا ناراحتی زن از بستگان شوهر می تواند مجوزی برای ارتکاب معصیت بلکه جنگ با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؟!!

[14/105] در روایت صحیح نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از حرکت به سوی بصره برای وداع نزد ام سلمه رفتند او برای حضرت دعا کرد که: برو در پناه خدا (فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَعَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ) یعنی: به خدا سوگند که شما بر حق هستی و حق با شماست، اگر نافرمانی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نبود - که اصلاً خوشایند من نیست؛ زیرا آن حضرت ما را فرمان داده که در خانه هایمان قرار بگیریم (واز آن بیرون نرویم) - من شما را همراهی کرده و با شما می آدمد ولی به خدا سوگند فرزند عزیزتر از جانم را با تو می فرستم.

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت این روایت بنابر شرط بخاری و مسلم کرده اند. [\(1\)](#)

[15/106] بنابر روایت صحیح راوی می گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به صفين (برای مبارزه با معاویه) تشریف برد من از جنگ خوشم نمی آمد لذا به مدینه رفتم در آن جا با میمونة بنت الحارث - که از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و خاله ابن عباس بود - رویرو شدم وقتی مطلب را به او گفتم به من گفت: «فَأَرْجِعْ إِلَيْهِ فَكُنْ مَعَهُ ؛ فَوَاللَّهِ مَا أَضَلَّ وَلَا ضُلَّ بِهِ» یعنی: برگرد و با علی همراه باش؛ به خدا سوگند او گمراه نشده و کسی را به گمراهی نمی کشاند.

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت این روایت بنابر شرط بخاری و مسلم کرده اند. [\(2\)](#)

ص: 203

1- المستدرک / 3 / 119.

2- المستدرک / 3 / 141.

[16/107] هیشمی این روایت را از طبرانی نقل و حکم به اعتبار آن کرده، ولی آن را مربوط به نبرد بصره (جنگ جمل) دانسته است. (1)

[17/108] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: من يرید [أحبت] أَنْ يَحْيِي حَيَاةً وَيَمُوتَ مَوْتَى [مماتي / موته]، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّ [فإن ربِّي عز وجلَّ غرس قصباتها بيده] فَلَيَتَوَلَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ هُدَى [هدی]، وَلَنْ يُدْخِلُكُمْ فِي ضَلَالٍ. (2)

وفي لفظ: (... فَلَيَتَوَلَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَذُرِّيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوهُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَلَنْ يُدْخِلُوهَا فِي بَابِ ضَلَالِهِ). (3)

وفي لفظ آخر: (من سَرَّهُ أَنْ يَحْيِي حَيَاةً وَيَمُوتَ مَمَاتِي، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ الَّتِي عَرَسَهَا رَبِّي، فَلَيُوَالِي عَلَيَّاً مِنْ بَعْدِي، وَلَيُوَالِي وَلِيَقْتَدِي بِأَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ عِتَرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينِي، وَرُزِقُوا فَهَمَاً وَعِلْمِي، وَيُلْلِي لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَّتِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَيِّي) (4)

ص: 204

1- وعن جري بن سمرة، قال: لما كان من أهل البصرة الذي كان بينهم وبين علي بن أبي طالب، انطلقت حتى أتيت المدينة، فأتيت ميمونة بنت الحارث - وهي من بنى هلال - فسلمت عليها، فقالت: ... ما جاء بك؟ قلت: كان بين علي [عليه السلام] وطلحة الذي كان، فأقبلت فباعثت عليا [عليه السلام]، قالت: فالحق به؛ فوالله ما ضل ولا ضلّ به، حتى قالتها ثلاثاً. قال الهيثمي: رواه الطبراني [المعجم الكبير/10/24]، ورجاله رجال الصحيح غير جري بن سمرة وهو ثقة. (مجمع الزوائد 9/135 و مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة (504/7

2- قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك 3/128 و مراجعه شود به المعجم الكبير 5/194، شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهين 203 شماره 142، تاريخ مدينة دمشق 42/42، حلية الأولياء 4/349، مجمع الزوائد 9/108، كنز العمال 11/611) همین حديث با کمی تغییر و به اختصار از ابوذر، حذيفة، ابوهریرة، براء و... نیز نقل شده است (تاریخ مدينة دمشق 42/242 - (243

3- المنتخب من ذيل المذيل من تاريخ الصحابة والتابعين للطبری 83 كنز العمال 11/611 - 612 .

4- كنز العمال 12/103 - 104 به نقل از طبرانی و رافعی، و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/240، حلية الأولياء 1/86، التدوین في اخبار قزوین 485، المناقب للخوارزمی 75

و في رواية: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكِبَ سَفِينَةَ النَّجَاوَهِ وَيَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَهِ الْوُتْقَىِ وَيَعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمُتَّيِّنِ فَلَيُؤُلَّ عَلَيًّا وَلَيُأْتَمَ بِالْهُدَاءِ مِنْ وُلْدَهِ). (1)

خلاصه آن که: هر کس که میخواهد [دوست دارد] حیاتش (مانند) حیات من و ممات او (مانند) ممات من باشد (وبر دین و آیین من زندگی کند و بمیرد) و در بهشت جاویدان که پروردگارم به من و عده داده سکونت گزیند.

ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد؛ زیرا او شما را از شاهراه هدایت و روش من بیرون نبرده و به گمراهی نمی کشاند.

در برخی از مصادر افزوده شده ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان او را...

و در برخی دیگر: و به امامان هدایت از فرزندانش اقتدا نماید.

و در برخی: و به اهلیت من پس از من اقتدا نماید.

پس این اقتدائی به اهل بیت علیهم السلام و پذیرفتن رهبری و سرپرستی آنان است که مانع از گمراهی و باعث هدایت دستیابی به کشته نجات و... می شود نه صرف محبت و دوستی !

ذهبی - بر طبق طینت و عادتش ! - در تلخیص المستدرک می نویسد و هو من بلایا قاسم یعنی اشکال این روایت از ناحیه قاسم است و بلیه از جانب اوست (یعنی او آن را ساخته)! (2)

و در میزان آن را با سندي دیگر نقل کرده و در آن نیز اشکال کرده که: غلابی در این سنده متهم (به جعل این حدیث) است. (3)

ص: 205

1- شواهد التنزيل / 168

2- تنزيل الشرعية / 361

3- في ميزان الاعتدال / 325 ولسان الميزان / 2 / 34 بشر [بشیر] بن مهران الخصف... روی عنه محمد بن زکریا الغلابی - لكن الغلابی متهم - قال: حدثنا شريك، عن الأعمش، عن زيد بن وهب، عن حذيفة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «من سره أن يحيا حياتي، ويموت ميتتي، ويتمسك بالقضيب الياقوت فليتول علی بن أبي طالب من بعدي».

ابن حبان، هم قاسم (۱) و هم غالبی را توثیق کرده! (۲) گذشته از آن که این حدیث با اسنادی دیگر نقل شده که این دو روایی در آن اسناد نیستند

تذکر

در برخی از روایات گذشته اقتدا به اهل بیت یا امامان هدایت از فرزندان حضرت یا ولایت آنان و... نیز افروده شده مانند حدیث تشییه به سفینه نوح علیه السلام که: (مَثُلُّ اهْلَ بَيْتٍ فِيْكُمْ مَثَلُّ سَفِينَةٍ نُوحٌ مَنْ رَكَبَهَا نَجَىٰ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا عَرَقَ) (۳) و هر دو مؤید به حدیث ثقلین است که به یاری خدا در پیوست ششم خواهد آمد.

از کلمات مشهور امیرالمؤمنین است که: (ما كَذِبْتُ وَلَا كُذِبْتُ، وَلَا صَلَّيْتُ وَلَا صُلِّيْتُ) (۴) که به اجمال یا تفصیل در منابع متعدد آمده است:

[109/18] عن عبد الله بن نجوي، قال: سمعت علياً عليه السلام يقول: (ما ضَلَّتْ وَلَا ضُلِّيْتُ، وَمَا نَسِيْتُ مَا عَهَدَ إِلَيْيَ، وَإِنِّي لَعَلِيَّ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّ بَيْنَهَا لِبَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَهَا لَىٰ، وَإِنِّي لَعَلِيَّ الطَّرِيقِ [الواضح القطعه لقطاً أو: الفظه لفظاً]). (۵)

ص: 206

- 1- الثقات 9/18، تنزیه الشريعة / 361
- 2- الثقات 9/154. ذهبي خود در شرح حال غالبی نوشته وقد ذكره ابن حبان في كتاب الثقات وقال: يعتبر بحديثه إذا روى عن ثقة. (میزان الاعتدال 3/550، لسان المیزان 5/168)
- 3- ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) حکم به صحت آن کرده است. (المنح المکیة 535)
- 4- قال ابن أبي الحدید - فی شرحه - : هذه کلمة قد قالها مراراً، إدھاھن فی وقعة النھروان. (شرح ابن أبي الحدید 18/368)
- 5- کنز العمال 13/164 و مراجعه شود به المعيار والموازنۃ 61، تاريخ مدينة دمشق 42/33، 396، شرح ابن أبي الحدید 1/265 و 5/249. «القطھ»: كأنه إشارة إلى أن الصد لال غالب على الھدى، فيحتاج السالك إلى التقاط طریق الھدى من بين طرق الصلاة وفي بعض النسخ «الفظ لفظاً» أي أبینه بیانا. (بحار الأنوار 34/85)

وروی أبو وائل مثلها و زاد فی آخرها: «تبغی من تبغی و ترکنی من ترکنی». [\(1\)](#)

يعنى: من گمراه نگشته و دیگران را نیز گمراه نکرده ام و آن چه با من در میان گذاشته شده و بر آن عهد بسته ام فراموش ننموده ام من راه و روش روشنی را می پیماییم که پروردگارم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت برای من به روشنی بیان فرموده است. هر کس خواهد از من پیروی کند و هر کس خواهد مرا رها نماید.

[19/110] قال أبو مخنف: وقام رجل إلى على عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين، أي فتنة أعظم من هذه؟ إن البدرية [البدريين] ليمشي بعضها إلى بعض بالسيف! فقال على عليه السلام: (ويحك! أ تكون فتنة أنا أميرها وقائدتها! والذي بعث محمداً صلی الله علیه و‌الله بالحق و‌کرم وجهه ما كذبَتْ ولا كذبَتْ، وَلَا ضَلَّتْ وَلَا ضُلِّتْ وَلَا زَلَّتْ وَلَا زُلِّتْ بِي وَإِنِّي لَعَلَى بَيْنَهَا اللَّهُ لِرَسُولِهِ وَبَيْنَهَا رَسُولُهُ لَيْ، وَسَادُّعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا ذَنَبَ لَيْ...). [\(2\)](#) به امير المؤمنین علیه السلام عرض کرد: کدام فتنه از این بالاتر که اهل بدر به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ حضرت فرمود: وای بر تو! حرکتی که من امیر و رهبر آن باشم فتنه است؟!! سوگند به خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق به رسالت مبعوث فرمود و او را گرامی داشت نه من دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده نه گمراه گشته و نه دیگران را به گمراهی کشانیده ام، نه لغزیده ام و نه باعث لغزش دیگران شده ام. من بر روش روشنی هستم که خدا برای پیامبرش و آن حضرت برای من بیان فرمود من در قیامت در محکمه عدل الہی بدون هیچ گناهی حاضر می شوم.

ص: 207

1- تاریخ مدینة دمشق /42 .534

2- مراجعه شود به شرح ابن أبي الحديد /1 265، المعيار والموازنة 61.

[111/20] وفي رواية علي بن ربيعة: سمعت عليه أَعليَّاً عليه السلام على المنبر وأتاه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! ما لي أراك تستحلّ [تستحلّ] الناس استحالة [استحلال] الرجل إيله؟ أبعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله أو شيئاً رأيته؟ قال: «والله! ما كذبْت ولا كذبْت، ولا ضللت ولا ضلّ بي، بل عهد من رسول الله عهده إلى (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): 61] عهد إلى النبي صلى الله عليه وآله أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين. [\(1\)](#)

شبيه به مطالب گذشته را امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ کسی فرمود که پرسید: ای امیر مؤمنان می بینم مانند کسی که کشتن شتران خود را جایز می داند، ریختن خون مردم را روا می شماری؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه به تو دستوری داده یا از پیش خود و با رأی نظر خودت چنین برنامه ای را پیش گرفته ای؟ حضرت در پاسخ او - پس از مطالب دور روایت گذشته - فرمود:... بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهدی بسته و قطعاً کسی که (به آن حضرت) افترا بندد زیانکار است. پیامبر صلی الله علیه و آله از من پیمان گرفت که با ناكثين و قاسطين و مارقين بجنگم.

[112/21] ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) در فتح الباری می نویسد: روی ابن سعد - بأسناد صحيح - عن ابن عباس، قال: إذا حدثنا ثقة عن عليّ بفتيا لم تتجاوزها. [\(2\)](#) يعني: ابن سعد به سند صحيح نقل کرده که ابن عباس گفته است:

اگر شخص ثقه و مورد اطمینانی (در هر زمینه ای) نظر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نقل کند، ما از آن نمی گذریم (و همان را مستند خویش قرار می دهیم).

این مطلب با عبارات گوناگون از ابن عباس روایت شده است که می گفت:

ص: 208

1- کنز العمال 327/11 به نقل از بزار وابی یعلی ولی در مسند ابی یعلی 1/397 و مجمع الزوائد 9/135 تا: (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) و در البحر الزخار 3/26-27 فقط جمله اخیر نقل شده است.

2- فتح الباری 7/60

اگر مطلبی از علی علیه السلام ثابت شود ما جز آن را نمی پذیریم. (1)

[22/113] عن أم سلمة أنها كانت تقول: كان علي على الحق من اتبع الحق، ومن تركه ترك الحق، عهد معهود [عهدا معهودا] قبل يومه هذا. (2)

ص: 209

1- رجوع شود به الاستيعاب 3/1104، جامع بيان العلم وفضله 2/58، تاريخ مدينة دمشق 407/42، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حيان 91/1، أسد الغابة 4/23، الجرح والتعديل للرازي 2/27، تهذيب الكمال 20/486 تاريخ الإسلام للذهبي 3/638، كفاية الطالب 114، الإصابة 4/467 تهذيب 7/297، اتحاف القاري 3/161 الصواعق المحرقة 127، سبل الهدى والرشاد 11/288 - 289، يناییع المودة 3/144

2- قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه مالك بن جعونة ولم أعرفه، وبقية أحد الإسنادين ثقات. (مجمع الزوائد 9/134 - 135) نگارنه گوید: نام راوی مالک بن جعونة است نه جعونة؛ زیرا همین روایت را طبرانی چنین نقل کرده: حدّثنا فضیل بن محمد الملطي، حدّثنا أبو نعیم، حدّثنا موسی بن قیس، عن سلمة بن کھیل، عن عیاض بن عیاض، عن مالک بن جعونة.... (المعجم الكبير 23/329 - 330) و مراجعه شود به 23/396 (و عقیلی نیز به همین سند- که راویانش ثقه هستند - نقل کرده: حدّثنا محمد بن إسماعیل - یعنی - البخاری - حدّثنا أبو نعیم... (ضعفاء العقیلی 4/165) و اعتبار و حُسن حال مالک بن جعونة از روایتی که ابن عساکر (متوفی 571) نقل کرده معلوم است. قال: عن سلمة بن کھیل، عن مالک بن جعونة، عن أم سلمة، قالت: والله إن علياً [عليه السلام] على الحق قبل اليوم وبعد اليوم عهداً معهوداً وقضاءً مقضياً. [قال سلمة بن کھیل:] قلت: أنت سمعته من أم المؤمنين؟! فقال: أي والله الذي لا إله إلا هو - ثلاث مرات - فسألت عنه [أي عن مالک بن جعونة]، فإذا هم يحسنون عليه الثناء. (تاريخ مدينة دمشق 42/449 - 450) و همین روایت را دولاًبی (متوفی 310) نیز چنین نقل کرده که: حدّثنا الحسن بن علي بن عفان، حدّثنا الحسن بن عطیة، قال: أباينا يحيى بن سلمة بن کھیل، عن أبي عیاض بن عیاض أبي قیلة، أنه حدث أنه سمع مالک بن جعونة البجلي، يقول: سمعت أم المؤمنين أم سلمة تقول: والله إن علي بن أبي طالب لعلی الحق قبل اليوم، عهداً معهوداً مقضياً. قال أبو قیلة: فقلت له: الله الذي لا إله إلا هو لأنك سمعت أم المؤمنين أم سلمة تقول هذا؟ قال: الله، لأنك سمعت أم سلمة تقول هذا. قال: فأتيت قومه فسألتهم فقلت: أتعرفون مالک بن جعونة؟ قالوا: نعم، فأثنوا عليه معروفاً وقالوا خيراً. (الکنی والأسماء للدولابی 2/89، التصنيف الفقهي الأحادیث كتاب الکنی والأسماء 2/753) شایان ذکر است که راوی از مالک بن جعونة در مصدر اخیر عیاض بن عیاض است که ابن حجر عسقلانی درباره اش گفت: عیاض بن عیاض أبو قیلة الكوفي... و ثقه ابن حبان... و قال ابن خلفون في الثقات: عیاض بن عیاض بن خلیفة الخزاعی الکعبی. (تعجیل المنفعه 326) أما دولاًبی که نیازی به تعریف ندارد ذہبی در شرح حالش می نویسد: الإمام، الحافظ، البارع، أبو بشر، محمد بن أحمد بن حماد بن سعید ابن مسلم الأنصاری الدولابی الرازی الوراق. (سیر أعلام النبلاء 14/309)

ام سلمه می گفت: علی علیه السلام بر حق بوده است، هر کس از او پیروی نماید از حق تبعیت کرده و هر کس اور ارها نماید حق را کنار گذاشته است. این عهده است که پیش از این (از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله) با او بسته شده است.

در روایات متعدد از آن حضرت به «فاروق» یاد شده است، (1) مانند روایت ابوذر که می گوید:

[4/114] قال: سمعت رسول الله يقول لعلي [عليه السلام]: (أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُصَاصِفُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنْتَ الْفَازُوقُ الَّذِي تُفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الْكُفَّارِ). (2)

[4/115] قال المسعودي: وقد كان حذيفة عيلياً بالكونية في سنة ست و ثلاثين، بلغه قتل عثمان و بيعة الناس لعلي [عليه السلام] فقال: أخرجوني وادعوا: الصلاة جامعه، فوضع على المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، و صلى على النبي و على آلـه، ثم قال: أيها الناس إن الناس قد بايعوا عليا [عليه السلام] فعليكم بتقوى الله و انصرموا عليا [عليه السلام]

ص: 210

1- برخی گذشت مانند روایت شماره 98 و پاورقی صفحه 197 و برخی خواهد آمد مانند روایات شماره 264، 265، 268، 267، 269، 957، 277.

2- البحر الزخار 9/342 ورجع شود به الرياض النصرة 3/106 - 107، ذخائر العقبى 56، السيرة الحلبية 2/94 (با قدرى اختلاف و زياده و نقصان)

وازروه، فو الله إنه لعلى الحق آخرًا وأولاًَ وإنه لخير من مضى بعد نبيكم ومن بقي إلى يوم القيمة. ثم أطبق يمينه على يساره ثم قال: اللهم اشهد، إني قد بايعت علياً [عليه السلام]، وقال: الحمد لله الذي أبقاني إلى هذا اليوم، وقال لابنيه صفوان وسعد: احملاني وكونا معه، فستكون له حروب كثيرة في هلك فيها خلق من الناس، فاجتهدا أن تستشهادا معه؛ فإنه - والله - على الحق، ومن خالقه على الباطل.

(1)

خلاصه آن که مسعودی (متوفی 346) می گوید هنگامی که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی عليه السلام به حذیفه رسید، او از مردم خواست که در مسجد جمع شوند و بر فراز منبر برای آنان صحبت کرد و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش گفت: مردم با علی بیعت کرده اند شما هم رعایت تقوای نموده و علی را یاری نمایید و پشتیبان او باشید. به خدا سوگند که او در گذشته و آینده همیشه بر حق بوده و او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین شخص از گذشتگان و آیندگان است.

سپس حذیفه به فرزندانش سفارش کرد که نزد علی رفته و با او همراه باشند و گفت در آینده برای او جنگ های فراوان اتفاق می افتد که عده ای از مردم هلاک خواهد شد تلاش کنید که با او شهید شوید، به خدا سوگند او بر حق و مخالفانش بر باطل هستند. (2)

[25/116] وعن سيار أبي الحكم، قال: [حدثني رجل قد سماه، قال:] قالت بنو عبس لحذيفة: إن أمير المؤمنين عثمان قد قتل، فما تأمرنا ؟ قال: أمركم أن تلزموا عمارة. قالوا: إن عمارة لا يفارق علياً. قال: إن الحسد هو أهلك الجسد،

ص: 211

-
- 1- مروج الذهب 2/ 383 - 384. ابن عبد البر اشاره ای گذرا به مطلب نموده که: وقتل صفوان و سعید ابنا حذیفة بصفین، وکانا قد بايعا عليا [عليه السلام] بوصية أبיהםا إياهما بذلك. (الاستيعاب 1/ 335، ورجوع شود به بغية الطلب 5/ 2159 - 2160)
 - 2- قال حذيفة: من أراد أن يلقى أمير المؤمنين حقاً فليأت عليه [عليه السلام]. (أنساب الأشراف 2/ 216)

وإنما ينفركم من عمار قربه من علي [عليه السلام] !! فوالله لعلی [عليه السلام] أفضل من عمار أبعد ما بين التراب والسحاب ! وان عمّاراً من الأحباب، وهو يعلم أنهم ان لزموا عمّاراً كانوا مع علي [عليه السلام].[\(1\)](#)

يعنى: پس از کشته شدن عثمان عده اى به حذيفه گفتند: وظيفه ما چيست؟ گفت: ملازم عمار باشید گفتند او از علی جدا نمی شود گفت حسد انسان را تابود می کندا! شما به جهت آن که عمار از علی عليه السلام جدا نمی شود او را رها می کنید! به خدا سوگند علی عليه السلام از عمار برتر است با فاصله اى بیش از زمین و آسمان گرچه عمار از دوستان (و محبوب من) است.

او می دانست که اگر مردم ملازم عمار شدند با علی عليه السلام خواهند بود.

بنابر روایت صحیح حذيفه در جای دیگر نیز فرمان به همراهی عمار داده و هنگامی که از او می پرسند در فتنه ها چه کنیم می گوید: از گروهی که با عمار است پیروی نمایید که او دایر مدار قرآن است.[\(2\)](#)

وبنابر روایتی دیگر: او تا هنگام جان دادن از حق جدا نمی شود.

يا آن که او دایر مدار حق است.[\(3\)](#)

ص: 212

1- تاريخ مدينة دمشق 43 / 456، 457، 458، كنز العمال 13 / 532، قال الهيثمي: رواه الطبراني و رجاله ثقات إلا أنني لم أعرف الرجل المبهم. (مجمع الزوائد 7/243)

2- عن حبة العرني، قال: دخلنا مع أبي مسعود الأنصاري على حذيفة بن اليمان أسأله عن الفتنة، فقال: دوروا مع كتاب الله حيث ما دار، وانظروا الفتنة التي فيها ابن سمية فاتبعوها؛ فإنه يدور مع كتاب الله حيث ما دار. قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح عال، ولم يخرجاه. (المستدرك 3/391، وقال الحافظ الذهبي: صحيح، إمتناع الأسماء 12/202).

3- وقال أبو مسعود وطائفة لحذيفة - حين احتضر و أعيد ذكر الفتنة - : إذا اختلف الناس بمن تأمرنا؟ قال: عليكم بابن سمية؛ فإنه لن يفارق الحق حتى يموت، أو قال: فإنه يدور مع الحق حيث دار. (الاستيعاب 3/1139)

وبنابر روايات صحيح، عایشه هم به این معترف است که عمار همیشه آن چه را به حق و هدایت نزدیک است انتخاب می کند.

روی عن عائشة، وعن عبد الله بن مسعود أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: ابن سمية ما عرض عليه أمران قط الا اختار الأرشد منهما [أرشدهما].

في لفظ: ما خَيْرٌ بَيْنِ الْأَخْتَارِ أَرْشَدُهُمَا. (1)

روايات دیگری نیز دلالت بر همراهی عمار با حق دارد (2) مانند روایت: (أَبُو الْيَقْظَانِ عَلَى النِّفْرَةِ لَا يَدْعُهَا حَتَّى يَمُوتُ).

يعنى ابو اليقطان (كىنه عمار است) بر فطرت [و دين حق] ثابت است

ص: 213

1- مراجعه شود به مسند أحمد 1/389، 445 و 6/113، المصنف لابن ابی شيبة 7/523، سنن الترمذی 5/332، سنن ابن ماجة 1/52، أنساب الأشراف 1/169، المستدرک 3/388، تاريخ مدينة دمشق 43/404، 407، أسد الغابة 4/45 - 46، سیر أعلام النبلاء 1/416، البداية والنهاية 7/298، الجامع الصغير 2/178، 495 كنز العمال 11/21، 723، فيض القدير 2/73 و 5/567. قال الذهبي: أخرجه النسائي والترمذی، وإسناده صحيح. (تاريخ الإسلام 3/575) قال المناوي: رمز المصنف لحسنـه، وفي الباب [عن] ابن مسعود عند أحمد ورجاله - كما قال الهيثمي - رجال الصحيح. (فيض القدير 4/473) البانی حکم به صحت آن را از حاکم و ذهبي نقل و خودش نیز آن را تأیید کرده است. (سلسلة الأحاديث الصحيحة 2/489 - 490 شماره 835)

2- عن ابن مسعود، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول: (إذا اختلفَ النَّاسُ كَانَ ابْنُ سُمَيْهَ مَعَ الْحَقِّ). (رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 10/96، تاريخ مدينة دمشق 43/404، 406، دلائل النبوة للبيهقي 6/422، سیر أعلام النبلاء 1/416، تاريخ الإسلام للذهبی 3/575، بغية الطلب 1/286، 287، البداية والنهاية 6/239 و 7/300، إمتناع الأسماء 12/203، كنز العمال 11/721، السيرة الحلبية 2/262) در همین زمینه رجوع شود به مناقب عمار بن یاسر در تراجم صحابه، مستدرک حاکم 3/383 تاريخ مدينة دمشق 43/348 و ..

و آن را تا هنگام مرگ رها نمی کند.

این روایت عمار را میزان تشخیص حق و باطل معرفی نموده است. ولی حدیث پردازان حزب اموی و مدافعان عثمان برای هواداری از صحابه و خلفا در آخر آن جمله ای افزوده و آن را این گونه نقل نموده اند: أبو اليقظان علی الفطرة لا يدعها حتى يموت أو يمسه [ینسیه/ یلبسه] الهرم يعني عمار بفطرت ثابت می ماند مگر آن که پیری او را دریابد (و خرفت شود!) [\(1\)](#) و در حقیقت با این زیاده، به جهت تناقض صدر و ذیل، این میزان را از اعتبار ساقط نموده اند! و البته روایات نزد ما فاقد آن است گذشته از آن که در روایات عامه تصریح صحیح شده که عمار تا آخر عمر عقلش کاملاً سرجایش بود و خرفت نشد! [\(2\)](#)

[26/117] خطیب دمشقی با سند صحیح و معتبر [\(3\)](#) نقل کرده که احمد بن حنبل گفته است: لم يزل علي بن أبي طالب [عليه السلام] مع الحق والحق معه حيث كان. یعنی همیشه علی بن ابی طالب علیه السلام با حق و حق با او بوده، هر جا که باشد. [\(4\)](#)

* در دفتر دوم - ضمن فضیلت شماره 11 - خواهد آمد که در روایات فراوان و معتبر آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را برای قضاؤت

ص: 214

1- رجوع شود به تاریخ المدينة لابن شبة 4/1250، أنساب الأشراف 1/167، الطبقات الكبرى 3/263، تاريخ مدينة دمشق 43/408، كشف الأستار 3/252، سیر أعلام النبلاء 1/417، مجمع الزوائد 9/295، کنز العمال 11/723 و 13/532، سلسلة الأحادیث الصحيحة للألباني 7/1 ق 658 شماره 3216.

2- قتل عمار - یوم قتل - و هو مجتمع العقل. (أنساب الأشراف 1/174، الطبقات الكبرى 3/262، تاريخ مدينة دمشق 43/477، تهذیب الکمال 21/224، عمدة القاري 1/197).

3- سلسلة الأحادیث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام برواية أهل السنة 269.

4- تاريخ مدينة دمشق 42/419

به یمن فرستاد چنین دعا فرمود: (اللَّهُمَّ تَبَّتْ لِسَانَهُ وَاهْدِ قَلْبَهُ).

وفی روایة: قال صلی الله علیه وآلہ لعلی علیه السلام: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُثِّبُ لِسَانَكَ، وَيَهْدِي [سیهدي] قلبک).

:يعنی خدایا زباش را استوار بدار و دلش را هدایت نما.

و یا آن که آن حضرت را مژده داد که خداوند زیارت را ثابت و استوار داشته و قلب را راهنمایی و هدایت می نماید.

و با مراجعه به مصادر آن معلوم می شود که: ترمذی، طبری، مقدسی، حاکم، ذهبی، منذری، سیوطی، متقی هندی، البانی، مبارکفوری، وادعی و... همه حکم به اعتبار این روایت کرده و یا اعتبار آن را از دیگران نقل کرده اند.

* و در ضمن روایت شماره 441 خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آلہ به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: (وَإِنَّ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ مَعَكَ وَيَئِنَّ يَدِيْكَ وَ نُصْبَ عَيْنِيْكَ).

[27/118] ضیاء مقدسی در ضمن روایتی که صدر آن ساختگی است - نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آلہ فرمود. (... وَإِنْ تُؤْمِرُوا عَلَيْأَ رضی الله عنه [علیه السلام] - ولا أراكم فاعلين - تَجِدُوهُ هادِيَا مَهْدِيَا، يَأْخُذُ بِكُمُ الطَّرِيقَ [الصراط] الْمُسْتَقِيمَ). یعنی: اگر فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آلہ را گردن نهید و امارت و سرپرستی علی را پذیرید - که فکر نمی کنم چنین کنید - خواهید دید که او هدایتگری هدایت شده است (که خود از جانب خدا هدایت شده و اهتمام به راهنمایی مردم دارد) و شما را به راه راست هدایت خواهد کرد. [\(1\)](#)

این روایت در منابع متعدد نقل شده و برخی از بزرگان عame حکم به صحت آن کرده اند. [\(2\)](#)

ص: 215

1- الأحاديث المختارة 2/ 86 حديث 463، قال محقق الكتاب: إسناده صحيح.

2- با تعابير مختلف، مانند: «تَجِدُوهُ هادِيَا مَهْدِيَا، يَأْخُذُ بِكُمُ صراطَ الْمُسْتَقِيمَ» یا: «تجدوه هادیاً مهداً يحملكم على الصراط المستقيم» و مانند آن، رجوع شود به مسند أحمد 1/109، أنساب الأشراف 1/542، حلية الأولياء 1/64، المستدرک 3/70، الاستیعاب 3/1114، تاريخ مدينة دمشق 42/40، 421 و 44/236، أسد الغابة 4/31 شرح ابن أبي الحديد 6/52 و 11/10 - 11، شواهد التنزيل 1/80 - 85 طبقات الحنابلة 1/253، البداية والنهاية 7/397، جواهر المطالب 1/289، كنز العمال 11/612، 630، 631، سبل الهدى والرشاد 11/799، ينایع المودة 2/251، تفسیر الالوسي 6/170. قال في الإصابة 4/468: وفي مسند أحمد بسند جيد. وفي كنز العمال 5/799 [ذكره] ابن الجوزي في الواهيات فأخطأ. قال في التعليقة: أوردته الهيثمي في مجمع الزوائد 5/176 وقال: رواه أحمد والبزار والطبراني في الأوسط، ورجال البزار ثقات وفي الصواعق المحرقة 46: رواه البزار بسند رجاله ثقات - أيضاً - كما قال البيهقي. وقال الجزري الشافعي: حديث حسن الإسناد، رجاله موثقون. (أنسى المطالب 74، وذكر في تعليقه أن له سند آخر أخرجه الثقفي في نصرة الصحاح) ورواه بسند آخر وقال: وهو إسناد صحيح، رجاله كلهم ثقات على شرط مسلم إلا زيد بن يثیع فقد روی له أصحاب السنن، وذكره ابن حبان في الثقات. (أنسى المطالب 78) احمد محمد شاکر در تعليقه مسند أحمد 1/537 شماره 859 (طبعه دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح.

شاید گفته شود اگر قسمتی از روایت را جعلی می دانید چگونه به آن احتجاج می کنید؟

در پاسخ می گوییم:

اولاً: با توجه به تفکیک در حجیت، [\(1\)](#) وقتی اعتبار روایتی نزد مخالفان تمام باشد ما از جهت الزام - نه اعتقاد - می توانیم به آن احتجاج کنیم.

ثانیاً: این مطلب صحیح است که اگر مردم رهبری امیر مؤمنان علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام را - بر طبق فرمان خدا - بپذیرند، آن ها را هدایت شده و هدایتگرانی می یابند که همه راه مستقیم هدایت می کنند.

ص: 216

1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1723 پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

[28/119] عن عبد الله بن مسعود، قال: كنت مع النبي صلى الله عليه وآله ليلة وفد الجن، قال: فتنفس، فقلت: ما شأنك يا رسول الله؟ قال: نعيت إلى نفسى يا ابن مسعود»! قلت: فاستخلف، قال: «من»؟ قلت: أبو بكر، قال فسكت، ثم مضى ساعة ثم

تنفس، قال: ما شأنك؟ قال: «نعيت إلى نفسى يا ابن مسعود»! قال: قلت فاستخلف، قال: «من»؟ قلت: عمر، قال: فسكت، ثم مضى ساعة ثم تنفس، قال: ما شأنك؟ قال: «نعيت إلى نفسى يا ابن مسعود»! قال: قلت: فاستخلف، قال: «من»؟ قال: قلت: علي بن أبي طالب قال: «أما والذى نفسى بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين». (1)

وفي رواية الطبراني: قال صلى الله عليه وآله: «وَمَا أَخْلُنُ أَجَلِي إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ»، قلت: يا رسول الله

ص: 217

1- المصنف لعبد الرزاق 317 / 11 - 318. ورواه ابن كثير، عن الحاكم أبي عبد الله النيسابوري، عن أبي عبد الله محمد بن علي الأدمي، عن إسحاق بن إبراهيم الصنعاني، عن عبد الرزاق بن همام، عن أبيه، عن ابن مينا، عن عبد الله بن مسعود... ثم قال: قال ابن عساكر [تاريخ مدينة دمشق 421 / 42]: همام وابن مينا مجاهolan. (البداية والنهاية 397 / 7 - 398) وقال ابن كثير في تفسيره: وقد رواه الحافظ أبو نعيم في كتابه دلائل النبوة، فقال: حدثنا سليمان بن أحمد بن أيوب، حدثنا إسحاق بن إبراهيم، وحدثنا أبو بكر بن مالك، حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل... ثم قال: وهو حديث غريب جداً وأحرى به أن لا يكون محفوظاً. (تفسير ابن كثير 178 / 4) قال الهيثمي: رواه الطبراني، وفيه مينا وهو كذاب. (مجمع الزوائد 185 / 5) وروي صدره في مسنون أحمد بن حنبل، فقال: حدثني أبي، حدثنا عبد الرزاق، أخبرني أبي، عن مينا، عن عبد الله بن مسعود قال كنت مع النبي صلى الله عليه وآله ليلة وفد الجن فلما انصرف تنفس قلت: ما شأنك؟ فقال: «نعيت إلى نفسى يا ابن مسعود». (مسند أحمد 449 / 1) قال الهيثمي: رواه أحمد وفيه مينا بن أبي مينا وثقة ابن حبان وضعفه الجمهور، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 22 / 9) تذكر: ابن جا (مجمع الزوائد 9 / 22) كه حديث تقطيع شده وفضيلت أمير المؤمنين عليه السلام از آن انداخته شده، هیشمی گفته: مینا نزد دیگران ضعیف است ولی ابن حبان او را توثیق کرده ولی جایی که در حديث فضیلت امیر المؤمنین عليه السلام وجود دارد (مجمع الزوائد 5 / 185) گفته: مینا کذاب است. یک بام و دو هوا!

الا تستخلف أبا بكر؟ فأعرض عنّي، فرأيت أنه لم يوافقه، قلت: يا رسول الله ألا تستخلف عمر؟ فأعرض عنّي فرأيت أنه لم يوافقه، قلت: يا رسول الله ألا تستخلف عليّاً؟

قال: «ذاك - والذى لا إله غيره - لو بايعتموه و أطعتموه أدخلنكم الجنة أكتعين». (1)

وفي رواية الخوارزمي: قال صلی الله علیه وآلہ وساتھی: «أوه ! ولن تفعلوا إذاً أبداً، والله لئن فعلتموه ليدخلنكم الجنة». (2)

عبدالله بن مسعود می گوید همراه پیامبر صلی الله علیه وآلہ وساتھی بودم آن حضرت سبب آن را پرسیدم در پاسخ فرمود: «به جهت خبر وفاتم». عرض کردم: برای خویش جانشینی تعیین فرما. فرمود: «چه کسی را؟؟ گفتم: ابوبکر را، حضرت سکوت کرد - و بنابر نقل طبرانی: از من روی گردانید که فهمیدم با نظرم موافق نیست! - مدتی گذشت باز حضرت آهی کشید و من هم پرسش خود را تکرار کردم و حضرت همان جواب را فرمود باز گفتم: جانشین تعیین کن فرمود: «چه کسی را؟؟ گفتم: عمر را. باز حضرت سکوت کرد - و بنابر نقل طبرانی: از من روی گردانید که فهمیدم با نظرم موافق نیست! - مدتی گذشت. برای مرتبه سوم که قضیه تکرار شد من عرض کردم: علی بن ابی طالب را به جانشینی خویش انتخاب کن حضرت فرمود: «به خدایی که جانم در دست اوست سوگند یاد می کنم که اگر از علی اطاعت کنند همه آن ها را به صورت دسته جمعی وارد بهشت خواهد کرد».

و در روایت خوارزمی افزوده شده که حضرت پیش از این سخن فرمود: «اوہ! آن ها هیچ گاه از علی تبعیت نخواهند کرد»!

ص: 218

1- المعجم الكبير / 10 / 67

2- المناقب . 114

حافظ کلاباذی (متوفی 380) پس از نقل روایت: «وَإِنْ تَوَلُّوْا عَلَيْهِ - وَلَنْ تَفْعَلُوا - تَجْدُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا، يَسِّلُكُ بَكُمُ الظَّرِيقَ الْمَسْتَقِيمَ» می نویسد:

ممکن است معناش آن باشد که اگر علی را به سرپرستی برگزینید هرگاه خلافت به او رسید و حضرت - ان شاء الله! - منظورشان خلافت بلا فاصله پس از خودشان نیست.

سپس به روایات ساختگی نماز ابوبکر استدلال نموده و تردیدش را که قبلًا به «ان شاء الله» اظهار کرده بود به «والله أعلم بالصواب» تکرار کرده است. (1)

[29/120] روی السیوطی والمتقدی الهندي روایة طولية جداً عن وکیع، عن یحیی بن عبد الله بن الحسن، عن ابیه [علیه السلام]، قال: قال علی [علیه السلام]: (... فَأَمَّا أَهْلُ الْجَمَاعَةِ فَإِنَّا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَلَنْ قَلُوْا وَذَلِكَ الْحَقُّ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ، فَأَمَّا أَهْلُ الْفُرْقَةِ فَالْمُخَالَفُونَ لَى وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَلَنْ كَثُرُوا...).

إلى أن قال: قال عمار: يا أيها الناس! إنكم - والله - إن اتبعتموه وأطعتموه لم يضل بكم عن منهاج نبيكم قيس شعرة. (2)

امیر مؤمنان علیه السلام مشغول خطبه بود کسی پرسید: چه کسی اهل جماعت است و چه کسی اهل تفرقه؟ ... حضرت در پاسخ فرمود: اهل جماعت من هستم و کسانی که از من پیروی نمایند هر چند کم باشند و این حق به فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و اهل تفرقه مخالفان ما هستند هر چند فراوان باشند.

ص: 219

1- بحر الفوائد (معانی الأخبار لأبي بكر الكلبازى) 1/346 - 347

2- كنز العمال 16/184 - 186

پس از آن عمار گفت: ای مردم، به خدا سوگند اگر از امیرالمؤمنین عليه السلام پیروی کنید به اندازه تار مویی از روش پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله نخواهید گرفت.

تأیید مطلب از زبان عمر!

این مطلب به قدری روشن، واضح و مسلم بوده که عمر نیز در لحظات آخر عمرش بدان اشاره کرده است.

[121/30] بنابر نقل صحیح، او در واپسین لحظات زندگی به عثمان سفارش کرد که اگر سرکار آمدی پرهیزگاری پیشه نما و خاندان خویش را بر مردم مسلط مگردان. هنگامی که اصحاب شورا از نزد او بیرون رفتد، با اشاره به امیر مؤمنان عليه السلام گفت: إن ولوها الأجلح [الأصلع / الأصلع] - يعني علياً [عليه السلام] - سلك بهم الطريق المستقيم [يحملهم على الحق ولو كان السيف على عنقه].

يعنى: اگر زمام امور را به دست علی بسپارند آن ها را به راه مستقیم آورد. (1)

ص: 220

-
- 1- مراجعه شود به طبقات ابن سعد 3/341 - 342، المستدرک حاکم 3/95، الرياض النضرة 2/411 و 3/228، کنز العمال 12/679
 - 680 (سيوطى و متقى هندى حكم به صحت آن كرده اند) شرح ابن ابى الحدید 120/108، 259 - 260، تاريخ الإسلام للذهبي 3/639، ميزان الاعتدال 3/310 - 331 فتح البارى 7/55 تاريخ مدينة دمشق 428/42، كامل ابن اثير 3/399، بغية الباحث عن زوائد مسنن الحارث 186. و مراجعه شود به روایات دیگر در تاریخ المدينة لابن شبة 3/924 تاریخ الطبری 3/293 - 294 الكامل لابن الأثير 663 67 العقد الفريد 5/31 (چاپ مکتبة العصرية، بیروت) 4/274 - 276 (چاپ دیگر)، شرح ابن ابى الحدید 1/186، جواهر المطالب 1/289 - 290. وفي جواهر المطالب 1/290: عن میمون، قال: كنت عند عمر إذ ولی الستة الأمر، فلما جاؤوا أتبعهم بصره [و] قال: إن ولیتم هذا [الأمر] الأجلح لیرکبم الطريق. وفي تاريخ الإسلام للذهبي 3/639: قال عمر: إن يولوها الأصلع يسلك بهم الطريق المستقيم. فقال له ابنه عبد الله: فما يمنعك - يعني أن توليه - ؟ قال: أکره أن أتحملها حیاً و میتاً [!!!] وعن عبد الله بن عمر، قال: قال عمر لأهل الشورى: لله درهم إن ولوها الأصلع كيف يحملهم على الحق ولو كان السيف على عنقه. فقلت: أتعلم ذلك منه ولا توليه ؟ قال: إن لم أستخلف فأتركهم من هو خير مني ! (الاستیعاب 3/1130) وفي رواية: قال عمر: من ترون أنهم يولون الأمر غداً ؟ قالوا عثمان بن عفان، قال: فأین هم عن علي بن أبي طالب يحملهم على الطريق المستقيم ! (شواهد التنزيل 1/84)

[31/122] عمر در جای دیگر به ابن عباس گفت: «أَحْرَاهُمْ أَنْ يَحْمِلُهُمْ عَلَى كِتَابِ رَبِّهِمْ وَسَنَةَ نَبِيِّهِمْ صَاحِبِكُوكَهْ. وَالله لَئِنْ وَلَيْهَا لِيَحْمِلَهُمْ عَلَى الْمُحْجَةِ الْبَيْضَاءِ وَالصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ»! یعنی: سزاوارترین آن‌ها (به خلافت) که مردم را بر عمل به کتاب پروردگار و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ادار نماید علی است. به خدا سوگند اگر او سر کار آید مردم را بر روش روشن و راه مستقیم قرار دهد. (1)

تذکر چند نکته

نکته اول

روایات فراوان شاهد روایت گذشته است مانند روایات عنایین:

قرآن با علی علیه السلام است، مبارزات علی علیه السلام بر تأویل قرآن است،

جدایی از علی جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است،

نافرمانی علی علیه السلام نافرمانی خداست،

دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است،

جنگ با علی علیه السلام و خاندانش جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است، حدیث ثقلین و.... (2)

ص: 221

1- شرح ابن ابی الحدید 6/327 و مراجعه شود به 12/52، شواهد التنزیل 1/84.

2- رجوع شود به فضیلت های شماره 3، 23 - 28، 32، و پیوست ششم.

شایان ذکر است که این مطلب - همراهی با حق - شامل حال بقیه معصومین علیهم السلام هم می شود چنان که در ضمن روایتی آمده است:

[32/123] (إِيَّاهَا النَّاسُ، قَدْ بَيَّنْتُ لَكُم مَفْرَعَكُم بَعْدِي وَإِمَامَكُمْ وَذَلِيلَكُمْ وَهَادِيكُمْ، وَهُوَ أَخِي عَلَيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ فِي كُم بِمِنْزِلَتِي فَقَلَّدُوهُ دِينَكُمْ وَأَطْبَعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَمْنَيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَحِكْمَتَهُ، فَسَهَّلَوْهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيائِهِ فِي كُمْ، فَقَلَّدُوهُ دِينَكُمْ وَأَطْبَعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَمْنَيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَحِكْمَتَهُ، فَسَهَّلَوْهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيائِهِ بَعْدَهُ، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَخْلُفُوهُمْ، فَإِنَّهُم مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ، لَا يُرَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُونَهُ). (١)

و نهی تقدم بر معصومین علیهم السلام و این که کسی بخواهد به آنان چیزی یاد دهد- که در امثال این روایت آمده (۲) - نیز به جهت همراهی آنان با حق است و در کنار حدیث تقلیل نیز بر آن تأکید شده است.

[33 / 124] ورد في حديث الشفلين برواية الطبراني:.... فَلَا تُقْدِمُوهُمَا فَتَهْلِكُوَا وَلَا تُعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ (3) وفي لفظ: فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تنصروا عنهم فتهلكوا، ولا تعلموهم [ولا تعلموهمما]; فإنهم أعلم منكم. (4)

از روایات واردہ در تفسیر آیه شریفہ: (وَ مِنْ خَلْقَنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ) [الأعراف (7): 181] نیز همین مطلب استفاده می‌شود. (5)

222:

- 1- فرائد السمعتين / 316
 - 2- رجوع شود به ينابيع المودة / 109، 112، 116، 121، 133 و 2/438 و 3/399.
 - 3- المعجم الكبير للطبراني / 66، الدر المنشور / 60، كنز العمال / 186.
 - 4- المعجم الكبير للطبراني / 167، مجمع الزوائد / 164، كنز العمال / 188، ورجوع شود به جواهر العقددين / 233، 237 و 243.
 - 5- شواهد التنزيل / 1/269، ورجوع شود به كافى / 1/414، بحار / 22/398، 439 و 5/23 و 5/24 - 144/146 و 25/151 و 35/399 و 36/33 و 37/211 (خطبه غدير) و 91/5.

قرآن به صراحة ملا-ک پیروی را بیان کرده و فرموده: (أَفَمَنْ يَهُدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَبَّعَ أَمْ مَنْ لَا- يَهُدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [یونس (10): 35] و این روایات مصدق حق را برای مردم معلوم کرد، پس برای پیروی از دیگران و رها کردن امیرالمؤمنین علیه السلام عذری باقی نماند.

نکته چهارم

از اطلاق این روایات استفاده می شود که در هر موردی که صحابه از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند و یا بر خلاف نظر مبارک ایشان رأی و نظری داشته اند، همه بر باطل و گمراهی بوده اند، (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الصَّالُ فَإِنَّى تُصْرَفُونَ) [یونس (10): 32]

نکته پنجم

شیخ مهدی فقیه ایمانی در این زمینه تألیف مستقلی دارد با نام «حق با علی است» که این روایت را - با مضامین مختلف - از 24 نفر صحابه و منبع از قرن اول تا قرن چهاردهم نقل کرده است. از نکات جالبی که بدان اشاره نموده آن که به جهت سرنوشت ساز بودن این مطلب حضرت بارها این حدیث را ایراد فرمودند: در خانه شخصی خود، بعد از فتح خیر در غدیر، هنگام پیشگویی از رویارویی گروه تجاوزگر با علی علیه السلام در پیشگویی از قتل عمار به دست آنان و هنگام خبر دادن از اختلاف مردم پس از رحلت آن حضرت.

ص: 223

3- قرآن با علی علیه السلام است!

اشاره

[1/125] بنابر نقل صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (علی مَعَ القرآنِ وَالقرآنُ مَعَ عَلیٍ، لَنْ يَنْقَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَیٰ الْحَوْضَ)

یعنی: علی با قرآن و قرآن با علی است این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

سند روایت

این روایت به اعتراف حاکم نیشابوری (متوفی 405) و ذهبی متعصب صحیح است، (۱) و سیوطی نیز حکم به اعتبار آن کرده است. (۲)

و در منابع متعدد دیگر نیز نقل شده است. (۳)

ص: 225

- 1- المستدرک /3 124.
- 2- الجامع الصغير /2 177.
- 3- المعجم الأوسط /5 135، المعجم الصغير، 1/255، مجمع الزوائد 9/134، تاريخ الخلفاء 191، کنز العمال 11/603، سبل الهدی والرشاد 297/11، الصواعق المحرقة 123 - 124، 126، 470/4، فیض القدیر 279/2، ینابیع المودة 1/124، 269 و 2/403، 396، 245، 161، 96.

قرآن کتاب هدایت و قانون و برنامه الهی برای نجات و تکامل بشر است. قرآن در بردارنده دستورات و راهنمایی هایی است که اگر جامعه بدان جامه عمل پوشاند هیچ گاه گمراه نگشته و از حیرت و سرگردانی، ضلالت و گمراهی اختلاف و تفرقه در امان خواهد ماند.

اما زمام امور مسلمانان به دست کسانی افتاد که

الف) از قرآن اطلاع درست و کامل نداشتند.

ب) آن اندازه ای را که می دانستند آن گونه که باید فهمیده بودند.

ج) آن مقداری را که فهمیده بودند نیز کنار گذاشتند.

د) به گونه های مختلف بلکه گاهی صریحاً با آن مخالفت نمودند. [\(1\)](#)

ولی تنها کسی که عالم به تمام قرآن بود آن را کاملاً فهمیده و درک کرده بود، در تمام شئون آن را بکار گرفت و کاملاً مطابق آن عمل نمود، هیچ گاه از قرآن جدا نشد و برخلاف آن رفتار نتمود امیر مؤمنان علیه السلام علی علیه السلام بود.

این حقیقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها با تعابیر مختلف مانند حدیث تقلین، و بیان جدا نشدن عترت از قرآن، [\(2\)](#) «الحقُّ مَعَ عَلِيٍّ...»، «وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ...» و... بیان فرمود و تاریخ حقيقی و تحریف نشده نیز بر آن شهادت می دهد و چنین کسی لیاقت رهبری امت را دارد!

در حقیقت این گونه احادیث بیانگر عصمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 226

1- به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب النص والاجتهاد، الغدیر 6/83 نوادر الاثر في علم عمر.

2- «إنهمما لن يتفرقوا حتى يردا على الحوض» و تعابیر مشابه

مناوی در شرح جامع صغیر در توضیح حدیث: (علیٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلیٰ، لَنْ يَنْفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَىٰ الْحَوْضَ) می گوید:

علیٰ علیه السلام از همه به تفسیر قرآن داناتر بود.

سپس نقل کرده است که:

بزرگان صحابه در تفسیر علیٰ علیه السلام ابن عباس عبادله (عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر و...) ابی بن کعب و زید بوده اند از همه آن ها برتر علیٰ علیه السلام است تا جایی که ابن عباس می گوید: من تفسیر را از او آموختم.

از آن حضرت پرسیدند: سبب چیست که داشش شما از همه صحابه بیشتر است؟ در پاسخ فرمود هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسشی داشتم مرا پاسخ می فرمود و اگر سکوت می کردم خود حضرت شروع به بیان مطالب می فرمود.

عمر پناه به خدا می برد از آن که مشکلی پیش آید و آن حضرت حضور نداشته باشد.

و هیچ یک از صحابه نمی گفت: «سلونی» هر کس هر چه می خواهد از من بپرسد جز علیٰ علیه السلام. (۱)

ص: 227

۱- وهذا كان أعلم الناس بتفسيره، قال المولى خسرو الرمي - إن جمع في تفسيره ما بلغه عن عظماء الصحابة -:
أراد بعظمائهم علياً [عليه السلام] وابن عباس والعادلة وأبي وزيد. وصدرهم على [عليه السلام] حتى قال ابن عباس: «ما أخذت من تفسيره فعن على [عليه السلام]» ويتلوه ابن عباس. وقيل له: مالك أكثر الصحابة علماً؟ قال: «كنت إذا سأله أبنائي وإذا سكت ابتدأني»، وكان عمر، يتعوّذ من كل معضلة ليس لها أبو الحسن، ولم يكن أحد من الصحابة يقول: «سلوني» إلا إلا هو. (فيض القدير (470/4

واما آن که (والقرآن مَعَ عَلِيٍّ)، پس قرآن با عالی علیه السلام است و مردم را به امامت و رهبری حقانیت و راستی و درستی و فضائل و مناقب او راهنمایی می کند.

قرآن بیان گر همه معارف علوم احکام و مشتمل بر تمام نیازهای بشر است که (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ) [النحل (16): 89] ولی به جهت اشتمال بر مشابهات و مجملات و... نیاز به بیان دارد و این امری بدیهی است. خداوند تعالی می فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا يَبِّأْنَهُ) [القيامة (75): 19]، (1) (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) [النحل (16): 44]، (2) (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) [النحل (16): 64] (3) پس ما در فهم قرآن به بیان پیامبر صلی الله عليه و آله نیازمندیم.

وروشن است که این نیاز همیشگی است و پس از پیامبر صلی الله عليه و آله نیز ادامه دارد، لذا خواهد آمد که پیامبر صلی الله عليه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تو مطالب را از جانب من به مردم ابلاغ نموده صدای مرا به گوش آنان می رسانی، و در آن چه پس از من اختلاف نمایند بیانی روشن خواهی داشت (واختلافات آنان را بطرف خواهی نمود)». (4)

ص: 228

1- ترجمه شرح و بیان و توضیح آن (نیز) بر عهده ماست.

2- ترجمه: و بر تو قرآن را نازل کردیم تا برای مردم آن چه برایشان نازل شده است، روشن کنی و باشد که اندیشه کنند.

3- ترجمه: و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که بیان کنی برای ایشان آن چه را اختلاف کردند در آن و هدایت و رحمت برای گروهی که ایمان آرند.

4- وَأَنْتَ تُؤْدِيَ عَنِّي وَتُسْمِ مِعْهُمْ صَوْتِي وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي). (شرح ابن ابی الحدید 9/169، المناقب للخوارزمی 85. قال الکنجی: هذا حديث حسن عال. (کفایة الطالب 212) وفي لفظ: ([یا علی] أنت تبین لأمتی ما اختلفوا فيه من بعدی). (المستدرک 122/3، قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط الشیخین ولم یخرجاه) و مراجعته شود به حلیة الأولیاء 1/63 - 64 تاریخ مدینة دمشق 387/42، المناقب للخوارزمی 329، مطالب السؤول 127، کنز العمال 11/612، 615، سبل الهدی والرشاد 11/295.

با این بیان روشن شد که قرآن مستغنى از بیان پیشوای معصوم نیست و شعار حسبنا کتاب الله ادعایی پوچ و بی اساس است، و فرمایش: «لَنْ يَنْقُرُّفَا» - در حدیث گذشته و حدیث ثقلین - دلالت بر عدم جدایی قرآن و عترت از یکدیگر دارد. (۱)

ص: 229

1- در همین زمینه رجوع شود به احراق الحق 235، تشید المطاعن 4/75، حق اليقين 364.

4- علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[1/126] احمد بن حنبل به سند صحیح نقل کرده است که عمران بن گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام ترتیب داد. علی علیه السلام در آن سفر کاری کرد که برخی از اصحاب از آن ناراحت شدند؛ لذا چهار نفر آن ها هم پیمان شدند که قضیه را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند. هنگام بازگشت از سفر خدمت حضرت رسیده و شروع به صحبت کردند، هر کدام که مطلب را نقل می کرد آن حضرت صورتش را از او برمی گرداند. هنگامی که چهارمین از آن ها حرفش تمام شد پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره ای متغیر (و با عصباتیت) فرمود: (دعوا علیّاً، دعوا علیّاً، [دعوا علیّاً مُنِي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيُّ كُلّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي). (۱) یعنی: علی را رها کنید، (یعنی دست از بدگویی او بردارید! این جمله را دو یا سه مرتبه تکرار و پس از آن فرمود: علی از من است و من از اویم او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است.

و بنابر روایات دیگر فرمود:

ص: 231

- 1- مسنند أحمد 4 / 437 - 438 فضائل امير المؤمنين علیه السلام لأحمد بن حنبل 208 - 210 شماره 157، فضائل الصحابة لابن حنبل 2 / 749 شماره 1035 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 42 / 197 - 198، الرياض النصرة 3 / 129، البداية والنهاية .381 / 7

ما لهم ولعلي، إن علياً مني وأنا منه، وهو ولني كل مؤمن بعدي». (1)

آن هارا با على چکار؟! على از من است و من از اویم، او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است.

«ما تريدون من عليّ، ما تريدون من عليّ، ما تريدون من عليّ. (2) إن علياً مني وأنا منه، وهو ولني كل مؤمن [من] بعدي». (3)

از على چه می خواهید؟! (بنابر برخی از منابع این جمله را سه مرتبه تکرار و پس از آن فرمود:) على از من است و من از على، او پس از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمان است.

سد روایت

* محب طبری (متوفی 694) - از نویسندهای معروف اهل تسنن - در ضمن نقل دلائل شیعه بر خلافت بالفصل امیر المؤمنان علیه السلام حدیث فرق را نقل کرده و

ص: 232

-
- 1- مسند أبي داود 111
 - 2- در برخی از منابع «ما تريدون من عليّ» تکرار نشده است.
 - 3- رجوع شود به سنن الترمذی 296 / 5 - 297، المصنف لابن أبي شيبة 504 / 7، فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 1104، 1060، 1035، 768، 749 / 2، 805 شماره 210، 230، 265، 157، 182، 226، فضائل الصحابة لابن حنبل 98 - 111 (در نقل او عبارت «من مسند أبي يعلى 1 / 293، صحيح ابن حبان 15 / 374، المعجم الكبير للطبراني 18 / 129، المستدرك 3 / 111 (در نقل او عبارت «من بعدی» نیست)، تاريخ مدينة دمشق 42 / 198 - 199، الرياض النصرة 3 / 129، أسد الغابة 4 / 27، سير أعلام النبلاء 8 / 199، تاريخ الإسلام 3 / 630 - 631 موارد الظمان 7 / 134، الإصابة 4 / 468، الصواعق المحرقة 124، كنز العمال 11 / 599 و 13 / 142 به نقل از ابن أبي شيبة و ابن جریر طبری، فیض القدیر 4 / 471

می گوید: این حديث از جهت سند و متن قوی ترین دلیل است. (1)

* گذشته از آن که مجموع احادیث مسنند احمد مقبول و معتبر است (2) به اعتراف ذهبی، (3) و حمزه احمد زین سند این روایت صحیح است. (4)

* وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة نیز حکم به حُسن و اعتبار آن نموده است. (5)

ابوداود طیالسی (متوفی 204) (6) و ابن ابی شیبہ کوفی (متوفی 235) (7) - که از اساتید بخاری هستند - آن را به سند صحیح نقل کرده و متقی هندی (8) و صالحی شامی حکم به صحت روایت ابن ابی شیبہ نموده اند. (9)

* بنابر نقل سیوطی (متوفی 911) و متقی هندی (متوفی 975)، ابن جریر طبری (متوفی 310) نیز آن را به سند صحیح نقل کرده است. (10)

ص: 233

-
- 1- الرياض النصرة 1/221 - 223
 - 2- رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10 - 11.
 - 3- ذهبی می گوید: سند روایت بنابر شرط مسلم نیشابوری صحیح است ولی متن آن منکر بوده که مسلم آن را نقل نکرده است! (تاریخ الإسلام 71/11)
 - 4- مسنند أحمد 15/78 - 79 شماره 19813 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيحٌ.
 - 5- فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/749، 768، 805 شماره 1035، 1060، 1104. (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)
 - 6- مسنند أبي داود 111: ما لهم ولعلي إن علياً مني وأنا منه، وهو ولني كل مؤمن بعدي
 - 7- المصنف لابن أبی شیبہ الكوفی 7/504: ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟! علي مني وأنا من علي، وعلى ولني كل مؤمن بعدي.
 - 8- كنز العمال 11/608: علي مني وأنا من علي، وعلى ولني كل مؤمن بعدي. (عن ابن أبی شیبہ عن عمران بن حصین، صحيح).
 - 9- سبل الهدى والرشاد 11/295 - 296
 - 10- جامع الأحاديث 16/256، كنز العمال 13/142.

* ترمذی (متوفی 279) نیز قریب به همین مضمون را در سنن روایت [\(1\)](#) و بنابر نقل ذهبی (متوفی 748) ترمذی حکم به حُسن - یعنی اعتبار - این حدیث نیز کرده است، [\(2\)](#) گرچه حکم به اعتبار و حسن از سنن مطبوع ساقط شده!

* ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) و بغدادی (متوفی 1093) نیز گفته اند: این حدیث را ترمذی با سندي قوى نقل کرده است. [\(3\)](#)

* ابن ابی عاصم (متوفی 287) نیز آن را نقل کرده، والبانی پس از حکم به صحت، آن تصریح کرده که رجال آن بنابر شرط مسلم ثقه هستند، سپس شواهد دیگری بر صحت آن اقامه کرده و گفته: حاکم نیشابوری (متوفی 405) و ذهبی (متوفی 748) نیز آن را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته اند. [\(4\)](#)

ص: 234

1- عن عمران بن حصین - في ضمن حديث - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما تريدون من علي؟! ما تريدون من علي؟! ما تريدون من علي؟! إن عليا متي، وأنا من علي، وهو ولی كل مؤمن من بعدي». (سنن ترمذی 5/296)

2- تاريخ الإسلام للذهبي 3/631، قال: أخرجه أحمد في المسند والترمذی، وحسنه.

3- الإصابة 4/468، خزانة الأدب 6/69 قالا: وأخرج الترمذی بإسناد قوي... .

4- السنة لابن أبی عاصم 550 - 551: عن عمران بن حصین قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: علي مني، وأنا منه، وهو ولی كل مؤمن من بعدي. قال الالباني - في التعليق عليه -: إسناده صحيح. رجاله ثقات على شرط مسلم والحديث أخرجه الترمذی (2/297) وابن حبان (2203) والحاکم (3/110 - 111) وأحمد (4/437) من طرق أخرى عن جعفر بن سليمان الضبعي به وقال الترمذی: حديث حسن غريب. وقال الحاکم: صحيح على شرط مسلم، وأقره الذهبی. وله شاهد من حديث بريدة مرفوعا به. أخرجه أحمد (5/356) من طريق أجلح الكندي عن عبدالله بن بريدة عن أبيه بريدة. و إسناده جيد، رجاله ثقات، رجال الشیخین غیر أجلح، وهو ابن عبدالله بن جحیفة الکندي، وهو شیعی صدوق. و نیز رجوع شود به سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی 5/261 شماره 2223

* نسائی (متوفی 303) در سنن و خصائص نیز آن را روایت کرده (1) و حوینی حکم به صحت آن نموده است. (2)

* ابن حبان (متوفی 354) نیز قریب به حدیث گذشته را در صحیح (3) - که صحت روایاتش پذیرفته شده (4) - نقل کرده است.

* البانی نیز روایت ابن حبان را تأیید و صحت آن را پذیرفته است. (5)

* ضیاء الدین حنبلی مقدسی (متوفی 643) در الأحادیث المختارة - که اعتبار روایاتش پذیرفته شده (6) - نیز آن را نقل کرده است. (7)

* در صحاح الأحادیث مقدسی ها نیز آمده است. (8)

* ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974)، (9) و صالح احمد الشامی نیز حکم به صحت آن کرده اند. (10)

ص: 235

1- السنن الکبری 5/132 - 133، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 97 - 98.

2- الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 92 شماره 86

3- صحیح ابن حبان 15/374.

4- رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10 - 11.

5- التعليقات الحسان علی صحیح ابن حبان 10/67 - 68، سلسلة الأحادیث الصحیحة 5/261 شماره 2223 دکتور صاعدی صحت آن را از البانی در مواضع متعدد نقل کرده است مانند صحیح سنن الترمذی 3/213، تعلیقه علی المشکاة 3/1720، السنة لابن ابی عاصم 2/550، صحیح الجامع 2/980 (فضائل الصحابة 6/405).

6- رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10 - 11.

7- الأحادیث المختارة 13/29 - 30.

8- صحاح الأحادیث 3/384، شماره 9571

9- المنح المکیة فی شرح الهمزیة 577.

10- جامع الأصول التسعة 13/285 - 286 شماره 15901.

* برخی به اختصار فقط بخش اخیر روایت، یعنی عبارت: (دُعُوا عَلَيْهَا، دُعُوا عَلَيْهَا! إِنَّ عَلَيْهَا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ
بعدی) (1)

یا: «علی منی - او: إن علیاً منی و أنا منه - و هو ولی کل مؤمن [من بعدی]» را نقل کرده اند. (2)

شواهد قوی و معتبر با مضمونی مشترک

الف) تکمیل روایت عمران بن حصین به حدیث بردیده

اشاره

همین قضیه را - که عمران بن حصین ذکر کرده - بردیده نیز با تفصیلی بیشتر نقل کرده که در مصادر معتبر اهل تسنن فراوان آمده است

شاید یکی از آن چهار نفر که با یکدیگر هم پیمان شدند تا قضیه را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند بردیده اسلامی باشد که پاسخی را از پیامبر صلی الله علیه و آله - پس از خشمی بی نظیر! (3) - نقل کرده که به کیفیت های گوناگون ولی مضمون هایی نزدیک به یکدیگر گزارش شده است:

ص: 236

1- کنز العمال 11/608

- 2- متنی هندی در کنز العمال 11/608 به تبع سیوطی گفته: این روایت صحیح است. اختلاف مصادر در کیفیت نقل: السنن الکبری للنسائی 5/126، سبل الهدی والرشاد 11/291: «و هو ولی کل مؤمن». خصائص امیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 87/88، کنز العمال 11/608: «ولی کل مؤمن بعدی» السنن الکبری للنسائی 5/45، فضائل الصحابة للنسائی 15: «و هو ولی کل مؤمن من بعدی».
- 3- بردیده می گوید: تا حال چنین خشمی از آن حضرت ندیده بودم جز روز قریظة والنضیر !! فرأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وقد غصب لم أره غصب مثله قط إلا يوم قریظة والنضیر. (تاریخ مدینة دمشق 42/191، المعجم الأوسط للطبرانی 5/117)

کیفیت اول:

حضرت فرمود: (أَلست أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؟! (ای بریده) آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ بریده عرض کرد: آری، حضرت فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيَّ مَوْلَاهٌ) هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. [\(1\)](#)

کیفیت دوم:

حضرت فرمود: (مَنْ كُنْتُ وَلَيْهِ فَعَلَيَّ وَلَيْهُ) هر کس من ولی و سرپرست او هستم علی نیز ولی و سرپرست اوست. [\(2\)](#)

کیفیت سوم:

(لَا تَقْعُ فِي عَلَيٍّ فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي وَأَنَّهُ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي). بریده، از علی بدگویی مکن؛ زیرا علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست شماست و بنابر نقلی این جمله را تکرار فرمود. [\(3\)](#)

برخی کیفیت سوم را به اختصار این گونه نقل کرده اند

[2/127] (يَا بُرْيَدَهُ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي)، ای بریده، علی پس از من سرپرست شماست. [\(4\)](#)

ص: 237

-
- 1- رجوع شود به صفحه 260، روایت شماره 133.
 - 2- رجوع شود به صفحه 272، 276، 286، 294، احادیث شماره 149، 154 - 155، 168، 175. این حدیث با کمی تغییر در مصادر دیگر نیز نقل شده است، رجوع شود به السنن الکبیری للنسائی 45/5، 130، خصائص أمير المؤمنین علیه السلام للنسائی 93 - 94 تاریخ مدینة دمشق 42/188، 192، 193، 194، کنز العمال 11/602 و 13/135 (به نقل از ابن جریر طبری).
 - 3- رجوع شود به صفحه 270-271، روایت شماره 148
 - 4- تاریخ مدینة دمشق 42/191 و رجوع شود به 42/189، 190، 191 (پنج روایت به همین مضامون و عبارات نزدیک به هم) کنز العمال، 11، سبل الهدی والرشاد 295/11

[3/128] «وَهُوَ وَلِيْكُمْ مِنْ بَعْدِي»، او ولی و سرپرست شما پس از من است. (1)

کیفیت چهارم:

[4/129] و بنابر روایتی جمع بین دو عبارت نموده و فرمود: (عَلَيْ بُنْ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ هُوَ وَلِيْكُمْ بَعْدِي). (2)

باقطع نظر از آن که روایت به سه کیفیت اول سند صحیح و معتبر دارد؛ ابن حجر عسقلانی و صالحی شامی تصریح کرده اند که اسناد متعدد این روایات همدیگر را تقویت می کند (و موجب حصول اطمینان به صدور آن می شود) (3) و صاعدي نیز اعتبار سند و صحت متنش را تأیید کرده است. (4)

ب) روایت وہب بن حمزه

[5/130] نظیر قضیه ای که عمران بن حصین نقل کرده برای وہب بن حمزه اتفاق افتاده است. او می گوید من در راه مکه با علیه اللسام همسفر بودم چیزی برای من پیش آمد که خوشایند. نبود هنگام بازگشت مطلب را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم حضرت فرمود: (لَا تُقْلِنْ هَذَا، فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ [وليکم] بعدی) این حرف را نزن، علی پس از من سزاوارترین مردم به شماست.

ص: 238

1- المعجم الأوسط / 6 - 162 / 163 ، مجمع الزوائد / 9 / 128

2- تاريخ مدينة دمشق / 42 / 189

3- وهذه طرق يقوّي بعضها بعضاً. (فتح الباري 8/53 ورجوع شود به سبل الهدى والرشاد 6/237 - 238)

4- فضائل الصحابة / 6 / 406

و بنابر روایتی فرمود: او پس از من سرپرست شماست. (1)

هیشمی این روایت را از طبرانی نقل کرده می‌گوید: در سند «دُكِين» واقع شده که هیچ کس او را تضعیف نکرده و بقیه رجال سند هم توثیق شده‌اند.

صاعدی کلام هیشمی را تأیید کرده و می‌گوید: ولی کسی جز یوسف بن صهیب آن را از دکین روایت نکرده است. و کسی هم او را توثیق ننموده. صاعدی در آخر چنین نتیجه می‌گیرد که چون متن شاهدهای متعدد دارد - از حدیث ابن عباس، بریده و دیگران - لذا به اعتبار آن شواهد، حکم به حُسن و اعتبار این حدیث می‌شود. (2)

یکی از معاصرین می‌نویسد: (دکین) تصحیف (رکین) است و رکین بن الربيع بن عمیله بنابر شرط مسلم ثقه است (3) پس سند روایت صحیح است. و در اثبات تصحیف آن استناد نموده به آن که در منابع دیگر (4) همین روایت را از رکین بن الربيع نقل کرده‌اند. (5)

ص: 239

1- أخرج الطبراني عن وهب بن حمزة، قال: صحبت علياً إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت: لئن رجعت لأشكونك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما قدمت قلت: يا رسول الله، رأيت من علي كذا وكذا، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لَا تُقْلِنْ هَذَا فَهُوَ أَوَّلَ النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي). (المعجم الكبير 22/135) قال الهیشمی: رواه الطبرانی وفيه دکین ذکره أبو حاتم، ولم يضعفه أحد، وبقية رجاله وثروا. (مجمع الزوائد 9/109، فيض القدير 4/470 - 471، و مراجعه شود به کنز العمال 11/612، أسد الغابة 5/94، قال ابن الأثير: أخرجه ابن منده وأبو نعيم) در تاریخ مدینة دمشق 42/199، البداية والنهاية 7/381، الاصابة 6/487 - 488، همین روایت را از خیثمه بن سلیمان به سندش از وهب بن حمزة بالفظ: «و هو وليكم بعدی» نقل کرده‌اند.

2- فضائل الصحابة للصاعدي 6/411

3- نگارنده گوید: توثیق او را بنگرید در الکافی 1/398 و تهذیب التهذیب 3/248.

4- تاریخ مدینة دمشق 42/199، أسد الغابة 5/94، الاصابة 6/487 - 488.

5- أسانید فضائل أمير المؤمنین علی علیه السلام للشيخ باسم الحلبی 2/157.

اشاره

* بنابر نقل معتبر از ابن عباس خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: (أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ مُؤْمِنَه) یعنی: پس از من تو سرپرست هر مرد وزن با ایمان هستی. (1)

* و در روایت شماره 1013 خواهد آمد: (و أَعْطَانِي أَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي). (2)

مفاد روایت

لفظ «ولي» معانی متعدد دارد مانند دوست یاور و... از روش ترین آن ها مالک امر (=سرپرست) است، مثلاً پدر ولی و سرپرست کودک و همچنین ولی و صاحب اختیار دختر در امر ازدواج است. سلطان ولی رعیت، یعنی سرپرست آن ها و یا متصرف در امور آن ها یا اولی به تصرف در امور آن هاست.

با توجه به قرینه «من بعدی» یا «بعدی»، مراد از روایت، سرپرست پس از من یعنی پس از وفات من است و گرنه معنا ندارد که گفته شود: علی علیه السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دوست، یاور یا.... مؤمنین است، چون این اوصاف در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم بر آن حضرت صادق است و تقيید به «پس از من» لغو است. (3) جالب آن است که بنابر روایت وهب بن حمزه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (فَهُوَ أَوَّلُ النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي) (4)؛ زیرا تعبیر به «أَوَّلُ النَّاسِ» صریح در خلاف است.

ص: 240

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویرگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

2- مراجعه شود به تاریخ بغداد 5/100، کنز العمال 11/625.

3- المراجعات 227 - 228 (المراجعة 38)، فضائل الخمسة عليهم السلام 2/8 (چاپ دیگر: 15/2).

4- فیض القدیر 4/470 - 471 و مراجعه شود به مجمع الروايات 9/109.

صالحی شامی اعتراف کرده که مراد از «و هو ولیکم بعدی» (۱) آن است که (پس از من) زعمات شما را به عهده خواهد گرفت. (۲)

و همین نکته موجب شده که ذهبی بگوید سند روایت بنابر شرط مسلم نیشابوری صحیح است ولی متن آن منگر بوده که مسلم آن را نقل نکرده است! (۳) و ابن کثیر شامی برآشته و بنویسد:

لفظ: «و هو ولیکم بعدی» منکر (و غیرقابل قبول) است! اجلح شیعه است و اگر در نقل عبارتی متفرد و تنها باشد قبل قبول نیست، البته شخص دیگری هم این عبارت را نقل کرده ولی او از اجلح ضعیف تر است! عبارت محفوظ (که به نقل معتبر ثابت شده) روایت احمد است که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ وَلِيُّهُ». (۴)

در پاسخ او می گوییم:

روایت با همین متن با سند صحیح دیگر نقل شده و ذهبی اعتراف کرد که: سند آن بنابر شرط مسلم نیشابوری صحیح است پس اجلح به نقل آن متفرد نیست و شواهد متعدد از روایات معتبر دارد، (۵) گذشته از آن در روایات متعدد - مانند شماره های ۱۶۱ و ۱۶۴ - خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا از آنان اعتراف گرفت که: «أَلْسَتْ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟»؟ سپس به همین تعبیر فرمود: (من كُنْتُ وَلِيُّهُ فَإِنَّ عَلَيَّ وَلِيُّهُ) و این قرینه ای روشن بر تعیین مراد است.

ص: 241

1- فیض القدیر 470/4 - 471 و مراجعه شود به مجمع الرواید 9/128.

2- قال في سبل الهدى والرشاد 6/237 - 238: «و هو ولیکم بعدی: أي يلي أمركم».

3- تاريخ الإسلام 11/71.

4- البداية والنهاية 7/380.

5- رجوع شود به صفحه 231 - 236.

واکنش اول: انکار اعتبار روایت و ساختگی دانستن آن

اشاره

ابن تیمیه حَرَّانِی (متوفی 728) - بدون هیچ دلیلی - انکار حديث فوق را از اصل انکار کرده و آن را ساختگی دانسته بلکه ادعای اجماع بر آن نموده و گفته:

حدیث «ولی کل مؤمن بعدی» بنابر اتفاق و اجماع حدیث شناسان جعلی و ساختگی است. [\(1\)](#)

پاسخ

البانی بر ابن تیمیه اعتراض و حکم به صحت این حدیث نموده و گفته است:

من در شکفتتم که چگونه شیخ الإسلام [!!] ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این روایت کرده... من هیچ وجهی برای این کار سراغ ندارم جز عجله و مبالغه در ردّیه نویسی علیه شیعه.

سپس البانی در ادامه - با نادیده گرفتن قرینه روشن «بعدی»! - دست به تحریف معنوی روایت زده و می گوید:

موالات به معنای دوستی و ضدّ معادات است و این برای هر مؤمنی ثابت است پس دلالتی بر اولویت علی اولویت علی علیه السلام نسبت به خلافت از شیخین ندارد! [\(2\)](#)

دکتر صاعدی نیز پس از تأیید البانی و حکم به صحت حدیث می گوید: این عبارت با اسناد متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در هیچ کدام دروغ پرداز یا شخص متهمی وجود ندارد و معنای این حدیث هم با حدیث غدیر یکی است به شرحی که گذشت.

ص: 242

1- منهاج السنة 5/35-36، المنتقى للذهبى 311، فضائل الصحابة للصاعدى 6/227، 405.

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 5/263-264.

ولی صاعدي در ادامه به توجيه کار ابن تيميه پرداخته و مى گويد:

شاید او فقط استناد واهی و سست را دیده! [\(1\)](#) یا فقط می خواهد روایاتی را که ابن مطهر حلبی رافضی (علامه حلبی رحمه الله)- از شعلی و کسانی که قابل اعتماد نیستند - نقل کرده، رد کند و کسی که در کلامش تأمل کند این مطلب برایش ظاهر می شود. این برخورد بر حسب اقتضای هدف او از تأليف این کتاب است! [\(2\)](#)

پاسخ صاعدي آن است که: اولا: علامه حلبی رحمه الله در منهاج الكرامة دو مرتبه حدیث: «ولی کل مؤمن بعدی» را نقل کرده در ضمن روایت عمرو بن میمون [\(3\)](#) که خود دکتر صاعدي اعتبار سندش را پذیرفته و از منابع متعدد و معتبر خواهد آمد [\(4\)](#) و در جای دیگر که آن را نقل کرده نامی از شعلی و دیگران نبرده است. [\(5\)](#)

ثانیاً: ابن تيميه روایت را مطلقاً، آن هم به اتفاق حدیث شناسان جعلی دانسته و این کلام او کذب محض است پس توجيه صاعدي دفاعی است باطل لذا به صاعدي متذکر می شویم که:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءِ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِي مَنْكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) [المائدة (5):8].

(وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُنُمُونَهُ فَنَبَّذُوهُ وَرَأَهُ ظُهُورِهِمْ وَاسْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيُنَسَّ مَا يَسْتَرُونَ) [آل عمران (3):187].

ص: 243

-
- 1- این چه شیخ الاسلامی است که این همه روایات معتبر را ندیده و فقط چشمش روایاتی را می بیند که سندش ضعیف است؟!!
 - 2- فضائل الصحابة للصاعدي 6 / 405 - 406.
 - 3- منهاج الكرامة 88.
 - 4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1625: «ویزگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».
 - 5- منهاج الكرامة 155.

مبارکفوری گفته: استدلال شیعه در صورتی تمام است که لفظ «بعدی» در حدیث صحیح باشد ولی این شاذ است و ظاهراً این زیاده از اوهام جعفر بن سلیمان و اجلح است که هر دو شیعه هستند. (۱)

در پاسخ او کلام دکتر صاعدی را نقل می کنیم که در رد او گفته: لفظ «بعدی» در حدیث ثابت است و آن را عمران بن حصین و وَهْب بن حمزه هر دو روایت کرده اند (۲) البته صاعدی نیز به مکابرہ پرداخته و می گوید: ولی در این لفظ دلالتی بر خلافت نیست! (۳) و پاسخ او نیز از آن چه گذشت روشن است. (۴)

واکنش دوم: القای شباهت

اشاره

محب طبری که اعتبار روایت گذشته را پذیرفت، پس از ذکر دلائل و مستندات شیعه - مثل حدیث غدیر و حدیث صریح «علیٰ ولیکم بعدی» و... - چند شببه مطرح کرده که به ترتیب ذکر نموده و پاسخ می دهیم. او می گوید:

1. روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است و این روایات (که شیعه به آن استدلال می کند) اگر معتبر باشد وبعضی آن را صحیح بدانند نمی توانند با آن روایاتی که مورد اتفاق است (برا برا) و معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی دانند). (۵)

ص: 244

-
- 1- تحفة الأحوذی 10/147.
 - 2- رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي 6/403 شماره 1108 وصفحة 410 شماره 1111.
 - 3- فضائل الصحابة للصاعدي 6/229.
 - 4- رجوع شود به صفحه 240: «مفاد روایت».
 - 5- إن الأحاديث المعتمد عليها في خلافة أبي بكر متفق على صحتها وهذه الأحاديث غایتها أن تكون حسنة وإن صح منها شيء عند بعضهم فلا يصح معارضًا لما اتفق عليه. (الرياض النضرة 1/223-224)

اولاً: اصلاً شیعه آن روایات را قبول ندارد و آن را ساختگی می داند.

و ثانیاً: مشهور بین عame آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه وسلم کسی را برای خلافت برنگزید. [\(1\)](#)

بنابر نقل بخاری عمر به صراحة می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه وسلم جانشین تعیین نکرد. [\(2\)](#)

اگر روایات خلافت ابوبکر صحیح است چرا - بنابر نقل بخاری - خود ابوبکر در سقیفه می گوید: قد رضیت لكم أحد هذین الرجلین - يعني عمر او ابا عبیدة - [\(3\)](#) يعني من برای خلافت یکی از این دونفر را می پسندم عمر یا ابو عبیده جراح! اگر در این زمینه حدیثی وجود داشت چرا در سقیفه به آن استدلال نکردند؟! چرا ابوبکر می گوید ای کاش درباره خلافت از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم! [\(4\)](#)

و چرا... و چرا... و چرا...

و ثالثاً: اعتراف بسیاری از دانشمندان عame - از جمله خود محب طبری - به صحت حدیث گذشته، حدیث غدیر و حدیث منزلت و.... - بلکه تواتر غدیر و منزلت - مثل روز روشن است، پس کمال بی انصافی است که می گوید:

و هذه الأحاديث غایتها أن تكون حسنة وإن صحت منها شيء عند بعضهم. گرچه برخی از این روایات حسن و معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند.

ص: 245

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست هفتم: «نیاز به نص و انکار آن».

2- قيل لعمر: الا تستخلف؟ قال: إن استخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بكر، وإن أترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلی الله علیه و الہ. (صحیح البخاری 8 / 125 - 126) وفي لفظ: وإن أترككم فقد ترككم من هو خير مني رسول الله. (صحیح مسلم 4/6) وقال في ضمن كلام آخر: فان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم يستخلف. (صحیح مسلم 5/6).

3- صحیح البخاری 8/27.

4- ضياء الدين مقدسی حنبلي (متوفى 643) می گوید: هذا حديث حسن. (الأحاديث المختارة 10/88 - 90، كنز العمال: 5/631 - 632 و مصادر فراوان ديگر رجوع شود به الهجوم على بيت فاطمه عليها السلام 161 - 166).

2. مراد از حدیث «علیٰ و لیکم بعدی» خبر از آینده است و چون بلافاصله خلافت به آن حضرت نرسید پس مراد خلافت بلافاصله نبوده است. (1)

پاسخ

اولاً: دلالت روایت بر جانشینی بلافاصله امیر مؤمنان علیه السلام قابل انکار نیست. (2)

ثانیاً: قبول نداریم که صرف اخبار بوده بلکه اعلام نصب الهی است برای لزوم پذیرفتن مردم، (3) و اگر مردم به تکلیف خود عمل نکنند چیزی عوض نمی شود، امیر مؤمنان علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، مردم پذیرند یا نپذیرند و دیگران جانشین نیستند حتی اگر مردم آن ها را پذیرند؛ چون از جانب خدا تعیین نشده اند.

3. باید درباره این امر مهم دینی لفظ صریح بکار برد شود. (4)

پاسخ لفظی صریح تر از این الفاظ وجود ندارد.

4. لازمه اش مفسدہ عظیمی است که اجتماع امت بر ضلالت در انتخاب ابوبکر باشد. (5)

ص: 246

1- الریاض النصرة / 1، همین مطلب - صفحه 382، 463 - تحت عنوان: «ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث غدیر و حدیث منزلت» با پاسخ آن خواهد آمد.

2- به شرحی که صفحه 240 - 241 گذشت.

3- و البته در روایات صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت مردم با این فرمان و نپذیرفتن آن . به امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده و فرمود: «إن الأمة ستغدر بك بعدي». و یا تعابیر مشابه آن، رجوع شود به صفحه 1473 - 1475، روایات شماره 934 - (936 -

4- الریاض النصرة / 1، 228.

5- الریاض النصرة / 1، 229.

پاسخ اولاً: این چه اجتماعی است که بخاری و دیگران گفته اند: امیر مؤمنان علیه السلام و بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند. [\(1\)](#) پس اجتماعی در کار نیست!

ثانیاً: چنان که در امت های گذشته این امور واقع شده، یهودیان گوساله پرست شدند و... عده ای بر خلافت ابوبکر اتفاق کردند و اجتماع عده ای از امت بر ضلالت - هر چند فراوان باشند - هیچ استبعادی ندارد. [\(2\)](#)

ثالثاً: خود عمر درباره این اتفاق می گوید این فلتہ (یعنی امری ناگهانی) بود و اگر تکرار شد مرتكب آن استحقاق قتل دارد و باید کشته شود. [\(3\)](#)

ص: 247

1- مراجعه شود به صحيح البخاری 82/5 - 83؛ صحيح مسلم 153/5 - 154؛ السنن الکبری للبیهقی 300/6؛ تاریخ الطبری 208/3؛
الکامل لابن الأثیر 331/2؛ کفایة الطالب 370؛ السیرة الحلبیة 360/3؛ شرح مسلم للنووی 77/12؛ تاریخ الخمیس 174/2؛ المصنف
لعبد الرزاق 472/5؛ الصواعق المحرقة 15 شرح ابن ابی الحدید 46/6. تخلف آن حضرت در روایات دیگر نیز آمده مانند: تاریخ أبي
الفداء 1/156؛ النهاية لابن الأثیر 68/2؛ تاریخ الطبری 205/3؛ نور الأبصار 60؛ الکامل لابن الأثیر 325/2؛ تتمة المختصر 1/215،
249؛ البداية والنهاية 307/5؛ صفوۃ الصفوۃ 1/254؛ کتاب الردۃ للواقدی 47؛ الثقات لابن حبان 2/161؛ السیرة النبویة وأخبار الخلفاء
لابن حبان 426؛ تاریخ البیکوی 126/2؛ العقد الفرید 4/260؛ نهاية الارب 19/40؛ السیرة النبویة لابن هشام 4/308 - 310؛ سmet
النجوم العوالی 247/2، 251 و.... در همین زمینه رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 75 - 84، 85 - 92 و ترجمه آن
هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام 38.

2- بنابر روایات فراوان هر چه در امت های گذشته روی داده، در امت اسلام نیز رخ خواهد داد. رجوع شود به مستند احمد 527/2 و
125/4، صحيح البخاری 144/4، المستدرک حاکم 1/37، 129، النهاية لابن الأثیر 1/357 کنز العمال 1/211 و 11/253، شرح ابن
ابی الحدید 9/286.

3- رجوع شود به مستند احمد 1/55 - 56؛ العقد الفرید 4/257؛ السنن الکبری للبیهقی 8/142؛ تاریخ الطبری 445/2 (ط دار التراث
203 - 206)؛ سیرة ابن هشام 4/1071؛ صحيح البخاری 8/28 - 265/5 - 267؛ کنز العمال 5/645 - 648؛ تاریخ مدينة دمشق 30/280 - 285؛
صفة الصفوۃ 1/254؛ الکامل لابن الأثیر 2/327؛ جامع الأحادیث 13/263.

5. مقصود حضرت آن است که علی علیه السلام در محبت و یاری مؤمنان در 1 رتبه پس از من قرار دارد. (1)

پاسخ اولاً: این توجیه اصلاً صحیح نیست و مفاد روایت روشن است. (2)

و ثانیاً: بر فرض که مراد از روایت این معنا باشد باز از این حدیث اولویت حضرت در امر خلافت اثبات می شود؛ زیرا کسی که چنین مقامی دارد و به نصّ صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در دوستی، محبت و یاری مؤمنان در رتبه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد او سزاوار منصب جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و قطعاً بر دیگران مقدم است و با وجود چنین شخصی، انتخاب دیگران غلط محسن می باشد.

واکنش سوم: تحریف لفظی به حذف عبارت های مهم

قسمت: «من «بعدی» یا «بعدی» در برخی منابع از حدیث اسقاط شده (3) با آن که سند روایت - در بخش اخیر آن - در همه مصادر مشترک است. (4)

بلکه برخی از روایت عمران بن حصین فقط قسمت «علی مَّنِي وَأَنَا مِنْ عَلَيْ» را نقل کرده و بخش: «وَهُوَ لَبِي كُلُّ مُؤْمِنٍ مِّنْ بَعْدِي» را از آن اندخته اند. (5)

ص: 248

1- الرياض النصرة / 1 229 - 230

2- رجوع شود به صفحه 240: «مفاد روایت».

3- مانند مستدرک 3/111، السنن الکبری نسائی 5/126، کنز العمال 11/607 - 608، سبل الهدی والرشاد 11/291، 297 بلکه در مصدر اخیر از مصادری نقل کرده که لفظ «بعدی» یا «من بعدی» در آن موجود است، مانند سنن ترمذی، المعجم الكبير طبرانی و مسند ابی داود طیالسی !!

4- جعفر بن سلیمان، عن یزید الرشك، عن مطرف بن عبد الله، عن عمران بن حصین.

5- مانند روایت السنن الکبری للنسائی 5/126 - 127.

طبرانی روایت بریده - شماره 127 - را در المعجم الأوسط نقل کرده ولی «ولیکم بعدی» در آن نیست !!
[\(1\)](#)

بزار نیز روایت دیگری از بریده - شماره 148 - نقل کرده ولی قسمت آخر آن: «و هو ولیکم بعدی، و انه متّي و أنا متّه و هو ولیکم بعدی» در نقل او حذف شده !
[\(2\)](#)

واکنش چهارم: تحریف معنای حدیث

ابن حبان (متوفی 354) قبل از نقل حدیث: «... و هو ولی کل مؤمن بعدی» گفته: ذکر البیان بأن علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] ناصر لمن انتصر به من المسلمين بعد المصطفی صلی الله علیه و آله، یعنی: بیان آن که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یاور هر مسلمانی است که از او یاری بخواهد.

و پیش از روایت: «من كنت ولیه فعلى ولیه» گفته: ذکر البیان بأن علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] کان ناصر کل ما ناصره رسول الله صلی الله علیه و آله،
[\(3\)](#) یعنی: بیان آن که علی علیه السلام یاور هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله یاورش باشد!

نظیر این توجیه در مطلب 5 صفحه قبل از محب طبری گذشت و پاسخ آن نیز روشن شد.

واکنش پنجم: منگر دانستن حدیث

اشاره

گذشت که ذهبی با آن که خود حکم به اعتبار این روایت - شماره 126 - نموده و آن را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته است باز - بر حسب طبیتش ! - می نویسد: رواه قتيبة و بشر بن هلال، و طائفة، عن جعفر، ولم يتابعه عليه أحد....

ص: 249

-
- 1- المعجم الأوسط للطبراني 5 / 117 .
 - 2- کشف الأستان 3 / 200 - .
 - 3- صحیح ابن حبان 15 / 372 - .

وإسناده على شرط مسلم وإنما لم يخرجه في صحيحه لنكارته. (1)

يعنى: قتيبة وبشر بن هلال وعده اى اين روایت را از جعفر بن سلیمان نقل کرده اند ولی شاهدی از روایت دیگران ندارد!

سپس می گوید با آن که سند این روایت بنابر شرط مسلم نیشابوری صحیح است ولی چون متن آن منکر بوده مسلم آن را نقل نکرده است

ابن کثیر نیز آن را منکر دانسته به شرحی که گذشت. (2)

پاسخ

اولاً: به اعتراف البانی این روایت، شاهد با سند معتبر دارد. (3)

نگارنده گوید: شواهد دیگر آن عبارت است از مجموع روایاتی که تحت عنوان «شواهد قوى و معتبر» گذشت. (4)

ثانیاً: امتناع بخاری و مسلم از نقل آن باعث تضعیف روایت نیست، و گرنه باید تمام روایات عامه که در صحیحین نیامده کنار گذاشته شود!

وطبیعی است که فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد مخالفان منکر شمرده شود!

ص: 250

1- تاريخ الإسلام 71/11

2- صفحه 241 به نقل از البداية والنهاية 380 / 7 گذشت

3- قال الالباني: وله شاهد من حديث بريدة مرفوعاً به أخرجه أحمد من طريق أجلح الكندي، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه بريدة، وإسناده جيد، رجاله ثقات، رجال الشييخين غير أجلح، وهو ابن عبد الله بن جحيفة الكندي، وهو شيعي صدوق. (السنة لابن أبي عاصم 550 - 551).

4- رجوع شود به صفحه 236 - 240

ابن عدی جرجانی گفته: این حدیث از جعفر بن سلیمان معروف است، نسائی آن را در صحاح خود وارد کرد ولی بخاری از نقل آن امتناع نمود! [\(1\)](#)

از سخن ذهبی - که در واکنش پنجم نقل شد - معلوم گردید که سند این روایت بنابر شرط مسلم نیز صحیح است ولی مسلم آن را نقل نکرده است.

واکنش هفتم: جعل حدیث

مخالفان در برابر «دعوا علياً...» - در روایت شماره 126 - روایتی ساختند که پیامبر صلی الله عليه و آله فرمود: دعوا لی أصحابی.... یا: دعوا لی أصحابی و أصهاری... یا: دعوا لی صویحی... [\(2\)](#)

و در برابر «إن علياً مني وأنا منه» که در روایت شماره 126 روایات بعد از آن آمده - حدیثی جعل کردند که «ابو بکر منی و أنا منه». [\(3\)](#) مناوی می گوید: سیوطی گفته: این روایت ضعیف است، ولی سزاوار بود که آن را حذف می کرد؛ زیرا راوی آن عبدالرحمن بن عمرو بن جبله دروغگو است. البته او تذکر داده که عبدالرحمن را رجالین دروغگو می دانند. [\(4\)](#)

این مطلب را برای عده ای دیگر - غیر از ابو بکر - نیز جعل کرده اند، مانند: جلیلیب، اشعریین، بنی ناجیه. [\(5\)](#)

صفحه: 251

-
- 1- میزان الاعتدال 1/410، الكامل لابن عدی 2/146.
 - 2- کنز العمل 11/529 - 530، 555 و 13/224 و 14/73.
 - 3- الجامع الصغیر 1/15، کنز العمل 11/544.
 - 4- فیض القدیر 1/120 - 121.
 - 5- قال هذا القول في شأن جلیلیب... طلب في القتلاني فوجدوه إلى جنب سبعة قد قتلهم ثم قتلوه، فأتى النبي [صلی الله عليه و آله] فوقف عليه فقال: قتل سبعة ثم قتلوه، هذا مني وأنا منه. ورواه مسلم... . وقال هذا القول في شأن الأشعریین ففي حدیث أبي موسی: قال رسول الله [صلی الله عليه و آله]: إن الأشعریین... فهم مني وأنا منهم. رواه مسلم... . في حدیث سعد: قال لبني ناجیة: أنا منهم وهم مني. رواه أحمد في مسنده.... (تحفة الأحوذی 145/10 - 146/10)

اشاره

محدث دهلوی روش دیگری در پیش گرفته و می‌نویسد:

حدیث سوم: روایت بریده مرفوعاً: «علی منّی ولنا من علی، وهو ولیٰ کل مؤمن من بعدي».

[الف] و این حدیث باطل است؛ زیرا که در اسناد او [آن ظ] اجلح واقع شده و او شیعی است، متهم در روایات خود و جمهور او را تضعیف کرده اند پس به حدیث او احتجاج نتوان کرد.

[ب)] و نیز «ولی» از الفاظ مشترک است چه ضرورت که «أولی بالتصرف» مراد باشد؟!

[ج)] و نیز غیر مقید است به وقت [خاصّ]، و مذهب اهل سنت همین است که در وقتی از اوقات حضرت امیر [عليه السلام] امام مفترض الطاعه بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و الہ. (1)

اشکال

الف) گرچه دهلوی عین الفاظ روایت بریده را نقل نکرده، (2) ولی اشکال بر او آن است که:

اولاً: بنابر نقل اهل تسنن، جمهور آنان اجلح را توثیق نموده اند. (3)

ص: 252

1- تحفه اثناعشریه 211.

2- متن روایات بریده پیش از این گذشت، رجوع شود به صفحه 236 - 239.

3- رجوع شود به صفحه 270 - 271، حدیث شماره 148. در سنن اربعه از اجلح روایت شده و ابن معین و عجلی او را توثیق کرده اند و ابن عدی گفته: او شیعه راستگویی است. (رجوع شود به الكافش 1/ 229، میزان الاعتدال 1/ 79، تهذیب التهذیب 1/ 165 - 166) و قال المناوی: قال جدنا للأم الزین العراقي: الأجلح الكندي وثقة الجمهور. (فيض القدير 4/ 471)

ثانياً: خواهد آمد که عده ای از اهل تسنن حکم به اعتبار روایت بریده کرده اند. این حجر عسقلانی آن را با اسناد متعدد نقل کرده و گفته: این اسناد یکدیگر را تقویت می کند (و باعث اعتبار روایت می شود).⁽¹⁾

ثالثاً: عین همین عبارت: «علیٰ منّی و أنا من علی، و هو ولی کل مؤمن من بعدي» در روایت عمران بن حصین وارد شده و اهل تسنن حکم به صحت آن کرده اند.⁽²⁾ و پدر دهلوی نیز به آن استناد نموده.⁽³⁾ ولی او اصلاً به روی خود نیاورده است.

ب) درباره دلالت روایت به تفصیل صحبت و مراد از «ولی» معلوم شد.⁽⁴⁾

ج) لفظ «من بعدي» یا «بعدی» در روایات به روشنی دلالت بر آن دارد که مراد ز روایت آن است که او سرپرست شما پس از وفات من است.

ص: 253

1- فتح الباری 8/53.

2- رجوع شود به صفحه 231-235.

3- رجوع شود به قرة العینین 168-169.

4- رجوع شود به صفحه 240: «مفاد روایت».

5- حدیث غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام

اشاره

حدیث غدیر از روایات معتبر صحیح و متواتر است که با قدری اختلاف و زیاده و نقصان در بسیاری از مصادر معتبر عامه آمده، عده ای از اعیان - مانند احمد بن حنبل، نسائی، ترمذی، ابن ماجه قزوینی، ابن حبان به آن استناد کرده اند. (۱) و برخی از بزرگان اهل تسنن تصريح به صحت و یا تواتر آن نموده اند.

در این بخش ابتدا خلاصه قضیه غدیر را به روایتی از طبرانی (متوفی ۳۶۰) - که از مفصل ترین گزارش های غدیر نزد عامه است - یادآور شده و پس از آن برخی از متون حدیث غدیر را که بزرگان اهل تسنن اعتراف به صحت یا اعتبار سند آن نموده اند نقل کرده و سپس کلمات علمای عامه را در اثبات تواتر آن بازگو می نماییم و در پایان این بخش به واکنش های گوناگونی که مخالفان در برابر حدیث غدیر داشته اند و واکاوی آن می پردازیم.

شايان ذكر است که گذشته از روایاتی که بخشی از واقعه و حدیث غدیر را گزارش کرده روایات دیگری نیز شاهد حدیث غدیر است، مانند روایات

ص: 255

1- مسنـد اـحمد 1/84، 118، 119، 152، 331 و 4/370، 368، 281 و 5/372، 370، 366، 347 و 370، 368، سنـن التـرمذـي 1/45، سنـن الـكـبـرـي للـنسـائي 5/45، سنـن اـبـن مـاجـه الـقـزوـينـي 1/297، صـحـيح اـبـن حـبـان 15/136.

عمران بن حصين وبریده- که در فضیلت قبل گذشت - و به جهت یکی بودن مضمون آن ها با حدیث غدیر، عده ای از دانشمندان عامه و خاصه آن روایات را در کنار حدیث غدیر نقل کرده اند و ما نیز از آنان تبعیت می نماییم بویژه که در برخی از آن روایات آمده (آلستُ أولیٰ بالمؤمنین من أنفسهم)؟⁽¹⁾ و گاهی عین عبارت حدیث غدیر در آن بکار رفته که: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ مَوْلَاهٌ).⁽²⁾

خلاصه قضیه غدیر به روایت طبرانی (متوفی 360)

[1/131] طبرانی، ابن جریر طبری، ابن عساکر، ابن کثیر، سیوطی، متفی هندی، ابن حجر هیتمی مکی و.... روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم⁽³⁾ خطبه ای خواند و در ضمن آن فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهُ قَدْ تَبَأَّنَ لِلظَّفِيفِ أَنَّهُ لَا يُعَمَّرُ نَبِيٌّ إِلَّا [مثُلُّ] نِصْفِ عُمُرِ الَّذِي عَلَيْهِ [يُلَقَّبُ] مَنْ قَبَّلَهُ، وَإِنِّي لَأَطْمُنُ أَنِّي أَوْشَكَ [يُوشَكُ] أَنْ أُدْعِيَ فَأَجِيبُ، وَإِنِّي مَسْؤُلٌ وَإِنَّكُمْ مَسْؤُلُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟)

ص: 256

1- مانند روایت شماره 133 به نقل از المصنف لابن أبي شيبة 7/506، مسنند أحمد 5/347.

2- رجوع شود به روایات شماره 133، 185 - 186 به نقل از المصنف لابن أبي شيبة 7/506، مسنند أحمد 5/366، المصنف لعبد الرزاق 11/225، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 191 شماره 129، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/733 شماره 1007 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)، المستدرک 3/110، الأحادیث المختارة 3/139، المعجم الصغير 1/71، کتاب السنة لابن أبي عاصم 591 و...).

3- غدیر به معنای برکه است و خم نام مرد رنگرزی بوده که این برکه آب به او منسوب بوده، یا آن که اسم بیشه ای است که در نزدیک آن برکه قرار داشته. قال الحموی: قال الزمخشري: خم اسم رجل صباغٌ أضيف إلى الغدير الذي هو بين مكة والمدينة بالجحفة... وذكر صاحب المشارق أن خماً اسم غيبة هناك وبها غدیر نسب إليها. (معجم البلدان 2/389)

(قالوا: نَشَهُدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَجَهْدَتْ [وَجَاهَتْ] وَصَحَّتْ، فَجَرَاكَ خَيْرًا.

فقال: (أَلَيْسَ تَشَهَّدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدَهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَنَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةً لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟)

قالوا: بَلَى، نَشَهُدُ بِذَلِكَ. قال: (اللَّهُمَّ اسْهَدْ).

ثم قال: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَإِنَّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا أَوَّلَى بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ -، اللَّهُمَّ وَالَّهُمَّ وَعَادَ مِنْ عَادَهَا).

ثم قال: (أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنِّي فَرَطْكُمْ، وَإِنَّكُمْ وَارْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، [حَوْضًا] أَعْرَضْ مِمَّا بَيْنَ بُصْرِي إِلَى صَنْعَاهُ، فِيهِ عَدْدُ النَّجُومِ قُدْحَانٌ مِنْ فَضَّةٍ، وَإِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرْدُونَ عَلَيَّ عَنِ التَّقْلِينِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا: التِّقْلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَرْفُهِ بِيَدِكُمْ فَاسْتَمِسِكُوْهُ لَا تَضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوهُ، وَعِزْتِي أَهْلُ بَيْتِ إِنَّهُ قَدْ تَبَّأَيَ اللطِيفُ الْخَيْرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقَضُنَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ).

يعنى: اى مردم! خدای لطیف به من خبر داده که هر پیامبری عمرش جز نیمی از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله ساقی نخواهد بود و من گمان می کنم که به زودی دعوت حق را بهیک گویم. من و شما مورد پرسش و بازخواست واقع می شویم، شما چه خواهید گفت؟!

مردم پاسخ دادند: ما گواهی می دهیم که رسالت خویش را رساندی، سعی و کوشش نمودی و خیرخواهی کردی خدایت پاداش نیک دهد.

حضرت پرسید: آیا شهادت نمی دهید به یگانگی خدا، و این که محمد بنده

و فرستاده اوست بهشت و دوزخش حق است مردن و محسور شدن (حق است) و قیامت بدون شک برپا خواهد شد و خدا مردگان را از قبرها محسور خواهد کرد؟

گفتند: چرا شهادت می‌دهیم. حضرت فرمود: خدایا شاهد باش.

سپس فرمود: ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان هستم من از آن‌ها به خودشان سزاوارترم پس هر کس من مولای او هستم این - یعنی علی‌علیه السلام مولای اوست بارالله! دوستش را دوست بدار و یاری کن و دشمنش را دشمن بدار.

سپس فرمود: ای مردم! من قبل از شما بر حوض (کوثر) وارد می‌شوم و شما پس از آن بر من وارد می‌شوید... من از شما پرس و جو خواهم کرد که با «تلین» چه رفتاری کردید ببینید که پس از من با آن دو چه می‌کنید؟! تقل اکبر کتاب خداست که یک سوی آن به دست خدا و جانب دیگرش به دست شماست به آن تمک نمایید تا گمراه نشوید و در آن تغییر و تبدیل روا مدارید. و (تقل دیگر) خاندانم، اهل بیتم. خدای لطیف خیر به من خبر داده که این دو هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

سند روایت طبرانی

ابن حجر هیتمی (متوفی 974) که از متعصّبین عامه است - قبل از نقل این روایت می‌نویسد: و لفظه عند الطبراني وغيره بسنده صحيح یعنی: تعبير روایت نزد طبرانی و دیگران - که به سند صحیح نقل کرده اند - این گونه است. (۱)

ص: 258

روایت را به کیفیت گذشته عده ای نقل کرده اند، (1) گرچه بعضی خواسته اند به جهت زید بن حسن انماطی در آن اشکال کنند ولی ترمذی در سنن از اونقل روایت کرده و گفته: اهل علم و داشش (بر او اعتماد و) از او روایت کرده اند. (2)

گذشته از آن که ابن حبان نیز او را از ثقات شمرده است. (3)

حدیث غدیر و مضمون های مشابه آن با اسناد صحیح در مصادر اهل تسنن

به جهت اشتراک مضمون روایات آینده از ترجمه آن خودداری نموده و تحت عنوان «اشاره به مفاد روایات غدیر» به اختصار به ترجمه بخش هایی از احادیث که نکته خاصی را در بردارد می پردازیم.

ص: 259

1- قال الطبراني: حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي و ذكرياء بن يحيى الساجي، قالا: حدثنا نصر بن عبد الرحمن الوشاء ح [علام تحويل سند] و حدثنا أحمد بن القاسم بن مساور الجوهري، حدثنا سعيد بن سليمان الواسطي، قالا: حدثنا زيد بن الحسن الأنماطى، حدثنا معروف بن خربوذ، عن أبي الطفيل عن حذيفة بن أسيد الغفارى، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهن، ثم بعث إليهم فقم ما تحتهن من الشوك، وعمد إليهم فصلى تحتهن، ثم قام فقال... . المعجم الكبير 3/ 179 - 181، متنی هندی در کنز العمال 1/ 188 - 189 نیز آن را از طبرانی نقل کرده، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق 42/ 219 - 220 ابن کثیر در البداية والنهاية 7/ 386 - 386 به نقل از ابن عساکر، و متنی هندی در کنز العمال 5/ 289 - 290 به نقل از ابن جریر طبری نیز آن را روایت نموده اند طبرانی در المعجم الكبير 5/ 166 - 167 روایاتی دیگر نیز - برخی به تفصیل، نظیر حدیث گذشته با کمی اختلاف - به نقل از ابوالطفیل از زید بن ارقم نقل کرده است.

2- ترمذی - پس از نقل حدیث ثقلین - می نویسد: هذا حدیث غریب حسن من هذا الوجه. وزید ابن الحسن قد روی عنه سعید بن سليمان وغير واحد من أهل العلم. (سنن الترمذی 5/ 328) سمهودی شافعی به عنوان تأیید گفته: وقد حسنه الترمذی. (جواهر العقدين (235

3- الثقات 6/ 314. قال الهیثمی: رواه الطبرانی، وفيه زید بن الحسن الأنماطی، قال أبو حاتم: منكر الحديث، ووثقه ابن حبان، وبقية رجال أحد الإسنادين ثقات. (مجمع الزوائد 9/ 165)

[2/132] حَدَّثَنَا أَبُو مَعاوِيَةَ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ، عَنْ سَعْدٍ [بْنِ أَبِي وَقَاصٍ]، قَالَ: قَدِمَ مَعاوِيَةَ فِي بَعْضِ حِجَّاتِهِ، فَأَتَاهُ سَعْدٌ فَذَكَرُوا عَلَيْهِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَنَالَ مِنْهُ مَعاوِيَةَ، فَغَضِبَ سَعْدٌ، فَقَالَ: [تَقُولُ هَذَا الرَّجُلُ] سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ ثَلَاثَ خَصَالٍ، لَا تَكُونُ لَيْ خَصْلَةٌ مِنْهَا أَحَبٌ إِلَيْهِ مِنَ الدِّينِ وَمَا فِيهَا، وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيُّ مَوْلَاهُ).

وَسَمِعْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي بَعْدِي).

وَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: (لَا يُعْطَيَنَّ الرَّأْيَهُ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)! (1)

[3/133] حَدَّثَنَا [أَبُو نَعِيمٍ] الْفَضْلُ بْنُ دَكْيَنَ، عَنْ أَبِي عَيْنَةَ [أَبِي عَيْنَةَ] عَنْ الْحَكْمِ [الْحَسْنِ]، (2) عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَيْرَةَ، عَنْ أَبِنِ عَبَّاسٍ، عَنْ بَرِيدَةَ، قَالَ: مَرَرْتُ [غَزْوَةً / خَرْجَتُ] مَعَ عَلَيِّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى الْيَمَنِ فَرَأَيْتُ مِنْهُ جَفْوَةً، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَكَرْتُ عَلَيْهِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَنَقَصْتَهُ [فَنَقَصَتْهُ]، فَجَعَلَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتَغَيَّرُ فَقَالَ: (أَلَسْتُ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟)؟ قَلَتْ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيُّ مَوْلَاهُ). (3)

سند روایت المصنف ابن أبي شيبة

حدیث اول در صحاح الأحادیث مقدسی ها (4) و به همین سند در سنن

ص: 260

- 1- المصنف لابن ابی شيبة 496/7.
- 2- البانی گفته: صحيح (ابن أبي عَيْنَةَ، عن الْحَكْمِ) است، در برخی مصادر تصحیف واقع شده.
- 3- المصنف لابن ابی شيبة 506/7.
- 4- صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث - كه تأکید شده در آن هیچ حدیث ضعیفی نقل نشده - تأليف ضیاء الدين حنبلي مقدسی (متوفی 643) و برادرزاده اش شمس الدین محمد مقدسی معروف به: ابن الکمال (متوفی 688) و ترتیب و تنظیم ابوالسعادات احمد بن عبدالله مقدسی (متوفی 727)، تحقیق و تعلیق دکتر حمزه احمد الزین (طبع دار الكتب العلمیة، بیروت).

ابن ماجه قزوینی نیز آمده و البانی آن را صحيح دانسته و گفته: إسناده صحيح. دکتر سعود صاعدی نیز آن را تأیید کرده و گفته: ذکرها الشیخ محمد ناصر الدین الالبانی ... فی سلسلة الأحادیث الصحیحة، وصحّھا، وھی كما قال. (1)

ابن کثیر دمشقی نیز به همین سند آن را نقل کرده و معتبر دانسته است. (2)

حدیث دوم را نیز البانی و دیگران صحیح دانسته اند. (3)

و چنان که خواهد آمد حدیث دوم را احمد در مسند و نسائی در السنن الکبری، خصائص و فضائل الصحابة و حاکم نیشابوری در المستدرک - به سند معتبر - نقل کرده اند و در منابع دیگر نیز روایت شده است. (4)

ابن ابی شیبه روایات دیگری نیز در مورد غدیر نقل کرده است. (5)

ص: 261

1- رجوع شود به صحاح الأحادیث 229/8 شماره 31614، سنن ابن ماجة 1 / 45، سلسلة الأحادیث الصحیحة 335/4، فضائل الصحابة 6 / 155 - 156، الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفی بن العدوی 126 - 127.

2- قال الحسن بن عرفة العبدی: حدّثنا محمد بن حازم أبو معاویة الضریر، عن موسى بن مسلم الشیبانی... إلى آخره. ثم قال ابن کثیر: لم يخرجوه وإنسانه حسن. (البداية والنهاية 7/376)

3- سلسلة الأحادیث الصحیحة 4/336: وإنسانه صحيح على شرط الشیخین، ورجوع شود به صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث 229/8 شماره 31615

4- الآحاد والمثانی 4/325 - 326 تاریخ مدینة دمشق 42/187، الدر المثور 5/182، کنز العمال 13/134 (به نقل از مصنف ابن ابی شیبة و ابن جریر طبری و حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی) و بعضی از راویان فقط: «من كنت مولاًه...» را از بریده نقل کرده اند و قسمت: «اللست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» را از قلم انداخته اند، مانند: المصنف لعبد الرزاق 11/225 - 226، الآحاد والمثانی 4/326، السنن الکبری للنسائی 5/130 - 131، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 94، تاریخ مدینة دمشق 42/187 - 188، 191، 194.

5- او در المصنف 7/495 - 496، 499، 503 شش روایت دیگر نیز نقل کرده است.

مسند اسحاق بن راهويه (متوفى 238) (استاد بخاري)

[4/134] قال اسحاق: أخبرنا أبو عامر العقدي، عن كثير بن زيد، عن محمد بن [عمر] بن علي، عن أبيه، عن علي عليه السلام قال: إن النبي صلى الله عليه وسلم حضر الشجرة بخم، ثم خرج آخذًا بيده، فقال: «أيُّها النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ تَشَهِّدُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ»؟ قالوا: بلـ، قال: «اللَّسْتُمْ تَشَهِّدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولُهُ مُوْلَاكُمْ [أُولَيَاْكُمْ]»؟ قالوا: بلـ، قال: «فَمَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُوْلَاهُ فَإِنَّهُ هُدَى مُوْلَاهٍ. وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخْذُتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوْ بَعْدَهُ: كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُهُ بِيْدُهُ وَسَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَأَهْلُ بَيْتِي». [\(1\)](#)

سند روایت اسحاق بن راهويه

قال البوصيري (المتوفى 840): رواه اسحاق بسنـد صحيح. [\(2\)](#)

وقال ابن حجر (المتوفى 852): هذا إسنـاد صحيح. [\(3\)](#)

وقال السيوطي والمتنقـي الهنـدي: [رواـه] ابن راهويـه، وابن جـرـير، وابن أبي عـاصـم، وـالـمحـامـليـ فيـ أـمـالـيـهـ، وـصـحـحـ. [\(4\)](#)

بوصـيريـ وـابـنـ حـجـرـ سـنـدـ آـنـ رـاـصـحـيـجـ دـانـسـتـهـ اـنـدـ.

وسـيـوطـيـ - وـبـهـ تـبـعـ اوـ مـنـقـيـ هـنـدـيـ - مـیـ گـوـیدـ: اـینـ روـایـتـ رـاـ اـبـنـ رـاهـوـیـهـ، اـبـنـ جـرـیرـ، اـبـنـ اـبـیـ عـاصـمـ، وـ مـحـامـلـیـ درـ کـتـابـ اـمـالـیـ نـقـلـ کـرـدـهـ، وـ حـکـمـ بـهـ صـحـتـ آـنـ شـدـهـ اـسـتـ.

ص: 262

1- کنز العمال 13/140 البته مسند اسحاق بن راهويه ناقص به دست ما رسیده و فاقد آن است.

2- اتحاف الخـيـرةـ المـهـرـةـ 7/231

3- المطالبـ العـالـيـةـ 8/390

4- جامـعـ الأـحـادـيـثـ 16/255 کـنـزـ العـمـالـ 13/140 وـ مـرـاجـعـهـ شـوـدـ بـهـ الذـرـيـةـ الطـاهـرـةـ لـلـدـوـلـاـيـيـ 168

شهری، محقق کتاب المطالب العالیة، نیز حکم به اعتبار آن نموده است. (1)

مسند احمد بن حنبل (متوفی 241)

[5/135] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا ابن نمير، حدثنا عبد الملك، عن أبي عبد الرحيم الكندي، عن زاذان بن عمر، قال: سمعت عليا [عليه السلام] في الرحبة، (2) و هو ينشد الناس من شهد رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ يوم غدير خم وهو يقول ما قال، فقام ثلاثة عشر رجلاً فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ و هو يقول: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَأَهُ فَعَلَّيْهِ مَوْلَأً). (3)

ص: 263

1- المطالب العالية تحقيق عبد الله بن ظافر الشهري، طبع الرياض 142/16 - 144. قال الشهري في التعليق على كلام ابن حجر: لعل هذا سبق قلم من المصنف، فقد تبين مما سبق أن الحديث حسن بهذا الإسناد من أجل كثير بن زيد، وهو الذي قال المصنف في التقريب [38/2]: صدوق يخطئ، وكذلك محمد بن عمر بن علي فقد حكم عليه في التقريب [2/117] بقوله: صدوق. نگارنده گوید کثیر بن زید و محمد بن عمر هر دو معتبر هستند. أما کثیر بن زید قال أبو زرعة: صدوق فيه لین. روی عنه أبو داود والترمذی وابن ماجة. (الكافش 2/144) وروی ابن الدورقی عن یحیی: ليس به بأس. وروی ابن أبي مريم، عن یحیی: ثقة. وقال ابن المديني: صالح... قال ابن عدی: لم أر بحديث کثیر بأساً. (میزان الاعتدال 3/404 - 405) و ذكره ابن حبان في الثقات. (الثقة 7/354) وقال محمد بن عبد الله بن عمار الموصلی ثقة... وقال المزی: ولم أر به بأساً، وأرجو أنه لا بأس به... وروی له البخاری في القراءة خلف الإمام. (تهذیب الكمال 24/115 - 116) أما محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام، فقد ذكره ابن حبان في كتاب الثقات. (الثقة 5/353) وقال الذہبی: ما علمت به بأساً، ولا رأيت لهم فيه كلاماً، وقد روی له أصحاب السنن الأربعـةـ، فما استنكر له حديثـ. وقال في موضع آخر: ثقة. (میزان الاعتدال 3/668، الكافش 2/205)

2- الرحبة: محلّة بالكوفة. (مجمع البحرين 2/69)

3- مسند احمد 1/84، فضائل امير المؤمنین عليه السلام لأحمد بن حنبل 181 شماره 115، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/724 شماره 991 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض). در دو مصدر اخیر آخر روایت افزووده: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ).

وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده، و دکتر شعواد صباغی در باره آن گفته: سندهای نیکو و معتبر است. (۱)

[6/136] حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنَا أَبْيَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ - يُعْنِي إِبْنَ أَبِي صَالِحِ الْأَسْلَمِيِّ -، حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ: سَمِعْتُ عَلَيْ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَنْشِدُ النَّاسَ، فَقَالَ: أَنْسُدُ اللَّهَ رَجُلًا مُسْلِمًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللهُ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ مَا قَالَ، فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ بَدْرِيَّاً فَشَهَدُوا. (2)

نهیشمی حکم به صحبت این روایت کرده و گفته رواه احمد و رجاه ناقات. (۳)

احمد محمد شاکر نیز در تعلیقه مسند احمد آن را صحیح دانسته. (۴)

[7/137] حدثنا عبد الله، حدثنا علي بن حكيم الأودي، أباؤنا شريك، عن أبي إسحاق، عن سعيد بن وهب وعن زيد بن يُشيع، قال: نشد على [عليه السلام] الناس في الرحمة من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم إلا قام، قال: فقال [فقام] من قبل سعيد ستة ومن قبل زيد ستة، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلى رضي الله عنه [عليه السلام] يوم غدير خم: «أليس الله أولى بالمؤمنين»؟ قالوا: بلى، قال: (اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالَّذِي وَلَنَا وَلَهُ عَادَهُ وَعَادِهِ مَنْ عَادَهُ). (5)

264:

- 1- فضائل الصحابة 6/325: والإسناد حسن. ورجوع شود به صحاح الأحاديث مقدسی ها 8/229، شماره 31611.
 - 2- مسند أحمد 1/88
 - 3- مجمع الزوائد 9/106 - 107.
 - 4- مسند أحمد 1/460 شماره 670 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.
 - 5- مسند أحمد 1/118 .

احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد آن را صحیح دانسته است. (1) هیشمی نوشت: عبدالله - فرزند احمد بن حنبل - و بزار مانند آن را نقل کرده اند و سند هر دو نیکو و معتبر است و البانی نیز همین گونه گفته است. (2)

[8/138] حدّثنا عبد الله، حدّثنا علي بن حكيم، أنبأنا شريك، عن أبي إسحاق، عن عمرو ذي مر بمثل حديث أبي إسحاق (3) - يعني عن سعيد وزيد - وزاد فيه: «وانصر من نصره واخذل من خذله». (4)

[9/139] حدّثنا عبد الله، حدّثنا علي، أنبأنا شريك، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم، عن النبي صلی الله علیه وآلہ مثله. (5)

احمد محمد شاکر در تعلیقه اش سند دورایت گذشته را صحیح دانسته. (6)

[10/140] حدّثنا عبد الله، حدّثني حجاج ابن الشاعر، حدّثنا شبابة، حدّثني نعيم بن حكيم، حدّثني أبو مريم ورجل من جلسات علي [عليه السلام]، عن علي رضي الله عنه [عليه السلام]: ان النبي صلی الله علیه وسلم قال يوم غدیر خم: «من كنت مولاً فعلي مولاً».

ص: 265

-
- 1- مسند احمد 2/18 شماره 950 (الطبعة الأولى، دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيحُ.
 - 2- مجمع الزوائد 9/106: رواه عبد الله والبزار بنحوه... وإن سناهما حسن. ومراجعة شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة للالباني 4/343. نظير آن صفحه 285 به نقل از بزار در روایت شماره 167 خواهد آمد.
 - 3- اشاره به حدیث گذشته.
 - 4- مسند احمد 1/118.
 - 5- مسند احمد 1/118. تذکر: به نظر می رسد که در اینجا - در مسند احمد - سقطی واقع شده و دنباله مطلب که متن حدیث است نیامده شاید متن آن همان روایتی باشد که اعمش به همین سند از زید بن أرقم نقل کرده و از خصائص و سنن نسائی خواهد آمد رجوع شود به حدیث شماره 169
 - 6- مسند احمد 2/18 شماره 952 - 951 (طبعه دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيحُ.

قال: فزاد الناس بعد: «وال من والاه وعاد من عاده». (1)

هيئى حكم به صحت آن كرده و گفته: رواه أحمد، و رجاله ثقات. (2)

احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد، (3) و وصی الله بن محمد عباس نیز آن را صحیح دانسته اند. (4)

[11/141] حدّثنا عبد الله، حدّثني عبيد الله بن عمر القواريري، حدّثنا يونس بن أرقم، حدّثنا يزيد بن أبي زياد، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، قال: شهدت عليا رضي الله عنه [عليه السلام] في الرحبة ينشد الناس: أشُدُّ الله من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم: «من كنت مولاً فعلى مولاً» لما قام فشهد.

قال عبد الرحمن: ققام اثنا عشر بدریا کانی انظر إلى أحدهم، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم: «الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجي أمهاهاتهم»؟ فقلنا: بلی يا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاً فعلى مولاً، اللهم وال من والاه وعاد من عاده». (5)

احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد آن را صحیح دانسته، (6) و دکتر سعود صاعدی گفته: سندش نیکو و معتبر است. (7)

ص: 266

1- مسند أحمد 1/152 ورجوع شود به فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 350 - 351 شماره 342 فضائل الصحابة لابن حنبل 2/877 شماره 1206 (طبعة دار ابن الجوزي الرياض). تعبیر: (فزاد الناس بعد) نظریه نعیم بن حکیم، است رجوع شود به پاورقی صفحه 361.

2- مجمع الزوائد 9/106 - 107 .

3- مسند أحمد 2/141 شماره 1310 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.

4- تعلیقه فضائل الصحابة لابن حنبل 2/877 شماره 1206 (طبعة دار ابن الجوزي الرياض).

5- مسند أحمد 1/119 .

6- مسند أحمد 2/22 شماره 961 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.

7- فضائل الصحابة 6/333: والإسناد حسن من هذا الوجه.

[142/12] حدثنا عبد الله، حدثنا أحمد بن عمر الركيبي، حدثنا زيد بن الحباب، حدثنا الوليد بن عقبة بن نزار العنسي، حدثني سماك بن عبيد بن الوليد العبسي، قال: دخلت على عبد الرحمن بن أبي ليلى، فحدثني أنه شهد علينا رضي الله عنه [عليه السلام] في الرحبة، قال: أَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ عَلَيْهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ إِلَّا مِنْ قَدْرِ آهٍ، فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، فَقَالُوا: قَدْ رَأَيْنَاهُ وَسَمِعْنَاهُ حَيْثُ أَخْذَ بِيَدِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ وَالَّهِ مَنْ وَالَّهُ وَعَادَ مِنْ عَادَهُ، وَانْصُرْ مِنْ نَصْرَهُ وَاخْذُلْ مِنْ خَذْلَهُ»، فَقَامَ [فَقَامُوا ظَاهِرًا] إِلَّا ثَلَاثَةٌ لَمْ يَقُومُوا، فَدَعَا عَلَيْهِمْ، فَأَصَابَتْهُمْ دُعُوتُهُ. (1)

الباني حكم به صحت اين روایت و روایت قبل نموده و گفته: و هو صحيح بمجموع الطريقين عنه، يعني عن ابن أبي ليلى. (2)

[143/13] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا يحيى بن حماد، حدثنا أبو عوانة، حدثنا أبو بلج، حدثنا عمرو بن ميمون، قال - في ضمن حديث يأتي (3) عن ابن عباس: فقال صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاه فإن مولاه علي». (4)

حافظ هیثمی گفته: احمد - و طبرانی (متوفی 360) در معجم کیر و معجم اوسط به اختصار آن را روایت کرده اند و روایان سند در روایت احمد، رجال صحیح هستند به جز ابی بلج فزاری که آن هم ثقه است. (5)

[144/14] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا عفان، حدثنا حماد بن

ص: 267

1- مسنند احمد 1/119.

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/339.

3- رجوع شود به دفتر چهارم، پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

4- مسنند احمد 1/330 - 331

5- مجمع الزوائد 9/120 رواه احمد والطبراني في الكبير والأوسط باختصار، ورجال احمد رجال الصحيح غير ابی بلج الفزاری، وهو ثقة، وفيه لین.

سلمة، أبناً على بن زيد، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فنزلنا بعدير خم فنودي فيها الصلاة جامعة، وكسرح لرسول الله صلى الله عليه وآله تحت شجرتين، فصلى الظهر، وأخذ ييد علي [عليه السلام] فقال: «أَلْسْتُم تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟» قالوا: بلى، قال: «أَلَسْتُم تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟» قالوا: بلى، قال: فأخذ ييد علي [عليه السلام] فقال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ، مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالَّذِي مِنْ وَالاَّهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ». قال: فلقيه عمر بعد ذلك فقال له: هنئاً يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة. [\(1\)](#)

[15/145] قال أبو عبد الرحمن: حَدَّثَنَا هَدِيَةُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ سَلْمَةَ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابَتٍ، عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. [\(2\)](#)

حمزه احمد زین در تعلیقه مسند احمد هر دو سند را معتبر دانسته و درباره روایت اول گفته: اسناده حسن لأجل علی بن زید. و درباره روایت دوم گفته: اسناده صحيح [\(3\)](#) و هو من الزوائد. [\(4\)](#)

[16/146] حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمُلْكَ -يُعْنِي إِبْرَاهِيمَ سَلِيمَانَ-، عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، فَقَلَّتْ لَهُ: إِنْ

ص: 268

1- مسند أحمد 4/281.

- 2- مسند أحمد 4/281 ورجوع شود به فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 197، 217 - 218، شماره 138، 164، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/738، 754 - 755 شماره 1016، 1042 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اخیر گفته است حسن لغیره. نگارنده گوید: اشکالی در سند آن از ناحیه علی بن زید بن جدعان شده که ان شاء الله - صفحه 279 هنگام نقل حدیث غدیر از سنن ابن ماجه قزوینی - درباره آن صحبت خواهیم کرد.
- 3- به نظر می رسد (صحيح) سهوقلم بوده و می خواسته (حسن) بنویسد به جهت علی بن زید.
- 4- مسند أحمد 14/185 - 196 شماره 18391 (طبعه دار الحديث، القاهرة).

ختاً لي حدثني عنك بحديث في شأن على [عليه السلام] يوم غدير خم، فأنأ أحبت أن أسمعه منك، فقال: إنكم معاشر أهل العراق فيكم ما فيكم! فقلت له: ليس عليك متّي بأمس، فقال: نعم، كنا بالجحفة فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلينا ظهراً، وهو آخذ بعضاً على رضي الله عنه [عليه السلام] فقال: «يا أيها الناس، أستتم تعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: بلـ، قال: «فمن كنت مولاً فعلى مولاً»، قال: فقلت له: هل قال: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ قال: إنما أخبرك كما سمعت. (1)

حمزة احمد زين در تعليقه مسند احمد آن را معتبر دانسته است. (2)

[17/147] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا حسين بن محمد و أبو نعيم المعنى، قالا: حدثنا فطر، عن أبي الطفيل، قال: جمع علي رضي الله عنه [عليه السلام] الناس في الرحبة ثم قال لهم: «أَنْشُدُ اللَّهَ كُلَّ امْرَئٍ مُسْلِمٍ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدَيرِ خَمِ مَا سَمِعَ لِمَا قَامَ»، فقام ثلاثون من الناس - وقال أبو نعيم: فقام ناس كثير - فشهدوا حين أخذ بيده، فقال صلى الله عليه وآله: «أتعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم»، قالوا: نعم، يا رسول الله قال: «من كنت مولاً فهذا، مولاً، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». قال [أبو الطفيل]: فخرجت كأن في نفسي شيئاً، فلقيت زيد بن أرقم فقلت له: اني سمعت علياً رضي الله عنه [عليه السلام] يقول كذا وكذا قال فما تنكر؟ قد سمعت رسول الله صلى الله عنه يقول ذلك له. (3)

هيئى حكم به اعتبار آن كرده، وقال: رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح غير

ص: 269

-
- 1- مسند أحمد 4/368، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 182 شماره 116، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/724 شماره 992 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) وصى الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة كفته است: حسن لغيره.
 - 2- مسند أحمد 14/430 شماره 19175 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده حسن.
 - 3- مسند أحمد 4/370، فضائل أمير المؤمنين لأحمد بن حنبل 316 - 317 شماره 290، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/849 شماره 1167 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

فطر بن خليفة وهو ثقة. (1) حمزه احمد زین در تعلیقه مسند احمد (2)، صالح احمد الشامی (3) و وصی الله بن محمد عباس (4) نیز حکم به صحت آن نموده اند.

دکتر صاعدی حکم به حُسن آن کرده به جهت فطر بن خلیفه. (5)

صاعدی صحت آن را از البانی و ضیاء مقدسی و ابن حبان نقل کرده و گفته: وصحح الألبانی في تعليقه على المشكاة إسناد الإمام أحمد ودر پاورقی گفته: وقال - يعني الألبانی - في السلسلة الصحيحة: وإننا نصحيح على شرط البخاري، وهو كما قال. (6)

[148/18] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا ابن نمير، حدثني أبجع الكندي، عن عبدالله بن بريدة، عن أبيه، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه واله بعثين إلى اليمن على أحد هما على بن أبي طالب [عليه السلام] وعلى الآخر خالد بن الوليد، فقال: «إذا التقىتم فعلى [عليه السلام] على الناس وإن افترقا فكل واحد منكم على جنده» فلقينابني زید من أهل اليمن فاقتتلنا، فظهر المسلمون على المشركين، فقتلنا المقاتلة وسبينا الذرية، فاصطفى على [عليه السلام] امرأة من السبي لنفسه، قال بريدة: فكتب معى خالد بن الوليد إلى

ص: 270

-
- 1- مجمع الزوائد 9/104.
 - 2- مسند أحمد 14/436 شماره 19198 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.
 - 3- جامع الأصول التسعة 13/309.
 - 4- تعليقه فضائل الصحابة لابن حنبل 2/849 شماره 1167 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 5- قال الصاعدی: وهذا إسناد حسن؛ لأن فيه فطراً، وهو صدوق إلا أن فيه شیعیة. (فضائل الصحابة 6/324) نگارنده گوید صفحه 86 گذشت که ذهی او را در کتاب الكاشف فی معرفة من له روایة فی الكتب الستة 2/125 ذکر و بخاری هم در کنار دیگران از اور روایت نموده است.
 - 6- فضائل الصحابة 6/295 - 296، و مراجعه شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/331. و نیز رجوع شود به صحاح الأحاديث مقدسی ها 8/229، شماره 31613، الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفی بن العدوی 122 - 123.

رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبره بذلك، فلما أتیت النبي صلی الله علیه وسلم دفعت الكتاب فقرئ علیه، فرأیت الغضب في وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم، فقلت: يا رسول الله، هذا مکان العائذ، بعثتني مع رجل وأمرتني ان أطیعه، ففعلت ما أرسلت به، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «لا تقع في علي؛ فإنه مني و أنا منه، وهو وليكم بعدي، و انه مني و أنا منه، وهو وليكم بعدي». [\(1\)](#)

مناوي (متوفی 1031) به نقل از جدش گفته است: راویان این روایت همه راویان صحیح هستند جز اجلح کنده و او را هم جمهور توثیق کرده اند. [\(2\)](#)

حمزه احمد زین در تعلیقه مسند احمد آن را صحیح دانسته [\(3\)](#) و ناصرالدین البانی گفته: سندش خوب است همه راویان از رجال صحیح هستند غیر از اجلح کنده و او هم شیعه راستگویی است. [\(4\)](#)

وصی الله بن محمد عباس نیز در تعلیقه بر فضائل الصحابة حکم به حسن و اعتبار آن کرده است. [\(5\)](#)

نسائی (متوفی 303) نیز در سنن و خصائص آن را - با کمی اختلاف در سند و متن - روایت کرده و حوینی حکم به حسن و اعتبار آن نموده است. [\(6\)](#)

ص: 271

1- مسند أحمد 5/356، فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 326-327 شماره 298

2- قال المناوی: قال جدنا للأم الزین العراقي: الأجلح الكندي وثقة الجمهور، وباقیهم رجاله رجال الصحيح. (فيض القدير شرح الجامع الصغیر 4/470 - 471) وقال الهیثمی: رواه الترمذی باختصار رواه أحمد والبزار باختصار، وفيه الأجلح... وثقة ابن معین وغيره و ضعفه جماعة، وبقیة رجال الصحيح. (مجمع الروایہ 9/128)

3- مسند أحمد 16/497 شماره 22908 (الطبعة الأولى، دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.

4- قال الالباني في تعلیقته على كتاب السنة لابن أبي عاصم 550-551: وإننا نؤيد جيداً، رجال ثقات، رجال الشیخین غير أجلح، وهو ابن عبد الله بن جحیفة الکندي، وهو شیعی صدوق. وقال في سلسلة الأحادیث الصحیحة 5/262: وإننا نؤيد حسن، رجال ثقات

فضائل الصحابة لابن حنبل 2/856 شماره 1175. (طبعة دار ابن الجوزی الرياضی)

5- السنن الکبری 5/133، خصائص امير المؤمنین علیه السلام 98-99. قال: أخبرنا واصل بن عبد الأعلى الكوفي، عن ابن فضیل، عن الأجلح... وفي آخره: فتغيّر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال: «لا تبغضن يا بريدة لي علياً [لا تقنع يا بريدة في علي]؛ فإن علياً مني و أنا منه وهو وليكم بعدي». ورجوع شود به الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 93 شماره 87.

ابن حجر آن را از مصادر مختلف با اسناد متعدد نقل کرده و گفته: این اسناد یکدیگر را تقویت می کند (و باعث اعتبار روایت می شود).

(1)

تذکر بزار همین روایت را نقل کرده ولی قسمت اخیر: (وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي وَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي) در نقل او حذف شده! (2)

[149/19] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي حدّثنا وكيع، حدّثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه: انه مرّ على مجلس وهم يتداولون من عليٌّ [عليه السلام] فوقف عليهم فقال: إنه قد كان في نفسي على عليٍّ [عليه السلام] شيءٌ، وكان خالد بن الوليد كذلك، فبعشي رسول الله صلى الله عليه وآله في سرية عليها عليٍّ [عليه السلام] وأصبنا سبيلاً، قال: فأخذ على [عليه السلام] جارية من الخمس لنفسه، فقال خالد بن الوليد: دونك، قال: فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه وآله جعلت أحدّثه بما كان، ثم قلت: إن علياً أخذ جارية من الخمس، قال: و كنت رجلاً مكبباً، قال: فرفعت رأسي فإذا وجه رسول الله صلى الله عليه وآله قد تغير، فقال: «من كنت وليه فعلت وليه». (3)

ص: 272

1- قال ابن حجر: وأخرج أحمد هذا الحديث من طريق أجلح الكندي عن عبد الله بن بريدة بطوله... وأخرجه أحمد أيضاً والنسائي من طريق سعيد بن عبيدة عن عبد الله... مختصراً [السنن الكبرى للنسائي 133، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 99]... وأخرجه الحاكم من هذا الوجه مطولاً... وهذه طرق يقرئ بعضها بعضاً. (فتح الباري 53/8)

2- كشف الأستار 3/200 - 201

3- مسند أحمد 5/358، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 329 - 328 شماره 300 فضائل الصحابة لابن حنبل 2/857 - 858 شماره 1177 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

دکتر سُعود صاعدی، (۱) ابو عبدالله مصطفی بن العدوی، (۲) حمزه احمد زین، در تعلیقه مسنند احمد، (۳) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة، (۴) آن را صحیح دانسته اند و البانی درباره اش گفته: و هذا إسنادٌ صحيحٌ على شرط الشیخین أو مسلم. (۵) این حديث در صحاح الأحادیث مقدسی ها نیز آمده است. (۶)

[۱۵۰/۲۰] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا شعبة عن أبي إسحاق، قال: سمعت سعيد بن وهب، قال: نَسِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسُ، فَقَامَ خَمْسَةً أَوْ سَتَّةً مِّنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ كَنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ». (۷)

حافظ هیثمی حکم به صحبت روایت کرده و گفته: رواه احمد، و رجاله رجال الصحيح. (۸) برخی دیگر مانند حمزه احمد زین در تعلیقه مسنند احمد، (۹) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة، (۱۰) دکتر صاعدی، (۱۱) و ابواحمد

ص: 273

-
- 1- فضائل الصحابة 6/312 - 313 .
 - 2- الصحيح المسنند من فضائل الصحابة 126 - 127 .
 - 3- مسنند احمد 16 / 502 شماره 22924 (طبعه دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.
 - 4- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/857 - 858 شماره 1177 (طبعه دار ابن الجوزي، الرياض)
 - 5- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/337، البانی در السراج المنیر فی ترتیب أحادیث صحيح الجامع الصغیر 2/691 نیز حکم به صحبت آن کرده است.
 - 6- صحاح الأحاديث فيما اتفق عليه أهل الحديث 8/229 شماره 31615 .
 - 7- مسنند احمد 5/366، فضائل امير المؤمنین علیه السلام لابن حنبل 200 شماره 143 (تحقيق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/741 شماره 1021 (طبعه دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 8- مجمع الزوائد 9/104 .
 - 9- مسنند احمد 16 / 525 شماره 23001 (طبعه دار الحديث، القاهرة): إسناده صحيح.
 - 10- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/741 شماره 1021 (طبعه دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 11- فضائل الصحابة 6/329: وهذا إسناد صحيح.

محمد عبدالله الاعظمی نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند. (1)

[21/151] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا أسود بن عامر، أئبنا أبو إسرائيل، عن الحكم، عن أبي سلمان عن زيد بن أرقم، قال: استشهد علي [عليه السلام] الناس، فقال: أَسْأُدُ اللَّهَ رجلاً سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول: (اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالَّهُ وَالْمَاءِ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ)، قال: ققام ستة عشر رجلاً فشهدوا. (2)

حمزة احمد زین در تعلیقه مسنند احمد آن را معتبر دانسته است. (3)

لازم به تذکر است که همه راویان این روایت ثقه هستند. هیثمی گفت: من ابوسلیمان را نمی‌شناسم ولی بقیه راویان سند همه ثقه هستند

ابن حجر عسقلانی تذکر داده که او زید بن وهب است و برای این مطلب به روایت طبرانی استشهاد و اشاره کرده است. (4)

ص: 274

1- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 67/9 - 69

2- مسنند أحمد 5/370 .

3- مسنند أحمد 16/536 - 537 شماره 23037 (طبعة دار الحديث، القاهرة): إسناده حسنٌ.

4- قال الهيثمي: رواه أحمد، وفيه أبو سليمان ولم أعرفه إلا أن يكون بشير بن سلمان فإن كان هو فهو ثقة، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/107) ونقل في تعلیقة مجمع الزوائد عن ابن : ان أبا سليمان [سلیمان] هو زید بن وهب كما وقع عند الطبرانی. نگارنده گوید: روایت طبرانی چنین است: حدثنا إبراهيم بن نائلة الأصبhani، حدثنا إسماعيل بن عمرو الأسماء، حدثنا أبو إسرائيل الملائى، عن الحكم، عن أبي سليمان زید بن وهب، عن زید بن أرقم قال: ناشد على [عليه السلام] الناس في الرحبة من سمع رسول الله صلی الله علیه وآلہ یقون الذي قال له، ققام ستة عشر رجلاً فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآلہ یقون: «اللهم من كنت مولاها فعلى مولاها، اللهم وال من والا، وعاد من عاداه»، قال زید بن أرقم: فكنت فیمن کتم فذهب بصری و کان علی رضی الله عنہ [عليه السلام] دعا علی من کتم.

المعجم الكبير 5/171

وزید بن وَهْبٍ مستغنى از توثيق است ذهبي درباره اش می نويسد: من أَجْلَةُ التَّابِعِينَ وَ ثَقَاتِهِمْ. وَ مُتَفَقُ عَلَى الْاحْتِجاجِ بِهِ.⁽¹⁾ يعني او از ثقات و اجلای تابعین است و همه اتفاق نظر دارند که به روایات او استدلال و احتجاج می شود.

[22/152] حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا حَنْشَبُ بْنُ الْحَارِثَ [الْحَارِثُ] بْنُ لَقِيَطَ النَّخْعَيِّ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ رِيَاحَ [رِيَاحٌ] بْنِ الْحَارِثِ [الْحَارِثُ]، قَالَ: جَاءَ رَهْطٌ إِلَى عَلَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِالرَّحْبَةِ فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا، قَالَ: كَيْفَ أَكُونُ مُولَّاً كُمْ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ عُرْبٌ؟! قَالُوا: سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَوْمَ غَدِيرِ خَمْ - يَقُولُ: «مَنْ كُنْتَ مُولَّاً فَإِنَّهُ مُولَّاً»

قال رياح [رياح]: فلما مضوا بعثهم فسألتُ من هؤلاء؟ قالوا: نفر من الأنصار فيهم أبو أيوب الأنصاري.⁽²⁾

هيئمی حکم به صحت و اعتبار روایت از طریق احمد کرده، فقال: رواه أحمد والطبراني... و رجال أحمد ثقات.⁽³⁾

دکتر سید عود صاعدی نیز کلام هيئمی را تأیید نموده⁽⁴⁾ و سپس آن را از دو طریق صحیح و از طرق دیگر نیز معتبر و نیکو دانسته و گفته است: أن الحديث صحيح من طريق يحيى بن آدم والزبيري به، حسن لغيره.⁽⁵⁾

ص: 275

-
- 1- میزان الاعتدال /2 107 .
 - 2- مسند أحمد 5/419، فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 163-164 شماره 91، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/707 شماره 967 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض).
 - 3- مجمع الزوائد 9/103-104 .
 - 4- فضائل الصحابة 6/321 .
 - 5- فضائل الصحابة 6/323 .

حمزه احمد زین در تعلیقه مسند احمد (1)، ابو عبدالله مصطفی بن العدوی (2)، وصی الله بن محمد عباس (3) و صالح احمد الشامی (4) نیز آن را صحیح دانسته اند.

البانی درباره آن گفته است: و هذا إسناد جيد، و رجاله ثقات. (5)

ابو احمد محمد عبدالله الاعظمی نیز این روایت را نیکو و معتبر دانسته. (6)

[23/153] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا أبو أحمد، حدّثنا حنس، عن رياح بن الحرش، قال: رأيت قوماً من الأنصار قدموا على علي [عليه السلام] في الرحبة، فقال: مَنْ الْقَوْمُ؟ قالوا: مواليك يا أمير المؤمنين، فذكر معناه. (7)

حمزه احمد زین در تعلیقه مسند احمد آن را صحیح دانسته است. (8)

[24/154] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا أبو معاوية، حدّثنا الأعمش، عن سعيد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وآله في سرية، قال: لما قدمنا قال: «كيف رأيتم صاحبة صاحبكم»؟ قال: فإما شكتوه أو شكاه غيري، قال فرفعت رأسى - و كنت رجلاً مكبباً - قال: فإذا النبي صلى الله عليه وآلـه قد احمر وجهـه، قال: وهو يقول: «من كنت ولـيه فعلىـه ولـيه». (9)

ص: 276

1- مسند أحمد 17/36 شماره 23453 (طبعـة دارـالـحدـيث، القـاهـرة): إـسنـادـهـ صـحـيـحـ.

2- الصحيح المسند من فضائل الصحابة 126 - 127 .

3- تعلیقه فضائل الصحابة لابن حنبل 2/707 شماره 967 (طبعـة دارـابـنـالـجـوزـيـ، الـرـیـاضـ).

4- جامـعـالأـصـوـلـ التـسـعـةـ 303/13 .

5- سلسلـةـالأـحـادـيـثـ الصـحـيـحةـ 340/4 .

6- الجـامـعـ الكـاملـ فـيـ الـحـدـيـثـ الصـحـيـحـ الشـامـلـ 9/67 - 69 .

7- مسند أحمد 5/419. (فذكر معناه) اشاره است به حديث شماره 152 .

8- مسند أحمد 17/36 شماره 23454 (طبعـة دارـالـحدـيثـ، القـاهـرةـ): إـسنـادـهـ صـحـيـحـ.

9- مسند احمد 5/350 .

[25/155] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا وكيع، حدثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كنت وليه فعلى وليه». (1)

حمزة احمد زین، البانی و صاعدی صحت دو روایت اخیر را تأیید کرده، (2) و وصی الله الله بن محمد عباس نیز روایت دوم را صحیح دانسته است. (3)

* احمد بن حنبل روایت شماره 133 را که به نقل از المصنف ابن ابی شیبہ گذشت نیز نقل کرده است. (4)

ابن کثیر دمشقی (5) ناصر الدین البانی، (6) حمزة احمد زین در تعلیقه مسنند، (7) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة (8) و صالح احمد الشامی (9) همه حکم به صحت آن نموده اند.

ص: 277

-
- 1- مسنند احمد 5/361، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 149 شماره 70، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/695 - 696 شماره 947 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 2- تعلیقه مسنند احمد 16/481، 511 شماره 22952، 22857 (الطبعة الاولی، دار الحديث، القاهرة)، السراج المنیر 2/689 - 691، فضائل الصحابة 6/312 - 313،
 - 3- تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/695 - 696 شماره 947 .
 - 4- مسنند احمد 5/347: حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا الفضل بن دكين، حدثنا ابن أبي عيينة، عن الحسن، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، عن بريدة... . فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 180 شماره 113، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/722 شماره 988 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 5- إسنادُ جيدُ قويٌّ، رجاله كلهم ثقات. (البداية والنهاية 5/228)
 - 6- وإننا نصحيح على شرط الشيفين. (سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/336)
 - 7- مسنند احمد 16/475 شماره 22841 (طبعة دار الحديث، القاهرة): اسناده صحيح.
 - 8- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/722 شماره 988 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).
 - 9- جامع الاصول التسعة 13/302 قال: صحيح على شرط الشيفين.

*بقيه روایات معتبر مسند احمد بن حنبل (1)

[156] [26] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا سفيان أبو عوانة، عن المغيرة، عن أبي عبيد عن ميمون أبي عبد الله، قال: قال زيد بن أرقم - وأنا أسمع - نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله بواي قال له: وادى خم، فامر الصلاة، فصلّاها بهجير، قال: فخطبنا وظلل رسول الله صلى الله عليه وآه بثوب على شجرة سمرة من الشمس فقال: «الستم تعلمون - أو لستم تشهدون - انى أولى بكل مؤمن من نفسه»؟ قالوا: بلى، قال: فمن كنت مولاه فإن علياً مولا، اللهم عاد من عاده، ووال من والاه). (2)

[157] [27] حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن ميمون، عن أبي عبد الله، قال: كنت عند زيد بن أرقم، فجاء رجل من أقصى الفسطاط فسأله عن داء، (3) فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «الست أولى المؤمنين من أنفسهم» قالوا: بلى، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، قال ميمون: فحدثني بعض القوم عن زيد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (اللهم وال مَنْ والَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ). (4)

ص: 278

1- تفاوت روایات قبل با روایات این عنوان در آن است که: درباره احادیث سابق، اعتراف و تصریح نویسنده‌گان اهل تسنن به صحت و یا حُسن و اعتبار هر کدام وجود داشت که نقل شد، ولی در این بخش روایاتی نقل می‌شود که درباره آن چیزی یافت نشد گرچه در مقدمه گذشت که مجموع احادیث مسند احمد مقبول و معتبر است. (رجوع شود به نکته 7، صفحه 10 - 11)

2- مسند احمد 4/372، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 198، شماره 139، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/739 شماره 1017 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض)، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اش گفته: حسنٌ لغيره. ولی در تعلیقه سیر اعلام النباء 14/207 گفته: و إسناده صحيح.

3- وفي تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر 42/218: من أقصى الفسطاط فسأله عن ذا.

4- مسند احمد 4/372 - 373 ابن کثیر گفته: و هذا إسناد جيد، رجاله ثقات على شرط السنن، وقد صحق الترمذى بهذا السنن حديثاً. (البداية والنهاية 5/231)

ابن ماجه قزوینی روایت شماره 132 را که به نقل از ابن ابی شیبہ گذشت نقل کرده و گذشت که البانی و صاعدی و دیگران حکم به صحبت آن کرده اند. [\(1\)](#)

ابن ماجه قزوینی روایتی دیگر نیز درباره غدیر نقل کرده به این صورت:

[28/158] حدّثنا علي بن محمد، حدّثنا أبو الحسين، أخبرني حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته التي حج، فنزل في بعض الطريق، فأمر الصلاة جامعة، فأخذ بيده علي، فقال: «اللست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: بلـ.

قال: «اللست أولى بكل مؤمن من نفسه»؟ قالوا: بلـ.

قال: «فهذاولي من أنا مولاه، اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه». [\(2\)](#)

و در سند آن به جهت وجود علی بن زید بن جدعان اشکال شده که در اختلاف است و بر او دو اشکال گرفته اند، نخست: آن که حافظه خوبی ندارد. دیگر: آن که در او کمی تشیع یافت می شود!

پاسخ این اشکال آن است که: در سنن اربعه از ابن جدعان روایت شده و مسلم نیز در کنار دیگران از اور روایت کرده چنان که ذهبی به این مطلب اشاره کرده، [\(3\)](#)

ص: 279

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة 335/4: فضائل الصحابة 6/ 155 - 156، الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفى بن العدوى
126 - 127، جامع الأصول التسعة لصالح أحمد الشامي 13/ 287 - 288 شماره 15906، صحاح الأحاديث فيما اتفق عليه أهل الحديث 229/8

2- سنن ابن ماجه 1/43، وبه نقل از او ابن كثیر در البداية والنهاية 5/229 والسیرة النبویة 4/416 - 417 عده ای دیگر نیز آن را از ابن جدعان روایت نموده اند، مانند: عبدالرازاق، ابویعلی، طبری و..... . (رجوع شود به البداية والنهاية 5/229)

3- قال الذهبی: قرنه مسلم بغيره... رحمه الله تعالى. (تذكرة الحفاظ 1/141)

و اورا با عبارتی مانند: «الامام»، «العالم الكبير»، «من أوعية العلم» «من فقهاء البصرة»، «أحد الحفاظ» و «صالح الحديث» ستوده، و عده ای نیز او را توثیق کرده اند. (1)

سنن ترمذی (متوفی 279)

[29/159] حدّثنا محمد بن بشار، أخبرنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبة، عن سلمة بن كهيل، قال: سمعت أبا الطفيلي يحدّث عن أبي سريحة أو زيد بن أرقم - شك شعبة - عن النبي صلی الله علیه وسلم قال: «من كنت مولاً فعلی مولاً». (2)

سند روایت در سنن ترمذی

قال الترمذی: هذا حديث حسن [صحيح] غريب. و [قد] روی شعبة هذا الحديث عن ميمون أبي عبد الله، عن زید بن أرقم، عن النبي صلی الله علیه وآلہ.

ص: 280

1- قال الهيثمي في مجمع الزوائد 2/36: وفي الاحتجاج به اختلاف. وقال: وفيه ضعف وقد وثق. (4/152 و 6/243) وقال: وهو ثقة الحفظ. (36/7) وقال: وهو لیآن، وثقة العجلی و غيره. (2/8) وقال الذہبی: الإمام العالم الكبير أبو الحسن القرشی، التیمی البصیری الأعمی... وكان من أوعية العلم على تشیع قلیل فیه، وسوء حفظ یغضه من درجة الاتقان. وقال الترمذی: صدوق. وقال الجریری: أصبح فقهاء البصرة عمياناً: قتادة، و ابن جدعان، وأشعث الحданی. (سیر أعلام النبلاء 5/206 - 207) وقال في المغني 2/85: علي بن زید بن جدعان صالح الحديث. وقال في تذكرة الحفاظ 1/140 - 141: الإمام أبو الحسن التیمی القرشی البصیری الأعمی، عالم البصرة... وهو من أوعية العلم وفيه تشیع. وقال في الكاشف 2/39 - 40 أحد الحفاظ... قال منصور بن زاذان: لما مات الحسن قلنا لابن جدعان: اجلس مجلسه!

2- سنن الترمذی 297/5

ذهبی و ابن کثیر روایت را به سند اخیر نقل و آن را صحیح دانسته اند. (1)

دکتر شهلا عود صاعدی حکم به صحت روایت را از ترمذی نقل کرده و گفته: و هو أمثل طرق الحديث... والحديث رواه عن أبي الطفیل، عن زید بن أرقم... جماعة.... (2) یعنی: این سند از بهترین اسناد حدیث - یعنی از طریق زید بن ارقم - است، و جماعتی آن را از ابوالطفیل از زید نقل کرده اند.

البانی گفته: و إسناده صحيح على شرط الشیخین. (3) و صالح احمد الشامی نیز حکم به صحت آن کرده است. (4)

*بنابر نقل هیثمی، ترمذی روایت شماره 148 را نیز به اختصار نقل کرده. (5)

كتاب السنة ابن أبي عاصم (متوفى 287)

[30/160] قال ابن أبي عاصم: حدثنا محمد بن يحيى، حدثنا عبد الله بن داود، حدثنا عبد الواحد بن أيمن عن أبيه، عن جده، قال: ذكر بریدة أن معاوية لما قدم نزل بذي طوى (6) فجاء سعد، فأقعده على سريره، فقال سعد: قال رسول

ص: 281

-
- 1- وقال غندر [و هو محمد بن جعفر]: حدثنا شعبة، عن ميمون أبي عبد الله، عن زيد بن أرقم، أن النبي قال: من كنت مولاه فعلي مولاه. هذا حديث صحيح. (تاریخ الإسلام للذهبی 3/629، ورجوع شود به البداية والنهاية 5/231)
 - 2- سنن الترمذی 5/297، فضائل الصحابة 6/294 - 295
 - 3- سلسلة الأحاديث الصحيحة، 4/332، ورجوع شود به صحاح الأحاديث فيما اتفق عليه أهل الحديث 8/229 شماره 31611.
 - 4- جامع الأصول التسعة 13/287 شماره 15902
 - 5- قال الهیثمی: رواه الترمذی باختصار. (مجمل الزوائد 9/127 - 128) نگارنده گوید: مطلب در سنن ترمذی پیدا نشد
 - 6- ذو طوى - مقصور - وادٍ بمكة. (لسان العرب 15/21) ذو طوى - مُثَلَّةُ الطَّاءِ وَيُنَوَّنُ - قُرْبَ مَكَّةَ، يُعْرَفُ الآنَ بالزَّاهِرِ. (تاج العروس 19/645)

الله صلی الله علیه وآلہ: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ». [\(1\)](#)

دکتر سید عود صاعدی پس از نقل این روایت از خصائص نسائی گفته: ذکره الالباني فی السلسلة الصحيحة، من حديث النسائي فی الخصائص وصحّح إسناده، و إسناد ابن أبي عاصم صحيح مثله. [\(2\)](#) یعنی البانی صحت آن را پذیرفته و اسناد ابن ابی عاصم نیز مانند روایت نسائی صحیح است.

[31/161] حدثنا أبو مسعود الرازى، حدثنا عبد الرحمن بن مصب، حدثنا فطر، عن أبي الطفيل، عن على [عليه السلام]، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: نعم، قال: «فمن كنت ولية فهذا ولية». [\(3\)](#)

[32/162] حدثنا أبو مسعود، حدثنا عبد الرحمن بن مصعب، عن فطر، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم، عن النبي صلی الله علیه وسلم قال: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ». [\(4\)](#)

البانی درباره دو روایت گذشته گفته: و إسناده صحيح على شرط البخاري. [\(5\)](#)

[33/163] وقال ابن ابی عاصم: حدثنا أبو مسعود، حدثنا عمرو بن عون [عوف]، عن خالد، عن الحسن بن عبید الله، عن أبي الضھی، عن زید بن أرقم، عن النبي صلی الله علیه وسلم قال: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» [\(6\)](#)

ص: 282

-
- 1- كتاب السنة لابن أبي عاصم 591.
 - 2- فضائل الصحابة 6/162 ورجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/335.
 - 3- كتاب السنة لابن أبي عاصم 592، كنز العمال 13/131.
 - 4- كتاب السنة لابن أبي عاصم 592.
 - 5- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/331.
 - 6- كتاب السنة لابن أبي عاصم 592 - 593.

صاعدی این روایت را صحیح دانسته و گفته: رواه ابن أبي عاصم... و هذا إسناد صحيحٌ. [\(1\)](#)

* محقق کتاب الأحاديث المختارة گفته: وقد ساق ابن أبي عاصم لهذا الحديث طرقاً و شواهد كثيرة، انظرها ان شئت في كتاب السنة لابن أبي عاصم. [\(2\)](#)

البحر الزخار: مسند أبو بكر البزار (متوفى 292)

[34/164] حدثنا هلال بن بشر، حدثنا محمد بن خالد بن عمّة، حدثنا موسى ابن يعقوب، عن مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد، عن أبيها [سعد بن أبي وقاص] قال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيده على رضي الله عنه [عليه السلام] [\(3\)](#) فقال: «ألاست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ من كنت ولته فإن علياً [فعلي] وليه». [\(4\)](#)

بزار خودش راویان این روایت را ثقه دانسته و ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) نیز آن را تأیید کرده است. [\(5\)](#)

هیشمی نیز گفته: رواه البزار، و رجاله ثقات. [\(6\)](#)

دکتر سعید صاعدی نیز حکم به صحت آن کرده است. [\(7\)](#)

ص: 283

1- فضائل الصحابة 6/304

2- الأحاديث المختارة 2/107 و مراجعه شود به کتاب السنة لابن أبي عاصم 590 باب 202: «من كنت مولاه فعلي مولاه» او 23 حدیث دیگر (شماره های 1354 - 1376) در این زمینه نقل کرده.

3- در کشف الأستان و مختصر زوائد اشتباهاً (بید سعد) ثبت شده ولی در البحر الزخار (بید علی [عليه السلام]) است و از همین راوی صفحه 312 شماره 195 از الأحاديث المختارة نیز خواهد آمد.

4- البحر الزخار 4/41، کشف الأستان 3/187.

5- مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 2/304 - 305 شماره 1906.

6- مجمع الزوائد 9/107

7- فضائل الصحابة 6/318

[35/165] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُشْنِى، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَادَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بَلْجٍ، عَنْ عُمَرِ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبْنَ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ كُنْتَ مُولَاهُ فَعُلِّيَ مُولَاهٌ». (1)

بزار و ابن حجر عسقلاني حكم به صحت این روایت نموده اند. (2)

هیثمی نیز گفته: رواه البزار في أثناء حديث، و رجاله ثقات. (3)

و دکتر سعد صاعدی هم گفته: فالحادیث من هذا الوجه حسن. (4)

[36/166] حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى قَالَ: نَا عَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ فَطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عُمَرِ بْنِ ذِي مَرْ وَسَعِيدِ بْنِ وَهْبٍ وَعَنْ زَيْدِ بْنِ بَيْعَ، قَالُوا: سَمِعْنَا عَلَيْهَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَقُولُ: نَسَدَتُ اللَّهَ رَجْلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمْ لَمَّا قَامَ فَقَامَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا فَشَهَدُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «السَّتُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَأَخْذِ بَيْدِي عَلَيِّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَقَالَ: «مَنْ كُنْتَ مُولَاهُ فَهَذَا مُولَاهُ، اللَّهُمَّ وَالَّذِي مَنْ وَالَّذِي وَعَادَ مِنْ عَادَةَ، وَأَحَبَّ مِنْ أَحَبَّ، وَأَبْغَضَ مِنْ يَبْغَضُهُ وَأَنْصَرَ مِنْ نَصْرَهُ، وَأَخْذَلَ مِنْ خَذْلَهُ». (5)

بزار گفته: رجال هذا الإسناد ثقات ولی ابن حجر عسقلاني گفته: (آری ثقه و مورد اطمینان هستند) اما شیعه اند من نمی دانم چه بگویم !!
(6)

ص: 284

-
- 1- كشف الأستار /3 189.
 - 2- مختصر زوائد مسنن البزار لابن حجر 2/305 شماره 1908 و رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1630 (پیوست چهارم: ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس»).
 - 3- مجمع الزوائد 9/108.
 - 4- فضائل الصحابة 6/336.
 - 5- البحر الزخار 3/34، كشف الأستار 3/191، مختصر زوائد مسنن البزار 2/302 شماره 1900.
 - 6- ولكنهم شيعة، وما أدرى ما أقول !! (مراجعة شود به مختصر زوائد مسنن البزار لابن حجر 2/302 شماره 1900، کنز العمال 13/158، جامع الأحاديث 16/263)

هیشمی گفته: رواه البزار، و رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خلیفة و هو ثقة. (۱) راویان آن همه از رجال صحیح هستند جز فطر بن خلیفة که او هم ثقه است.

[37/167] حدّثنا ابراهیم بن هانی، حدّثنا علی بن حکیم، حدّثنا شریک، عن أبي إسحاق، عن سعید بن وهب، عن [و] زید بن یتیع، قال: نَشَدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ النَّاسُ فِي الرَّحْبَةِ [فَقَالَ]: مِنْ سَمْعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍ، فَقَامَ سَتَةً [عَشَرَ رَجُلًا]، فَشَهَدُوا أَنَّهُمْ سَمَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍ قَالَ:

«أَلَسْتَ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟»؟! (۲) قالوا: بلی.

قال: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟»؟! قالوا: بلی.

قال: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالِّيْ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ». (۳)

هیشمی گفته: رواه عبد الله والبزار بنحوه... و استنادهما حسن (۴) یعنی عبدالله فرزند احمد بن حنبل و بزار مانند آن را نقل کرده اند و سند هر دو نیکو است

* شایان ذکر است که بزار حدیث مناشده را از ابوالطفیل نیز نقل کرده و سپس گفته: این حدیث با استناد متعدد از علی [علیه السلام] نقل شده است. (۵)

ص: 285

1- مجمع الزوائد 9/104 - 105 .

2- این روایت را مقدسی از همین راویان و به همین متن با کمی اختلاف - نقل کرده و در آن آمده: «أَلَيْسَ اللَّهُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ؟»؟ (الأحادیث المختارۃ 2/105 - 107 ، حدیث شماره 480 ، قال محقق الكتاب: إسناده حسن)

3- البحر الزخار 10/212 ، کشف الأستان 3/190 ، مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر 2/302 شماره 1901 موارد اختلاف مصادر در نقل، در کروشه آورده شد. آخر حدیث در مختصر زوائد مسنند بزار چنین است: فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول... فذکر مثله، یعنی مثل حدیث گذشته که تا «وعاد من عاده» بود.

4- مجمع الزوائد 9/106 ، نظیر این روایت به نقل از مسنند احمد 1/118 گذشت.

5- قریب به مضمون حدیث شماره 147 که صفحه 269 گذشت. قال: و هذا الحديث قد روي عن علي [علیه السلام] من غير وجهه ورواه عن أبي الطفیل عن علي [علیه السلام] فطر، ورواه معروف بن خربوذ. (البحر الزخار للبزار 2/134 ، کشف الأستان 3/191 - 192)

[38/168] حدّثنا محمد بن المثنى، حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن سعد ابن عبيدة، عن أبيه، قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية، فاستعمل علينا علياً [عليه السلام]، فلما جئنا، قال: «كيف رأيتم صاحبكم؟ فإماماً شكوتُه وإنما شakah غيري، قال: فرفع رأسه - و كنت رجلاً مكبباً - فإذا النبي صلى الله عليه وآلله قد احمر وجهه يقول: «من كنت وليه فعلٍ وليه» فقلت: لا أسوءك فيه أبداً. (1)

ابو بکر بزار این روایت را به سه سند نقل کرده و در مورد اولین سند گفته: صحیح است، و ابن حجر نیز صحت آن را پذیرفته. (2)

حافظ هیشمی پس از نقل، حکم به صحت و اعتبار آن کرده و گفته: راویان این حدیث رجال صحیح هستند و صاعدی نیز صحت آن را تأیید کرده (3).

دکتر سعید صاعدی نیز حکم به صحت آن کرده است. (4)

* بزار حدیث غدیر را با استناد دیگر نیز نقل کرده است. (5)

ص: 286

-
- 1- البحر الزخار 10/257 - 258، كشف الأستار 3/188 - 189.
 - 2- مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر 2/306 - 305، شماره های 1910، 1911، 1912.
 - 3- مجمع الزوائد 9/108 رواه البزار و رجاله رجال الصحيح، فضائل الصحابة 6/312 - 313.
 - 4- فضائل الصحابة 6/312 - 313.
 - 5- بزار حدیث غدیر را به نقل از چندین صحابی آورده که به ذکر چند سند معتبر آن اکتفا شد، برای اطلاع از بقیه روایات غدیر - روایت دیگر - رجوع شود به البحر الزخار المعروف بمسند البزار 2/133 - 134، 235 و 3/171 و 211 و 10/214 - 233، 238 - 239 و 12/286، كشف الأستار 3/186 - 192، (احادیث شماره 2528 - 2544) مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر 2/301 .

.307

[39/169] عن محمد بن المثنى، عن يحيى بن حماد، عن أبي معاوية، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيلي، عن زيد بن أرقم، قال: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَنَزَلَ غَدَيرَ خَمَ امْرٌ بِدُوْحَاتٍ فَقَمَّنَ، ثُمَّ قَالَ: «كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيمَكُمُ التَّقْلِينَ [أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ]: كِتَابَ اللَّهِ وَعَرْتَيِ أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقاُ حَتَّى يَرِدَا عَلَيِّ الْحَوْضَ». ثُمَّ قَالَ: «[إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايُ، وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ]»، ثُمَّ أَخْذَ يَدَ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]، فَقَالَ: «مَنْ كَنْتَ مَوْلَاهُ [وَلِيَّهُ] فَهَذَا وَلِيَّهُ، اللَّهُمَّ وَالِّيُّ مَنْ وَالِّيَّهُ وَعَادَ مِنْ عَادَهُ».

[قال أبو الطفيلي:] فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله؟! فقال: ما كان في الدوحتات أحد إلا رآه بعينيه وسمعه بأذنيه. [\(1\)](#)

قال أبو جعفر الطحاوي (المتوفى 321): وقد وجدنا - بحمد الله ونعمته - في ذلك حديثاً صحيحاً صحيح الإسناد يخبر أن ذلك القول الذي كان من رسول الله صلى الله عليه وآله تعالى [عليه السلام] بغدير خم إنما كان في رجوعه لحجّه إلى المدينة لا في خروجه منها إلى حجّه. ثم ذكر الحديث وقال: فهذا الحديث صحيح الإسناد، لا طعن لأحد في أحد من رواته، فيه: أن ذلك القول كان من رسول الله صلى الله عليه وآله تعالى [عليه السلام] بغدير خم من حجّه إلى المدينة، لا في خروجه لحجّه من المدينة. [\(2\)](#)

ابو جعفر طحاوى (متوفى 321) در پاسخ برخی از شباهات که به حدیث

ص: 287

1- السنن الكبرى للنسائي 5 / 45 - 46، (زيادات يا اختلاف نسخه که در کروشه نقل شد از فضائل الصحابة نسائي 15 است) و مراجعه شود به خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 93 أنساب الأشراف 2 / 111، البداية والنهاية 5 / 228 - 229، السيرة النبوية

لابن كثير 4 / 416، مجمع الزوائد 9 / 164، كنز العمال 13 / 104 به نقل از ابن جریر، تفسیر الالوسي 6 / 194.

2- شرح مشكل الآثار 5 / 18 - 19 (طبع دار الرسالة بيروت)، تحفة الاخيار بترتيب شرح مشكل الآثار 9 / 180 - 181 و مراجعه شود به مشكل الآثار 2 / 308 - 309.

غدیر شده می گوید: خدای را سپاس که ما بر حدیث صحیحی دست یافته ایم که دلالت دارد این حدیث مربوط به بازگشت از حج به مدینه در غدیر خم است نه زمان خروج از مدینه به حج.

و پس از نقل روایت به سندش از نسائی می نویسد: این حدیث صحیحی است که هیچ اشکالی به راویان آن وارد نیست و بر آن چه گفته شد دلالت دارد.

وقال ابن کثیر - بعد نقله عن النسائي في السنن -: قال شيخنا أبو عبد الله الذهبي: وهذا حدیث صحيح. [\(1\)](#) ابن کثیر (متوفی 774) - پس از نقل روایت از سنن نسائی - می گوید: استاد ما ذهبي این حدیث را صحیح دانسته، و حوینی نیز حکم به صحت آن نموده است. [\(2\)](#)

[40/170] أخبرنا زكريا بن يحيى، قال: حدثنا نصر بن علي، قال: حدثنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن أيمن، عن أبيه: أن سعداً قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاً له فعلى مولاً» [\(3\)](#)

چنان که گذشت دکتر سعود صاعدی حکم به صحت روایت خصائص را از البانی نقل و خودش نیز آن را تأیید کرده و گفته است: ذکره الألباني في السلسلة الصحيحة، من حدیث النسائي في الخصائص وصحح إسناده [\(4\)](#) و حوینی نیز حکم به صحت آن نموده است. [\(5\)](#)

شبیه این حدیث به نقل از السنة لابن أبي عاصم در شماره 160 گذشت.

ص: 288

-
- 1- البداية والنهاية /5 228 - 229، السيرة النبوية لابن کثیر /4 416.
 - 2- الحلبي بتخریج خصائص على [عليه السلام] 84 - 85 شماره 76
 - 3- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 95، السنن الكبرى للنسائي /5 131
 - 4- فضائل الصحابة /6 162 ورجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة 335/4.
 - 5- الحلبي بتخریج خصائص على [عليه السلام] 88 شماره 80

[41 / 171] أخبرنا حرمى بن يونس بن محمد الطرسوسى، قال: أخبرنا عبد السلام، عن موسى الصغير، عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد قال: كنت جالساً فتنقصوا علىي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] فقلت: لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في علي خصال ثلات لمن يكون لي واحدة منهم أحبت إلىي من حمر النعم

سمعته يقول: «إنه مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا تَبَيَّنَ بَعْدِي».

وسمعته يقول: «لِأَعْطِينَ الرَايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحْبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَحْبَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

وسمعته يقول: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّ مَوْلَاهٌ». [\(1\)](#)

وحويني نيز حكم به صحت آن نموده است. [\(2\)](#)

[42 / 172] علي بن محمد بن علي [علي] قاضي المصيصة، قال: حدثنا خلف قال: حدثنا شعبة، عن أبي إسحاق، قال: حدثني سعيد بن وهب: أنه قام صاحبة ستة، وقال زيد بن يثيغ: وقام مما يلي المنبر ستة، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه». [\(3\)](#)

وحويني حكم به صحت آن نموده است. [\(4\)](#)

*نسائی روایت شماره 133 را که به نقل از المصنف ابن ابی شیبہ گذشت

ص: 289

1- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 49 - 50، السنن الكبرى 5/108.

2- الحلي بتخريج خصائص على [عليه السلام] شماره 33.

3- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 96، وفي السنن الكبرى 5/131 - 132 بتعديل يسir في السند والمتن: أخبرنا علي بن محمد بن علي، قال: حدثنا خلف، قال: حدثنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، قال: حدثني سعيد بن وهب: أنه قام مما يليه ستة، وقال زيد بن يثيغ: وقام مما يليني ستة، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فإن علياً مولاه».

4- الحلي بتخريج خصائص على [عليه السلام] 90 شماره 84.

نقل کرده (۱) و ابن کثیر: گفته وهذا إسناد جيد قوي، رجاله كلهم ثقات. (۲) و البانی گفته: و إسناده صحيح على شرط الشیخین (۳) و حوینی نیز آن را صحیح دانسته است. (۴)

* نسائی روایت شماره 137 را که به نقل از احمد بن حنبل گذشت با کمی تقاویت در متن و سند نقل کرده (۵) و حوینی حکم به صحت آن نموده است. (۶)

* و روایت شماره 150 را که به نقل از احمد بن حنبل گذشت نیز نقل کرده (۷) و حوینی حکم به صحت آن نموده است.

ص: 290

1- السنن الکبری 130 / 5 - 131، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 94 - 95، فضائل الصحابة 14. سند در هر سه مصدر مشترک است: أخبرنا أبو داود [سلیمان بن سیف]، قال: حدثنا أبو نعیم، قال حدثنا عبد الملك بن أبي غنیة [عینیة]، قال: حدثنا الحکم، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، عن بريدة... . نسائی در خصائص و السنن الکبری - گذشته از سند قبل - سندی دیگر برای آن ذکر کرده: أخبرنا محمد بن المثنی، قال: حدثنا أبو أحمد، أخبرنا عبد الملك... و حوینی حکم به صحت هر دو سند نموده است. (الحلی بتخریج خصائص

علی [علیه السلام] 86 شماره 78 - 79)

2- البداية والنهاية 5 / 227، السیرة النبویة 4 / 414.

3- سلسلة الأحادیث الصحیحة 4 / 336.

4- الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 86 شماره 78 - 79

5- أخبرنا الحسين بن حریث المروزی، قال: أخبرنا الفضل بن موسی، عن الأعمش عن أبي إسحاق عن سعید بن وهب قال: ... [إلى آخر الروایة]. ثم قال النسائی: وقال عمرو ذی مّر: «أحب من أحبه وأبغض من أبغضه...» و ساق الحديث رواه إسرائیل، عن إسحاق عن عمرو ذی مّر. (خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 103، السنن الکبری 136 / 5)

6- الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 99 شماره 95

7- محمد بن المثنی، قال: حدثنا محمد، قال: حدثنا شعبة، عن أبي إسحاق، قال: حدثني سعید بن وهب، قال: قام خمسة أو ستة من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فشهدوا أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: «من كنت مولاً فعلی مولاً». (خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 96) و في السنن الکبری 5 / 131: ... لما ناشدھم علی [علیه السلام] قام خمسة أو ستة... رجوع شود به الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 90 شماره 83

* نسائی روایت شماره 154 را که به نقل از احمد بن حنبل گذشت نیز نقل کرده⁽¹⁾ و حوینی حکم به صحت آن نیز نموده است. (2)

* روایت شماره 164 را که به نقل از بزار گذشت با سندی دیگر با قدری تقاووت در متن نقل کرده (۳) و حوینی حکم به حسن و اعتبار آن نموده است. (۴)

* روایت شماره 174 را که به نقل از صحیح ابن حبان خواهد آمد با سندی دیگر - بدون ذکر کلام ابونعمیم - از فطر بن خلیفه نقل کرده (۵) و حوبی حکم به صحت آن نموده است. (۶)

291:

- 1- أخبرنا أبو كريب محمد بن العلاء الكوفي، قال: حدثنا أبو معاوية... إلى آخره. (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 93 - 94، السنن الكبرى 5/130).

2- الحلى بتخريج خصائص علي [عليه السلام] 85 شماره 77

3- أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى السجستاني، قال: حدثني محمد بن عبد الرحيم، قال: أخبرنا إبراهيم، قال: حدثنا معن، قال: حدثني موسى بن يعقوب، عن المهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد و عامر بن سعد، عن سعد: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب فقال: «أما بعد؛ أيها الناس فإني وليكم». قالوا: صدقت، ثم أخذ بيده علي فرفعها، ثم قال: «هذا ولدي والمؤدي عنِّي، اللهم وال من والاه وعاد من عاده». (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 100 - 101، السنن الكبرى 5/134).

4- الحلى بتخريج خصائص علي [عليه السلام] 96 شماره 91

5- أخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الحبال، قال: حدثنا مصعب بن المقدام، قال: حدثنا فطر بن خليفة، عن أبي الطفيلي. وأخبرنا أبو داود، قال: حدثنا محمد بن سليمان، حدثنا فطر، عن أبي الطفيلي، عن عامر بن وائلة [عن أبي الطفيلي عامر بن وائلة ظ] قال: جمع على [عليه السلام] الناس في الرحبة فقال لهم: أنسد بالله كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم: ألستم تعلمون أنى أولى [ب] المؤمنين من أنفسهم - وهو قائم - ثم أخذ بيده علي [عليه السلام] فقال: «من كنت مولاً فعلى مولاً، اللهم وال من والاه وعاد من عاده». قال أبو الطفيلي: فخرجت وفي نفسي منه شيء فلقيت زيد بن أرقم وأخبرنا فقال: تشك؟! أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله. (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 100، السنن الكبرى 5/134).

6- الحلى بتخريج خصائص علي [عليه السلام] 96 شماره 90

* نسائی روایت شماره 192 را که به نقل از الأحادیث المختارة ضیاء مقدسی خواهد آمد نیز با سندی دیگر نقل کرده است. [\(1\)](#)

ابن کثیر درباره آن روایت گفته سندش نیکو (و معتبر) است. [\(2\)](#)

* نسائی در سنن و خصائص روایات دیگر غدیر یا مضمون مشابه آن را با اسناد مختلف نقل کرده که مناسب است مراجعه شود. [\(3\)](#)

مشکل الآثار أبو جعفر طحاوی (متوفی 321)

روایت او به نقل از نسائی همراه با حکم به صحت در شماره 169 گذشت.

امالی محاملی (متوفی 330)

[43/173] روی الحسين بن اسماعيل الضبي المحاملی فی أمالیه عن ابن عباس، عن رسول الله صلی الله علیه وسلم أنه قال: «علي بن أبي طالب مولی من كنت مولاه». وقال: صحيح. [\(4\)](#)

ص: 292

1- أخبرنا الحسين بن حریث المروزی، قال: أخبرنا الفضل بن موسی، عن أبي إسحاق، عن سعید بن وهب، قال: قال علی کرم الله وجهه [عليه السلام] فی الرحبة: أنسد بالله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآلہ یوم غدیر خم يقول: «إن الله ورسوله ولی المؤمنین، ومن كنت ولیه فهذا ولیه، اللهم وال من والا وعاد من عاده، وانصر من نصره». قال: فقال سعید: قام إلى جنبي ستة، وقال زید بن یشع: قام عندي ستة.... (خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 103، السنن الكبرى للنسائي 136/5)

2- قال: و كذلك رواه شعبة عن أبي إسحاق، وهذا إسناد جيد. (البداية والنهاية 5/229 - 230).

3- السنن الكبرى 5/108، 113، 130 - 136، 155، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 50، 64، 94 - 100، 104 - 132 که در هر کدام حدود 20 روایت در این زمینه آورده است.

4- رجوع شود به صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث 5/442، شماره 19457 (تحقيق و تعلیق دکتر حمزة احمد الزین)، صحیح الجامع الصغیر للألبانی 2/753 شماره 4089.

نگارنده گوید: در امالی المحاملي - رواية ابن يحيى البیع - روایت به این کیفیت نقل شده است:

حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا شعبة، عن سلمة بن كهيل، قال: سمعت أبا الطفيلي يحدث عن أبي سريحة أو زيد بن أرقم - شعبة الشاك - قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاًه فعلى مولاًه».

این نقل با روایت سنن ترمذی - روایت شماره 159 - از جهت سند و متن مشترک است ولی در ادامه افروده شده: قال سعید بن جبیر: و أنا سمعت مثل هذا عن ابن عباس. [\(1\)](#)

این روایت با همین کیفیت با تتمهاش در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام احمد و فضائل الصحابة احمد نقل شده و وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده است. [\(2\)](#)

شایان ذکر است که احمد بن حنبل در ادامه افروده است: قال محمد بن جعفر - أَنْظَرَهُ اللَّهُ كَرَداً! فكتمه يعني محمد بن جعفر گفت: سعید بن جبیر می گفت: من همین روایت را از ابن عباس شنیدم ولی فکر کنم گفت: او آن را کتمان می کرد!

این گزارش حاکی از شرایط دشواری است که ابن عباس نمی توانسته حدیث غدیر را به راحتی برای هر کسی نقل کند.

ص: 293

1- امالی المحاملي 85.

2- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 158 - 159 شماره 82 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 703/2 شماره 959 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض).

[44/174] أخبرنا عبد الله بن محمد الأزدي، حدّثنا إسحاق بن إبراهيم، أخبرنا أبو نعيم ويحيى بن آدم، قالا: حدّثنا فطر بن خليفة، عن أبي الطفيلي، قال: قال علي [عليه السلام] أنسُ اللَّهُ كُلَّ امْرَئٍ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ عَدِيرٍ خَمْ لِمَا قَامَ، فَقَامَ أَنَّاسٌ فَشَهَدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ يَقُولُ: «أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟»؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَنْ كَنْتَ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ اللَّهِمَّ وَالَّذِي مَنْ وَالَّهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ».

[قال أبو الطفيلي:] فخرجت وفي نفسي من ذلك شيء، فلقيت زيد بن أرقم فذكرت ذلك له، فقال: قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك له.

قال أبو نعيم: قلت لفطر كم بين هذا القوم [القول] وبين موته؟ قال: مائة يوم.

قال أبو حاتم: يريد به موت علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]. [\(1\)](#)

البنى حكم به صحت اين روایت نموده است. [\(2\)](#)

[45/175] وقال ابن حبان: أخبرنا محمد بن طاهر بن أبي الدمييك، حدّثنا أبو معاوية، حدّثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت وليه فعلي ولئه». [\(3\)](#)

ص: 294

1- صحيح ابن حبان 15/375 - 377، ورجوع شود به التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان للالباني 10/69 وسلسلة الأحاديث الصحيحة للالباني 4/331. نگارنده گوید: در روایت عاصمی تصریح شده کم بین قول رسول الله صلى الله عليه وآلہ إلى وفاتہ العسل المصفی من تهذیب زین الله الفتی 2/257 ورجوع شود به مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام للكوفی 2/446، شرح الأخبار 1/109)

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/332

3- صحيح ابن حبان 15/372 - 375 .

البانى و دیگران نیز حکم به صحت این روایت نموده اند. (1)

و گذشت که روایات صحیح ابن حبان نزد عامّه محاکوم به صحت است. (2)

معجم های طبرانی (متوفی 360)

الف) المعجم الكبير

[46/176] حدّثنا معاذ بن المثنى، حدّثنا يحيى بن معين، حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا شعبة، عن سلمة بن كهيل عن أبي الطفيلي، عن زيد بن أرقم أو حذيفة بن أسيد: أن النبي صلی الله علیه وسلم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». (3)

ابو احمد محمد عبدالله الاعظمی این روایت را صحیح دانسته است. (4)

[47/177] حدّثنا الحسين بن إسحاق التستري، حدّثنا علي بن بحر، حدّثنا سلمة بن الفضل، عن سلمان بن قرم الضبي، عن أبي إسحاق الهمданی، قال: سمعت حبشي بن جنادة يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول يوم غدیر خم: «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والا، وعد من عاده، وانصر من نصره، وأعن من أعانه». (5)

[48/178] حدّثنا عبید العجلی، حدّثنا الحسن بن علي الحلوانی، حدّثنا

ص: 295

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة/ق 21 / 1987، 990، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان للالبانی 10/68 ورجوع شود به صحاح الأحاديث مقدسی ها 8/229 شماره 31616.

2- رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10 - 11 .

3- المعجم الكبير 3/179

4- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 9/67 - 69 .

5- المعجم الكبير 4/16 - 17 .

عمر بن أبیان، حدثنا مالک بن الحسین بن مالک بن الحویرث، أخْبَرَنِی أَبِی، عن جَدِّی مالک بن الحویرث، قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (1)

هیشمی گفته طبرانی این دو راویت کرده و راویان آن توثیق شده اند. (2)

[49/179] حدثنا عبید بن غنم، حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة

ح [علامت تحويل سند] و حدثنا الحسين بن إسحاق التستري، حدثنا عثمان ابن أبي شيبة، قالا: حدثنا شريك، عن حنش بن الحارت، عن رياح بن الحارت، قال: بينما علي رضي الله عنه [عليه السلام] جالس في الرحمة إذ جاء رجل وعليه أثر السفر فقال: السلام عليك يا مولاي، فقيل: من هذا؟ قال: أبو أيوب الأنصاري، فقال أبو أيوب: سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسیدہ قرآن يقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (3)

[50/180] حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي، حدثنا علي بن حكيم الأودي، حدثنا شريك، عن حنش بن الحارت، وعن الحسن بن الحكم، عن رياح بن الحارت. علامت تحويل سند] و حدثنا الحسين بن إسحاق، حدثنا يحيى الحمانى، حدثنا شريك، عن الحسن بن الحكم، عن رياح بن الحارت النخعي، قال: كنا قعوداً مع علي [عليه السلام] فجاء ركب من الأنصاري [الأنصار ظ] عليهم العمام، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، فقال على [عليه السلام]: أنا مولاكم وأنتم (4) قوم عرب؟ قالوا: نعم، سمعنا النبي صلی اللہ علیہ وآلہ وسیدہ قرآن يقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، هذا أبو أيوب فينا، فحسن أبو أيوب العمامة عن وجهه، قال:

ص: 296

-
- 1- المعجم الكبير 19/291
 - 2- مجمع الروايات 9/106.
 - 3- المعجم الكبير 4/173
 - 4- در نرم افزار به جای و انتم اشتباهًا (التجارة) ثبت شده است

سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والا، وعاد من عاداه». (1)

البانی درباره این دور روایت گفته است: و هذا إسناد جيد، و رجاله ثقات. (2)

[181 / 51] حدّثنا علي بن عبد العزيز، حدّثنا أبو نعيم، حدّثنا كامل أبو العلاء، قال: سمعت حبيب بن أبي ثابت يحدّث، عن يحيى بن جعده، عن زيد ابن أرقم، قال: خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وآلہ حتی انتهينا إلى غدير خم، أمر بدوح فكسح في يوم ما أتى علينا يوم كان أشدّ حرّاً منه، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: «يا أيها الناس، إنه لم يبعثنبيّ قطّ إلا عاش نصف ما عاش الذي كان قبله، وإنني أوشك أن أدعى فأجيب، وإنني تارك فيكم ما لست تصلوا بعده: كتاب الله»، ثم قام وأخذ بيده علي رضي الله عنه [عليه السلام] فقال: «يا أيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم»؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه». (3)

البانی گفته است: أخرجه الطبراني و رجاله ثقات. (4)

طبرانی در المعجم الكبير روایتی دیگر درباره غدیر نقل کرده که:

[182 / 52] حدّثنا محمد بن عبد الله الحضرمي، حدّثنا يوسف بن موسى القطان، حدّثنا سلمة بن الفضل، عن محمد بن إسحاق، عن حبيب بن زيد بن خلاد الأنصاري، عن أنسية بنت زيد بن أرقم، عن أبيها، قال: أمر رسول الله صلی الله علیه وآلہ بالشجرات فقام ما تحتها، ورُسِّ، ثم خطبنا، فوالله ما من شيء يكون إلى أن تقوم

ص: 297

1- المعجم الكبير 4/173 - 174 .

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/340، نظير این دور روایت در شماره های 152 - 153 به نقل از أحمد بن حنبل گذشت.

3- المعجم الكبير 5/171 - 172 .

4- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/335

الساعة إلا وقد أخبرنا به يومئذ، ثم قال: «يا أيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم»، قلنا: الله ورسوله أولى بنا من أنفسنا، قال: «فمن كنت مولاه فهذا مولاه» يعني علينا، ثم أخذ بيده فكسطها فبسطها، ثم قال: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». [\(1\)](#)

هيئته: من حبيب بن خلاد الأنصاري را نمى شناسم ولی بقیه راویان آن، همه ثقه و مورد اطمینان هستند. [\(2\)](#)

نگارنده گوید: راوی حبيب بن زید بن خلاد انصاری است که بنابر گفته مزی او را به جدش خلاد نسبت داده اند نسانی او را توثیق نموده و ابوحاتم نیز او را صالح و شایسته دانسته و در سنن اربعه اهل تسنن از اوروايت شده. [\(3\)](#)

* طبرانی روایت آینده - شماره 183 - را در المعجم الكبير نیز نقل کرد. [\(4\)](#)

ب) المعجم الأوسط

[53 / 183] حدثنا أحمد بن عمرو، قال: حدثنا محمد بن الطفيلي النخعي قال: حدثنا شريك، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيلي، عن زيد بن أرقم قال: شهد علي [عليه السلام] الناس: من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم: «الستم تعلمون أنني أولى الناس بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاه فإن هذا، مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». فقام اثنا عشر رجلاً فشهدوا بذلك. [\(5\)](#)

ص: 298

1- المعجم الكبير / 5 212.

2- مجمع الزوائد / 9 105: وفيه حبيب بن خلاد الأنصاري ولم أعرفه، وبقية رجاله ثقات.

3- رجوع شود به تهذيب الكمال / 5 373 - 374، خلاصة تهذيب تهذيب الكمال .71

4- المعجم الكبير / 5 175

5- المعجم الأوسط / 2 275

هیشمی گفته: رواه الطبرانی فی الكبير وال الأوسط...، و رجال الأوسط ثقات. (1)

[54/184] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرَّازِيُّ، حَدَّثَنَا زَيْنِجُ أَبُو غَسَانَ، حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنَ الْمُغَيْرَةَ، عَنْ عُمَرِ بْنِ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ الزَّبِيرِ بْنِ عَدَى، عَنْ عُمَيرِ بْنِ سَعِيدٍ [سَعِيد]: أَنْ عَلَيْأَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] جَمْعُ النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ - وَأَنَا شَاهِدٌ - قَالَ: «أَئْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ». (2)

هیشمی گفته: رواه الطبرانی فی الأوسط، وإسناده حسن. (3)

* طبرانی روایت آینده - شماره 185 - را در المعجم الأوسط نیز نقل کرده. (4)

ج) المعجم الصغير

[55/185] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ اسْمَاعِيلَ بْنِ يُوسُفَ الْعَابِدِ الْأَصْبَهَانِيُّ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَرَاتِ الرَّازِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَاقَ، أَنْبَأَنَا سَفِيَانَ بْنَ عَيْنَةَ، عَنْ عُمَرِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ طَاؤِسٍ، عَنْ بَرِيْدَةَ بْنِ الْحَصِيبِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَنْتَ مَوْلَاهُ فَعُلِيَّ مَوْلَاهُ». (5)

قال الطبراني: لم يروه عن سفيان بن عيينة إلا عبد الرزاق، تفرد به أحمد بن الفرات.

ص: 299

-
- 1- مجمع الزوائد 9/106
 - 2- المعجم الأوسط 7/70
 - 3- مجمع الزوائد 9/108
 - 4- المعجم الأوسط 1/111 - 112، قال: حدثنا أحمد بن رشدين، قال: حدثنا محمد بن أبي السري العسقلاني، قال: حدثنا عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن طاوس، عن أبيه...
 - 5- المعجم الصغير 1/71. در برخی از منابع دیگر نیز روایت «من کنت مولا...» از بریده نقل شده است مانند: المصنف لعبد الرزاق 11/225 - 226، الأحاديث والمثنوي 4/326، السنن الكبرى للنسائي 5/130 - 131، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 94، تاريخ مدينة دمشق 42/187 - 189، 191، 194

الباني: گفته رواه الطبراني في الصغير.... والأوسط.... ورجاله ثقات. (1)

و دکتر صاعدی نیز گفته: این سند هیچ اشکالی ندارد. (2)

نگارنده گوید: این روایت در المصنف عبدالرزاق صناعی، فضائل الصحابة احمد بن حنبل و فضائل امیر المؤمنین علیه السلام احمد بن حنبل به این گونه نقل شده:

[56/186] حدثنا عبد الله، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا عبد الرزاق، قال: حدثنا معمراً، عن ابن طاوس، (3) عن أبيه، قال لما بعث رسول الله صلى الله عليه و آله إلى اليمين: علينا [عليه السلام] خرج بريدة الأسلمي معه فعتب على علي [عليه السلام] في بعض الشيء، فشكاه بريدة إلى رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاه فإن علياً مولاه». (4)

وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده است.

* طبرانی در معجم های خود روایات دیگری درباره غدیر یا به مضمون آن نقل کرده که مناسب است مراجعه شود. (5)

ص: 300

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة 337/4

2- وهذا اسناد رواته كلهم ثقات مشهورون إلا شيخ الطبراني، وهو أحمد بن اسماعيل بن يوسف الإصبهاني، ترجم له أبو الشيخ، وقال: كان من خيار عباد الله. واستناد حديثه لا يأس به. (فضائل الصحابة 6/ 218 - 219)

3- هو عبد الله بن طاوس بن كيسان اليماني، ثقة ثبت.

4- المصنف لعبد الرزاق 11/225، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 191 شماره 129، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/733 شماره 1007 (طبعه دار ابن الجوزي، الرياض)

5- المعجم الكبير 3/180 و 4/174 و 5/166، 170، 175، 192، 195، 192 - 203، 204 و 212 و 218/6 و 7/213 و 8/369، 324، 24/2، 65، مسند الشاميين 3/223 در مجموع او حدود 35 روایت درباره غدیر ذکر کرده است. اولین روایت غدیر نیز - صفحه 256 شماره 131 - به نقل از المعجم الكبير گذشت و گذشت که ابن حجر هیتمی حکم به صحت آن نموده است.

[57 / 187] حدّثنا أبوالحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي ببغداد، حدّثنا أبوقلابة عبد الملك بن محمد الرقاشی، حدّثنا يحيى بن حماد.

و حدّثني أبوبكر محمد بن أحمد بن بالويه و أبوبكر أحمد بن جعفر البزار، قالا حدّثنا عبد الله بن أحمد ابن حنبل، حدّثني أبي، حدّثنا يحيى بن حماد.

و حدّثنا أبونصر أحمد بن سهل الفقيه ببخارى، حدّثنا بن سهل الفقيه ببخارى، حدّثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي، حدّثنا خلف بن سالم المخرمي، حدّثنا يحيى بن حماد، حدّثنا أبوعواونة عن سليمان الأعمش، قال: حدّثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم أمر بدوحات فتممن، فقال: «كأنني قد دعيت فأجبت، إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى وعترتي، فانتظروا كيف تختلفونني فيهما؛ فإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض». ثم قال: «إن الله عز وجل مولاي، وانا مولى كل مؤمن ثم أخذ بيده على رضي الله عنه [عليه السلام]» فقال: «من كنت مولاً فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه...» وذكر الحديث بطوله. [\(1\)](#)

این روایت را حاکم صحیح دانسته و گفته است: هذا حديث صحيح على شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله. [\(2\)](#)

ص: 301

1- المستدرک / 3 / 109

2- المستدرک / 3 / 109

[188/58] حدثنا أبو بكر بن إسحاق و دلوج بن أحمد السجزي، قالا: أباً محمد ابن أويوب، حدثنا الأزرق بن على، حدثنا حسان بن إبراهيم الكرماني، حدثنا محمد بن سلمة بن كهيل، عن أبيه، عن أبي الطفيلي ابن واثلة [\(1\)](#) انه سمع زيد ابن أرقم يقول: نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة عند شجرات خمس دوحتات عظام، فكنس الناس ما تحت الشجرات، ثم راح رسول الله صلى الله عليه وآله العشية فصلّى، ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكر وعظ فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال: «أيها الناس، إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا ان اتباعتموهما، وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي» ثم قال: «أتعلمون انني أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ - ثلاث مرات - قالوا: نعم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاً له فعليك مولاً» [\(2\)](#)

حاکم قبل از ذکر این حديث گفته: حديث سلمة بن کهیل عن أبي الطفیل أيضاً صدیق علی شرطہما.

ونویسنده سنی معاصر عبدالفتاح سرور نیز گفته: و سندہ صحیح. [\(3\)](#)

[189/59] أخبرني محمد بن علي الشيباني - بالكوفة -، حدثنا أحمد بن حازم الغفاري، حدثنا أبو نعيم، حدثنا كامل أبو العلاء، قال: سمعت حبيب بن أبي ثابت يخبر عن يحيى بن جعدة، عن زيد بن أرقم، قال:

خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله حتى انتهينا إلى غدير خم، فأمر بروح [بدوح] فكسح في يوم ما أتى علينا يوم كان أشدّ حرّاً منه، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: «يا أيها الناس، انه لم يبعثنبي قط إلا عاش [\(4\)](#) نصف ما عاش الذي كان قبله، وإنني أوشك أن أدعى

ص: 302

1- در مصدر اشتباهاً: (عن أبي الطفيلي عن ابن واثلة) ثبت شده است.

2- المستدرک /3 109 - 110 ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/216.

3- أحاديث الفضائل العامة لأهل البيت عليه السلام 25 وقال: أخرجه ابو طاهر الذهلي في جزئه 151 - 152 والحاكم وابن عساكر [في تاريخ مدينة دمشق] 42/216.

4- در مصدر اشتباهاً: (ما عاش) ثبت شده است.

فأجِيب، واني تارك فيكم ما لَنْ تصلُوا بعده كتاب الله عز وجل»، ثم قام، فأخذ بيده على رضى الله عنه [عليه السلام] فقال: «يا أيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، [قال: ألسْتَ أَوْلَى بِكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ؟ قالوا: بلى] قال: «من كنت مولاً فعلى مولاً».

(1)

اين روایت را نیز حاکم صحیح دانسته و گفته هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه و ذهبی (متوفی 748) نیز در حکم به صحت با او موافقت کرده است. (2)

[60/190] حدثنا أبو أحمد بكر بن محمد بن حمدان الصيرفي - بمرو من أصل كتابه - حدثنا أبو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي، حدثنا يحيى بن حماد، حدثنا أبو عوانة (3) عن الأعمش، عن سعد بن عبيدة، حدثني عبد الله بن بريدة الأسليمي، قال: إني لأمشي مع أبي إذ مرّ بقوم ينتصرون عليا رضي الله عنه [عليه السلام] يقولون فيه، فقام فقال: إني كنت أنازل من علي وفى نفسي عليه شيء، وكنت مع خالد بن الوليد في جيش فأصابوا غنائم فعمد على إلى جارية من الخمس فأخذها لنفسه، وكان بين على وبين خالد شيء فقال خالد هذه فرضتك [فرصتك ظ] - وقد عرف خالد الذي في

ص: 303

1- المستدرک 3/533. قسمت داخل کروشه در پاورپیت المستدرک به عنوان نسخه بدل آمده. تذکر: این روایت با روایت شماره 181 در متن وبخش معظم سند - به جز بخش داخل کروشه - متقارب است شایان ذکر است که همین روایت را قاضی نعمان مغربی (متوفی 363) به نقل از یحیی بن جعده از زید بن ارقم این گونه نقل کرده: قال صلی الله عليه و آله: «من أولى بكم من أنفسكم؟»؟ قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: «أَلسْتَ أَوْلَى بِذلِكَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) [الأحزاب (33): 6]؟ قالوا: اللهم نعم. قال: «فَمَنْ كُنْتَ مُولَّاً فَعَلَى مُولَّاً، اللَّهُمَّ وَالَّذِي وَالَّذِي وَعَادَ مِنْ عَادَ، هَلْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ؟»؟ قالوا: نعم، قال: «اللَّهُمَّ اشْهِدْ» (شرح الأخبار (100-991)

2- المستدرک 3/533. 533/3

3- هو الواضاح بن عبد الله اليشكري.

نفسی علی علی - قال: فانطلق إلى النبي صلی الله علیه و آله فاذکر ذلك له، فأتیت النبي صلی الله علیه و سلم فحدّثه، و كنت رجلاً مکبباً، و كنت إذا حدّث الحديث أكببت ثم رفعت رأسي، فذکرت للنبي صلی الله علیه و آله أمر الجيش، ثم ذکرت له أمر علی فرفعت رأسي وأوداج رسول الله صلی الله علیه و آله قد احرمْت! قال: قال النبي صلی الله علیه و آله: «من كنت ولیه فإن علیاً ولیه»، و ذهب الذي في نفسی علیه.

حاکم درباره این روایت: گفته: صحیح علی شرط الشیخین و جمعی از اعلام عامه - از جمله ذهبی - حکم به صحت و اعتبار آن نموده اند. [\(1\)](#)

* حاکم نیشابوری روایت شماره 133 را که به نقل از المصنف ابن ابی شیبہ گذشت نیز نقل کرده و آن را صحیح دانسته و گفته است:

هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. [\(2\)](#)

والباقي نيز گفته: وإننا ناده صحيح على شرط الشیخین. [\(3\)](#)

* قال الحاکم النیسابوری: أخبرنا أبو بکر أحمـد بن جعفر بن حمدان القطـيعي - بـبغـداد من أصـل كـتابـه - حدـثـنا عبد الله بن أـحمد بن حـنـبل، حدـثـني أـبـي،

ص: 304

1- المستدرک 2 / 129 - 130 . قال الحاکم النیسابوری: هذا حديث صحيح على شرط الشیخین، ولم يخرجاه بهذه السیاقـة، إنما آخر جـهـ البخارـي من حـدـیـث عـلـیـ بن سـوـیدـ بن مـنـجـوفـ، عـنـ عـبـدـ اللهـ بنـ بـرـیـدـةـ، عـنـ أـبـیـ مـخـتـصـرـاًـ، وـلـیـسـ فـیـ هـذـاـ الـبـابـ أـصـحـ منـ حـدـیـثـ أـبـیـ عـوـانـةـ هـذـاـ، عـنـ الأـعـمـشـ، عـنـ سـعـدـ بنـ عـبـیدـةـ. وـهـذـاـ رـوـاهـ وـکـیـعـ بنـ الـجـرـاحـ، عـنـ الأـعـمـشـ. أـخـبـرـناـ أـبـوـ بـکـرـ بنـ إـسـحـاقـ الفـقـیـهـ، أـبـأـ مـوـسـیـ بنـ إـسـحـاقـ الـقـاضـیـ، حدـثـناـ عـبـدـ اللهـ بنـ أـبـیـ شـیـبـةـ، حدـثـناـ وـکـیـعـ، عـنـ الأـعـمـشـ، عـنـ سـعـدـ بنـ عـبـیدـةـ، عـنـ أـبـیـ بـرـیـدـةـ، عـنـ أـبـیـ: أـنـ هـنـاـ مـرـ عـلـیـ مـجـلسـ...ـ ثـمـ ذـکـرـ الحـدـیـثـ بـطـولـهـ

2- المستدرک 3 / 110

3- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/336

حدّثنا يحيى بن حماد، حدّثنا أبو عوانة، حدّثنا أبو بلح، حدّثنا عمرو بن ميمون قال... وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاه فإن مولاه عليٰ». (1)

این روایت نزد حاکم صحیح است و گفته: هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه بهذه السیاقه و ذهبی نیز حکم به صحت این روایت کرده است، (2) و کسانی که بر مستدرک تعلیقه زده اند اعتبار این روایت را پذیرفته و عده ای دیگر از اعلام عامه نیز آن را معتبر دانسته اند چنان که خواهد آمد. (3)

الاستیعاب ابن عبد البر (متوفی 463)

قال ابن عبد البر: وروی بريدة، وأبو هريرة، وجابر، والبراء بن عازب: وزيد بن أرقم، كل واحد منهم عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال - يوم غدير خم -: «من كنت مولاه فعليه مولاه، اللهم وال من والا، وعد من عاده».

وبعضهم لا يزيد على «من كنت مولاه فعليه مولاه»....

إلى أن قال: و هذه كلها آثار ثابتة. (4)

ابن عبد البر روایاتی از جمله حديث غدیر را به دو کیفیت از بريدة، ابو هريرة، جابر، براء بن عازب، وزيد بن أرقم نقل کرده و سپس گفته: این اخبار و آثار همه ثابت و معتبر است.

ص: 305

1- المستدرک /3 134

2- المستدرک /3 132 - 134

3- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

4- الاستیعاب /3 1099 - 1100

[191/61] أخبرنا محمد بن أحمد - بن نصر - بأصبهان - أن محمود إسماعيل الصير في أخبرهم - قراءةً عليه، وهو حاضر -، أنا محمد بن عبد الله بن شاذان، أنا عبد الله بن محمد القباب، أنا أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، حدثنا محمد بن خالد - يعني ابن عبد الله، قال: حدثنا شريك، عن أبي إسحاق، عن زيد بن يُتّبع، قال: قال [قام ظ] على [عليه السلام] على المنبر فقال: أنسد الله رجلاً - ولا أنسد إلا أصحاب محمد صلى الله عليه وآله - سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم، فقام ستة من هذا الجانب وستة من هذا الجانب فقالوا: نشهد إنا سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاً فعلي مولاً».

محقق كتاب الأحاديث المختارة كفته: سند اين حديث نيكو و يعتبر است. (1)

[192/62] أخبرنا الحافظ أبو طاهر أحمد بن محمد السلفي - إجازة - قال: أنا أبو الفتح محمد بن أحمد بن محمد بن الحسين بن الحارث المعلم - فيما قرأت عليه من أصل سمعاه - حدثكم أبو عبد الله الحسين بن أحمد ابن محمد ابن سعيد الرازي - إملاء - حدثنا أبو الحسن على بن حسان بن القاسم الجعدي - بغداد - حدثنا أبو جعفر محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي، حدثنا محمود بن غيلان، حدثنا الفضل بن موسى السيناني، حدثنا الأعمش، پعن سعيد بن وَهْب، قال: قال علي [عليه السلام] [في الرحبة]: أنسد بالله من سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول يوم غدير خم: «إن الله ولبي وأنا ولني المؤمنين. من كنت مولاً [وليه] فعلي مولاً، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره».

قال: فقال سعيد: ققام إلى جنبي ستة، قال: فقال زيد بن يُتّبع: قام من عندي ستة.

ص: 306

1- الأحاديث المختارة 2/86 - 87، حديث شماره 464 قال محقق الكتاب: إسناده حسن. و مراجعه شود به السنة لابن أبي عاصم 593.

سئل الدارقطني عنه، فقال: حدث به الأعمش وشعبة وإسرائيل، عن أبي إسحاق، عن سعيد بن وهب، عن علي [عليه السلام]، وذكر ما فيه الاختلاف.

قال: وأشبهها بالصواب قول الأعمش وشعبة وإسرائيل و من تابعهم. (1)

وقد روي نحو هذا عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن علي عليه السلام.

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حديث صحيح است. (2)

[63/193] أخبرنا محمد بن أحمد بن نصر - بأصبهان - أن محمود بن إسماعيل الصيرفي أخبرهم - قراءةً عليه، وهو حاضر - أنا محمد بن عبد الله بن شاذان، أنا عبد الله بن محمد القباب، أنا أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، أنا ابن كاسب، ناسفيان بن عبيña، عن ابن أبي نجيح، عن أبيه، عن ربيعة - هو ابن الحارت الجرجسي - وقال:

ذكر علي [عليه السلام] عند معاوية وعنده سعد بن أبي وقاص، فقال له سعد:

أيذكرا علي عندك؟! إن له مناقب أربع لأن تكون في واحدة منهن أحبت إلى من كذا وكذا - ذكر حمر النعم - .

قوله: «لأعطيت الرأية [...]»

وقوله: «[...] بمنزلة هارون بن موسى [...]».

وقوله: «من كنت مولاه [...]».

ونسي سفيان الرابعة.

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حديث نيكرو و معتبر است. (3)

ص: 307

-
- 1- به نقل از العلل 3/224 - 226.
 - 2- الأحاديث المختارة 2/106، حديث شماره 481، قال محقق الكتاب: إسناده صحيح. و مراجعه شود به السنن الكبرى للنسائي 136/5، موارد اختلاف نقل يا زیاده از نسائی است.
 - 3- الأحاديث المختارة 3/151، حديث شماره 948، قال محقق الكتاب: إسناده حسن. أخبرنا محمد بن احمد بن نصر الصيدلاني أن محمود بن إسماعيل الصيرفي أخبرهم - قراءةً عليه، وهو حاضر - أنا محمد بن عبد الله شاذان، أنا عبد الله بن ابن محمد القباب، أنا القاضي أبو بكر أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، أنا أبو الريبع وأبو بكر، قالا: حدثنا أبو معاوية، عن الشيباني، عن عبد الرحمن بن سابت، قال: قدم معاوية في بعض حجاته فأتاه سعد، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و مراجعه شود به السنة لابن أبي عاصم 596، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 257 شماره 215 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 797 شماره 1093 (طبعه دار ابن الجوزي الرياضي)، وصى الله ابن محمد عباس در تعليقه اش حکم به اعتبار آن نموده است.

[64/194] أخبرنا محمد بن نصر، أن محمود بن إسماعيل الصيرفى أخبرهم -قراءةً عليه، وهو حاضر - أنا محمد بن عبد الله بن شاذان، أنا عبد الله ابن محمد القباب، أنا أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، أنا أبو بكر - هو ابن أبي شيبة -، أنا جعفر بن عون، عن سفيان بن أبي عبد الله - هو في سماعنا، وإنما هو شقيق ابن أبي عبد الله - قال: أنا أبو بكر بن خالد بن عرفطة: قال: أتيت سعد بن مالك بالمدينه فقال: إنكم تسبّون علياً؟! قال: قلت: قد فعلنا، قال: لعلك قد سببته؟! قلت: معاذ الله قال: فلا تسبّه، فلوضع المنشار على مفرق رأسى ما سببته أبداً بعد ما سمعت [من] رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سمعت: «من كنت مولاه فعلى مولاه».

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حدیث نیکو و معتبر است. (1)

* ضیاء مقدسی در الأحادیث المختاره برخی از روایات گذشته را با اسنادی دیگر نقل کرده و محقق کتاب الأحادیث المختاره آن را معتبر دانسته که به آن ها نیز اشاره می شود:

* روایت شماره 132 را با کمی تغییر در متن به این سند:

ص: 308

1- الأحادیث المختاره 3/274، حدیث شماره 1078.

يقول في علي [عليه السلام] ثلاث خصال لئن يكون لي واحدة منها أحب إلى من الدنيا وما فيها، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «من كنت مولاه [...]، وأنت متى بمنزلة هارون من موسى [...] ولا تعطين الرأية [...]».

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حدیث صحیح است. (1)

* روایت شماره 136 را به این سند:

أخبرنا أبو طاهر المبارك بن أبي المعالي بن المعتوش - بقراءتي عليه ببغداد - قلت له: أخبركم أبو القاسم هبة الله بن محمد بن عبد الواحد - قراءةً عليه وأنت تسمع - أنا أبو علي الحسن بن علي، أنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان، حدّثنا أبو عبد الرحمن عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدّثنا محمد ابن عبد الله، حدّثنا الريبع - يعني ابن أبي صالح الإسلامي -، حدثني زياد بن أبي زياد:.... .

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حدیث بی اشکال است. (2)

* روایت شماره 137 را به همان سند.

ص: 309

1- الأحاديث المختارة 3/207 قال محقق الكتاب: إسناده صحيح، و مراجعه شود به السنة لابن أبي عاصم 596. شایان ذکر است که - چنان که پیش از این در روایت شماره 132 صفحه 260 گذشت - در ابتدای این روایت آمده: (فذكرروا علياً [عليه السلام] فنال - أي معاویة - منه، فغضض سعد، وقال: تقول هذ الرجل....) (المصنف لابن أبي شيبة 496، سنن ابن ماجة 1/45) و با آن که بخش اخیر سند در المصنف ابن أبي شيبة، سنن ابن ماجه الأحاديث المختارة، وكتاب السنة ابن أبي عاصم مشترک است، ولی در دو منبع اخیر عبارت مذکور برای حفظ وجهه معاویه حذف شده است !!

2- الأحاديث المختارة 2/80، حدیث شماره 485 قال محقق الكتاب: إسناده لا بأس به، قال المُقْلِسِي: زياد هذا ليس هو الجصاص المتكلم فيه فإن الجصاص لم يدرك عليا [عليه السلام]، وقد قال بعض العلماء: إن زياد بن أبي زياد سبعة ليس فيهم مجروح سوى الجصاص.

محقق كتاب الأحاديث المختارة كفتة: سند اين حديث نيكو و معتبر است. (1)

* روایت شماره 142 را به این سند:

أخبرنا عبد الله بن أحمد الحربي - بها - أن هبة الله أخبرهم - قراءة عليه - أنا الحسن بن علي، أنا أحمد بن جعفر، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثنا أحمد بن مر عمر الوكيعي، حدثنا زيد بن الحباب، حدثنا الوليد بن عقبة بن نزار العنسى، حدثنا سماك بن عبيد بن الوليد العبسى، قال:.....

محقق كتاب الأحاديث المختارة كفتة: سند اين حديث نيكو و معتبر است. (2)

* روایت شماره 147 را به این سند:

أخبرنا عبد الله بن أحمد الحربي - بها - أن أبا القاسم هبة الله بن الحصين أخبرهم - قراءة عليه - أنا أبو علي بن المذهب، أنا أبو بكر القطيعي، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا حسين بن محمد وأبو نعيم المعنى، قالا: حدثنا فطر، عن أبي الطفيل، قال:.....

محقق كتاب الأحاديث المختارة كفتة: سند اين حديث نيكو و معتبر است. (3)

والباني نيز حكم به صحت آن نموده است. (4)

ص: 310

1- الأحاديث المختارة 2/ 105 - 107، حديث شماره 480 قال محقق الكتاب: إسناده حسن.

2- الأحاديث المختارة 2/ 274، حديث شماره 654، قال محقق الكتاب: سنته حسن. وقال المقدسي: ورواه أبو يعلى الموصلي، عن القواريري، عن يونس بن أرقم، عن أبي زيد بن أبي زياد، عن عبد الرحمن بنحوه. نگارنده گوید: قال الهيثمي: رواه أبو يعلى، ورجاله وتقوا. (مجمع الزوائد 9/ 105 ولا حظ مسندي أبي يعلى 429/1)

3- الأحاديث المختارة 2/ 173، حديث شماره 553 قال محقق الكتاب: إسناده حسن.

4- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/ 331.

* روایت شماره 150 را به این سنده:

أخبرنا عبد الله بن أحمد الحربي - بها - : أن هبة الله بن محمد أخبرهم - قراءةً عليه - أنا الحسن بن علي بن المذهب، أنا أحمد بن جعفر، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن أبي إسحاق، قال: سمعت سعيد بن وهب، قال:

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حديث صحیح است. (1)

* روایت شماره 160 را به این سنده:

أخبرنا أبو جعفر محمد بن احمد بن نصر - باصبهان - أن محمود بن إسماعيل الصيرفي أخبرهم - قراءةً عليه، وهو حاضر - ، أنا محمد بن عبد الله بن شاذان، أنا عبد الله بن محمد القباب، أنا أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، حدثنا محمد بن يحيى بن عبد الكرييم، نا عبد الله بن داود، نا عبد الواحد بن أيمن، عن أبيه، عن جده، قال:....

محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: سند این حديث صحیح است. (2)

ص: 311

1- الأحاديث المختارة 2/ 105، حديث شماره 479، قال محقق الكتاب: إسناده صحيح. و مراجعه شود به فضائل الصحابة للصادعي

295/6

2- الأحاديث المختارة 3/ 139 قال محقق الكتاب: إسناده صحيح.

[195/65] أخبرنا المؤيد بن الإخوة وعائشة بنت معمراً، أن سعيد الصيرفي أخبرهم - قراءةً عليه - أنا أحمد بن محمد بن النعمان، أنا محمد بن المقرئ، أنا إسحاق بن أحمد الخزاعي، نا محمد بن يحيى بن أبي عمر العدنى، نا يعقوب بن جعفر بن أبي كثير المديني عن مهاجر بن مسمار، قال: أخبرتني عائشة بنت سعد عن سعد، أنه قال: كنّا مع رسول الله بطريق مكة، وهو متوجه إليها، (2) فلما بلغ غدير خم وقف الناس، ثم ردّ من مضى ولحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه قال: «أيها الناس هل بلغت؟»؟ قالوا: نعم، قال: «الله أشهد» ثلاث مرات يقولها، ثم قال: «أيها الناس من ولّيكم؟»؟ قالوا: الله ورسوله - ثلاثاً -، ثم أخذ بيده علي رضي الله عنه [عليه السلام] فأقامه وقال: «من كان الله ورسوله ولية فهذا ولّيه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» (3)

روايات معتبر به نقل و تأييد ذهبي

[196/66] روی الذہبی بسنده عن المطلب ابن زیاد، عن عبد الله بن محمد بن عقیل، قال: کنت عند جابر فی بیته، وعلی بن الحسین [ازین العابدین علیه السلام] و محمد بن الحنفیة، و أبو جعفر [الباقر علیه السلام]، فدخل رجل من أهل العراق، فقال: أَنْسُكْ مُذَكَّرَ بالله إلا حَدَّثْتِي ما رأيْتُ و ما سمعْتُ من رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: كنّا بالجحفة بغیر خم،

ص: 312

1- تقاؤت روایات قبل با این روایت در آن است که درباره احادیث سابق، تصریح نویسنده اهل تسنن به اعتبار هر کدام وجود داشت ولی درباره این روایت چیزی یافت نشد و قبلًا گذشت که مجموع الأحادیث المختاره معتبر است. (رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10-11)

2- خطأ در این قسمت از وهم راویان است. در روایت شماره 169 و کلام ابو جعفر طحاوی (متوفی 321) پس از آن صفحه 287 گذشت که حدیث غدیر مربوط به زمان بازگشت از حج به مدینه بوده است نه خروج از مدینه به حج
3- الأحادیث المختاره 3/213، حدیث شماره 1014.

وَثُمَّ نَاسٌ كَثِيرٌ مِّنْ جَهَنَّمَةِ وَمِزِينَةِ وَغَفَارِ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ خَبَاءِ أَوْ فَسْطَاطِ، فَأَشَارَ يَدَهُ ثَلَاثًا، فَأَخْذَ يَدَهُ عَلَى رَضْنِ اللَّهِ عَنْهُ [عَلِيهِ السَّلَامُ] فَقَالَ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعُلَيْكُ مَوْلَاهٌ».

قال الذهبي: هذا حديث حسن عالٍ جدًّا، و متنه ف茅واتر. (1)

ذهبی می نویسد: سند این حديث نیکو و عالی (2) است و مفاد و مضمون آن متواتر است.

ص: 313

1- ذهبی در ترجمه المطلب بن زیاد - پس از اشاره به این که، بخاری نسائی، و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند - گفته: أخبرنا محمد بن یعقوب الأسدی، وابن عمه أیوب بن أبي بکر، و إسماعیل بن عمیرة، و أحمد بن مؤمن، و عبد الكریم بن محمد بن محمد، و بیبرس المجدی، و محمد بن علی بن الواسطی، قالوا: أخبرنا إبراهیم بن عثمان، وأخبرنا أبو المعالی الأبرقوھی، أخبرنا محمد بن أبي القاسم المفسر، و محمد بن إبراهیم بن معالی، و صفیة بنت عبد الجبار، و سعید بن یاسین، و عمر بن برکة، و أنجب بن أبي السعادات. ح [علام تحويل سند] وأخبرنا سنقر بن عبد الله الحلبی، أخبرنا عبد اللطیف بن یوسف، وأنجب الحمامی، وعلی بن أبي الفخار، و عبد اللطیف بن محمد، و محمد بن محمد بن السباق، قالوا جميعا: أخبرنا أبو الفتح محمد بن عبد الباقی - وزاد إبراهیم بن عثمان فقال: و أخبرنا علی بن عبد الرحمن الطوسي - قالا: أخبرنا مالک بن أَحْمَدَ الْفَرَاءَ، أَخْبَرَنَا أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ الْصَّلَتِيَّ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبْدِ الصَّمْدِ - إِمَلَاءَ - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدِ الْأَشْجَ، حَدَّثَنَا الْمُطَلَّبُ أَبْنَ زَيَادٍ... إِلَى آخِرِ مَا فِي الْمُتَنِّ. (سیر اعلام النبلاء 8/334-335، ابن کثیر نیز در البداية والنهاية 5/232 به اختصار آن را روایت و اعتبار آن را از ذهبی نقل نموده است) محقق کتاب سیر اعلام النبلاء نیز در تعلیقه گفته است: حديث صحيح. و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/224-225، الجوهرة في نسب الإمام علي و آل [عليه السلام] لمحمد بن أبي بکر الأنصاری التاهساني المعروف بالبری (قرن هفتادم) 68، کنز العمال 13/137 به نقل از مستند بزار، ملحقات إحقاق الحق 30/409-410 (به نقل از ابن الآبار قضاعی (متوفی 658) در المعجم في أصحاب القاضی أبی علی الصدفی صفحه 325) و 30/410-411 (به نقل از معجم شیوخ الذهبی صفحه 531).

2- سند عالی: سند متصل که واسطه در آن کم باشد. (معجم مصطلحات الرجال والدرایة 100)

[197/67] ابن عساکر دمشقی این روایت را به دو سند نقل کرده و در ادامه گفته:

قال: نشدتك بالله أكان ثمّ أبو بكر وعمر؟! فقال: اللهم لا .[\(1\)](#)

يعنی کسی از راوی پرسید: تو را به خدا سوگند آیا ابوبکر و عمر آن جا بودند؟! راوی پاسخ داد: خدایا، نه نبودند.

قطعًا ابوبکر و عمر در غدیر حضور داشتند چنان که از روایات تهنیت وغیر آن ظاهر است. ولی مقصود از این پرسش و پاسخ آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر در جایگاهی ویژه قرار گرفت که آن دو [و هم چنین دیگران] از آن هیچ بهره ای نداشتند و پیامبر صلی الله علیه وآلہ در غدیر هیچ نامی از آن دو ثبّرد.

اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به این فضیلت به این فضیلت در برخی از روایات مناشدة آن حضرت نیز آمده و برخی از عامه مانند ابن مغازلی شافعی و استادش ابوالقاسم فضل بن محمد به آن اعتراف نموده اند.[\(2\)](#)

[198/68] قال ابن كثير: وقال ابن جرير: حدثنا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ أَبُو الْجُوزَاءِ، حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ بْنِ عُثْمَةَ، حدثنا مُوسَى بْنُ يَعْقُوبَ الرَّمْعَى - وَهُوَ صَدُوقٌ - حدثني مهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد سمعت أباها - يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ يقول - يوم الجحفة، وأخذ ييد على [علیه السلام] - فخطب، ثم

ص: 314

1- تاريخ مدينة دمشق 42/224 - 225.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 43 - 44 (چاپ اسلامیه 27) و مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید 6/168، الغدیر 1/159

قال: «أيها الناس إني ولِيَكُم» قالوا: صدقت، فرفع يد علي [عليه السلام]، فقال: «هذا ولِيَّ، والمُؤْذِي عَنِّي، وإن الله موالي من والاه، و معادي من عاداه»

قال شيخنا الذهبي: وهذا حديث حسن غريب. (1)

نگارنده گوید: نسائی نیز با اندکی تغییر روایت را به صورت کامل (2) و ابن أبي عاصم آن را تا «والمؤذّي عنّي» نقل کرده است. (3)

ص: 315

1- البداية والنهاية / 5 - 232 - 231

2- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 47 - 48 ، 101، السنن الكبرى للنسائي / 5 - 107 .134

3- كتاب السنة .551

۱. همه روايات گذشته حاکی از اعلام ولايت امير مؤمنان عليه السلام در غدیر است برای کسی که ولايت پیامبر صلی الله عليه و آله را پذيرفته و در اين روايات به دو تعبيير برخورد می کنیم: «من كنت مولاًه فعلی مولاًه» و «من كنت ولیه فعلی ولیه».

در رواياتی که از بريده نقل کرده اند نيز هر دو عبارت به چشم می خورد. هنگامی که او نزد پیامبر صلی الله عليه و آله به عيجموي از على عليه السلام پرداخت، دید چهره پیامبر صلی الله عليه و آله برافروخته و دگرگون گشت و فرمود:

آيا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ بريده عرض کرد: آری، حضرت فرمود: هر کس من مولای او هستم على نیز مولای اوست.

(۱)

وبنابر نقل ديگر فرمود: هر کس من ولی و سرپرست او هستم على نیز ولی و سرپرست اوست. (۲)

انصاف مطلب آن است که يا خود حضرت هر دو عبارت را بكار برده اند - چنان که در برخی از روايات غدیر و روايات بريده آمده (۳) - و راویان، هر کدام بخشی از آن را نقل کرده اند؛ و يا آن که برداشت راویان از لفظ «مولی» نیز «ولی» و سرپرست بوده از اين روی آن را نقل به معنا کرده، برخی تعبيير به «مولی» و بعضی تعبيير به «ولی» نموده اند.

اين که لفظ «مولی» به معنای «ولی» است يا به جاي يكديگر استعمال

صف: 316

۱- مانند روايت شماره 133

۲- مانند روايات شماره: 149، 148، 155 – 154، 168، 175، 168، 190.

۳- (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهٌ، وَ مَنْ كُنْتُ وَلِيَهُ فَهَذَا وَلِيَهُ، اللَّهُمَّ وَالِّي...). (المناقب لابن المغازلي 34 – 36 ورجوع شود به روايات شماره 129، 158، 169، 187، 192، 195)

1- قال ابن سلام (المتوفى 224) والبيهقي (المتوفى 458) - واللفظ للأخير -: فكل ولی لالسان فهو مولا... و مما يبین لك ان المولی كل ولی حديث النبي صلی الله عليه و آله: أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاها فنكاحها باطل»، أراد بالمولی: الولي. (غريب الحديث 3/142، السنن الكبرى للبيهقي 7/105) وقال الراغب (المتوفى 502): والولاية تولی الأمر... وحقيقة تولی الأمر. والولي والمولی يستعملان في ذلك كل واحد منهمما... وكل من ولی أمر الآخر فهو ولیه. (المفردات 533، 535) وقال ابن الأثير (المتوفى 606) وكل من ولی أمرًا أو قام به فهو مولا وله... وقول عمر لعلی: (أصبحت مولی كل مؤمن) أي ولی كل مؤمن. (النهاية 5/228) وقال ابن منظور (المتوفى 711) - نقلًا عن الفراء (المتوفى 207) -: والولي والمولی واحد في كلام العرب. ثم قال: و منه قول سیدنا رسول الله صلی الله عليه و آله: «مَنْ كُنْتُ مُولاً فَعَلِيٌّ مُولاً» أي من كنت ولیه... قال أبو منصور: و من هذا قول سیدنا رسول الله صلی الله عليه و سلم: «أيما امرأة نكحت بغير إذن مولاها»، ورواه بعضهم: «بغير إذن ولیتها»، لأنهما بمعنى واحد. (لسان العرب 15/408) وقال معمر بن المثنی التيمي (المتوفى 210): «مِنْ وَلَائِيَتِهِمْ» - في قوله تعالى: (مَا لَكُمْ مِنْ وَلَائِيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ) [الأనفال 8: 72] - إذا فتحتها فهي مصدر المولی، وإذا كسرتها فهي مصدر الولي الذي يلي الأمر، والمولی والمولی [الولي ظ] واحد. (مجاز القرآن 1/251). وفي الرياض النضرة في عداد معاني المولی -: والولي، و منه الآية - أي قوله تعالى: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) [سورة محمد صلی الله عليه و آله 47]: 11] - قال بعضهم: أي ولیهم والقائم بأمرهم، وأما الكافر فقد خذله وعاداه... وجه الدلالة أن الولي في اللغة المولی - قال الفراء - والمولی، و منه: (أَنَّ وَلِيَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَة) [يوسف عليه السلام 12]: 101] أي متول أمری فيما الرياض النضرة 1/222 - 223 وقال العسقلاني: والمولی يقع على الولي بالنسبة، والاسم منه الولاية بالفتح، وعلى القيم بالأمر والاسم منه الولاية بالكسر... قال الفراء: المولی والولي واحد. (مقدمة فتح الباري 202) وروى أبو العباس ثعلب (المتوفى 291) - إمام الكوفيين في اللغة والنحو - عن ابن الأعرابي (المتوفى 231) - [و هو إمام اللغة، له مصنفات كثيرة أدبية، وتاريخ القبائل، وكان صاحب سنة و اتباع (سير أعلام النبلاء 10/687 - 688)] - قال: المولی: المالک.... و ذكر عدة معان الى أن قال: والمولی: الولي، ومنه قول النبي عليه السلام من كنت مولاه فعلى مولاه، معناه: من تولاني فليتول علياً. قال ثعلب: وليس هو كما تقول الرافضة: إن علينا مولی الخلق و مالکهم، وكفرت الرافضة في هذا؛ لأنه يفسد من باب المعقول؛ لأن رأيناها يشتري ويبيع، فإذا كانت الأشياء ملكه فمن من يشتري، ويبيع ولكنه من باب المحبة والطاعة. (تاريخ مدينة دمشق 42/238) خلاصه آن که ابن الاعرابي تصريح کرده که مراد از «مولی» در حدیث غدیر «ولی» است. و ثعلب هم پس از انکار معنای «مالکیت» آن را به محبت و اطاعت شرح داده که معنایش آن می شود که هر کس من مولای او هستم (مرا دوست دارد و از من اطاعت می کند) على نیز مولا ای اوست (یعنی على را دوست بدارد و از او اطاعت کند).

2. پیامبر صلی الله علیه و آله وفات خویش را - با عبارت: «... دعیتُ فَاجِبٌ» یا: «انی اوشک [یوشک] انْ اَدْعَى فَاجِبٌ» و... اعلام نمود و پس از آن «ولایت امیر مؤمنان علیه السلام» را اعلام فرمود و این قرینه مناسبی برای فهم مراد از معنای «مولی» است که حضرت در مقام تعیین جانشین برای خویش و سرپرست برای مردم است.

3. در روایات متعدد - به صورت اخباری یا انسائی و پرسشی - ابتدا ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده و پس از این مقدمه چینی - برای تفہیم و تبیین مراد - به ذکر ولایت و سرپرستی امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته شده است. [\(۱\)](#)

به عنوان نمونه در روایت اسحاق بن راهویه - شماره 134 - گذشت که:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شهادت نمی دهید به این که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از شما به خودتان سزاوارترند و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مولی و سرپرست شما هستند؟ گفتند: چرا شهادت می دهیم.

فرمود: هر کس خدا و پیامبر مولی و سرپرست اوست این - یعنی علی علیه السلام - مولای اوست. من در میان شما چیزی بجای گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نمی شوید کتاب خدا... و اهل بیتم.

ص: 318

1- رجوع شود به روایات شماره: 131، 133، 134، 137، 138، 141، 144، 146، 147، 156، 157، 158، 161، 164، 166، 169، 174، 181، 182، 183، 185.

[69/199] و بنابر برخی از روایات این پرسش را مکرر مطرح فرمود! (1)

4. چنان که در روایات شماره 134، 169، 187، 188 گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث تقلین را در کنار حدیث غدیر بیان فرمود (2) که:

الف) حاکی از ارتباط تنگاتنگ بین «بجای گذاشتن قرآن و عترت در بین امت» و بین «اعلام ولایت و خلافت» است.

ب) فرینه ای روشن برای فهم مراد از عترت و تعیین دائره اهل بیت علیهم السلام است.

به عنوان نمونه در روایت شماره 188 گذشت که:

ای مردم، من در میان شما دو چیز بجای گذاشتم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراهنمی شوید کتاب خدا و اهل بیتم، خاندانم.

سپس فرمود: آیا می دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم؟

حضرت سه مرتبه این پرسش را تکرار فرمود و مردم پاسخ می دادند: آری. پس از آن فرمود: پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی علیه السلام نیز مولای اوست.

5. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام با دعا و نفرین مطلب را تأکید فرمود و برای دوستان موالیان و یارانش به صورت مطلق و

ص: 319

1- ففي ترجمة أبي قدامة الأنصاري - في ضمن حديث المناشدة -... ثم قال صلی الله علیه و آله: «يا أيها الناس، أتعلمون ان الله عزّ وجلّ مولاي وأنا مولى المؤمنين، وإنني أولى بكم من أنفسكم»؟! - يقول ذلك مراراً - قلنا: نعم، وهوأخذ بيده، يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والا، وعاد من عاداه» ثلاث مرات. (أسد الغابة 275/5 - 276) ورجوع شود به روایات 188، 195.

2- وقال ابن كثير: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال في خطبته بغدير خم: «إنِي تارك فيكم التقلين كتاب الله وعترتي وإنهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض». (تفسير ابن كثير 122/4)

بدون هیچ قید و شرطی دعا فرمود و دشمنان آن حضرت یا حتی کسانی را که دست از یاریش بردارند بدون هیچ قید و شرطی نفرین فرمود که: «اللهم وال من والا، وعاد من عاده، وانصر من نصره واخذل من خذله».

تأکید بر نصرت و یاری و تحذیر از دشمنی و کوتاهی در حق آن حضرت از بهترین قرائی برای تعیین مراد از «مولی» است و همین امر موجب شده که ابن تیمیه و همفکرانش تلاش کنند به هر بهانه ای که شده آن را تکذیب، انکار و از حجیت ساقط نمایند بلکه بعضی با اعتراض به صحت سند این بخشن از حدیث گفته اند: صحت سند مستلزم صحت متن نیست، این متن شاذ است! [\(1\)](#)

6. قرائن و شواهد متعدد دیگری در کنار قضیه غدیر وجود دارد که در تعیین مراد از «مولی» مفید است این همه تشریفات برای بیان مطلبی ساده از پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی عقل کل - محال است!

الف) معطل کردن هزاران نفر در آن گرمای سوزان. [\(2\)](#)

از شدت گرمای مردم قسمتی از عبا را بر سر گرفته بودند تا از تابش مستقیم خورشید به آنان جلوگیری شود و مقداری از لباسشان را زیر پا قرار داده بودند تا از حرارت زمین کمتر اذیت شوند! [\(3\)](#)

ص: 320

1- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 9/70 پاسخ آن صفحه 369 خواهد آمد.

2- در روایات شماره 181، 189 به سند صحیح گذشت که زید بن ارقم در وصف روز غدیر می گوید: في يوم ما أتى علينا يوم كان أشد حرًّا منه يعني از آن روز گرم تر برای ما پیش نیامده بود.

3- بنابر نقل خطیب بغدادی (متوفی 463)، براء بن عازب در وصف روز غدیر گفته است: في يوم يوم صائف شدید حرّه، حتى جعل الرجل منا بعض ثوبه تحت قدمه، وبعضه على رأسه. یعنی آن روز آن قدر هوا داغ و سوزان بود که هر کدام از ما مقداری از لباس خود را بر سر گرفته بودیم (تا از تابش مستقیم نور خورشید بر سرمان جلوگیری کنیم) و مقداری از لباسمان را زیر پا قرار داده بودیم (تا از حرارت زمین که بدن ما را آزار می داد ممانعت نماییم). (ملحقات إحقاق الحق 21/33 و 30/420 به نقل از تلخیص المتشابه 1/244) و فی روایة زید بن أرقم: في يوم شديد الحرّ، وإن من لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه على قدميه من شدة الرمضاء. (مناقب علی بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 34)

ب) سرو شاخه درختان را زدند (تا مردمی که می توانند زیر آن قرار بگیرند اذیت نشوند). [\(1\)](#)

ج) با آن که قصد اقامت نداشتند، زیر درختان را جاروب کردند، [\(2\)](#) خار و خاشاک زیر درختان را جارو زده [\(3\)](#) و آب پاشیدند. [\(4\)](#)

د) برای حضرت ساییانی - با قرار دادن پارچه بر روی درختان - ساختند. [\(5\)](#)

ه-) فرمان دادند کسانی که رفته اند برگردند و حاضرین صبر کنند تا کسانی که عقب افتاده اند به جمع آنان بپیونند!! [\(6\)](#)

ص: 321

1- فقم ما تحتهن و شَلَّيْنَ عن رؤوس القوم. (الغدیر 1/ 47 به نقل از جواهر العقدين) فی كتاب العين 6/ 249: الشذب: قشر الشجر...

يشذب أي: يقطع من الشجر.

2- در روایات شماره 144، 169، 181، 187، 187، 189 گذشت

3- فأمر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوك. (مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 34)

4- أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بالشجرات فقم ما تحتها ورش. (المعجم الكبير 5/ 212)

5- وظلل لرسول الله صلى الله عليه وآله بثوب على شجرة سمرة من الشمس. (مسند أحمد 4/ 372، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 198، شماره 139 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 739 شماره 1017 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

6- روى النسائي وغيره، عن سعد، قال:... فلما بلغ غدير خم وقف الناس، ثم ردّ من مضى ولحقه [منهم] من تخلف.... (السنن الكبرى للنسائي 5/ 135، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 101، تاريخ مدينة دمشق 42/ 223، الأحاديث المختارة 3/ 213) ورواه ابن جريج، عن مهاجر بن مسمار... وأنه عليه السلام [صلى الله عليه وآله] وقف حتى لحقه من بعده وأمر بردّ من كان تقدّم فخطبهم.... (البداية والنهاية 5/ 232، السيرة النبوية لابن كثير 4/ 423)

(و) منادی ندا داد: (الصلوة جامعة!) و مردم را دعوت به جمع شدن نمود. (1)

ز) پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه ای بر سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند به این کیفیت که قسمت نهایی آن را به پشت سر - و بنابر نقلی دو سر آن را بر شانه های (2) - آن حضرت انداخته و فرمود: «فرشتگانی که در جنگ بدر و حنین به یاری من آمدند این گونه عمامه بر سر نهاده بودند». (3)

ح) پیامبر صلی الله علیه و آله دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته و آن قدر آن را بالا- بردند که زیر بغل هر دونمایان گردید (این حرکت به انگیزه معرفی ایشان انجام گرفت). (4)

7. تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می تواند به برداشت درست از حدیث غدیر کمک کند. این که عمر به حضرت می گوید:

هنینا يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة. (5)

دلالت بر آن دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای منصبی شد که دیگران از آن بی بهره اند. (6)

ص: 322

1- مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 34

2- کنز العمال 15 / 482: وفي لفظ: فسدل طرفیها على منکبی.

3- عن علی علیه السلام، قال: عَمِّنِی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْ بِعْمَامَةٍ سَدَّلَهَا خَلْفَی، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمْدَنَنِی يَوْمَ بَدْرٍ وَحَنِينَ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمِدُونَ هَذِهِ الْعُمَّة»۔ (السنن الكبرى للبيهقي 10/14، مسنون أبي داود 23، كنز العمال 15/482، سبل الهدى والرشاد 7/275) وفي رواية: أن رسول الله صلی الله علیه وآلہ و دعا علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] يوم غدیر خم فعممه وأرخى عذبة العمامة من خلفه. (عدمة القاري 21/308، الرياض النصرة 3/194، أسد الغابة 3/114)

4- وأخذ بيد على [علیه السلام] حتى رفعها حتى نظرت إلى آباطهما (أسد الغابة 1/367، الإصابة 2/140)

5- مسنون أحمد 4 / 281

6- تبریک و تهنیت با عبارات گوناگون در مصادر فراوان نقل شده است برای نمونه رجوع شود به مسنون احمد 4 / 281، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل، 197، 218 شماره 138، 164، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 / 738، 754 - 755 شماره 1016، 1042 (طبعه دار ابن الجوزی الرياض)، المصنف لابن أبي شيبة 7/503، المعيار والموازنة 212، تاريخ بغداد 8/284، تاريخ مدينة دمشق 42 / 220 - 222، 223 - 234، مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 37، الاعتقاد والهداية للبيهقي 355، شواهد التنزيل 1/203 و 2/391، الرياض النصرة 3/126 - 127، ذخائر العقبی، 67، أسد الغابة 4/28، سیر أعلام النبلاء 19/328، تاريخ الإسلام للذهبي 3/633، تفسير الشعلبي 4/92، تفسير الرازی 12/49 - 50، البداية والنهاية 5/229 و 386/7، السیرة النبویة لابن كثير 4/417، تاریخ ابن خلدون 1/197، معارج الوصول 43، نظم درر السمعطین 109 المواعظ والاعتبار للمقریزی 1/388، وفاء الوفا للسمھوی 2/1018، کنز العمال 13/134.

8. در روایات شماره 152 - 179، 179 - 153 گذشت که ابوایوب انصاری یا عده‌ای از انصار که ابوایوب هم در میان آنان بود امیرالمؤمنین را «مولی» خطاب کرده و به آن حضرت گفتند السلام عليك يا مولانا - بنابر روایت شماره 152 حضرت برای روشن شدن حقیقت ! - به آنان فرمود: (كَيْفَ أَكُونُ مَوْلَاكُمْ وَأَتُؤْمِنُ قَوْمُ عَرَبٍ) ؟ شما که عرب هستید چگونه ممکن است من مولای شما باشم ؟! (یعنی شما برده نبوده اید که من شما را آزاد کرده باشم و مولی و معتقد شما باشم و در حال حاضر هم برده نیستید که من سرپرست و آقای شما باشم) آن ها پاسخ دادند: ما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که در غدیر خم درباره شما فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا).

9. معاویه در دوران حکومت غاصبانه اش اساس سب و ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام را نهاده و آن را ترویج نمود. (1)

او در بازگشت از سفر حجّ، سعد بن ابی وقار را بر تخت خویش نشانید و از علی علیه السلام به بدی یاد کرد (2)، و به او نیز فرمان داد که به آن حضرت ناسزا

ص: 323

1- به عنوان نمونه رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید 4/56 - 57

2- رجوع شود به صفحه 260، روایت شماره 132.

گوید، (۱) سعد خشمگین شد و بر او اعتراض کرد و گفت:

آیا چنین می‌گویی درباره کسی که خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم درباره اش سه مطلب فرمود که اگر یکی از آن‌ها مربوط به من بود از دنیا و آن چه در آن است برتر بود!

فرمود: «هر کس من مولی (وسرپرست) او هستم، علی علیه السلام مولی (وسرپرست) اوست».

و فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود».

و (در جنگ خیر) فرمود: «پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد» (۲)

آرزوی سعد بن ابی وقار که: (اگر یکی از این سه مطلب مربوط به من بود از دنیا و آن چه در آن است برتر بود) (۳) حاکی از فرق العاده بودن منصبی است که در غدیر به علی علیه السلام داده شده و این که آن فضیلتی ویژه است که هیچ کس را از آن بهره ای نیست انصاف آن است که ممکن نیست برای امری که همه در آن مشترک هستند و امتیازی بشمار نمی‌آید چنین آرزویی از عاقلی صادر شود.

10. هنگامی که مردی از اهل عراق جابر بن عبد الله انصاری را سوگند داد و گفت: آن چه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دیده و شنیده ای برای ما بازگو نما. جابر گفت: (در

ص: 324

1- الرياض النصرة 3 / 152 ، التاج الجامع للأصول 3 / 333.

2- رجوع شود به صفحه 260 ، روایت شماره 132.

3- یا از شتران سرخ موی - مهمترین سرمایه عرب ! - یا از آن چه خورشید بر آن می تابد.... رجوع شود به دفتر چهارم پیوست سوم: «ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار».

بازگشت از حجۃ الوداع) به غدیر خم در جھفه (رسیده) بودیم و جمعیت بسیاری (از قبائل مختلف) از جمله جهینه مزینه و غفار حضور داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمد و سه مرتبه با دست مبارک اشاره فرموده و پس از آن دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست». [\(1\)](#)

چرا جابر بن عبد الله که عمری را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله سپری نموده بود، از بین تمام سخنان آن حضرت و وقایعی که اتفاق افتاده فقط واقعه غدیر و حدیث غدیر را انتخاب و بیان نمود؟!

11. پیش از این در روایت شماره 94 گذشت که بنابر نقل عامه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر برای امیر مؤمنان علیه السلام این گونه دعا نمود که: (اللَّهُمَّ... وَأَدِّرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ). یعنی: «بارالها!... حق را با او قرار ده، هر جا که باشد» [\(2\)](#)

سبط ابن الجوزی - پس از استدلال بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام به قرینه (**أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**) که پیش از این گذشت [\(3\)](#) - گفته:

این صریح در امامت امیر مؤمنان علیه السلام و لزوم پیروی و اطاعت از آن حضرت است، مانند جمله (وَأَدِّرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ) که دلالت دارد بر آن که در هر اختلافی که بین امیر مؤمنان علیه السلام و صحابه واقع شده آن حضرت بر حق است و این مطلبی است که امت بر آن اتفاق دارد؛ لذا دانشمندان و فقهاء احکام باغیان را از (روش امیر مؤمنان علیه السلام در

ص: 325

1- رجوع شود به صفحه 312، روایت شماره 196 - 197.

2- صفحه 190 - 191 گذشت که متعصبین عامه گفته اند بدون هیچ شک و شباهه ای این حدیث صحیح است.

3- رجوع شود به مطلب شماره 3 صفحه 318

نگارنده گوید: حقانیت امیر مؤمنان علیه السلام و لزوم همراهی با آن حضرت و پیروی و اطاعت از ایشان و اجتناب از مخالفت و... از جمله: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ...) نیز روشن است و همین باعث حساسیت ابن تیمیه شده که به تکذیب آن پرداخته و می گوید: حق دائر مدار هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه نیست. اگر این مطلب تمام باشد باید همه همیشه از علی پیروی کنند. (2)

12. در روایات مُناشده که شرح آن در عنوان آینده خواهد آمد - آمده: امیرالمؤمنین علیه السلام حاضرین از صحابه را سوگند داد که هر کس کلام پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه را در روز غدیر خم شنید، بلند شود و گواهی دهد عده ای از صحابه با آن که در غدیر حضور داشتند و آن را شنیده بودند حاضر به شهادت دادن نشدنند و آن را کتمان کردند و به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتار و مبتلا شدند. (3)

ص: 326

-
- 1- تذكرة الخواص / 271.
 - 2- مجموعة الفتاوى لابن تيمية 4/ 417 - 418، متن کلام او صفحه 427 در پاورقی «ابن تیمیه حرّانی در پیشگاه عدالت» خواهد آمد.
 - 3- نفرین حضرت به آنان صفحه 268 در روایت شماره 142 از مستند أحمد 1/ 119 گذشت که: (فَدُعا عَلَيْهِمْ فَأَصَابَتْهُمْ دُعَوَتِهِ)، و در پاورقی صفحه 328 روایت شماره 200 از أسد الغابة 3/ 321 خواهد آمد که: (وَكَتَمْ قَوْمًا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ عَمُوا، وَأَصَابَتْهُمْ آفَةٌ). و فی روایة: وَكَتَمْ قَوْمًا فَنَوَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ عَمُوا وَبَرَصُوا..... (تاریخ مدینة دمشق 42/ 208) و عن أبي وائل شقيق بن سلمة قال: قال علي [علیه السلام] على المنبر: نشدت الله رجالاً سمع رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه یقول يوم غدیر خم: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ) إلا قام فشهد - و تحت المنبر أنس بن مالك، والبراء بن عازب، وجرير بن عبد الله - فأعادها فلم يجده أحد [منهم]، فقال: اللَّهُمَّ من كتم هذه الشهادة وهو يعرفها فلا تخرجه من الدنيا حتى تجعل به آية يعرف بها. قال [أبو وائل]: فبرص أنس، وعمي البراء، ورجع جرير أعرابيا بعد هجرته، فأتى السراة فمات في بيت أمه بالسراة. (أنساب الأشراف للبلاذري 2/ 156 - 157 ورجوع شود به تاريخ مدینة دمشق 42/ 207 - 208، نفحات الأزهار 9/ 18 «دعاء الإمام علیه السلام على من كتم الشهادة بالغدیر»)

سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین سکوت و کتمان برخی از حاضرین نیز از جمله قرائن فهم مراد از «مولی» است.

مناشه به حدیث غدیر

مناشه یعنی سوگند دادن. در روایات متعدد آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام بارها فضائل خویش را بیان فرموده و صحابه را سوگند می‌داد که آیا شما این مطالب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید یا نه؟ و در تمام آن موارد آمده است که گروهی از اصحاب بر صدق و راستی ادعای آن حضرت گواهی داده اند. [\(۱\)](#)

امیرالمؤمنین علیه السلام، حاضرین از صحابه را سوگند داد که هر کس کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنید، بلند شود و گواهی دهد تعدادی از آنان از جمله دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند بلند شدند و شهادت دادند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود:

«آیا خدا به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیست»؟! مردم پاسخ دادند: چرا فرمود: «آیا نمی‌دانید که سزاوارترین مردم به مؤمنین (حتی) از خودشان من هستم»؟ مردم پاسخ دادند: چرا. حضرت فرمود: «هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست، بارالها! دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار، یاورش را باری کن، و هر کس دست از باری او کشید به خود واگذار نما». [\(۱\)](#)

ص: 327

1- به عنوان نمونه رجوع شود به الغدیر 1/159 - 196، مستدرک سفينة البحار 10/55 - 56.

* ابو بکر بزار (متوفی 292) پس از روایت ابوالطفیل در سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر [\(1\)](#) می نویسد:

و هذا الحديث قد روی عن علی من غير وجه يعني این روایت با اسناد متعدد از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. [\(2\)](#)

[70/200] بنابر تقل ابن اثیر جزری (متوفی 630) ابواسحاق سبیعی - که از رجال صحاح ششگانه است - گفته: مناشه به حدیث غدیر را از جماعت بی شماری شنیده است. [\(3\)](#)

* ذهبي پس از نقل برخی از سندهای احادیث مناشه می گوید: این حدیث اسناد دیگری دارد که حافظ ابن عساکر آن را جمع آوری کرده و این اسناد یکدیگر را تصدیق (و تقویت) می کند (وباعث اعتبار آن می شود). [\(4\)](#)

ص: 328

1- قریب به مضمون حدیث شماره 147 که صفحه 269 گذشت

2- البح الرزخار / 134، کشف الأستار / 3

3- قال ابن الاثير - في ترجمة عبد الرحمن بن مدلج: أورده ابن عقدة، وروى ياسناه عن أبي غيلان سعد بن طالب، عن أبي إسحاق، عن عمرو ذي مرّ ويزيد بن نشع [يُشَيْع] وسعيد بن وهب وهانئ بن هانئ - قال أبو إسحاق: وحدثني من لا أحصي -: أن علياً [عليه السلام] نشد الناس في الرحمة من سمع قول رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاً فعل مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، فقام نفر فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ، وكتم قوم فما خرجوا من الدنيا حتى عموا، وأصابتهم آفة، منهم يزيد بن وديعة وعبد الرحمن بن مدلج. (أسد الغابة / 3 / 321)

4- تاريخ الإسلام للذهبي 3/632 وروي نحوه يزيد بن أبي زياد، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى أنه سمع علياً [عليه السلام] يُشَدُّ في الرحمة وروي نحوه عبدالله بن أحمد في مسند أبيه، من حديث سماك بن عبيد، عن ابن أبي ليلى. وله طرق أخرى ساقها الحافظ ابن عساكر في ترجمة علي [عليه السلام] يصدق بعضها بعضاً. نگارنده گوید: ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق 42/204 - 212 بیش از 20 روایت نقل کرده که با روایاتی که شیخ محمد باقر محمودی در تعلیقه بر آن افزواده متتجاوز از 30 روایت می شود. (ترجمة الإمام علي بن ابی طالب عليه السلام من تاريخ مدینة دمشق 2/28 - 34، الطبعة الثانية)

* هیشمی گوید: [بنابر نقلی] پنج یا شش نفر از صحابه به آن شهادت داده اند، احمد آن را نقل کرده و راویان آن، رجال صحیح هستند. (1)

* او در جای دیگر می نویسد: (بنابر نقل دیگری) 13 نفر از صحابه به آن شهادت داده اند، بزار آن را نقل کرده و راویان آن رجال صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه که او هم ثقه است. (2)

* هیشمی نیز از ابی الطفیل نقل کرده که بسیاری از مردم بر آن شهادت داده اند. سپس گفته احمد آن را نقل کرده و راویان اور رجال صحیح صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه که او هم ثقه است. (3)

تذکر: ممکن است برخی از اختلافات ناشی از اختلاف نسخه ها و یا کلام راویان باشد و ممکن است که مناشده به حدیث عذر مکرر واقع شده که گاهی 5 یا 6 نفر بر آن شهادت داده اند، (4) گاهی 12 (5) یا 13 نفر، (6) گاهی 16 نفر، (7) گاهی 18 نفر، (8) گاهی 30 نفر یا بسیاری از مردم. (9)

ص: 329

1- مجمع الزوائد 9/104

2- مجمع الزوائد 9/105، نگارنده گوید: بزار گفته رجال هذا الإسناد ثقات. (مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر 2/302 شماره 1900)

3- مجمع الزوائد 9/104.

4- رجوع شود به روایت شماره 150

5- رجوع شود به روایات شماره 136، 137، 138، 141، 142، 143، 183، 181، 191، 192.

6- رجوع شود به روایات شماره 135، 136.

7- رجوع شود به روایات شماره 151، 152.

8- رجوع شود به روایت شماره 184

9- رجوع شود به روایت شماره 147، 174 و نظم المتناثر من الحديث المتواتر 194 - 198.

کلماتی از اعیان اهل تسنن درباره سند حدیث غدیر

* روی علی بن محمد الواسطی المشهور بـ: ابن المغازلی (المتوفی 483)، عن شیخه أبی القاسم الفضل بن محمد أنه قال: هذا حدیث صحیح عن رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسے، وقد روی حدیث غدیر خمّ عن رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسے من مائة نفس منهم العشرة، و هو حدیث ثابت لا اعرف له علة، تفرد علیٰ علیه السلام بهذه الفضیلة لیس یشکه فیها أحد. [\(1\)](#)

ابن مغازلی (متوفی 483) از استادش فضل بن محمد نقل کرده که (او در سنّه 434 هجری قمری پس از نقل حدیث غدیر خمّ) گفت: این حدیث صحیحی است که حدود 100 نفر از صحابه... از پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسے روایت کرده اند. این حدیث ثابت است و هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. فضیلتی است ویژه علیٰ علیه السلام که که هیچ کس در آن با او مشترک نیست.

* نگارنده گوید: عین همین مطلب را ابو حفص عمر بن احمد - معروف به ابن شاهین - (متوفی 385) نیز گفته است. [\(2\)](#)

* چنان که گذشت حافظ ذهبی (متوفی 748) در تلخیص المستدرک کلام حاکم را تأیید و حکم به صحبت حدیث غدیر کرده است. او در جای دیگر پس از بیان آن که ابن جریر طبری کتابی در پاسخ ابن ابی داود نوشته و صحبت حدیث غدیر را اثبات نموده می نویسد: من یک جلد از کتاب او را دیدم از کثرت اسناد و طرق آن مات و مبهوت گشتم. [\(3\)](#)

ص: 330

-
- 1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 43 - 44 (چاپ اسلامیه 27).
 - 2- شرح مذاهب اهل السنّة 103 - 104 شماره 87.
 - 3- رأیت مجلداً من طرق الحديث لابن جریر فاندهشتُ له ولکثرة تلك الطرق. (تذكرة الحفاظ 2/713) وقال فی موضع آخر: جمع طرق حدیث غدیر خم فی أربعة أجزاء، رأیت شطره فبهرني سعة روایاته و جزمت بوقوع ذلك. (سیر اعلام النبلاء 14/277)

او در کتابی دیگر پس از حکم به اعتبار سند آن می نویسد و متنه فمتواتر. (1)

ذهبی در جای دیگر گوید: حدیث «من كنت مولاه...» اسناد نیکوبی دارد و من خودم نیز کتابی در جمع آوری اسناد آن نگاشته ام. (2)

* ابن کثیر دمشقی (متوفی 774) می نویسد: وقد قال شیخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي: و صدر الحديث متواتر أتیقن أن رسول الله صلی الله علیه وآلہ والے، واما: «اللهم وال من والا...» فزيادة قوية للسناد. (3)

يعنى: استادم ذهبی می گفت: صدر حدیث -يعنى: قسمت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهٍ» - از احادیث متواتر است و من یقین دارم که گفتار پیامبر صلی الله علیه وآلہ است، اما بخش: «اللهم وال من والا...» به بعد آن هم سند قوى و معتبر دارد.

* ابن کثیر درباره خطبه غدیر می گوید: خطبة عظيمة تواترت بها الأحاديث ! (4) يعني: پیامبر صلی الله علیه وآلہ خطبه اى عظیم ایراد فرمود که با اسناد متواتر نقل شده است !

* شمس الدین محمد بن محمد جزری شافعی (متوفی 833) می نویسد: این حدیث صحیح است که با اسناد فراوان و متواتر از امیر المؤمنین علیه السلام و از پیامبر صلی الله علیه وآلہ نقل شده است. گروه فراوانی از گروهی فراوان آن را نقل کرده اند، و اعتباری نیست به نظریه کسانی که به جهت بی اطلاع بودن از علم حدیث

ص: 331

-
- 1- سیر اعلام النبلاء 8 / 334 - 335 و في تاريخ الإسلام 338 / 14 تواتر عن نبينا صلی الله علیه وآلہ: «من كنت مولاه فعلي مولاه».
 - 2- واما حدیث: «من كنت مولاه...» فله طرق جيدة وقد أفردت ذلك أيضاً. (تذكرة الحفاظ 3 / 104 - 1042 / 3)
 - 3- البداية والنهاية 5 / 233، السيرة النبوية 4 / 426 ورجوع شود به تفسیر آلوسی 6 / 195.
 - 4- البداية والنهاية 5 / 213، السيرة النبوية 4 / 387.

می خواهند آن را تضعیف نمایند. (1)

* ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) گفتہ: و اما حدیث: «من کنت مولا فعلی مولا»؛ فقد أخرجه الترمذی والنسائی، وهو كثیر الطرق جدّاً، وقد استوّعها ابن عقدة في كتاب مفرد، وكثیر من أسانیدها صحاح وحسان. يعني: حدیث «من کنت مولا فعلی مولا» را ترمذی ونسائی در کتاب خود نقل کرده اند، اسناد آن بسیار فراوان است حافظ ابن عقده اسناد آن را در تأییف جداگانه ای گردآوری نموده و بسیاری از سندهایش صحیح و نیکو است. (2)

جمعی از نوسنندگان اهل تسنن، کلام ابن حجر را به عنوان تأیید نقل کرده اند، مانند: سمهودی (متوفی 911) (3) و مناوی (متوفی 1031) (4).

* عسقلانی در جای دیگر می نویسد: لم يجاوز المؤلف ما ذكر ابن عبد البر وفيه مقنع، ولكن ذكر حديث الموالاة عن نفر سماهم فقط، وقد جمعه ابن جریر الطبری في مؤلف فيه اضعاف من ذكر، وصححه، واعتنى بجمع طرقه أبو العباس بن عقدة فأخرجه من حديث سبعين صحابياً أو أكثر (5) يعني مؤلف (ابوالحجاج المزی) (متوفی 742) صاحب تهذیب الکمال) مطلبی مازاد بر آن چه ابن عبدالبر گفته نیاورده و همین اندازه گرچه قانع کننده است ولی (باید توجه داشت که) حدیث موالات - يعني «من کنت مولا فعلی مولا» - را فقط از چند نفر که نام برده نقل کرده در حالی که ابن جریر طبری تأییف جداگانه ای در این زمینه دارد

ص: 332

1- أنسى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب [عليه السلام] 48

2- فتح الباري 7 / 60 - 61.

3- جواهر العقدين 246 و افزووده: و هذا حديث صحيح لا مرية فيه.

4- فيض القدير 6 / 282.

5- تهذیب التهذیب 7 / 297.

که اسناد آن را به چندین برابر آن چه مؤلف نقل کرده رسانده و صحت آن را نیز اثبات نموده است. حافظ ابن عقدہ نیز به جمع آوری طرق و اسناد آن اهتمام گمارده و از 70 نفر صحابه یا بیشتر آن را نقل کرده است.

* حافظ علاء الدین مغلطای حنفی (متوفی 762) نیز در تعلیق بر کلام مزی در تهذیب الکمال می نگارد: او حدیث موالات (غدیر) را (فقط) از بریده ابوهریره، جابر، براء و زید بن ارقم نقل کرده و گویا او تأليف ابوالعباس (ابن عقدہ) را ندیده؛ زیرا او در این زمينه کتابی مفصل تأليف نموده و اين روایت را به نقل از بیش از هفتاد صحابی ذكر کرده است. [\(1\)](#)

* سیوطی (متوفی 911)، مناوی (متوفی 1031) به نقل از سیوطی، غماری و کتانی نیز (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّيْ مَوْلَاهُ) را از روایات متواتر شمرده اند. [\(2\)](#)

ص: 333

-
- 1- اكمال تهذیب الکمال 9/341 (نشر الفاروق).
 - 2- الازهار المتناثرة 76 حدیث شماره 102، فیض القدیر 6/282، التیسیر شرح الجامع الصغیر 6/273، اتحاف ذوي الفضائل المشتهرة 168 حدیث شماره 216. قال الكتانی: من كنت مولاًه فعلى مولاًه، أورد فيها أيضاً من حدیث: 1. زید بن ارقم 2. وعلی علیه السلام 3. وابی ایوب الانصاری 4. و عمر 5. و ذی مرّ 6. و ابی هریرة 7. و طلحة 8. و عمارة 9. وابن عباس 10. وبريدة 11. وابن عمر 12. و مالک بن الحویرث 13. و حبشي بن جنادة 14. و جریر 15. و سعد بن ابی وقاص 16 و ابی سعید الخدیری 17. و انس 18. و جندع الانصاری ثمانیة عشر نفساً، وعن عدة من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله: أنهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم يقوله، وعن اثنی عشر رجلاً منهم: 19. قیس بن ثابت 20. و حبیب بن بدیل بن ورقاء، وعن بضعة عشر رجلاً، منهم: 21. بیزید او زید بن شراحیل الانصاری. قال الكتانی: قلت: ورد أيضاً من حدیث 22. البراء بن عازب 23. و ابی الطفیل 24. و حذیفة بن أسید الغفاری 25. و جابر. وفي رواية لأحمد: أنه سمعه من النبی صلی الله علیه و آله ثلثون صحابیاً، و شهدوا به لعلی [عليه اللسام] لما نزع أيام خلافته. ومن صریح بتواتره أيضاً المناوی في التیسیر نقلًا عن السیوطی و شارح المواهب اللدنیة، و في الصفوۃ للمناوی: قال الحافظ ابن حجر:.... إلى آخر ما ذكر في المتن عن فتح الباری لابن حجر. (نظم المتناثر من الحديث المتواتر 194 - 198)

* ابن حجر هیتمی (متوفی 974) - که از متعصّبین عامه است - می نویسد: بدون هیچ شک و شبّهٔ ای حدیث غدیر صحیح است، جماعتی آن را نقل کرده‌اند، اسناد فراوان دارد و بسیاری از اسناد آن صحیح و نیکو است. [\(1\)](#)

* شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) نیز قریب به این عبارت را دارد. [\(2\)](#)

* ملا-علی قاری (متوفی 1014) می نویسد: بدون شک حدیث غدیر حدیث صحیحی است بلکه برخی از حافظان حدیث آن را متواتر دانسته‌اند. [\(3\)](#)

* علی بن برهان الدین حلبی (متوفی 1044) این روایت را تا قسمت: «وَعَادٌ مِّنْ عَادٍ» نقل کرده‌پس از آن می نویسد: و هذا حدیث صحیح ورد بأسانید صحاح و حسان ولا التفات لمن قدح في صحته. یعنی: این حدیث صحیح است که با سندهایی صحیح و نیکو نقل شده و اعتنا نمی شود به کسانی که (بدون دلیل) در صحت آن خدش نموده‌اند. [\(4\)](#)

* مفتی معروف مکه احمد زینی دحلان (متوفی 1304) می نویسد: و هو حدیث صحیح رواه کثیر من أصحاب السنن. [\(5\)](#)

ص: 334

1- الصواعق المحرقة 42: انه حدیث صحیح لا مرية فيه وقد أخرجه جماعة... و كثیر من أسانیدها صحاح و حسان ولا التفات لمن قدح في صحته. و در جای دیگر حکم به صحت آن با زیاده: «اللهم وال من والا...» نموده و گفته: 30 نفر از صحابه آن را (به این کیفیت) نقل کرده‌اند. (المنج المکیة في شرح الهمزیة 57-578)

2- اشعة اللمعات 4/679-680.

3- والحاصل أن هذا حدیث لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عدّه متواتراً. (مرقاۃ المفاتیح 9/3944)

4- السیرة الحلبیة 3/336

5- الدرر السنّية في الرد على الوهابية 11.

محمد الصبان مصری شافعی حنفی (متوفی 1206) می نویسد: کثیر من طریقه صحیح او حسن. [\(1\)](#)

* ناصرالدین البانی در تعلیقه کتاب السنّة می گوید: این حدیث در نهایت صحت (واعتبار) است و از جماعتی از صحابه نقل شده است.

[\(2\)](#)

* البانی در سلسله احادیث صحیحه می نویسد حدیث غدیر اسناد فراوان دیگری نیز دارد... من به اندازه توان خویش برخی از اسناد آن را جمع آوری کردم، کسی که به آن مراجعه نماید و تحقیقی را که درباره روایان آن داشته ام ببیند یقین به صحت آن خواهد کرد و گرنه (کسی که تبع پیشتر داشته باشد به) روایات آن (که) بسیار زیاد و فراوان است (دست خواهد یافت) او در ادامه می گوید: خلاصه آن که هر دو قسمت حدیث غدیر صحیح است، بلکه بخش اول آن «من کُنْتُ مَوْلَاه...» متواتر است. [\(3\)](#)

* دکتر صاعدی بارها تأکید کرده که متن حدیث غدیر ثابت و صحیح است [\(4\)](#) او می گوید: «من کنت مولا فعلى مولا» یا عبارت های مشابه آن در احادیث فراوان از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که در ضمن مباحث گذشته 45 روایت آن ثابت گردید. و جماعت بسیاری از اهل علم، یقین به تواتر آن دارند. [\(5\)](#)

ص: 335

1- اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 167

2- قال حدیث: «من کنت مولا فعلى مولا، اللهم وال من والا، وعاد من عاده»، وهو حدیث صحیح غایةً، جاء من طرق جماعة من الصحابة، خرجت أحادیث سبعة منهم، ولبعضهم أكثر من طريق واحد، وقد خرجتها كلها و تكلمت على أسانيدها في سلسلة الأحادیث الصحیحة (1750). (كتاب السنّة لابن أبي عاصم 552)

3- سلسلة الأحادیث الصحیحة 4/330 - 334 .

4- فضائل الصحابة 6/344، 345، 346، 348، 357، 349 و.... .

5- فضائل الصحابة للصاعدي 6/360

او بخش: «اللهم وال من والاه وعاد من عاده» را نیز از احادیث متواتر می داند [\(1\)](#) و گفته: و متنه صحیح ثابت من غير وجه عن النبي صلی الله عليه و الہ. [\(2\)](#)

و نیز گفته است و قد تقدّم هذا اللفظ من طرق كثيرة ثابتة عن النبي صلی الله عليه و الہ. [\(3\)](#)

* احمد محمد شاکر در تعلیقه مستند احمد می گوید: متن حديث غدیر صحیح است و با اسناد فراوان نقل شده بلکه مناوی به نقل از سیوطی گفته که حدیثی متواتر است. [\(4\)](#)

* عبدالله شهری نیز - در تعلیقه المطالب العالية ابن حجر - مکرر تصریح به تواتر آن نموده است. [\(5\)](#)

نگارنده گوید: از شهرت حديث غدیر همان سس که ابن تیمیه - با تمام تلاشی که در تکذیب و رد و انکار فضائل امیر المؤمنین علیه السلام دارد! - نتوانسته این مطلب را پنهان نماید که:

از احمد بن حنبل نقل شده که حديث غدیر را نیکو (و معتبر) دانسته و ترمذی نیز حکم به حُسن (و اعتبار) آن نموده و ابن عقده کتابی در جمع آوری اسناد و طرق آن تصنیف نموده است. [\(6\)](#)

ص: 336

1- رجوع شود به فضائل الصحابة للصادعی 425/4

2- فضائل الصحابة للصادعی 6 / 344 - 345 شماره 1084 - 1085.

3- فضائل الصحابة للصادعی 6 / 363.

4- مسند احمد 1 / 442 تعلیقه روایت شماره 641 (طبعه دارالحدیث، القاهره).

5- المطالب العالية لابن حجر، تحقيق عبد الله بن ظافر بن عبد الله الشهري، طبع الرياض 94/16، 96 قال الشهري في التعليق عليه: حديث متواتر، نص على تواتره عدد من الأئمة الكرام منهم الحافظ ابن حجر و.... القسطلاني في المواهب اللدنية 3 / 365 و....

6- منهاج السنة 7 / 320.

برخی از تألیفات مستقل در اسناد حدیث (من کنْتْ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ)

عده ای از اعلام اهل تسنن تأییف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

1. کتاب الولاية = الرد على الحرقوصية = فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی 310)
2. کتاب الولاية، حافظ ابو العباس ابن عقدة (متوفی 333) [\(1\)](#)
3. من روی حدیث غدیر خم، حافظ ابو بکر ابن جعابی، محمد بن عمر تمیمی بغدادی، قاضی موصل (متوفی 355) [\(2\)](#)
4. (جزءی) طرق حدیث الغدیر، حافظ دارقطنی، علی بن عمر بغدادی (متوفی 385)
5. طرق حدیث من کنت مولا فعلی مولا، حاکم نیشابوری (متوفی 405)
6. الدرایة فی حدیث الولاية، حافظ ابوسعید رکاب، مسعود بن ناصر سجزی سجستانی (متوفی 477)
7. دعاء الهداء إلی أداء حق المولاة (10 جزء)، حاکم حسکانی (قرن پنجم)
8. (جزءی) طرق حدیث من کنت مولا فعلی مولا، شمس الدین ذهبی شافعی دمشقی (متوفی 748)
9. طرق حدیث من کنت مولا فعلی مولا، حافظ عراقی، زین الدین ابو الفضل عبدالرحیم شافعی مصری (متوفی 806)
10. طراز الکم فی ما روی فی غدیر خم، شمس الدین ابن طولون، ابن عبدالله محمد بن علی حنفی دمشقی صالحی (متوفی 953)

ص: 337

1- کلمات اعلام اهل تسنن درباره او در دفتر دوم، صفحه 786 - 787 خواهد آمد.

2- شرح حال او را بنگرید در تذكرة الحفاظ 3 / 925

ناقلان حدیث غدیر در طول قرن های گذشته

البته انتظار می رفت که امت فرمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ را نادیده نگیرد [\(1\)](#) و همگی حدیث غدیر را در سطح وسیع به نسل های بعد برسانند، ولی از میان این همه جمعیت از تعداد بسیار کمی از آنان این حدیث نقل شده. ممکن است خفغان حاکم بر اجتماع مانع نقل آنان شده باشد؛ یا آن که عده بیشتری نقل کرده باشند و به مرور زمان به جهت عوامل مختلف استناد آن از دست رفته باشد.

بنابر روایات مختلف آن سال فقط از مدینه 90، 114، 120 و 124 هزار نفر یا بیشتر همراه پیامبر صلی الله علیه وآلہ آمده بودند غیر از کسانی که در مکه مقیم بودند یا در مکه به حضرت پیوستند یا کسانی که از یمن همراه امیر المؤمنین علیه السلام آمده بودند. [\(2\)](#)

حدیث غدیر را احمد بن حنبل با 40 سند

ابن جریر طبری با بیش از 70 سند

جزری مقری با 80 سند

ابن عقدہ با 105 سند

ابوسعید سجستانی با 120 سند

ابوبکر جعایی با 125 سند نقل کرده اند.

از روایان آن از صحابه 110 نفر و از تابعین 84 نفر در الغدیر نام برده شده. [\(3\)](#)

ص: 338

1- زیرا فرمود: این مطالب را حاضران به غاییان و پدران به فرزندان تاقیامت اطلاع دهنند. وفي المناقب لابن المغازلي 117: «ليلغ الشاهد منكم الغائب».

2- قال سبط ابن الجوزي: وكان مع رسول الله صلی الله علیه وآلہ و عشرون و مائة ألف. (مرآة الزمان 6/442) ورجوع شود به الغدیر 1/9 به نقل از السیرة الحلبیة 3/283، السیرة النبویة لأحمد زینی دحلان 3/18، تذكرة خواص الأمة 18، دائرة المعارف لفرید وجدي 3/542 و....

3- الغدیر 1/14 - 72.

بزرگان و اعلامی که آن را نقل کرده اند از قرن دوم تا چهاردهم هجری 360 نفر ذکر شده. (1)

و 26 نفر درباره آن تأثیر مستقل نگاشته اند. (2)

23 مناشده و احتجاج به حدیث غدیر در الغدیر نقل شده. (3)

و بیش از 40 نفر از بزرگان اهل تسنن صحت یا تواتر حدیث غدیر را تأیید کرده اند. (4)

چند پرسش

با توجه به آن چه در مفاد روایات غدیر گفته شد مراد از معنای «مولی» روشن است اما برای تبیین بیشتر توجه شما را به چند پرسش جلب می نماییم

۱. اگر مراد از ولایت در حدیث غدیر ولایت و خلافت نیست بلکه همان ولایت اسلام است که همه مسلمانان در آن مشترک هستند، چنان که برخی از عامه - مانند شافعی (5) و... - می گویند چه نیازی بود که امیر مؤمنان علیه السلام مردم را قسم دهد که هر کس در غدیر خم هر کس در غدیر خم شاهد بود پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من چنین فرمود، شهادت بدهد؟! آیا ولایت اسلام نیاز به قسم دادن و مناشده دارد؟! (6)

ص: 339

.1- الغدیر 1 / 73 - 151

.2- الغدیر 1 / 152 - 158

.3- الغدیر 1 / 159 - 213

.4- الغدیر 1 / 294 - 313

5- قال الشافعی: يعني بذلك ولاء الإسلام. (النهاية لابن الأثير 5/228 تاريخ مدينة دمشق 42/238)

6- عن شریک، قال: لما بلغ علياً عليه السلام أن الناس يتهمونه فيما يذكره من تقديم النبي صلی الله علیه وسلم و تفضیله إیاہ علی الناس قال: أنسد الله من بقی ممن لقي رسول الله صلی الله علیه وسلم و سمع مقاله في يوم غدیر خم إلا قام فشهاد بما سمع، فقام ستة ممن عن يمينه من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و ستة ممن على شماله من الصحابة - أيضاً - فشهادوا أنهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ذلك اليوم - وهو رافع ييدي علی علیه السلام :- «من كنت مولاً فهذا على مولاً، اللهم وال من والا، وعد من عاد، ونصر من نصره، وخذل من خذله، وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه». (شرح ابن أبي الحديد 2 / 288 - 289)

چرا عده‌ای از صحابه آن را کتمان کردند؟! مگر برداشت آن‌ها چه بود؟!

2. چرا ابو الطفیل با تعجب از زید پرسید: تو خودت این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟ و او هم تأکید کرد که: (آری) همه دیدند و شنیدند؟!⁽¹⁾

[71/201] ابن اثیر از رُهْری به نقل از جندع صحابی روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس عمدًاً بر من دروغ بینند جایگاه خویش را در آتش قرار داده»! سپس جندع می‌گوید خودم از آن حضرت شنیدم - اگر دروغ بگوییم گوش هایم کر باد - پس از حجۃ الوداع، در غدیر خم دست علی را گرفت و فرمود: (مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيًّا اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ).⁽²⁾

چرا راوی برای نقل حدیث غدیر نیاز به مقدمه چینی و نقل حدیث: (مَنْ كَذَبَ عَلَيِ الْمُتَعَمِّدًا فَلَيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) داشت؟! چرا تأکید کرد که خودم شنیدم، و نفرین به کر شدن در صورت دروغگویی به جمله: و سمعته و إلّا صَمِّنَاهُ نمود؟!

3. پیامبر صلی الله علیه و آله وفات خویش را با عبارت: «دُعِيتُ فَأَجِبْتُ» اعلام نمود و پس از آن «ولایت امیر مؤمنان علیه السلام» را اعلام فرمود، چه مناسبتی بین این دو مطلب وجود دارد؟؟! آیا این قرینه مناسبی برای فهم مراد از معنای «مولی» نیست؟!

4. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث تقلیل را در کنار حدیث غدیر بیان فرمود؟! چه

ص: 340

1- رجوع شود به روایات 147، 169، 174 و تاریخ مدینة دمشق 42/216.

2- اسد الغابة 1/308

ارتباطی بین «بجای گذاشتن قرآن و عترت در بین امت» و بین «اعلام ولایت» وجود دارد؟ آیا این بهترین دلیل نیست که ولایت به معنی سرپرستی است؟

5. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از جمله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاه...» در مورد اولویت خدای تعالیٰ به مؤمنان یا اولویت خویش یا هر دو صحبت فرمود و از آنان پرسید:

(أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟)؟ وبنابر نقل اسحاق بن راهویه فرمود: (أَلَسْتُ شَهِدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُمْ [أُولِيُّ الْوَكَلَةِ]؟)؟! مگر شهادت نمی دهید به این که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از شما به خودتان سزاوار ترند و خدا و پیامبر مولی و سرپرست شما هستند؟!

(2) و گذشت که بنابر برخی از روایات این پرسش را مکرر مطرح فرمود!

آیا این نیز قرینه مناسبی برای فهم مراد از معنای «مولی» نیست؟!

6. آیا ممکن است «ولایت» در چند جمله کنار یکدیگر مفادش فرق کند؟

خدا مولای من است من ولی هر مؤمن هستم هر کس من ولئ او باشم علی ولی اوست.

7. چرا حسان بن ثابت در اشعارش در بیان مفاد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

ص: 341

1- رجوع شود به روایات شماره: 131، 133، 134، 137، 138، 141، 144، 145، 146، 147، 182، 183، 188، 189، 191، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201، 202، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 334، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 342، 343، 344، 345، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 361، 362، 363، 364، 365، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 377، 378، 379، 380، 381، 382، 383، 384، 385، 386، 387، 388، 389، 390، 391، 392، 393، 394، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 407، 408، 409، 410، 411، 412، 413، 414، 415، 416، 417، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 454، 455، 456، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 466، 467، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 474، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500، 501، 502، 503، 504، 505، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 512، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519، 520، 521، 522، 523، 524، 525، 526، 527، 528، 529، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 536، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544، 545، 546، 547، 548، 549، 550، 551، 552، 553، 554، 555، 556، 557، 558، 559، 560، 561، 562، 563، 564، 565، 566، 567، 568، 569، 570، 571، 572، 573، 574، 575، 576، 577، 578، 579، 580، 581، 582، 583، 584، 585، 586، 587، 588، 589، 590، 591، 592، 593، 594، 595، 596، 597، 598، 599، 600، 601، 602، 603، 604، 605، 606، 607، 608، 609، 610، 611، 612، 613، 614، 615، 616، 617، 618، 619، 620، 621، 622، 623، 624، 625، 626، 627، 628، 629، 630، 631، 632، 633، 634، 635، 636، 637، 638، 639، 640، 641، 642، 643، 644، 645، 646، 647، 648، 649، 650، 651، 652، 653، 654، 655، 656، 657، 658، 659، 660، 661، 662، 663، 664، 665، 666، 667، 668، 669، 670، 671، 672، 673، 674، 675، 676، 677، 678، 679، 680، 681، 682، 683، 684، 685، 686، 687، 688، 689، 690، 691، 692، 693، 694، 695، 696، 697، 698، 699، 700، 701، 702، 703، 704، 705، 706، 707، 708، 709، 710، 711، 712، 713، 714، 715، 716، 717، 718، 719، 720، 721، 722، 723، 724، 725، 726، 727، 728، 729، 730، 731، 732، 733، 734، 735، 736، 737، 738، 739، 740، 741، 742، 743، 744، 745، 746، 747، 748، 749، 750، 751، 752، 753، 754، 755، 756، 757، 758، 759، 750، 751، 752، 753، 754، 755، 756، 757، 758، 759، 760، 761، 762، 763، 764، 765، 766، 767، 768، 769، 770، 771، 772، 773، 774، 775، 776، 777، 778، 779، 770، 771، 772، 773، 774، 775، 776، 777، 778، 779، 780، 781، 782، 783، 784، 785، 786، 787، 788، 789، 780، 781، 782، 783، 784، 785، 786، 787، 788، 789، 790، 791، 792، 793، 794، 795، 796، 797، 798، 799، 790، 791، 792، 793، 794، 795، 796، 797، 798، 799، 800، 801، 802، 803، 804، 805، 806، 807، 808، 809، 800، 801، 802، 803، 804، 805، 806، 807، 808، 809، 810، 811، 812، 813، 814، 815، 816، 817، 818، 819، 810، 811، 812، 813، 814، 815، 816، 817، 818، 819، 820، 821، 822، 823، 824، 825، 826، 827، 828، 829، 820، 821، 822، 823، 824، 825، 826، 827، 828، 829، 830، 831، 832، 833، 834، 835، 836، 837، 838، 839، 830، 831، 832، 833، 834، 835، 836، 837، 838، 839، 840، 841، 842، 843، 844، 845، 846، 847، 848، 849، 840، 841، 842، 843، 844، 845، 846، 847، 848، 849، 850، 851، 852، 853، 854، 855، 856، 857، 858، 859، 850، 851، 852، 853، 854، 855، 856، 857، 858، 859، 860، 861، 862، 863، 864، 865، 866، 867، 868، 869، 860، 861، 862، 863، 864، 865، 866، 867، 868، 869، 870، 871، 872، 873، 874، 875، 876، 877، 878، 879، 870، 871، 872، 873، 874، 875، 876، 877، 878، 879، 880، 881، 882، 883، 884، 885، 886، 887، 888، 889، 880، 881، 882، 883، 884، 885، 886، 887، 888، 889، 890، 891، 892، 893، 894، 895، 896، 897، 898، 899، 890، 891، 892، 893، 894، 895، 896، 897، 898، 899، 900، 901، 902، 903، 904، 905، 906، 907، 908، 909، 900، 901، 902، 903، 904، 905، 906، 907، 908، 909، 910، 911، 912، 913، 914، 915، 916، 917، 918، 919، 910، 911، 912، 913، 914، 915، 916، 917، 918، 919، 920، 921، 922، 923، 924، 925، 926، 927، 928، 929، 920، 921، 922، 923، 924، 925، 926، 927، 928، 929، 930، 931، 932، 933، 934، 935، 936، 937، 938، 939، 930، 931، 932، 933، 934، 935، 936، 937، 938، 939، 940، 941، 942، 943، 944، 945، 946، 947، 948، 949، 940، 941، 942، 943، 944، 945، 946، 947، 948، 949، 950، 951، 952، 953، 954، 955، 956، 957، 958، 959، 950، 951، 952، 953، 954، 955، 956، 957، 958، 959، 960، 961، 962، 963، 964، 965، 966، 967، 968، 969، 960، 961، 962، 963، 964، 965، 966، 967، 968، 969، 970، 971، 972، 973، 974، 975، 976، 977، 978، 979، 970، 971، 972، 973، 974، 975، 976، 977، 978، 979، 980، 981، 982، 983، 984، 985، 986، 987، 988، 989، 980، 981، 982، 983، 984، 985، 986، 987، 988، 989، 990، 991، 992، 993، 994، 995، 996، 997، 998، 999، 990، 991، 992، 993، 994، 995، 996، 997، 998، 999، 1000، 1001، 1002، 1003، 1004، 1005، 1006، 1007، 1008، 1009، 1000، 1001، 1002، 1003، 1004، 1005، 1006، 1007، 1008، 1009، 1010، 1011، 1012، 1013، 1014، 1015، 1016، 1017، 1018، 1019، 1010، 1011، 1012، 1013، 1014، 1015، 1016، 1017، 1018، 1019، 1020، 1021، 1022، 1023، 1024، 1025، 1026، 1027، 1028، 1029، 1020، 1021، 1022، 1023، 1024، 1025، 1026، 1027، 1028، 1029، 1030، 1031، 1032، 1033، 1034، 1035، 1036، 1037، 1038، 1039، 1030، 1031، 1032، 1033، 1034، 1035، 1036، 1037، 1038، 1039، 1040، 1041، 1042، 1043، 1044، 1045، 1046، 1047، 1048، 1049، 1040، 1041، 1042، 1043، 1044، 1045، 1046، 1047، 1048، 1049، 1050، 1051، 1052، 1053، 1054، 1055، 1056، 1057، 1058، 1059، 1050، 1051، 1052، 1053، 1054، 1055، 1056، 1057، 1058، 1059، 1060، 1061، 1062، 1063، 1064، 1065، 1066، 1067، 1068، 1069، 1060، 1061، 1062، 1063، 1064، 1065، 1066، 1067، 1068، 1069، 1070، 1071، 1072، 1073، 1074، 1075، 1076، 1077، 1078، 1079، 1070، 1071، 1072، 1073، 1074، 1075، 1076، 1077، 1078، 1079، 1080، 1081، 1082، 1083، 1084، 1085، 1086، 1087، 1088، 1089، 1080، 1081، 1082، 1083، 1084، 1085، 1086، 1087، 1088، 1089، 1090، 1091، 1092، 1093، 1094، 1095، 1096، 1097، 1098، 1099، 1090، 1091، 1092، 1093، 1094، 1095، 1096، 1097، 1098، 1099، 1100، 1101، 1102، 1103، 1104، 1105، 1106، 1107، 1108، 1109، 1100، 1101، 1102، 1103، 1104، 1105، 1106، 1107، 1108، 1109، 1110، 1111، 1112، 1113، 1114، 1115، 1116، 1117، 1118، 1119، 1110، 1111، 1112، 1113، 1114، 1115، 1116، 1117، 1118، 1119، 1120، 1121، 1122، 1123، 1124، 1125، 1126، 1127، 1128، 1129، 1120، 1121، 1122، 1123، 1124، 1125، 1126، 1127، 1128، 1129، 1130، 1131، 1132، 1133، 1134، 1135، 1136، 1137، 1138، 1139، 1130، 1131، 1132، 1133، 1134، 1135، 1136، 1137، 1138، 1139، 1140، 1141، 1142، 1143، 1144، 1145، 1146، 1147، 1148، 1149، 1140، 1141، 1142، 1143، 1144، 1145، 1146، 1147، 1148، 1149، 1150، 1151، 1152، 1153، 1154، 1155، 1156، 1157، 1158، 1159، 1150، 1151، 1152، 1153، 1154، 1155، 1156، 1157، 1158، 1159، 1160، 1161، 1162، 1163، 1164، 1165، 1166، 1167، 1168، 1169، 1160، 1161، 1162، 1163، 1164، 1165، 1166، 1167، 1168، 1169، 1170، 1171، 1172، 1173، 1174، 1175، 1176، 1177، 1178، 1179، 1170، 1171، 1172، 1173، 1174، 1175، 1176، 1177، 1178، 1179، 1180، 1181، 1182، 1183، 1184، 1185، 1186، 1187، 1188، 1189، 1180، 1181، 1182، 1183، 1184، 1185، 1186، 1187، 1188، 1189، 1190، 1191، 1192، 1193، 1194، 1195، 1196، 1197، 1198، 1199، 1190، 1191، 1192، 1193، 1194، 1195، 1196، 1197، 1198، 1199، 1200، 1201، 1202، 1203، 1204، 1205، 1206، 1207، 1208، 1209، 1200، 1201، 1202، 1203، 1204، 1205، 1206، 1207، 1208، 1209، 1210، 1211، 1212، 1213، 1214، 1215، 1216، 1217، 1218، 1219، 1210، 1211، 1212، 1213، 1214، 1215، 1216، 1217، 1218، 1219، 1220، 1221، 1222، 1223، 1224، 1225، 1226، 1227، 1228، 1229، 1220، 1221، 1222، 1223، 1224، 1225، 1226، 1227، 1228، 1229، 1230، 1231، 1232، 1233، 1234، 1235، 1236، 1237، 1238، 1239، 1230، 1231، 1232، 1233، 1234، 1235، 1236، 1237، 1238، 1239، 1240، 1241، 1242، 1243، 1244، 1245، 1246، 1247، 1248، 1249، 1240، 1241، 1242، 1243، 1244، 1245، 1246، 1247، 1248، 1249، 1250، 1251، 1252، 1253، 1254، 1255، 1256، 1257، 1258، 1259، 1250، 1251، 1252، 1253، 1254، 1255، 1256، 1257، 1258، 1259، 1260، 1261، 1262، 1263، 1264، 1265، 1266، 1267، 1268، 1269، 1260، 1261، 1262، 1263، 1264، 1265، 1266، 1267، 1268، 1269، 1270، 1271، 1272، 1273، 1274، 1275، 1276، 1277، 1278، 1279، 1270، 1271، 1272، 1273، 1274، 1275، 1276، 1277، 1278، 1279، 1280، 1281، 1282، 1283، 1284، 1285، 1286، 1287، 1288، 1289، 1280، 1281، 1282، 1283، 1284، 1285، 1286، 1287، 1288، 1289، 1290، 1291، 1292، 1293، 1294، 1295، 1296، 1297، 1298، 1299، 1290، 1291، 1292، 1293، 1294، 1295، 1296، 1297، 1298، 1299، 1300، 1301، 1302، 1303، 1304، 1305، 1306، 1307، 1308، 1309، 1300، 1301، 1302، 1303، 1304، 1305، 1306، 1307، 1308، 1309، 1310، 1311، 1312، 1313، 1314، 1315، 1316، 1317، 1318، 1319، 1310، 1311، 1312، 1313، 1314، 1315، 1316، 1317، 1318، 1319، 1320، 1321، 1322، 1323، 1324، 1325، 1326، 1327، 1328، 1329، 1320، 1321، 1322، 1323، 1324، 1325، 1326، 1327، 1328، 1329، 1330، 1331، 1332، 1333، 1334، 1335، 1336، 1337، 1338، 1339، 1330، 1331، 1332، 1333، 1334، 1335، 1336، 1337، 1338، 1339، 1340، 1341، 1342، 1343، 1344، 1345، 1346، 1347، 1348، 1349، 1340، 1341، 1342، 1343، 1344، 1345، 1346، 1347، 1348، 1349، 1350، 1351، 1352، 1353، 1354، 1355، 1356، 1357، 1358، 1359، 1350، 1351، 1352، 1353، 1354، 1355، 1356، 1357، 1358، 1359، 1360، 1361، 1362، 1363، 1364، 1365، 1366، 1367، 1368، 1369، 1360، 1361، 1362، 1363، 1364، 1365، 1366، 1367، 1368، 1369، 1370، 1371، 1372، 1373، 1374، 1375، 1376، 1377، 1378، 1379، 1370، 1371، 1372، 1373، 1374، 1375، 1376، 1377، 1378، 1379، 1380، 1381، 1382، 1383، 1384، 1385، 1386، 1387، 1388، 1389، 1380، 1381، 1382، 1383، 1384، 1385، 1386، 1387، 1388، 1389، 1390، 1391، 1392، 1393، 1394، 1395، 1396، 1397، 1398، 1399، 1390، 1391، 1392، 1393، 1394، 1395، 1396، 1397، 1398، 1399، 1400، 1401، 1402، 1403، 1404، 1405، 1406، 1407، 1408، 1409، 1400، 1401، 1402، 1403، 1404، 1405، 1406، 1407، 1408، 1409، 1410،

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخم فأسمع بالرسول منادیا

وقال فمن مولاكم ووليکم *** فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا

إلهك مولانا وأنت ولينا *** ومالك منا في الولاية عاصيا [\(1\)](#)

فقال له قم يا علي فلاني *** رضيتك من بعدي إماما و هاديا

فمن كنت مولاها فهذا ولئه *** فكونوا له أنصار صدق مواليا [\(2\)](#)

رضيتك من بعدي اماماً و هادياً صريح در امامت و رهبری است و به قید «من بعدي» نیز توجه شود!

و با تأمل در بیت دوم و سوم نیز معلوم می شود که برداشت حسان بن ثابت از «ولایت» در کلمات پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چیزی جز سرپرستی نبوده است.

8. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در اشعاری که برای معاویه فرستاده به غدیر افتخار می نماید که:

فأوجب لي ولاليته عليكم *** رسول الله يوم غدير خم [\(3\)](#)

9. چرا عمر و... در تهنيت به حضرت گفتند: «أصبحت مولاي و مولي كل مؤمن و مؤمنة»؟! چیزی که همه در آن مشترک هستند و برای امیرالمؤمنین علیه السلام چیز جدیدی نبوده که تبریک ندارد!

ص: 342

1- در مصادر این مصرع مختلف نقل شده است: (ولا تجدن في الخلق للأمر عاصيا) یا: (ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا).

2- تذكرة الخواص 1/272، کفاية الطالب للكنجي 64، فرائد السمحان 1/74، المناقب للخوارزمي 135 - 136.

3- برخی مصرع اول را این گونه نقل کرده اند: «وأوجب لي الولاء معاً [حقاً] عليكم». (رجوع شود به سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي 11/301، الغدیر 2/25، تفحات الأزهار 7/162)

بلکه حضرت پیش از این هم ولا-یتی را - که بنابر گفته عامه همه در آن مشترک هستند - دارا بوده پس بکار بردن لفظ «اصبحت» معنا نداشته و لغو خواهد بود!

10. چرا برای بیان مطلبی که همه مسلمانان در آن مشترک هستند و چیز مهمی نیست در آن گرمای سوزان هزاران نفر را معطل کنند سپس فرمان دهنده: آنان که رفته اند برگردند و همه صبر کنند تا کسانی که عقب افتاده اند برسند!! آیا صدور چنین امری از عقل کل یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن است؟!

11. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حدیث غدیر به حاضرین تأکید فرمود که: آن چه گفته شد به غایبین اطلاع دهید؟! (1)

12. چرا امیر مؤمنان علیه السلام در منashde‌ها حدیث غدیر را مطرح می‌فرمود؟! (2)

13. آیا بر جمله (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهٌ) یا با اضافه: (وَالَّذِي كَنَدَ مَوْلَاهٌ...) خطبه صدق می‌کند؟!

پیش از این - در روایت شماره 188 - به سند صحیح از حاکم نیشابوری به نقل از زید ابن ارقم گذشت که ثم راح رسول الله صلی الله علیه و آله عشیة فصلی، ثم قام خطیباً

ص: 343

1- قال صلی الله علیه و آله.... و أخذ بيده على [علیه السلام] :- (اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ - يقولها ثلاث مرات -، أَلَا فَإِلَيْكُمُ الشَّاهِدُونَ الْغَايَةُ). (الفصول المهمة 1 / 238 - 239، ينایع المودة 3 / 369) وقال علی علیه السلام - یوْمَ الشُّوری - : فَإِنْ شَدُّكُمْ بِاللَّهِ هُلْ فِيْكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ لَيُبَلِّغُ الشَّاهِدُونَ مِنْكُمُ الْغَايَةُ) غیری؟ قالوا: اللهم لا. (الولایة لابن عقدة 173، المناقب لابن المغازلی 117 (چاپ اسلامیه (114

2- مراجعه شود به پاورقی قبل و صفحه 327 عنوان: «مناشده به حدیث غدیر».

فحمد الله وأثنى عليه و ذكر و عظ فقال ما شاء الله أَنْ يَقُولُ. (1)

چه رسد خطبه ای عظیم که در کلام ابن کثیر آمده: فخطب خطبة عظيمة! (2)

چرا قسمت های دیگر خطبه را نقل نکرده اند؟! حتی اگر بیان امانت داری، عدالت، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و... به قصد زدودن اشکالاتی بود که برای همراهان سفر یمن پیش آمده بود - چنان که ابن کثیر ادعا کرده یا به جهت احتمالی که فخر رازی ذکر کرده (3) - آیا نقل بقیه مطالب خطبه نمی توانست قرینه ای مناسب برای فهم مراد باشد تا ابهامی که ادعا می کنند برطرف شود؟!

14. با توجه به نزول آیه تبلیغ در غدیر (4) چرا خدا می فرماید:

(وَإِنْ لَمْ تَقْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) [المائدة (5): 67] اگر آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ نکنی پیامش را نرسانده ای.

مگر چه امر مهیّ نازل شده بود که نرساندن آن نقصان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آلہ بوده و خداوند درباره آن این گونه تهدید و وعید روا داشته است؟!

15. پیامبر صلی الله علیه و آلہ در معرض چه خطر یا خطراتی بوده که خدای تعالی مصون بودن آن حضرت را با جمله: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) تضمین نموده است؟!

ص: 344

1- المستدرک 3/109 - 110 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/216. مسلم نیشابوری گرچه در صحیح خود حدیث غدیر را نقل نکرده ولی بخشی از آن - یعنی حدیث تقلین - را از زید بن ارقم نقل و تصریح کرده که در غدیر خم ایجاد شده و در ضمن آن آمده است: قام رسول الله صلی الله علیه وآلہ- یوماً - فینا خطیباً بماء يدعی: خماً بین مكة والمدینة. (صحیح مسلم 7/123 - 122)

2- السیرة النبویة 4/414، و مراجعه شود به البداية والنهاية 5/227

3- رجوع شود به صفحه 390-391

4- رجوع شود به صفحه 431

آیا هر دو مطلب گذشته حاکی از اهمیت سرنوشت رهبری جامعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و جبهه گیری شدید دشمنان و منافقان در برابر آن نیست؟!

16. و پرسش آخر آن که چگونه امثال ذهبی و ابن کثیر دمشقی - با وجود تعصّب شدید! - تصریح به صحت حدیث با زیاده «وال من والاه و عاد من عاداه...» دارند [\(1\)](#) ولی باز بعضی دیگر - مانند ابن تیمیه - آن را جعلی می‌گویند؟ آیا این به جهت آن نیست که آنان از این جمله همان برداشتی را داشته اند که شیعه دارد؟! یعنی حق دائر مدار امیر مؤمنان علیه السلام است، باید با آن حضرت همراه بود، از ایشان پیروی و اطاعت نمود و از مخالفتش اجتناب کرد و هر کس با علی علیه السلام دشمنی نمود باید اورا دشمن داشت حتی اگر از صحابه باشد!

در آخر این بخش، ذکر روایتی از باب الزام مناسب است: [\(2\)](#)

[72/202] عن سالم، قال: قيل لعمر: نراك تصنع بعلي شيئاً لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله؟! قال: إنه مولاي. [\(3\)](#)

وفي لفظ: إنك تصنع بعلي شيئاً ما تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله؟! قال: إنه مولاي. [\(4\)](#)

یعنی: از عمر پرسیدند: تو نسبت به علی علیه السلام رفتار و احترامی ویژه داری و با هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برخورد نمی کنی؟!

ص: 345

1- السیرة النبویة /4، البداية والنهاية /5، 233 - 229، قال: وهذا إسنادٌ جيدٌ.

2- روشن است که این رفتار به جهت برخی از مصالح از عمر صادر شده و خدا حق را بر زبان او جاری کرده است!

3- المناقب للخوارزمی 160

4- الرياض النصرة // 128 تاريخ مدينة دمشق 235/42 جواهر المطالب /1، 86، ابن حجر مکی و مناوی آن را به نقل از دارقطنی آورده اند. (الصواعق المحرقة 44، 179، فیض القدیر 6/282)

او در پاسخ به حدیث غدیر اشاره کرد و گفت: او مولای من است.

وبنابر نقلی افزود: وما يمنعني - والله - إنه لمولاي ومولى كل مؤمن يعني: چرا برای او تواضع نکنم و... به خدا سوگند او مولای من و مولای هر فرد با ایمان است. (1)

اگر مراد از «مولی» همان ولایت اسلام باشد که همه مسلمانان در آن مشترک هستند، پاسخ عمر - إنه لمولاي و مولى كل مؤمن - لغو خواهد بود؛ چرا که او این رفتار و احترام را نسبت به دیگر صحابه هم نداشته چه رسید به بقیه مسلمانان!

آثار دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که نقل آن خارج از حوصله این کتاب است لذا به همین اندازه اکتفا می شود. (2)

واکنش مخالفان غدیر

اشارة

مخالفان ولایت مولا - گذشته از انکار نص در امامت و انکار نیاز به آن (3) - با تمام قوا در برابر حدیث غدیر جبهه گیری کرده و به انکار حذف، کتمان، تحریف لفظی، تحریف معنوی، تضییف راویان و... پرداخته اند که در ادامه به برخی از واکنش های آنان اشاره می شود.

ص: 346

1- تاریخ مدینة دمشق / 42

2- وأخرج الدارقطني: أنه جاءه أعرابيان يختصمان فأذن لعلي [عليه السلام] في القضاء بينهما فقضى، فقال أحدهما: هذا يقضي بيتنا ! فوثب إليه عمر، وأخذ بتلبيه، وقال: ويحك، ما تدری من هذا؟! هذا مولاي و مولى كل مؤمن، و من لم يكن مولا فليس بمؤمن. الصواعق (المحرقة 179)

3- به جهت آن که این واکنش، اختصاص به حدیث غدیر نداشت از طرح آن در اینجا خودداری شد، ان شاء الله در دفتر چهارم صفحه 1687 پیوست هفتم به این بحث اشاره ای خواهیم داشت.

اشاره

* در برخی از منابع مهم اهل تسنن مانند صحیح مسلم، مسنند احمد، سنن نسائی، صحیح ابن خزیمه، سنن دارمی، سنن بیهقی از زید بن ارقم نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بین مکه و مدینه، در کنار (برکه) آبی که خم نامیده می شد برای ما خطبه ای خواند سپس حدیث تقلین که بخشی از خطبه مفصل غدیر است - با قدری تحریف! - ذکر شده ولی از نقل حدیث غدیر امتناع ورزیده و آن را کتمان کرده اند. (۱)

ص: 347

- صحیح مسلم 122/7 - 123، و رجوع شود به مسنند احمد 4/366، السنن الکبری للنسائی 5/51، فضائل الصحابة للنسائی 22، صحیح ابن خزیمة 4/62، سنن الدارم 2/432، السنن الکبری للبیهقی 2/148 و 7/30 و 10/114، المعجم الکبیر للطبرانی 5/183. نگارنده گوید: شگفتا از جامعه ای که با تمام قوا می کوشد تا حدیث غدیر به دست فراموشی سپرده شود و از بازگو کردن آن امتناع می ورزد و از نقل دیگران نیز جلوگیری می کند! ابن عقده در ضمن روایتی نقل می کند که ابو حنیفه به صراحة می گفت: من به اصحاب و پیروان خویش گفته ام که به حدیث غدیر اعتراف نکنید تا (شیعیان) بتوانند با آن بر شما احتجاج کنند! هیثم بن حبیب با ناراحتی به او گفت: مگر این حدیث را مشایخ تور روایت نکرده اند؟! ابوحنیفه پاسخ داد: آری ... هیثم به او گفت: پس چرا به آن اعتراف نمی کنی، مگر حبیب بن ابی ثابت به نقل از ابوالطفیل از زید بن ارقم مناشدۀ علی علیه السلام را برای ما روایت نکرد؟! ابوحنیفه پاسخ داد: مگر نمی بینی چه مشکلاتی برای مردم پیش آمدۀ که علی هم مجبور می شود مردم را سوگند دهد که هر کس آن را شنیده بیاید و گواهی دهد؟! هیثم گفت: پس می گویی علی را تکذیب کنیم یا کلامش را رد نماییم؟! ابوحنیفه [که دست و پایش را گم کرده بود!] گفت: علی را تکذیب نمی کنیم ولی می دانی که بعضی غلو کرده اند !! هیثم (قاطعانه) گفت: (شگفتا که) پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در خطبه اش (در ملأ عام) ایراد می فرماید ولی ما باید (برای دین) دلسوzi کنیم و از ترس غالیان و... آن را پنهان نماییم! (رجوع شود به امالی شیخ مفید قدس سره 26 (چاپ دیگر 76) بحار الانوار 47/401، عوالم 15/239، مستدرک 12/278)

* پیش از این گذشت و در آینده خواهد آمد که سعد بن ابی وقار از برخی از ویژگی های امیر المؤمنان علیه السلام را در مجلس معاویه ذکر کرده، در روایات صحیح -که به نقل از ابن ماجه، مقدسی، ابن ابی شیبه و ابونعیم اصفهانی گذشت - آمده است که سعد حدیث غدیر را نیز در آن محفل نقل کرده [\(1\)](#) ولی در نقل برخی از مصادر - مانند صحیح مسلم - حدیث غدیر از آن حذف شده است. [\(2\)](#)

* پیش از این گذشت که انس بن مالک حدیث غدیر را کتمان کرد و به نفرین امیر المؤمنین علیه السلام به پیسی مبتلا شد. [\(3\)](#)

* و گذشت که امیر المؤمنان علیه السلام مردم را سوگند می داد که هر کس در غدیر خم شاهد بود پیامبر صلی الله علیه و آله بود پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من چنین فرمود، شهادت بدهد و - بنابر روایت صحیح - عده ای از صحابه با آن که در غدیر حضور داشته و آن را شنیده بودند آن را کتمان کرده و به نفرین امیر المؤمنین علیه السلام گرفتار و مبتلا شدند. [\(4\)](#)

برخورد بخاری با حدیث غدیر

الف) کتمان

بخاری و مسلم در صحیحین هیچ اشاره ای به حدیث غدیر نکرده و آن را کتمان نموده اند در حالی که - چنان که گذشت [\(5\)](#) - حاکم احادیث متعدد درباره

ص: 348

-
- 1- سنن ابن ماجه 45/1، الأحاديث المختارة 3/207، المصنف لابن ابی شیبة 7/496، حلیة الاولیاء 4/356 (چاپ دیگر 4/395)
 - 2- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست سوم: «ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار».
 - 3- شرح ابن ابی الحدید 4/74.
 - 4- رجوع شود به صفحه 326، شماره 12.
 - 5- رجوع شود به صفحه 301 - 305

غدیر نقل کرده و درباره آن گفته: صحیح علی شرط الشیخین و جمیع از اعلام از جمله ذهی در حکم به صحت و اعتبار با او موافقت نموده اند.

ب) تضعیف برخی از اسناد حدیث غدیر

اشاره

بخاری در کتاب التاریخ الکبیر از سندهای معتبر غدیر چشم پوشی کرده و دو مورد آن را نقل نموده و به تضعیف سند آن پرداخته، با آن که راویان سند مورد اول از ثقات بشمار می‌روند.

مورد اول

[73/203] بنابر نقل خطیب دمشقی، سهم بن حصین اسدی می‌گوید: در مکه با عبدالله بن علقمه- که فراوان علی علیه السلام را ناسزا می‌گفت - همراه بودم از او خواستم که به دیدار ابوسعید خُدَری برویم هنگامی که نزد او رفتم، من از او پرسیدم: آیا فضیلت و منقبتی از علی سراغ داری؟ ابوسعید پاسخ داد: آری، و اگر من در این زمینه مطلبی گفتم از مهاجرین انصار و قریش بپرس (تا از صحت و درستی آن مطمئن شوی). سپس ادامه داد:

پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم بلند شد و [پس از کلامی رسا و بليغ] سه مرتبه خطاب به مردم فرمود: «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟» مردم پاسخ دادند آری پس از آن فرمود: «ای علی نزدیک بیا» سپس حضرت دستش را بالا برد و علی (نیز) دستش را بالا برد [\(1\)](#) به گونه ای که من سفیدی زیر بغل هر دورا دیدم، سپس سه مرتبه فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست».

ص: 349

1- تعبیر صحیح آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد، چنان که از ظاهر روایات شماره 134، 142، 146- 144، 158، 164، 166، 169، 181، 182- 187، 189، 195- 199، استفاده می‌شود، بلکه در روایت شماره 198 بدان تصریح شده است

عبدالله بن علقمه با تعجب از ابوسعید خُدری پرسید: تو خودت این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟! ابوسعید اشاره به گوشها و قلبش نمود و گفت: با این گوش ها شنیدم و آن را درست به خاطر سپردم.

راوی می گوید بعد از این قضیه، عبدالله بن علقمه در نماز جماعت شرکت کرد هنگامی که امام سلام داد، او در برابر جمعیت بلند شد و سه مرتبه گفت: من به درگاه خداوند توبه و استغفار می کنم از این که به علی ناسزا گفته ام. [\(1\)](#)

بخاری این روایت را به اختصار نقل کرده است. [\(2\)](#)

و پس از نقل آن گفته و سهم مجھول ولا یدری یعنی: سهم مجھول و ناشناخته است، معلوم نیست او چه کسی است!

در حالی که در کتب رجال نامش به عنوان سهم بن حصین اسدی کوفی مذکور و ابن حبان از ثقات و افراد مورد اطمینان دانسته است. [\(3\)](#)

ص: 350

1- تاريخ مدينة دمشق /42 .229

2- التاريخ الكبير /4 :باب سهم: سهم بن حصين الأسدی. حدثني يوسف بن راشد، نا على بن قادم الخزاعي، أنا إسرائيل، عن عبد الله بن شريك، عن سهم بن حصين الأسدی: قدمت مكة أنا و عبد الله بن علقمة - قال ابن شريك: وكان ابن علقمة سبباً لعلي، فقلت: هل لك في هذا - يعني أبي سعيد الخدري - ، فقلت: هل سمعت لعلي منقبة؟ قال: نعم، فإذا حدثتك فسل المهاجرين والأنصار وقرضاها قام النبي صلى الله عليه وآله يوم غدير خم فأبلغ، فقال: «اللست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ أدن يا على! فدنا فرفع يده، ورفع النبي صلى الله عليه وآله يده حتى نظرت إلى بياض إبطيه، فقال: «من كنت مولاً فعلى مولاً»، سمعته أدناي، قال ابن شريك: فقدم عبد الله بن علقمة وسهم، فلما صلينا الفجر قام ابن علقمة قال: أتوب إلى الله من سبّ على.

3- قال ابن حبان في الثقات: سهم بن حصين الأسدی الكوفي، يروى عن أبي سعيد الخدري، روى عنه عبد الله بن شريك. (الثقة 4/344 و مراجعه شود به لسان الميزان 3/124) وقال ابن أبي حاتم الرازي: سهم بن حصين روى عن سعد، روى عنه عبد الله بن شريك، سمعت أبي يقول ذلك. (الجرح والتعديل 4/291)

بخاری در شرح حال إسماعيل بن نشيط العامري نیز حدیث غدیر را نقل و در سند آن اشکال کرده که این سند مورد مناقشه است. [\(1\)](#)

بخاری در موردی دیگر، سعی در کم رنگ نشان دادن حدیث غدیر نموده که خواهد آمد. [\(2\)](#)

ج) حذف حدیث غدیر

اشاره

ابوبکر بن خالد بن عرفطه - حلیف بني زهره - با سعد بن ابی وقاص در مدینه گفتگویی دارد که به گونه های مختلف نقل شده است.

کیفیت اول: مشتمل بر حدیث غدیر

[74/204] قال الضياء المقدسي: أخبرنا محمد بن أحمد بن نصر، أن محمود بن إسماعيل الصيرفي أخبرهم - قراءةً عليه، وهو حاضر - أنا محمد بن عبدالله بن شاذان، أنا عبدالله بن محمد القباب، أنا أحمد بن عمرو بن أبي عاصم، أنا أبو بكر - هو ابن أبي شيبة -، أنا جعفر بن عون، عن سفيان بن أبي عبد الله - هو في سمعنا، وإنما هو شقيق بن أبي عبد الله، قال: أنا أبو بكر بن خالد بن عرفطه، قال: أتيت سعد بن مالك بالمدينة فقال: إنكم تسبّون عليّاً؟! قال: قلت: قد فعلنا، قال: لعلك قد سببته؟! فقلت: معاذ الله قال: فلا تسبّه، فلو وضع المنشار على مفرق رأسى

ص: 351

1- إسماعيل بن نشيط العامري، سمع شهر بن حوشب و جميلاً، سمع منه أبو نعيم و يونس بن بکير، قال لي عبيد: حدثنا يونس، سمع إسماعيل، عن جمیل بن عامر: أن سالمًا حدثه سمع من سمع النبي صلی الله علیه وآلہ یقول - يوم غدیر خم -: «من كنت مولاه فعلی مولاہ». قال أبو عبد الله - يعني البخاري -: في إسناده نظر. (*التاریخ الكبير* 1/375)

2- رجوع شود به صفحه 420، واکنش ششم.

ما سبیتُه ابداً بعد ما سمعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ ما سمعت: «من كنت مولاً فعلي مولاً». (1)

ابوبکر بن خالد می گوید: در مدینه نزد سعد بن مالک - یعنی سعد بن ابی وقار - رفتم، او به من گفت: شما - یعنی اهل کوفه - به علی ناسزا می گویید و او را سب می کنید؟! گفتم: ما چنین کرده ایم. گفت: شاید تو هم از کسانی باشی که به او ناسزا گفته اند؟! گفتم: پناه بر خدا (که من چنین کاری کرده باشم). گفت: به علی ناسزا مگو، اگر اره بر فرق سر من بگذارند (و مرا تهدید به کشتن نمایند) هرگز حاضر نیستم اورا ناسزا بگویم پس از آن که کلام پیامبر صلی الله علیه وآلہ را درباره او شنیدم که فرمود: «هر کس من مولاً او هستم علی مولاً اوست».

گذشته از اعتبار کتاب الأحادیث المختارة، (2)، محقق کتاب سند این حدیث را معتبر دانسته و می نویسد: سندش نیکو (و معتبر) است.

کیفیت دوم: حذف حدیث غدیر و اشاره ای مبهم به آن

[75/205] روی المَقْدِسِي - أيضًا - قال: أخبرنا زاهر بن أحمد الثقفي أن أبا عبد الله الخلال الأديب أخبرهم، أنا إبراهيم سبط بحرويه، أنا محمد بن المقرئ، أنا أبو يعلى الموصلي، أنا أبو خيثمة، أنا عبيد الله بن موسى، أنا شقيق بن أبي عبد الله، عن أبي بكر بن خالد بن عرفطة، أنه قال: أنا سعد بن مالك، قال: بلغني أنكم تعرضون على سبّ علي رضي الله عنه [عليه السلام] بالکوفة، فهل سببته؟ قال: معاذ الله! قال: والذي نفس سعد بيده لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ يقول في عليٍ شيئاً لو وضع المنشار على مفرقی على أن أسببه ما سببته أبداً. (3)

ص: 352

1- الأحادیث المختارة 3/274، حدیث شماره 1078، قال محقق الكتاب إسناده حسن.

2- رجوع شود به نکته شماره 7، صفحه 10 - 11.

3- الأحادیث المختارة 3/273، قال محقق الكتاب: إسناده حسن.

این نیز نقل به معنای همان روایت گذشته است، ولی حدیث غدیر از آخر آن حذف شده و فقط به گونه ای ابهام آمیز اشاره شده که سعد مطلبی در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام شنیده که به هیچ وجه حاضر نیست به آن حضرت ناسرا گوید.

محقق کتاب الأحادیث المختارة سند این حدیث را نیز معتبر دانسته و می نویسد: سندش نیکو (و معتبر) است.

در منابع متعدد روایت به این کیفیت آمده است. [\(1\)](#)

کیفیت سوم: حذف حدیث غدیر و تحریف بخش پایانی روایت

اشارة

[76/206] روی البخاری قال: قال عبد الله بن محمد العبسي: نا جعفر بن عون، قال: نا شقيق بن أبي عبيد، قال: نا أبو بكر بن خالد عن [بن] عرفطة، قال: أتيت سعد بن مالك، فقال: ذكر لي انكم تسبّون علياً؟! قال: فلعلك قد سببته؟! قلت: معاذ الله، قال: لا تسبّه، فلو وضع المنشار على مفرقى على أن أسبّت علياً ما سببته بعده، أسمعت [\(2\)](#) من رسول الله صلى الله عليه وآله ما سمعت. [\(3\)](#)

این نقل که بخاری انتخاب کرده، الفاظ روایت اول است که تقطیع شده و حدیث غدیر از آخر آن حذف شده و راویان بخش اخیر آن نیز مشترک هستند!!

مالحظه فرمودید که یک مطلب سه گونه نقل شد:

کیفیت اول: امتناع سعد از ناسرا گفتن به حضرت، به جهت حدیث غدیر.

ص: 353

1- مانند: مجمع الزوائد 9/130 به نقل از مسند أبي يعلى 2/114 با سند نیکو و معتبر، مسند سعد بن أبي وقار 189، تاریخ مدینة دمشق 412/42، تهذیب الکمال 12/555.

2- صحیح (بعد ما سمعت) است چنان که در مصادر دیگر نقل شده.

3- الکنی (جزء من التاریخ الكبير) للبخاری 11.

کیفیت دوم: حذف حدیث غدیر و بیان امتناع سعد از ناسرا گفتن به امیر المؤمنین علیه السلام به جهت شنیدن کلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل آن حضرت.

کیفیت سوم: حذف حدیث غدیر و بیان امتناع سعد از ناسرا گفتن به امیر المؤمنین علیه السلام به جهت شنیدن چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ارائه آن به گونه ای که معلوم نیست آن چه شنیده چه فضیلتی بوده است !!

غرض آن که در کیفیت دوم و سوم روایت تحریف و حدیث غدیر حذف شد. و شگفت آن که ضیاء مقدسی - که ناقل کیفیت اول است - آن را از جعفر بن عون به نقل از ابن ابی شیبیه از ابن ابی عاصم ثبت کرده، ولی در کتاب المصنف ابن ابی شیبیه و کتاب السنّة ابن ابی عاصم، حدیث به کیفیت سوم - یعنی با حذف حدیث غدیر - آمده که حاکی از دستکاری و تحریف مطلب توسط راویان یا ناسخان است

(1) !

نمونه هایی از حذف و کتمان حدیث غدیر

بنابر قتل خطیب دمشقی، طبرانی و ابن مغازلی، جابر بن عبد الله انصاری در حکایت قضیه غدیر می گوید:

[77/207] خرج رسول الله حتی نزل خم، فتتاحی الناس عنه، ونزل معه علی بن ابی طالب [علیه السلام] فشقق علی النبی صلی الله علیه و آله تأخر الناس عنه فامر علیاً [علیه السلام] فجمعهم، فلما اجتمعوا قام فیهم - وهو متوسّد علی علی بن ابی طالب [علیه السلام] - فحمد الله و أشنى علیه، ثم قال: «أیها الناس إني قد كرهت

ص: 354

1- المصنف لابن ابی شیبة 7/504، السنّة لابن ابی عاصم 589 - 590، و نیز رجوع شود به السنّن الکبری للنسائی 5/134، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام .99

تخلّفكم و تنحّيكم عنّي حتى خيّل إليّ أنه ليس شجرة أبغض إلى [اللّيكم] من شجرة تليني»، ثم قال: «لكن عليّ بن أبي طالب أنزله الله مني بمنزلي منه، رضي الله عنه كما أنا عنه راضٍ؛ فإنه لا يختار على قربي و محبتي شيئاً، ثم رفع يديه، ثم قال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاده».

وابتدر الناس إلى رسول الله يبكون ويضرعون إليه، ويقولون: يا رسول الله إنما تحينا كراهيّة أن تنقل عليك، فتعود بالله من سخط الله و سخط رسوله، فرضي عنهم رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك....[\(1\)](#)

این روایت حاکی از آن است که در قضیه غدیر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت فاصله گرفتند تا جایی که باعث رنجش خاطر آن حضرت شدند، و پیش از ایجاد خطبه غدیر و بیان «من كنت مولاه فعلى مولاه...»، حضرت به نکوهش آنان و رفتارشان پرداخت و امیر مؤمنان علیه السلام را ستایش فرمود که چیزی را بر تقرّب به آن حضرت ترجیح نمی دهد. در آخر روایت آمده که مردم به گریه و زاری افتاده و از حضرت عذرخواهی نمودند.

هدف ما از نقل این روایت، بیان دو مطلب است:

الف) بیان میزان علاقه صحابه به آن حضرت و تفاوت امیر مؤمنان علیه السلام با آنان! گرچه بنابر این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله با بزرگواری با آنان برخورد نمود و عذرشان را پذیرفت ولی شکی در این نیست که این کار حاکی از کمال بی مهری آنان نسبت به حضرت بود.

ص: 355

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 226 - 227 ورجع شود به مسند الشاميين للطبراني 3 / 222 - 223، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 42.

ب) در منابع و مصادر متعدد عامه صدر و ذیل حديث گذشته آمده ولی هیچ اشاره ای به خطبه غدیر و بیان «من كنت مولاه فعلی مولاه...» نشده که این حاکی از امانت داری حافظان امین شریعت، جو حاکم بر جامعه و... است. (1)

به یکی از آن روایات تحریف شده- که به سند معتبر نقل شده - توجه نمایید:

رفاعة بن عربة الجهنی، قال: صدرنا مع رسول الله صلی الله عليه وآلہ من مکة، فجعل ناس يستأذنون رسول الله صلی الله عليه وآلہ فجعل يأذن لهم، فقال رسول الله صلی الله عليه وآلہ: «ما بال شق الشجرة التي تلي رسول الله أبغض إليکم من الشق الآخر؟! قال: فلم نر من القوم إلا باكيًا...» (2)

چنان که ملاحظه فرمودید مطالبی که در روایت شماره 207 وجود داشت در روایات و مصادر متعدد دیگر با کمال ابهام و اختصار و با حذف حدیث غدیر نقل شده است!

ص: 356

1- قال الله تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يُلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيُلْعَنُهُمُ الْلَّاعِنُونَ). [البقرة (2): 159] وقال عز من قائل: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكِنْهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّدَقَةَ لِأَنَّهَا بِالْهُدَىٰ وَالْعَدَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرُهُمْ عَلَى النَّارِ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ). [البقرة (2): 174 – 176] وقال عز وجل: (يَوْمَئِذٍ يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَمُوا الرَّسُولَ لَوْ تُشَوِّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) [النساء (4): 42]

2- صحيح ابن حبان 1/ 444، و مراجعه شود به مسنند أحمد 4/ 16، مجمع الزوائد 1/ 20 – 21 (رواه أحمد و عند ابن ماجة بعضه، و رجاله موثقون) و 10/ 408، مسنند أبي داود 182، الأحاديث المثنوي 21/ 5، المعجم الكبير 5/ 50 – 51، شعب الإيمان للبيهقي 1/ 364، بغية الباحث عن زوائد مسنند الحارث 212، موارد الظمان 1/ 103، كنز العمال 10/ 477، تهذيب الكمال 9/ 208.

* پیش از این اشاره شد که بسیاری از ناقلان حديث به نقل جمله ای کوتاه از خطبه عظیم غدیر اکتفا نموده و مطالب مهم قرائی و شواهد تعیین کننده مراد از آن را حذف کرده اند. [\(1\)](#)

واکنش دوم: انکار صحت و توواتر حديث غدیر (تضعیفات سندی)

اشاره

برخی از مخالفان بویژه متکلمان آنان به مکابره پرداخته و گفته اند:

1. ما صحت و توواتر حديث غدیر را نمی پذیریم. [\(2\)](#)
2. چرا عده ای از محدثین مانند بخاری، مسلم، واقدی، ابن اسحاق آن را نقل نکرده اند؟! [\(3\)](#)
3. برخی چون جاحظ، ابن ابی داود سجستانی و ابوحاتم رازی در اعتبار این حديث اشکال کرده اند. [\(4\)](#)
4. ابن تیمیه حنّانی (متوفی 728) از ابن حزم (متوفی 456) نقل کرده که این حديث اصلاً از طریق ثقات نقل نشده است. [\(5\)](#)

بلکه برخی با نادیده گرفتن روایات صحیح و معتبر و تکیه بر روایاتی که سند آن ضعیف شمرده شده گفته اند:

چه بسا روایتی را راویان فراوان نقل کنند و اسناد متعدد داشته باشد

ص: 357

-
- 1- رجوع شود به صفحه 343 - 344، پرسش 13
 - 2- رجوع شود به نهایة العقول 4/481، شرح المواقف 8/361، شرح المقاصد 5/272، ابن تیمیه نیز اشکال کرده که: فلیس هو في الصلاح لكن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس في صحته. (منهاج السنة 7/319) ورجوع شود به تکملة فتح الملهم بشرح صحيح مسلم 11/89
 - 3- رجوع شود به نهایة العقول 4/482، شرح المواقف 8/361، شرح المقاصد 5/274.
 - 4- رجوع شود به نهایة العقول 4/481 شرح المواقف 8/361
 - 5- رجوع شود به منهاج السنة 7/320.

ولی باز ضعیف باشد مانند حديث طیر و غدیر، بلکه گاهی کثرت اسانید موجب تأکید سستی و ضعف حديث می شود! [\(1\)](#)

پاسخ

پیش از این حديث غدیر با استناد صحیح و معتبر فراوان نقل شد، [\(2\)](#) و اقوال علما و داشمندان عامه در اعتبار صحت و توافق آن نیز گذشت. [\(3\)](#)

نقل نکردن بعضی و یا اشکال و انکار برخی از بیماردلان - مانند ابن حزم [\(4\)](#) و جاحظ [\(5\)](#) - در برابر این همه روایت و حکم به صحت و توافق آن از بزرگان عامه، ناشی از انگیزه های نادرست آنان است و لطمہ ای به اعتبار روایت نمی زند.

یکی از داشمندان معاصر اهل تسنن، پس از حکم به صحت حديث غدیر گفته است: راویان این حديث همه ثنه مورد اطمینان، ثبت و شناخته شده هستند و این که ابن حزم در کتاب المفاصله گفته: این روایت اصلاً از طریق ثقات نقل نشده، کلام گزارف و زشتی است که از او صادر شده است! [\(6\)](#)

ص: 358

-
- 1- تحفة الأحوذی / 104-154.
 - 2- مراجعه شود به صفحه های 255-315 روایات شماره 131 تا 198.
 - 3- مراجعه شود به صفحه های 330-336
 - 4- برای ابن حزم همان بس که او فضائل مسلم امیر المؤمنین علیه السلام را - که حتی ابن تیمیه هم آن را قبول دارد! - نمی پذیرد، مانند حديث: «أنت مني و أنا منك»، بودن آن حضرت از اصحاب کسائے، شرکت در مباھله و.... (رجوع شود به منهاج السنّة 7/321) بلکه ابن حزم - با بی شرمی تمام - مدعی است این که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را دوست داشته باشد فضیلتی برای او محسوب نمی شود! (الغدیر 3/105 به نقل از کتاب الفصل فی الملل والأهواء والنحل 123-124)
 - 5- رجوع شود به پاورقی صفحه 70.
 - 6- تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/703 شماره 959 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض).

۵. ابن تیمیه به بخاری و بعضی از محدثین نسبت داده که در سند حديث غدیر خدشہ نموده اند. (۱)

پاسخ

پاسخ این مطلب گذشت ولی نکته ای را صاعدی تذکر داده و گفته: تا آن جا که من می دانم بخاری فقط در برخی از اسناد که ضعیف بوده خدشہ کرده و در بقیه اسناد مطلبی از او نقل نشده است! (۲)

نگارنده گوید: آن چه شایان درنگ و تأمل است آن که حدیث غدیر با اسنادی که شرایط صحت را نزد بخاری دارد نقل شده - چنان که حاکم و ذهبی و.... به آن تصریح کرده اند (۳) - ولی بخاری از نقل آن در صحیح خودداری کرده و در تاریخ کبیر در برخی از اسناد آن مناقشه و از ذکر بقیه طرق امتناع نموده است؛ این امر باعث سوء استفاده امثال ابن تیمیه شده که وامنود کنند بخاری اصلاً حدیث غدیر را معتبر نمی داند.

۶. ابن تیمیه گفته حدیث غدیر در امهات [یعنی مصادر اولیه و منابع اصلی حدیث] جز ترمذی نقل نشده است. (۴)

پاسخ

چنان که گذشت، دیگر بزرگان عامه نیز در مصادر اولیه و منابع اصلی حدیث آن را نقل کرده اند.

ص: 359

-
- 1- رجوع شود به منهاج السنة /7 319 - 321 .
 - 2- فضائل الصحابة للصاعدی /6 361 (پاورقی).
 - 3- رجوع شود به 305 - 301 شماره های 188 - 189 و ...
 - 4- مجموعۃ الفتاوی لابن تیمیة /4 417 .

7. فخر رازی راه مغالطه در پیش گفته و گفته:

با توجه به آن که اکثریت امت اسلام حدیث غدیر را خبر واحد می دانند بعضی آن را دلیل امامت و بعضی دیگر آن را (فقط) دلیل فضیلت برای علی علیه السلام) دانسته اند پس نمی شود گفت امت اسلام حدیث غدیر را یقیناً صحیح می داند. (۱)

یاسخ

الف) اعتراف اعيان و محققین اهل تسنن به تواتر و صحت حدیث غدیر برای قطع به صحت آن کافی است و قابل مناقشه نیست. شیعه همچو گاه نمی گوید که منافقان و ناصیبیان هم حاضرند به تواتر و صحت حدیث غدیر اعتراف نمایند!

ب) اما این که پس از اعتراف به تواتر و صحت حدیث غدیر، آن را توجیه و تأویل نموده و در دلالت آن بر امامت اشکال نمایند این مربوط به بحث دلالت حدیث غدیر می شود (۲) و ربطی به قطع به صحت و صدور آن ندارد.

8. ابن تيمية در باره سخن: «اللهم وال من: والاه وعاد من: عاده» گفته:

⁽³⁾ فلا، بـ أنه كذب (عنه بدون شك ابن عياد) دروغ است.

و به احمدی: حنا نسبت داده که در باره آن گفته: زیاده کهفه (۴) بعنه زیان کهف (شیعیان): آنرا به حدیث افزوده اند.

جاست

360:

- 1- نهاية العقول 4/484 ورجوع شود به الصواعق المحرقة 51
 - 2- برای تبیین مطلب رجوع شود به صفحه 316 «اشاره به مفاد روایات غدیر»، صفحه 339: «چند پرسش»، صفحه 385 «تحریفات معنوی حدیث غدیر».
 - 3- منهاج السنة 7/319 .
 - 4- مجموعة الفتاوى لابن تسمة 4/417 - 418.

ابن کثیر دمشقی شاگرد و همفکر ابن تیمیه تصریح کرده که: وقد قال شیخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي: و أما «اللهم وال من والاه...» فزيادة قوية للإسناد. يعني: استادم ذهبي می گفت بخش «اللهم وال من والاه...» به بعد هم سند قوی و معتبر دارد. (1) وقاری نوشت: فقد ورد ذلك من طرق صحيح الذهبي كثيرة منها». (2) يعني: این بخش با اسناد متعدد نقل شده که بسیاری از آن سندها را ذهبي صحیح دانسته است بلکه دکتر صاعدي این بخش را نیز متواتر می داند. (3)

البته ابن تیمیه هیچ مصدری برای نسبتی که به احمد بن حنبل داده ذکر نکرده و در منابع هم چنین مطلبی از او یافت نشد. (4)

ص: 361

1- البداية والنهاية 5/233، السيرة النبوية 4/426، ورجوع شود به تفسیر آلوسی 195/6.

2- مرقة المفاتيح 9/3944

3- رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي 4/425.

4- اگر پیروان ابن تیمیه بخواهند از کلام راوی در مسند احمد - که صفحه 265 - 266 در روایت شماره 140 گذشت - سوء استفاده کنند که او گفته: مردم بعداً در این حدیث افزودند: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و آن را به عنوان نظریه احمد بن حنبل مطرح نمایند پاسخش آن است که: اولاً: این عبارت با زیادة کوفیة مطابقت ندارد. ثانياً: این فقط نقل عبارت راوی است و با توجه به بقیه روایات مسند احمد، نظریه احمد بشمار نمی آید. ثالثاً: اگر مجرد نقل عبارت راوی، نظریه احمد محسوب شود، روایات متعدد و معتبر که مشتمل بر جمله «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» است به طریق اولی نظریه او در اثبات و اعتبار آن به حساب می آید! محققین عامه تصریح کرده اند که این تعبیر: (فزاد الناس بعد...) نظریه نعیم بن حکیم - یکی از راویان بوده - و او اشتباه کرده است. (برای نمونه رجوع شود به تعلیقه وصی الله بن محمد عباس بر فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/878 شماره 1206 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض) برخی این مطلب را به شریک نسبت داده اند این عدی جرجانی پس از نقل حدیث غدیر گفته: وزاد الكذابون بالكوفة: «ووال من والاه وعاد من عاداه» سپس گفته: قوله: (وزاد الكذابون...) شریک یقوله. و در جای دیگر گفته: قال الشیخ: (زاد الكذابون...) من قول شریک. (الکامل لابن عدی 3/80 و 4/12) اشکال این سخن آن است که: بنابر روایاتی که اعلام اهل تسنن حکم به صحت و اعتبار آن نموده اند - شریک خودش این قسمت را به عنوان کلام پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم نقل کرده است. (رجوع شود به روایات غدیر، شماره های: 137، 138، 139، 167، 180، 183)

گذشته از آن، روایات متعددی که خود احمد در مسنده ذکر کرده مشتمل بر این قسم است، چنان که گذشت و علاوه بر اعتبار مسنده احمد، صحت و اعتبار آن روایات که مشتمل بر «اللهم وال من والاه...» است - در کلمات دیگران نیز آمده است. (۱)

علاوه بر آن چه گذشت، دکتر صاعدي در کلام ابن تیمیه خدشه کرده که: [اولاً] راویان کوفی که این عبارت را نقل کرده اند همه از ثقات معروف و مشهور هستند. و [ثانیاً] غیر از کوفیان هم آن را نقل کرده اند. (۲)

9. گفته شده:

برفرض صحت اصل خبر خدیر مقدمه ای که برای آن نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آن فرمود: (أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟)؟ صحیح نیست راویان یا بیشتر راویان آن را نقل نکرده اند. (۳)

مکابرہ فخر رازی در این زمینه تماسایی است، او می نویسد:

ص: 362

1- مسنند أحمد 1/119. قال الصاعدي: والإسناد حسن من هذا الوجه. (فضائل الصحابة 6/333) مسنند أحمد 4/370، قال الهيثمي: و رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة. (مجمع الزوائد 9/103 - 104)

2- فضائل الصحابة للصاعدي 6/363

3- رجوع شود به نهاية العقول 4/485، شرح المواقف، 3618، اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 168 قاضی عبدالجبار تواتر آن را انکار کرده (المغني 2/151)

اگر صحت اصل حدیث غدیر را بپذیریم صحت مقدمه اش را قبول نمی کنیم انکار صحت نقل: «الست أولی بكم من نفسكم».

بیان مطلب آن که: طریقه ای متعدد (و اسناد مختلفی) که شما برای حدیث ذکر کرده اید در هیچ کدام از آن ها این مقدمه یافت نمی شود [انکار وجود عبارت «الست أولی بكم...» مطلقاً]

بیشتر کسانی که اصل حدیث را روایت کرده اند این مقدمه را نقل نکرده اند پس نمی شود گفت متواتر است [انکار نقل اکثر راویان و در نتیجه انکار تواتر جمله گذشته].

ونمی شود ادعا کرد که همه امت اتفاق بر قبول و نقل آن دارند؛ زیرا مخالفان شیعه فقط اصل حدیث را - برای استدلال بر فضیلت علی علیه السلام - روایت کرده و این مقدمه را نقل نکرده اند. [انکار نقل اهل تسنن].

کسی هم نگفته که امیرالمؤمنین روز شورا این مقدمه را نقل فرموده است. (۱)

او در این چند سطر اول صحت این بخش از حدیث را انکار کرد،

سپس گفت: در احادیثی که نقل کرده اید وجود ندارد،

در مرحله بعد گفت: متواتر نیست،

و در آخر گفت: مخالفین شیعه آن را نقل نکرده اند.

با سخ

از بیان رازی به روشنی معلوم است که چگونه دست و پای خود را گم کرده و در حیص و پیص واقع شده که نمی فهمد چه می نویسد! آیا صحت آن را انکار

ص: 363

می کند یا تواتر ش را یا نقل اهل تسنن را؟!

با رجوع به مصادر و روایات گذشته معلوم است که این مقدمه و یا الفاظ مشابه آن با اسناد صحیح و به صورت متواتر در منابع اهل تسنن آمده است. (۱) و اثبات صحت آن متوقف بر ذکر آن در روز شورا نیست!

10. گفته شده:

برفرض که دلالت حدیث غدیر تمام، باشد این خبر واحد است و نمی تواند در مقابل اجماع قرار گیرد. (۲)

پاسخ

اشارة

گذشته از آن که این خبر - به اعتراف اهل تسنن - متواتر است، اصلاً اجماعی در کار نبوده و مخالفان بیعت ابوبکر فراوان بوده اند. (۳)

تناقض و سرد رگمی ملاعلی قاری

ملاعلی قاری در مرقة المفاتیح، در باب مناقب [حضرت] علی بن ابی طالب [صلوات الله علیه]، در دو موضع متعرض شرح حدیث غدیر شده و در عین اعتراف به صحت حدیث و نقل تواتر آن از حافظان حدیث، باز به تشکیک در صحت آن پرداخته و آن را خبر واحد گفته! او در فصل دوم می نویسد:

ص: 364

1- رجوع شود به روایات شماره 131، 133، 134، 137، 138، 141، 144، 145، 146، 147، 182، 183، 187، 189، 188، 192، 195 156، 157، 158، 161، 164، 166، 167، 169، 174، 181

2- رجوع شود به نهایة العقول 4/486، شرح المقاصد 5/274.

3- چنان که در دفتر چهارم صفحه 1693 - 1694 خواهد آمد، و نیز رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 75 - 84، 85 - 38 و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام 92 -

خلاصه مطلب آن که این حديث بدون شک صحیح است بلکه برخی از حافظان حديث آن را متواتر دانسته اند پس توجه‌ی نمی‌شود به کسی که در صحت آن خدشه نماید. [\(1\)](#)

ولی در فصل سوم هنگامی که می‌خواهد در برابر شیعه تواتر آن را زیر سؤال ببرد، آن چه را خودش گفته فراموش کرده و می‌گوید:

این خبر واحد است و در صحت آن اختلاف شده! [\(2\)](#)

و شگفت آن که باز در ادامه گفته:

ثم قول بعضهم: (ان زیاده «وال من والاه» موضوعة) مردودة؛ فقد ورد ذلك من طرق صحح الذهبي كثيرة منها. [\(3\)](#)

يعنى اين که بعضی گفته اند بخش: «وال من والاه» جعلی و ساختگی است حرف باطل و مردودی است؛ زیرا با اسناد متعدد نقل شده که حافظ ذهبي بسياري از آن سندها را صحيح دانسته است.

پس معلوم می‌شود که او تأليف ذهبي یا عبارات او را دیده، پس چگونه به خود اجازه می‌دهد در صحت یا حتی تواتر آن تشکیک نماید؟!

چگونه طرق كثيره که ذهبي را مات و مبهوت نموده - خبر واحد است؟!

پيش از اين اعتراف عده اي از علماء اهل تسنن به تواتر حديث غدير گذشت. [\(4\)](#)

ص: 365

1- والحاصل أن هذا حديث لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عدّه متواتراً.

2- مع كونه آحاداً مختلف في صحته

3- مرقاة المفاتيح 9 / 3944

4- رجوع شود به صفحة 330 - 336

۱. انکار همراهی امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجۃ الوداع!

اشاره

برخی از مخالفان با وقاحت تمام نوشته اند:

اصلًا هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجّ، علی علیه السلام در یمن بود و همراه آن حضرت نبود. (۱)

پاسخ

این اشکال نیز ناشی از تعصب ناروای آنان است؛ زیرا علاوه بر احادیث غدیر روایات معتبر اهل تسنن دلالت بر رجوع امیرالمؤمنین علیه السلام از یمن و حضور در حجۃ الوداع دارد که در صحاح اهل تسنن فراوان آمده است. (۲)

ص: 366

۱- رجوع شود به نهایة العقول 4/482، شرح المواقف. 361. هنگامی که طبری شنید ابوبکر سجستانی در حدیث غدیر اشکال کرده، دست بکار کتابی شد و از صحت و اعتبار حدیث غدیر دفاع کرد. (رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 52/197 - 198، سیر أعلام النبلاء 14/274، تذكرة الحفاظ 2/713) بنابر نقل یاقوت حموی (متوفی 626)، اشکال او نیز همین بوده که علی علیه السلام آن زمان در یمن بوده است. قد قال بعض الشیوخ ببغداد بتکذیب غدیر خم، وقال: إن علی بن أبي طالب كان بالیمن في الوقت الذي كان رسول الله صلی الله علیه و آله بعغدیر خم. (معجم الادباء 18/84)

۲- این مطلب با عبارت های گوناگون در بسیاری از مصادر اهل تسنن آمده به عنوان نمونه: و قدم علی [علیه السلام] من الیمن. (صحیح البخاری 2/171، صحیح مسلم 4/40) و کان علی [علیه السلام] قدم من الیمن و معه الهدی. (صحیح البخاری 2/200) قدم علی [علیه السلام] علی النبی صلی الله علیه و آله من الیمن. (صحیح البخاری 2/149) فقدم علینا علی بن أبي طالب [علیه السلام] من الیمن. (صحیح البخاری 5/111) و جاء علی [علیه السلام] من الیمن معه الهدی. (صحیح البخاری 8/129) و قدم علی [علیه السلام] من الیمن بیدن رسول الله صلی الله علیه و آله (صحیح مسلم 4/40، سنن ابی داود 1/426، السنن الکبری للبیهقی 5/7) فکان جماعة الهدی الذي قدم به علی [علیه السلام] من الیمن.... (صحیح مسلم 4/40، سنن ابن ماجة 2/1024، السنن الکبری للنسائی 2/450) السنن الکبری للبیهقی 5/8) ان علیا [علیه السلام] قدم من الیمن فقال له النبی صلی الله علیه و آله: «بم أهللت؟»؟ (صحیح مسلم 4/59) و یا عبارت های دیگر، مراجعه شود به سنن الترمذی 2/155، 216، السنن الکبری للبیهقی 3/5، 6، 15، 95، سنن ابی داود 1/402، 404، 426، السنن الکبری للنسائی 2/342، 351، 366، 455 و 4/160 و صدھا مصدر دیگر.

اشاره

ابن تیمیه با تکیه بر حدیث ثقلین به نقل از صحیح مسلم - پس از مناقشه در روایت ترمذی که مشتمل بر تماسک به عترت است - می‌گوید:

«أَذْكُرْكُم» دلالت بر یادآوری رعایت حقوق اهل بیت علیهم السلام و اجتناب از ستم به آنان دارد. این مطلب پیش از غدیر هم گفته شده، پس در غدیر هیچ مطلب جدیدی تشريع نشد و امر تازه‌ای نازل نگردید، نه در حق علی [علیه السلام] نه درباره کس دیگر، نه در موضوع امامت و نه چیز دیگر! [\(1\)](#)

پاسخ

حدیث ثقلین و غدیر - با اسناد صحیح - به روایت دیگر منابع عامه حتی از زید بن ارقم - که راوی روایت ثقلین در صحیح مسلم است - دلالت صریح و روشن بر مدعای شیعه دارد. [\(2\)](#)

ابن کثیر شاگرد و همفکر ابن تیمیه تصریح کرده که: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في خطبته بغدیر خم: (إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الْقَلِيلَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتَرَتِي وَإِنَّهُمَا لَمْ يَقْتَرِقا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضَ). [\(3\)](#)

ص: 367

1- منهاج السنة /7 318 - 319.

2- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست ششم: «حدیث ثقلین».

3- تفسیر ابن کثیر 4/122.

پیش از این گذشت که اسحاق بن راهویه (متوفی 238) به سند صحیح از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار درخت (غدیر) خم - در حالی که دست مرا گرفته بود- به مردم فرمود: ای مردم، مگر شهادت نمی دهید به این که خدا پروردگار شماست؟ گفتند چرا، شهادت می دهیم.

فرمود: مگر شهادت نمی دهید به این که خدا و پیامبر از شما به خودتان سزاوارترند و خدا و پیامبر مولی و سرپرست شما هستند؟ گفتند چرا، شهادت می دهیم.

فرمود: هر کس خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مولی و سرپرست اوست این - یعنی علی علیه السلام - مولاًی اوست. من در میان شما چیزی بجای گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا که یک سوی آن به دست خدا و جانب دیگرش در دست شماست و اهل بیتم. [\(1\)](#)

وبه سند صحیح گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر از آن دو پیروی نمایید هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل بیتم خاندانم». پس از آن سه مرتبه فرمود: «آیا می دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم»؟ مردم پاسخ دادند: آری.

فرمود: «هر کس من مولاًی او هستم علی مولاًی اوست». [\(2\)](#)

اگر با انصاف در روایت بنگریم:

* تضمین امنیت از گمراهی در روایت اول، و لفظ «تبعیت و پیروی» در

ص: 368

1- رجوع شود به صفحه 262، روایت شماره 134 به نقل از اتحاف الخیر المهرة 7 / 231، المطالب العالية 8/ 390، کنز العمال 13 / 140

2- رجوع شود به صفحه 302 روایت شماره 188 به نقل از المستدرک 3 / 109 - 110

روایت دوم، دلالت روشن بر رهبری و امامت عترت دارد. (1)

* تأکید بر اولویت و سزاوارتر بودن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمنان از خودشان، آن هم با تأکید و تکرار، پیش از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» - در هر دو روایت - بدین معناست که مردم وظیفه دارند فرمان و دستور امیرالمؤمنین علیه السلام را بی چون و چرا بپذیرند و اطاعت نمایند و اختیاری از خود در این زمینه ندارند.

* چیش دو مطلب گذشته در کنار یکدیگر نیز برای روشن ساختن وزدودن هرگونه ابهام از ذهن حاضران و آیندگان و تعیین مراد از «مولی» و تشخیص مصدق «عترت» و اهل بیت» بوده است.

و بدین ترتیب بطلان سخن ابن تیمیه از خورشید روشن تر گردید.

3. اشکال در بخش: «اللهم وال من و الا و عاد م من عاده» به توهمات بی جا

اشاره

بعضی با آن که سند آن را صحیح دانسته اند، گفته اند:

صحت سند مستلزم صحت متن نیست این متن شاذ است. (2)

پاسخ

پاسخ آن که دلیلی برای شذوذ آن نیست (3) بلکه شواهد فراوان بر صحت آن دلالت دارد که برخی در روایات دوستی و دشمنی آن حضرت خواهد آمد. (4)

ص: 369

-
- 1- روایت اول: (وَقَدْ تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِهِ....). روایت دوم: (إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا...)
 - 2- الجامع الكامل في الحديث الصحيح الشامل 70/9
 - 3- این مطلب با قدری زیاده و نقسان در روایات معتبر آمده رجوع شود به روایات شماره: 94، 131، 135، 137، 138، 192، 187، 183، 182، 180، 177، 174، 169، 167، 166، 158، 157، 156، 151، 147، 145، 144، 142، 141، 139، 199 (پاورقی)، 200 (پاورقی)
 - 4- رجوع شود به فضیلت های شماره 28، 31 تا 35 و شواهد صفحه 999

ابن تیمیه می گوید:

دلیل ساختگی بودن: (اللَّهُمَّ وَالْمَنَّ وَالْمَنَّ وَالْمَنَّ وَالْمَنَّ) آن است که حق دائر مدار هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه وآلہ نیست. اگر این مطلب تمام باشد باید همه همیشه از علی پیروی کنند. (۱)

پاسخ

احادیث (عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقِّ مَعَ عَلَىٰ) و (عَلَىٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلَىٰ) و شواهد آن دو با استناد معتبر گذشت، پس پیامبر صلی الله علیه وآلہ، علی علیه السلام، حق و قرآن را دائر مدار یکدیگر معرفی فرموده است. و قطعاً بنابر احادیث گذشته و هم چنین حدیث ثقلین و... باید همه همیشه از علی علیه السلام پیروی کنند.

ابن تیمیه ادامه می دهد که:

صحابه در مواردی با او نزاع کرده و نظریه ای بر خلاف او دارند.

پاسخ

کسانی که با آن حضرت مخالفت کرده و قول دیگری اختیار کرده اند - بنابر دلائل محکم گذشته وغیر آن - اثبات جهل، عجز، عناد و... خود نموده اند!

ابن تیمیه - برای دفاع از کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده اند، به انکار بخش: «عاد من عاده» در روایت غدیر پرداخته و - می گوید:

قرآن دلالت بر آن دارد که مؤمنان با یکدیگر برادرند حتی اگر با هم بجنگند و به یکدیگر ستم کنند.

ص: 370

1- مجموعه الفتاوى لابن تيمية 417 / 418، متن کلام او تحت عنوان «ابن تیمیه حرانی در پیشگاه عدالت» در پاورقی صفحه 427 خواهد آمد.

برفرض که مراد از آیه شریفه (وَإِن طَائِفَاتٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَأْلُوا...) [الحجرات (49): 9] آن باشد که مؤمنان با یکدیگر برادرند حتی اگر با هم بجنگند، (1) قرآن خود دلالت دارد که علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است پس جنگ با او جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است. و همچنین دلالت دارد که: (وَمَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ) [الحشر (59): 7] و پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزات علی علیه السلام را بر تأویل قرآن دانسته و فرموده:

«جنگ با علی جنگ با من است». «نافرمانی علی علیه السلام نافرمانی خداست».

«جدایی از علی علیه السلام جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است».

«آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است» و... چنان که خواهد آمد. (2)

پس جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و خروج از ایمان است و با قتال دیگران تفاوت روشن دارد.

ص: 371

1- اگر مراد از آیه شریفه مفهومی باشد اعم از ایمان واقعی و شامل دو گروهی شود که به ظاهر اهل ایمان هستند و ادعای ایمان دارند گرچه مؤمن واقعی نباشند استدلال آنان به آیه نادرست خواهد بود، قال العلامة السروي رحمه الله: وأما اسم الإيمان عليهم فكقوله: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) [النساء: (4) .. أي [يَا أَيُّهَا] الذين أظهروا الإيمان بِالْسَّنَنِ آمنوا بِقُلُوبِكُمْ). (المناقب 3 / 19 چاپ دیگر: 218)، بحار الأنوار 29/454) وقال العلامة المجلسي: وأما آية: (وَإِن طَائِفَاتٍ) فليست بنازلة فيهم لعدم إيمان هؤلاء وإن كان قرأها [أمير المؤمنين عليه السلام] في بعض المواطن إلزاماً عليهم..... (بحار الأنوار 32/602) اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند: «إِذَا تواجهَ الْمُسْلِمُونَ بِسَيِّدِهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فقلت: - أو قيل: - يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال: «إِنَّهُ قَدْ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ». (صحیح مسلم 8/170، و مراجعه شود به صحیح البخاری 1/13 و 8/37، 92) ابن تیمیه که مدعی است ما باید به تمام روایات ایمان داشته باشیم با این روایات چه می کند؟! وفى المصنف لابن أبي شيبة 8/725 فى قوله: (وَإِن طَائِفَاتٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ...) قلت: فما قتل لهم؟ قال الضحاك: شهداء مرزوقون. قلت: فما حال الأخرى أهل البغي من قتل منهم؟ قال: إلى النار.

2- رجوع شود به فضیلت های شماره 23 - 33

او در جایی دیگر در متن حدیث غدیر این گونه مناقشه کرده که:

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب است و این دعا به اجابت نرسیده، پس دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. بیان مطلب آن که در این دعا آمده است: «اللَّهُمَّ وَالِّيْمَنْ وَالاَّلَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ، وَاصْرَرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» در حالی که صحابه سه گروه بودند: یاران علی، مخالفین و مبارزین با او، و قاعده‌نی که به یاری هیچ کدام نرفتند. بیشتر سابقین اولین از قاعده‌نی بودند و برخی از آنان در برابر علی جبهه گرفته و با او جنگیدند. بنابر روایات صحیحین از این سه گروه هیچ کسی جهنمی نیست (پس چگونه ممکن است خدا دشمن علی را دشمن داشته و یا خاذلین را خوار نماید)? بنابر گفته ابن حزم ابوالغادیه قاتل عمار است، در حالی که ابوالغادیه از سابقین و از بیعت کنندگان تحت الشجره است (پس قطعاً بهشتی است). [\(1\)](#)

پاسخ

اولاًً بخش (اللَّهُمَّ وَالِّيْمَنْ وَالاَّلَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ، وَاصْرَرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ) از روایت غدیر مورد اتفاق فریقین است و اعتبار آن به نقل از اهل تسنن گذشت. [\(2\)](#) ولی او برای اثبات این که هیچ کسی از این سه گروه جهنمی نیست، به روایاتی استناد کرده که مخالفان به نقل آن متفرقند و ما آن را ساختگی می‌دانیم.

ص: 372

1- الوجه السادس: أن دعاء النبي صلی الله علیه و آله مجاب، وهذا الدعاء ليس بمحاجب، فعلم أنه ليس من دعاء النبي صلی الله علیه و آله؛ فإنه من المعلوم أنه لما تولى كان الصحابة وسائر المسلمين ثلاثة أصناف: صنف قاتلوا معه، وصنف، قاتلوه، وصنف قعدوا عن هذا و هذا. وأكثر السابقين الأولين كانوا من القعود وقد قيل: إن بعض السابقين الأولين قاتلوه. وذكر ابن حزم أن عمار بن ياسر قتله أبو الغادية، وأن أبي الغادية هذا من السابقين، ممن بايع تحت الشجرة. وأولئك جميعهم قد ثبت في الصحيحين أنه لا يدخل النار منهم أحد. (منهاج السنة / 7 - 55)

2- رجوع شود به صفحه 369 پاورقی 3

ثانیاً: این که می گوید: ابوالغادیه از سابقین و... است پس جهنمی نیست، نزد خود اهل تسنن باطل است؛ زیرا آن ها به سند صحیح نقل کرده اند که: «قاتل عمار و سالبه فی النار» به شرحی که تحت عنوان «استفاده مطلب از بیان البانی» خواهد آمد. ابن اثیر از (بی شرمی) ابو غادیه در شگفت است که خودش گفته: اگر همه اهل زمین در کشتن عمار دخالت داشتند همه جهنمی می گردیدند! [\(1\)](#)

پس کلام ابن تیمیه نزد هم کیشانش، بلکه نزد خود ابو غادیه اعتباری ندارد!

4. اشکال در بخش: (اللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ) با شباهات واهی

اشاره

ابن تیمیه می گوید:

(اللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ) خلاف واقع است؛ زیرا عده ای در جنگ صفين به یاری علی شتافتند و یاری نشدن عده ای او را یاری نکردند ولی خوار نگشتند (و خدا آن ها را یاری کرد) مانند سعد که فتح عراق به دست او بود بلکه خدا، یاران معاویه و بنیامیه را که با او مبارزه کردند یاری کرد و بسیاری از سرزمین ها به دست آنان فتح شد. [\(2\)](#)

پاسخ

دکتر صاعدی در پاسخ ابن تیمیه می گوید: این بخش - یعنی: (اللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ...) - نیز به سند صحیح نقل شده (پس مخالفت با آن درست نیست).

ص: 373

1- وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ عَمَارًا قَتَلَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ لَدَخَلُوا النَّارَ. (أسدالغابة 267/5)

2- وقال في موضع آخر: ثم إن هؤلاء الذين قاتلوه لم يخذلوه، بل ما زالوا منصورين يفتحون البلاد... إلى أن قال: والذين قاتلوا معه لم يُنصروا على هؤلاء، بل الشيعة الذين تزعمون أنهم مختصون بعلي ما زالوا مخذولين مقهورين لا يُنصرُون... وهم يدعون أنهم أنصاره، فأين نصر الله لمن نصره؟! وهذا وغيره مما بين كذب هذا الحديث. (منهاج السنة 7/ 57 - 59)

سپس افزوده: خدا علی علیه السلام و یارانش را یاری کرد که مطابق حق رفتار کردند. و غلبه و پیروزی (به حسب ظاهر نیز) با آنان بود تا آن که شامیان احساس شکست کرده و (خدعه نموده و) و قرآن ها را برق نیزه زدند.

عمار که کشته شد در لشکر علی علیه السلام بود (که نشانه حقانیت آن ها و باطل بودن شامیان است). و از مسلمات تاریخ است که تلفات لشکر شام بیشتر بوده است.

(و این ها دلائل یاری خداوند است ولی ابن تیمیه همه را نادیده گرفته است).

اما این که ابن تیمیه می گوید: در نهایت پیروزی با علی و یارانش نبود. اشکالش آن است که: مقصود از حدیث این نیست که یاری خداوند به لحاظ ظاهرب و در این دنیا باشد. [\(۱\)](#)

باید بر کلام صاعدي افزود که اگر امر چنین باشد که ابن تیمیه تصور نموده، باید او آیات قرآن را هم زیر سؤال ببرد که خداوند فرموده:

(فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) [المائدة (۵): ۵۶]

(ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) [یونس (۱۰): ۱۰۳]

(وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُه) [الحج (۲۲): ۴۰]

(وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ) [الروم (۳۰): ۴۷]

(وَلَقَدْ سَبَقْتُ كَلِمَاتِنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) [الصفات (۳۷): ۱۷۱ - ۱۷۳]

(إِنَّا لَتَتْصُرُّ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) [غافر (۴۰): ۵۱]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَصْرُّو اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ) [سوره محمد صلی الله علیه وآلہ وآلہ (۴۷): ۷]

ص: 374

(كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلَبِنَا وَرُسُلِنَا إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) [المجادلة (58): 21]

و آیات دیگر؛ زیرا در موارد فراوان انبیا علیهم السلام و حتی خود پیامبر صلی الله علیه وآلہ در جنگ با دشمنان - به حسب ظاهر - شکست خورده اند.

و پاسخ امثال ابن تیمیه راعمار به خوبی داده که فرمود: (وَاللَّهِ لَوْ هَرَمُونَّا حَتَّىٰ يَبْلُغُوا بَنَاسَ عَفَافٍ هَبَّجَ لَعَلِّمَنَا أَنَّا عَلَى الْحَقِّ وَأَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ). [\(1\)](#)

5. استدلال به غدیر یعنی اجماع امت بر گمراهی

اشارة

محب طبری (متوفی 694) می گوید:

پذیرفتن این مطلب مستلزم مفسدۀ عظیم و طعن بر مهاجرین و انصار است که امت بر گمراهی اجتماع کرده و همه صحابه در پذیرفتن خلافت ابوبکر به خط رفته اند. [\(2\)](#)

پاسخ

پیش از این گذشت که اجماعی در کار نبوده و مخالفان بیعت ابوبکر فراوان بوده اند. [\(3\)](#) و خطای صحابه در پذیرفتن خلافت ابوبکر و امور دیگر امری عادی است و هیچ دلیلی بر عصمت یا لزوم پیروی از آنان وجود ندارد. [\(4\)](#)

ص: 375

1- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1081، روایت 811.

2- الرياض النصرة 1/ 227، 229

3- رجوع شود به صفحه 247

4- استدلال آن ها به روایاتی ساختگی چون: (اصحابی كالنجوم بأیهم اقتديتم اهتديتم) است که علمای اهل تسنن نیز حکم به بطلان آن نموده اند. قال أبو بكر البزار: هذا الكلام لم يصح عن النبي صلی الله علیه وآلہ و قال ابن حزم: هذا خبر مكذوب موضوع باطل. (تحفة الأحوذی 10/156) قال أبو عمر: هذا إسناد لا تقوم به حجة. جامع بيان العلم وفضله لابن عبد البر 2/91) وقال البيهقي: هذا حديث مشهور وأسانیده كلها ضعيفة لم يثبت منها شيء. (تخریج الأحادیث والآثار للزیلیعی 2/230) زیلیعی نیز به تفصیل اسناد آن را بررسی و ضعف و بطلان آن را اثبات کرده است. (تخریج الأحادیث والآثار للزیلیعی 2/229 - 232، الحدیث السادس) وفي شرح ابن أبي الحدید 20/29: وإنما هذا من موضوعات متعصبة الأموية! وقال ابن حزم: وأما الرواية: أصحابی كالنجوم.. فرواية ساقطة.... قال لنا البزار:... فهذا كلام لا يصح عن النبي [صلی الله علیه وآلہ]... ثم قال ابن حزم: لأن الله تعالى يقول في صفة نبيه صلی الله علیه وسلم: (وَمَا يَطْقُنَ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 3 - 4] فإذا كان كلامه [صلی الله علیه وآلہ] في الشريعة حقاً كلامه، فهو من

الله تعالى بلا شك، وما كان من الله تعالى فلا اختلاف فيه، بقوله تعالى: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِهِ غَيْرُ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) [النساء (4): 82] وقد نهى تعالى عن التفرق والاختلاف: بقوله: (وَلَا تَنَازَعُوا) [الأفال (8) 46] فمن المحال أن يأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم باتباع كل قائل من الصحابة، وفيهم من يحلل الشيء وغيره منهم يحرّمه. (الاحكام 6/ 810 - 811) يا به روایت: (اقتدوا باللذين من بعدي...) تمسک کرده اند که آن نیز باطل است. قال ابن حزم: وأما الرواية اقتدوا باللذين من بعدي فحدث لا يصح. (الاحكام لابن حزم (809/6

6. چرا با وجود حدیث غدیر کار به توقف (بلکه نزاع) کشید؟!

اشاره

تفتازانی (متوفی 791/792) می نویسد:

اگر حدیث غدیر متواتر و دلالت آن تمام بوده بر بزرگان صحابه مخفی نمی ماند و به آن استدلال می کردند و در امر امامت توقف نمی کردند (و کار به نزاع، تشاخر و اختلاف نمی کشید). [\(1\)](#)

پاسخ

هیچ گاه حدیث غدیر بر کسی مخفی نمانده و احتجاج و استدلال به آن بارها اتفاق افتاده، گرچه مخالفین موارد بسیار کمی از آن را نقل کرده اند. [\(2\)](#)

اما این که می گوید کار به توقف کشید مرادش نزاع در خلافت است گرچه از

ص: 376

1- لو كان مسوقاً لثبت الإمامة دلاـ علـيـه لـما خـفـي عـلـى عـظـمـاء الصـحـابـة فـلـم يـتـركـوا الـاسـتـدـلـالـ به وـلـم يـتـوقـفـوا فـي أمرـ الإـمـامـةـ. (شرح المقاصد 274/5 ورجوع شود به 272/5)

2- رجوع شود به جلد اول الغدیر.

تصريح به آن خودداری می کند اولاً: اين اعتراف است به عدم اجماع!

و ثانياً: توقف، نزاع و اختلاف به جهت انگيزه های نادرست دیگران بود نه فقدان نص یا عدم اطلاع از آن همان گونه که - بنابر روايات آنان - انصار با وجود اطلاع از «الائمه من قريش» داعية: «مَنْ أَمِيرٌ...» داشتند!

ابوسعيد خُدْرِي می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: «مَبَادِأ از ترس مردم، شهادت به حق ترک شود» پس از آن ابوسعيد گریست و گفت: به خدا سوگند ما گواه حق بودیم ولی شهادت به آن ندادیم! [\(1\)](#)

شما فکر می کنید این کلام و گریه اش اشاره به کدام حق باشد؟! کدامین ترس مانع شد که او و دیگر صحابه از گواهی دادن به حق امتیاع نمایند که می گوید: به خدا سوگند ما گواه حق بودیم ولی شهادت به آن ندادیم؟!

آیا چیزی جز ولایت و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بود؟! اگر مشکل سیاسی نداشت بیان آن برای او و راویان سهل و آسان بود؛ [\(2\)](#) از این روی در برخی منابع اهل تسنن اصل حدیث - مبادا از ترس مردم، شهادت به حق ترک شود از ابوسعيد نقل شده [\(3\)](#) ولی کلام او پس از آن نقل نشده است! [\(4\)](#)

ص: 377

1- مسنند أحمد 3:71: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا عَفَانُ، حَدَّثَنَا حَمَادَي، عَنْ عَلَيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ الْحَسْنِ: أَنَّ أَبَا سَعِيدَ الْخُدْرِيَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَمْنَعُ رَجُلًا مَهَابَةَ النَّاسِ أَنْ يَقُومَ بِحَقٍّ إِذَا عَمِلَهُ [علمه]، قَالَ: ثُمَّ بَكَى أَبُو سَعِيدٍ، قَالَ: قَدْ - وَاللَّهِ - شَهَدْنَا فِيمَا قَمَنَا بِهِ!

2- قال العلامة السيد الفيروزآبادي قدس سره: وفي هذا الحديث اشارة واضحة من أبي سعيد إلى ما شهدوه يوم غدير خم، ولم يقوموا به مهابة الناس فبكى لأجل ذلك. (فضائل الخمسة 1/383)

3- المستدرک للحاکم 4/506، مسنند أبي داود، 287، مسنند أبي يعلى 2/353، مسنند الشهاب 2/89 - 90، شعب الإيمان للبيهقي 6/310، الجامع الصغیر 1/246، الدر المتنور 2/74، كنز العمال 15/923.

4- فقط در مسنند أبي داود الطیالسی 286 کلامی مبهم از او پس از حدیث گذشته نقل کرده است که: فما زال الأمر يُنسى حتى قصرنا.

- اما ترسی که مانع گواهی دادن ابوسعید خُدّری و دیگر صحابه شد همان ترسی است که در گزارش سقیفه - بنابر نقل بخاری از عایشه ! آمده است که:

(لَقَدْ حَرَقَ عُمَرُ النَّاسَ، وَإِنَّ فِيهِمْ لِفِاقًا، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ).

يعنى: عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید؛ [در پذیرفتن خلافت ابوبکر] در میان آن ها دورویی بود و خداوند به واسطه تهدید عمر مردم را از دورویی و نفاق بازگرداند! [\(1\)](#)

تفتازانی و همفرکنش ادامه می دهند:

نهایت آن است که حدیث غدیر دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است علی علیه السلام استحقاق امامت دارد و در آینده امام خواهد شد، نه بلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، پس نمی شود با حدیث غدیر خلافت خلفای سه گانه را زیر سؤال برد و انکار کرد. [\(2\)](#)

پاسخ

اولاً: مطلب اخبار نیست بلکه انشاء است، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله با این بیان از مردم خواست که رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرند و ولایتش را گردن نهند.

ثانیاً: در روایت صحیح و معتبر نزد مخالفان - که آن هم در حجۃ الوداع صادر شده و پیش از این گذشت - لفظ من بعدی وارد شده است که صریح در خلافت بلافصل است ولی بعضی از مخالفان آن را تضعیف کرده و بعضی دیگر به توجیه آن پرداخته اند! [\(3\)](#)

ص: 378

1- صحيح البخاري 4/195.

2- رجوع شود به شرح المقاصد 5/274، اسعاف الراغبين بها من نور الابصار 168.

3- رجوع شود به صفحه 230، فضیلت شماره 4.

ثالثاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر هم مکرّر تصریح به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده ولی مخالفان آن را روایت نکرده اند. (۱)

7. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نفرمود؟!

اشاره

دکتر صاعدی از محمد بن عبدالوهاب نقل می کند که:

ص: 379

1- به عنوان نمونه در خطبه غدیر بنابر نقل احتجاج شیخ طبرسی و دیگران آمده است: إن جبرئيل عليه السلام هبط إلى مراراً ثلاثةً يأمرني عن السلام ربّي - وهو السلام - أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كل أبيض وأسود أن علي بن أبي طالب عليه السلام أخي ووصيي و الخليفي والإمام من بعدي... فاعلموا معاشر الناس، إن الله قد نصبه لكم ولّاً وإماماً مفترضاً طاعته على المهاجرين والأنصار وعلى التابعين لهم بإحسان وعلى البادي والحاضر وعلى الأعجمي والعربي والحر و المملوك والصغير والكبير وعلى الأبيض وأسود وعلى كل موحد ماض حكمه جائز قوله... معاشر الناس، إنه آخر مقام أقومه في هذا المشهد فاسمعوا وأطيعوا واتقادوا لأمر ربكم فإن الله عز وجل هو مولاكم وإلهكم، ثم من دونه محمد صلی الله علیه وآلہ وليکم القائم المخاطب لكم، ثم من بعدی علی ولیکم و امامکم بأمر ربکم، ثم الإمامۃ في ذریتی من ولدہ إلى یوم تلقون الله ورسوله.... معاشر الناس، فضّلوا علیّاً؛ فإنه أفضل الناس بعدی من ذکر و انشی... ألا وقد أذیتُ، ألا وقد بلغتُ، ألا وقد أسمعتُ، ألا وقد أوضحتُ، ألا وإن الله عز وجل قال و أنا قلت عن الله عز وجل: ألا إنه ليس أمیر المؤمنین غیر أخي هذا، ولا تحل إمرة المؤمنین بعدی لأحد غيره.... اللهم إنك أنزلت علیّ أن الإمامۃ بعدی لعلی ولیک عند تبیانی ذلك ونصبی إیاه بما أكملت لعبادک من دینهم و أتممت علیهم بنعمتك و رضیت لهم الإسلام دینا..... معاشر الناس، إنه سیکون من بعدی أئمۃ یدعون إلى النار، ويوم القيمة لا ینصرؤن. معاشر الناس، إن الله و أنا بربیان منهم. معاشر الناس إنهم وأنصارهم و أتباعهم وأشیاعهم في الدرك الأسفل من النار، ولبیس مثوى المتكبرین.... معاشر الناس، قد بیّنتُ لكم وأفهمتکم وهذا على یفهمکم بعدی... فعلی ولیکم و میں لكم، الذي نصبه الله عز وجل بعدی... (الاحتجاج 1/59، 60، 62، 63، 65؛ بحار الأنوار 37/206، 207، 209، 211، 212، 214) و

رجوع شود به روایت آینده طبری در پاورقی صفحه 383

الف) اگر حدیث غدیر نص برخلافت بود، علی علیه السلام خودش آن را ادعا می کرد و اصلاً ادعا نکرده.

ب) این که علی علیه السلام چنین ادعایی داشته (که حدیث غدیر نص برخلافت است) باطل (ودروغ) است.

ج) این که علی علیه السلام تقیه کرده و آن را اظهار نکرده باشد باطل تراز آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. چه دین قبیحی که به پیشوای خودشان نسبت ترس و ضعف و سستی در دین می دهند با آن که او از شجاع ترین و قوی ترین مردم بوده است. (۱)

الف) حدیث غدیر نص برخلافت است به شرحی که گذشت. (۲)

ب) امیرالمؤمنین علیه السلام در سقیفه حضور نداشت تا آن را ذکر نماید ولی پس از آن ایشان و حتی حضرت زهرا علیها السلام و یارانشان به صراحة متذکر حدیث غدیر شده و فراوان به آن استدلال و احتجاج نموده اند. (۳) البته بسیاری از عامّه - به جهات گوناگون - از نقل و انتشار آن امتناع کرده و آن را دروغ دانسته اند.

ص: 380

1- فضائل الصحابة للصادري 362 / 6 پاورقی.

2- برای تبیین مطلب رجوع شود به صفحه 316: «اشاره به مفاد روایات غدیر»، صفحه 339: «چند پرسش»، صفحه 385: «تحریفات معنوی حدیث غدیر».

3- رجوع شود به الغدیر 1 / 159 - 213 نقل شده هنگامی که خواستند از آن حضرت به زور بیعت بگیرند فرمود: «لیعتمی کانت قبل بیعة أبی بکر، شهدہا رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و امر اللہ بھا، او لیس قد بایعني؟!» (مثالب النواصب 139). «والله ما خفت أحداً يسمو له و ينزا عننا أهل البيت فيه ويستحلّ ما استحللت موه، ولا علمت أن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم غدیر خم لأحد حجة، ولا لقاتل مقاًلاً، فأنشد الله رجلًا سمع النبي صلی اللہ علیہ وسلم يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاً فهذا عليٌ مولاً، اللهم وال من والا، وعاد من عاده، وانصر من نصره، واخذل من خذله».. أنس شهد بما سمع»..... (الاحتجاج 1/74، بحار الانوار 28/186)

ج) امیرالمؤمنین علیه السلام در اظهار نصّ بر خلافت، تقیه نکرده و صریحاً آن را اعلام فرموده است. آری؛ آن حضرت - بنابر دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، به جهت نداشتن نیرو و یاور به اندازه کافی - وظیفه مبارزه با خلفا را نداشت (۱) و این برای پیامبران و جانشینان آنان علیهم السلام عیب نیست چنان که خداوند کلام حضرت هارون علیه السلام را نقل فرموده که: (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَدَ عَفْوَنِي وَكَادُوا يُقْتَلُونَنِي...) [الأعراف (7): 150] مراد آن که این قوم مرا خوار شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند. و - چنان که خواهد آمد - بنابر روایات متعدد و معتبر اهل تسنن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار مسالمت آمیز با سران سقیفه و جنگ و مبارزه با ناکشین و قاسطین و مارقین بوده است. (۲)

ص: 381

1- رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 452 - 458 «لماذَا سكت أمير المؤمنين علية السلام...» و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام 175 - 180 «مظلوم در سکوت».

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1480 - 1484: «تشخیص پیمان شکنی امت». امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام عرضه می دارد: (وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَا اتَّقَيْتَ ضَارِعاً، وَلَا أَمْسَكْتَ عَنْ حَقِّكَ جَازِعاً، وَلَا أَحْجَمْتَ عَنْ مُجَاهَدَةِ عَاصِيَكَ نَاكِلاً، وَلَا أَظْهَرْتَ الرَّصَدَى بِخَلَافِ مَا يُرِضِي اللَّهَ مُدَاهِنَاً، وَلَا وَهَنْتَ لِمَا أَصَابَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا صَدَعْتَ وَلَا اسْتَكْنَتَ عَنْ طَلَبِ حَقَّكَ مُرَاقِباً، مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ كَذِلِكَ، بَلْ إِذْ ظُلِمْتَ احْسَنْتَ رَبَّكَ، وَفَوَضْتَ إِلَيْهِ أَمْرَكَ، وَذَكَرْتَهُمْ فَمَا ادْكَرُوا، وَوَعَظْتَهُمْ فَمَا اتَّعَظُوا، وَخَوْقَهُمُ اللَّهُ فَمَا تَخَوَّفُوا). گواهی می دهم که شما به خاطر ناتوانی و زبونی تقیه نکردی، و از روی جزع و بی تابی از گرفتن حق خویش امتناع ننمودی، و به جهت سستی از پیکار با غاصبان خلافت دست برنداشتی، و برای سازش و مداهنه برخلاف رضای خداوند اظهار رضایت ننمودی. از شما در آن چه در راه خدا بر سرت آمد هیچ سستی سر نزد و از مطالبه حق خویش درمانده و ناتوان نگشته. پناه بر خدا که چنین باشی بلکه هنگامی که مظلوم واقع شدی (بردباری و تحمل خویش را) به حساب پرودگار گذاشته و کارت را به او واگذار ننمودی و به آنان تذکر دادی و آنان را موعظه کردی و از خدا بیمشان دادی ولی تأثیری نداشت. (بحار الأنوار 97 / 361)

۸. ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث غدیر!

اشاره

محب طبری مناقشه دیگری مطرح و البانی نیز آن را دنبال نموده و گفته اند:

این که شیعه می گوید: در حدیث غدیر وغیر آن پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرموده: «علی خلیفه من است» به هیچ وجه درست نیست، شیعه از این حرف های باطل فراوان دارد و واقع تاریخی آن را تکذیب می کند؛ زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه وآلہ چنین چیزی فرموده بود باید واقع شود؛ چون آن چه او بفرماید وحی الهی است و خدا خلف وعده نمی فرماید. [\(۱\)](#)

پاسخ

فرق است بین اخبار از تشریع و اخبار از تکوین. یعنی پیامبر صلی الله علیه وآلہ خبر می دهنده که خداوند در مقام قانونگذاری علی علیه السلام را برای جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه وآلہ تعیین کرده است و وظیفه مردم پذیرفتن آن است، نه آن که خبر غیبی داده باشند که او پس از من سرکار آمده و حکومت را به دست خواهد گرفت. [\(۲\)](#)

واکنش چهارم: تحریفات لفظی

پیش از این - در روایت شماره 188 - به سند صحیح گذشت که: ثم قام صلی الله علیه وآلہ خطیبا فحمد الله وأثنى عليه و ذكر و وعظ فقال ما شاء الله أَنْ يَقُولُ. [\(۳\)](#)

وابن کثیر درباره خطبه غدیر نوشته: فخطب خطبة عظيمة! [\(۴\)](#) ولی با کمال

ص: 382

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/344. وقال المحبط طبرى: أن لفظ الحديث لفظ الخبر ممن لا ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى، ولو كان المراد به ذلك لوقع لا محالة، كما وقع كل ما أخبر عنه، ولما لم يقع ذلك دل على أن المراد به غيره. (الرياض النضرة 1/227-228)

2- نظير این شبھه با پاسخ آن در حدیث منزلت خواهد آمد، رجوع شود به صفحه 463.

3- المستدرک 3/109-110 ورجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/216.

4- السیرة النبویة 4/414، و مراجعه شود به البداية والنهاية 5/227.

تأسف از این خطبه با عظمت جز چند جمله کوتاه چیزی نقل نکرده اند، گرچه همین اندازه برای استدلال و احتجاج کافی است.

شاید مفصل ترین روایت عامه در خطبه غدیر، نقل محمد بن جریر طبری (متوفی 310) در کتاب الولاية باشد که مفقود شده و به دست ما نرسیده ولی دیگران - با کمی اختلاف - از او نقل کرده اند. (1)

ص: 383

1- عن زید بن ارقم قال لما نزل النبي صلى الله عليه وآله بغدير خم في رجوعه من حجة الوداع - وكان في وقت الصبحي وحرّ شديد - أمر بالدوحات فقامت ونادى: الصلاة جامعة، فاجتمعنا فخطب خطبة بالغة، ثم قال: «إن الله تعالى أنزل إلى: (بلغ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُكَبِّرَنَّا) [المائدة (5): 67]، وقد أمرني جبرئيل عن ربّي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود: ان علي بن أبي طالب أخي ووصيي وخليفي والإمام بعدي، فسألت جبرئيل أن يستمعي لي من ربّي لعلمي بقلة المتقين وكثرة المؤذين لي واللامعين لكثرة ملازمتي لعلي وشدة إقبالي عليه حتى سموني: أذنا، فقال تعالى فيهم: (وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيُقُولُونَ هُوَ أَذْنُ قُلْ أَذْنُ حَيْرٍ لَّكُمْ) [التوبه (9): 61]. ولو شئت أن أسمّيهم وأدلّ عليهم لفعلت ولكنّي بسترهم قد تكرّمت، فلم يرض الله إلا - بتبلغي فيه». «فاعلموا معاشر الناس ذلك فإن الله قد نصبه لكم ولّيًّا وإمامًا، وفرض طاعته على كل أحد، ماضٍ حكمه، جائز قوله. ملعونٌ من خالقه، مرحوم من صدقه». «اسمعوا وأطيعوا، فإن الله مولاكم وعلى إمامكم، ثم الإمامة في ولدي من صلبه إلى القيامة. لا حلال إلا ما أحاله [حلّه] الله ورسوله [وهم]، ولا حرام إلا ما حرم الله ورسوله، وهم [فصّلوه] بما من علم إلا وقد أحصاه الله في ونقشه إليه فلا تضلوا عنه ولا تستنكفوا منه، فهو الذي يهدى إلى الحق ويعمل به. لن يتوب الله على أحد أنكره ولن يغفر له، حتماً [حتّم] على الله أن يفعل ذلك وأن يعذبه عذاباً نكراً أبداً الآدين، فهو أفضل الناس بعدي ما نزل الرزق وبقى الخلق». «ملعونٌ من خالقه، قوله عن جبرئيل عن الله، ف(لْتَتَطَرَّفْ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتَ لِغَدِّي وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ حَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) [الحشر (59): 18]. «إفهموا محكم القرآن ولا تتبعوا متشابهه، ولن يفسّر ذلك لكم إلا من أنا آخذ بيده وسائله بعذه و معلمكم: ان من كنت مولاها فهذا [فعلى] مولاها، وموالاته من الله عز وجل أنزلها علىّ». «ألا وقد أديت، ألا وقد بلغت، ألا وقد أسمعت، ألا وقد أوضحت، [إن الله قال وأنا قلت عنه]، لا تحل إمرة المؤمنين بعدي لأحد غيره». ثم رفعه إلى السماء حتى صارت رجله مع ركبة النبي صلى الله عليه وسلم وقال: «معاشر الناس، هذا أخي، ووصيي، وداعي علمي، وخليفي على من آمن بي، وعلى تفسير كتاب ربّي». وفي رواية: «اللهم وال من والا، وعاد من عاده، والعن من أنكره، وأغضب على من جحد حقه. اللهم إنك أنزلت عند تبيان ذلك في علي (اليوم أكملت لكتم دينكم) [المائدة (5): 3] يا مامته فمن لم يأتكم به وبيمن كان من ولادي من صلبي إلى القيامة فأولئك حبطت أعمالهم وفي النار هم خالدون» [اقتباس از آیه شریفه: (فَأُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَّ حَبَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) [البقرة: (2) 217] «إن إبليس أخرج آدم عليه السلام من الجنة - مع كونه صفوة الله بالحسد، فلا تحسدوا فتحبّط أعمالكم وتزل أقدامكم». «في علي نزلت سورة (والعصّر * إن الإنسان لغاي خسّر * إلا الذين آمنوا...) [العصر (103): 1-3] [ووصى بالحق والصبر]. «معاشر الناس آمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل معه (من قبلي أن نظمس وجوهاً فتردهما على أدبارها أو نلعنهم كما لعننا أصحاب السبت) [النساء: (4): 47] النور من الله في ثم في علي ثم في النسل منه إلى القائم المهدي». «معاشر الناس سيكون من بعدي (أئمّة يدعون إلى النار و يوم القيمة لا ينصرون) [القصص (28): 41]، وإن الله وأنا بريئان منهم. إنهم وأنصارهم وأتباعهم في الدرك الأسفل من النار، وسيجعلونها ملكاً اغتصاباً فعندها يفرغ لكم أيها الثقلان (و يُرسل علىكم شواطئ من نارٍ و تُحاسَنَ فَلَا تَتَصَرَّرَانِ) [الرحمن: (55) 35]. «معاشر الناس عدوّنا كل من ذمه الله ولعنه، ولينا كل من أحبه الله و مدحه». ثم ذكر صلى الله عليه وآله الأئمة من ولده، وذكر قائمهم وبسط يده، وأوصاهم بشعائر الإسلام، ودعاهم إلى مصافحة البيعة للإمام، وقال إن ذلك بأمر الملك العلام. «معاشر الناس قولوا: أعطيناك على ذلك عهداً من أنفسنا و ميثاقاً بأسنتنا و صفقة بآيدينا، نؤديه إلى من رأينا و

ولدنا، لا نبغى بذلك بدلًا، وأنت شهيد علينا، وكفى بالله شهيدا. قولوا ما قلت لكم وسلّموا على علي بإمرة المؤمنين، وقولوا: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَنَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)، فإن الله يعلم كل صوت وخائنة كل عين، (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) [الفتح (48): 10]. «قولوا ما يرضي الله عنكم، وإن تكُفُّروا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِّيٌّ عَنْكُمْ». فعند ذلك بادر الناس بقولهم: نعم سمعنا وأطعنا على ما أمر الله ورسوله بقلوبنا. وكان أول من صافق النبي صلى الله عليه وآله وعليها السلام أبو بكر وعمر وعثمان وطلحة والزبير وبقي المهاجرين وبقى الناس إلى أن صلّى الظهرين في وقت واحد، وامتد ذلك إلى أن صلّى العشاءين في وقت واحد واتصل ذلك ثلاثةً. (رجوع شود به الصراط المستقيم 1 / 302 - 304، ضياء العالمين 6 / 180 - 183، الغدير 1 / 214 - 216 باختلاف وزياذه ونقصان)

یک بار دیگر احادیث گذشته غدیر مرور شود تا معلوم گردد همین مطالبی که با اسناد صحیح و معتبر نقل شده چقدر از آن کاسته و گاهی فقط به جمله کوتاه (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيِّ مَوْلَاهٌ) اکتفا شده است، بلکه بسیاری از راویان، ناسخان، و... همین جمله کوتاه را هم اسقاط نمودند که برخی از آن موارد در بحث تحریفات لفظی در «واکنش اول: حذف و کتمان حدیث غدیر» گذشت. (۱)

واکنش پنجم: تحریفات معنوی (شبهاتی درباره دلالت حدیث غدیر)

۱. تحریف معنای حدیث به تحریف علت صدور

اشاره

برخی گفته اند: سبب صدور حدیث «من کنت مولاه» آن است که زید بن حارثه در ضمن گفتگویی به علی گفت: من تو را دوست ندارم یا تو (آزاد کننده و) مولای من نیستی مولای من پیامبر صلی الله علیه و آله است (پس مولی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او و به معنای دوست یا آزاد کننده بوده، یعنی علی علیه السلام در حکم آزاد کننده او بشمار می رود) و پس از اشکال به آنان که زید سال ها قبل از حجۃ الوداع به شهادت رسیده آن را به اسامه پسر زید نسبت داده اند. (۲)

ص: 385

1- رجوع شود به صفحه 347 - 352 ، 353 - 348 روایات شماره 205 - 206.

2- العقد الفريد 317/5 (نسبت به زید) المغني 20 ق 1/ 153 - 154 (نسبت به زید و اسامه هر دو) تاريخ مدينة دمشق 237/42 النهاية /ابن الأثير 5/ 228 - 229، معاني القرآن للنحاس 6/ 410 - 411، السيرة الحلبية 3/ 340، فيض القدير 6/ 282، تحفة الأحوذى 10/ 148 (نسبت به اسامه).

آیا معقول است که برای یک گفتگوی ساده، هزاران نفر را در آن گرمای سوزان مغطل کنند؟! بقیه مطالب خطبه غدیر چه ربطی به این گفتگو دارد؟! (۱)

و بنابر این معنا، تهنیت عمر چه وجهی دارد؟!

فکر نمی کنید این مطلب شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال می برد؟!

۲. «مفعول» به معنای «أَفْعَل» نیست.

اشاره

گفته شده: کسی از پیشوایان لغت عرب نگفته که «مفعول» به معنای «أَفْعَل» است تا گفته شود «مَوْلَى» به معنای «أَوْلَى» است. (۲)

پاسخ

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن تصریح کرده اند که «مفعول» به معنای «أَفْعَل»

ص: 386

۱- ابو جعفر اسکافی می نویسد: ثم قوله له في غدير خم: «من كنت مولاً فعلي مولاً» [يكون] إبانة له منهم، وتقريباً له من نفسه، ليعلموا أنه لا منزلة أقرب إلى النبي صلی الله علیه وسلم من منزلته وپس از طرح اشکال گذشته نسبت به زید بن حارثه می گوید: ليس لما ذهبتم اليه معنى يصح؛ لأنَّه ذكر في أول الحديث [أنَّه صلی الله علیه وَالهُ خَطَبَ النَّاسَ] فقال: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؟ وَ [مَنْ] كل مؤمن و مؤمنة؟ قالوا: اللهم بلى. فقال: «مَنْ كَنْتَ مُولَاهُ فَعَلَيْهِ مُولَاهٌ». فلا يكون من البيان في نفي ما قلتم أوضح من هذا؛ لأنَّه قد نص على المؤمنين جميعاً بقوله، ودلَّ على إبانة على [عليه السلام] من الكل بمولويته على كل مؤمن و مؤمنة، ثم أقامه في التقديم عليهم مقامه، وأعلمهم أن تلك لعلى [عليه السلام] فضيلة عليهم كما كانت له صلی الله علیه وَالهُ خَطَبَ النَّاسَ تأكيداً و بياناً لما أراد من قيام الحجة، ونفي تأويل من تأول بغير معرفة. (المعيار والموازنة 210-212)

۲- رجوع شود به نهاية العقول 4/486، شرح المواقف 8/361، اسعاف الراغبين بها مش نور الابصار 167، تحفه اثنا عشرية 208.

آمده است که علامه امینی بیش از 40 نفر از آنان را نام برده بلکه برخی از آنان در آیه شریفه: (مَوْلَكُمُ النَّبِيُّ مَوْلَكُمْ وَرَبُّكُمْ أَوْلَىٰ بِمَنْ يَرِيدُ) [الحديد: 57] معنای منحصر «مولی» را «اولی» دانسته اند. [\(1\)](#)

3. حمل «مولی» بر معنای «اولی» محدود دارد.

اشاره

با توجه به این که ظهور حدیث غدیر در ولایت داشتن فعلی امیرالمؤمنین علیه السلام است، ابن تیمیه اشکال کرده:

با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله علی [علیه السلام] خلیفه نبوده است تا به مردم از خودشان سزاوارتر باشد. [\(2\)](#)

و محدث دهلوی می نویسد:

شرکت [حضرت] امیر [علیه السلام] با آن حضرت صلی الله علیه و آله در تصرف در حین حیات آن حضرت ممتنع بود پس این ادلّ دلیل است بر آن که مراد وجوب محبت اوست. در اجتماع تصرفین محدودرات بسیار است. [\(3\)](#)

پاسخ

اگر مراد از حدیث غدیر، اعلام خلافت و جانشینی - و همچنین سزاوارتر بودن به مردم از خودشان - برای آینده امت باشد هیچ اشکالی وارد نیست. [\(4\)](#)

4. ولایت به معنای دوستی است !

اشاره

برخی «ولایت» را بر معنای دوستی حمل کرده اند. دکتر صاعدی می گوید:

ص: 387

- 1- رجوع شود به الغدیر / 344.
- 2- منهاج السنة / 324. وفي السيرة الحلبية / 338: وعلى تسليم أن المراد أنه أولى بالإمامية فالمراد في الأمل [الأجل ظ] لا في الحال قطعاً وإنما هو الإمام مع وجوده صلی الله علیه و آله
- 3- تحفه الثناعشرية 209.
- 4- پاسخ دیگری در این زمینه صفحه 418 خواهد آمد.

استدلال شیعه به این لفظ برخلافت علی علیه السلام یا برتری او بر ابوبکر و عمر استدلال باطلی است، معنای حديث آن است که هرگز مرا دوست دارد علی را دوست بدارد و ولایت ضد عداوت و دشمنی است. شافعی هم گفته: مراد از آن ولایت اسلامی [یعنی دوستی و یاری] است (که همه مسلمانان در این ولایت و محبت مشترک هستند).

ابن تیمیه هم با آن که تمایل دارد که این حدیث ثابت نیست ولی می گوید بر فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گفته باشد، مراد از آن ولایت خاصی نیست بلکه ولایت مشترکی است که بین همه مؤمنان وجود دارد - یعنی موالات بر ضد معادات - پس این رد بر ناصیبیان است. [\(1\)](#)

محدث دهلوی دنباله حدیث را قرینه برای این مطلب گرفته و می نویسد:

قوله: «اللهم وال من واله و عاد من عاداه».... دلیل صریح است که مقصود ایجاب دوستی او و تحذیر از دشمنی اوست... یعنی محبت علی [علیه السلام] فرض است مثل محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دشمنی او حرام است مثل دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و آله، و همین است مذهب اهل سنت. [\(2\)](#)

خلاصه مطلب آن که «مولی» به معنای دوست و مراد از «ولایت» در این حدیث

ص: 388

-
- 1- فضائل الصحابة للصادري 6 / 227 - 228 نگارنده گوید: ابن تیمیه می نویسد: فإن كان قاله فلم يرد به ولاية مختصاً بها، بل ولاية مشتركة و هي ولاية الإيمان التي للمؤمنين والموالاة ضد المعاداة. ولا ريب أنه يجب موالة المؤمنين على سواهم ففيه رد على النواصب. (مجموعۃ الفتاوی لابن تیمیة 4 / 417 - 418) و می گوید: فمعنى كون الله مولاهم و كون الرسول [صلی الله علیه و آله] ولیهم و مولاهم وكون علی [علیه السلام] مولاهم هی الموالاة التي هی ضد المعاداة، والمؤمنون يتولون الله و رسوله - الموالاة المضادة للمعاداة - وهذا حکم ثابت لكل مؤمن. (منهج السنۃ 7 / 322 - 323) البانی نیز در سلسلة الأحادیث الصحیحة 5 / 263 - 264 آن را تأیید کرده است. وقال في السیرة الحلبیة 3 / 338: فكما عليهم أن يحبّونی فكذلك ينبغي ان يحبّوا علیا [علیه السلام].
 - 2- تحفه الشاعریه 208 - 209.

اشکال

در این مطلب دو اشکال وجود دارد: اشکال اول: عبارت حدیث غدیر نمی تواند چنین معنایی داشته باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآلہ نفرمود: هر کس مولای من است مولای علی نیز هست تا گفته شود مراد از حدیث آن است که هر کس مرا دوست می دارد علی را دوست بدارد، بلکه فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست». محبت طبری می نویسد:

وقد حکی الھروی عن أبي العباس أن معنی الحديث من أحبني [و] يتولاني فليحب علياً وليتوله

قال الطبری: وفيه عندي بعده؛ إذ كان قياسه على هذا التقدير أن يقول: (من كان مولاً ف فهو مولى علی) ويكون المولى بمعنى الولي ضد العدو، فلما كان الإسناد في اللفظ على العكس من ذلك بعده هذا المعنى، ولو قال معناه: من كنت أتوّلاه وأحّبه فعلّي يتولاه ويحبّه كان أنساب للفظ الحديث. (2)

ھروی از ابوالعباس نقل کرده که معنای حدیث غدیر آن است که هر کس مرا دوست داشته و تولای مرا دارد باید علی را دوست داشته و تولای او را نیز داشته باشد [مراد او از تولا اظهار محبت است].

محبت طبری می گوید: من این معنای را بعید می دانم؛ زیرا براین فرض بایستی [جای مبتدا و خبر را عوض نموده] بفرماید: (هر کس مولای من است مولای علی نیز هست) و در این صورت استعمال «مولی» به

ص: 389

1- رجوع شود به کلماتی دیگر از اعیان عامه در دفتر سوم صفحه 1001 تحت عنوان: «حدیث غدیر از مهمترین شواهد».

2- الرياض النصرة / 1 227

معنای ولی، دوست، ضد عدو و دشمن صحیح بود، ولی نسبت در حدیث شریف بر عکس است لذا معنای مذکور بعید می نماید، آری؛ اگر می گفت: معنای حدیث آن است که: هر کسی را که من دوست دارم علی نیز دوست می دارد، مناسب تر بود.

اشکال دوم: با صرف نظر از اشکال گذشته چه نیازی به ذکر این مطلب بود؟! این که امری است مشترک بین همه مسلمانان!

مخالفان در پاسخ می گویند:

چون عده ای از صحابه با آن حضرت دشمنی کرده و سر ناسازگاری داشتند و از رفتارهای حضرت خوششان نمی آمد لذا پیامبر صلی الله علیه و آله مطلب را بدین گونه بیان فرمود. [\(1\)](#)

ابن کثیر در توجیه حدیث غدیر می نویسد:

علی [علیه السلام] لشکر یمن را از استفاده شتران صدقه منع نمود و حله ها (ولباس هایی) که (بی جهت) بین لشکریان تقسیم شده بود برگرداند لذا گفتنگو درباره او بسیار شد. البته علی [علیه السلام] در این رفتار معدور بود، ولی مطلب بین حاجیان شایع شده بود به همین جهت - البته خدا بهتر می داند [!] - پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حججه الوداع به مدینه، هنگامی که به غدیر خم رسید خطبه ای ایراد نمود و ساحت او را (از عیوب ها) منزه دانست و مرتبه بلند او را اعلام و مردم را از فضیلت او آگاه نمود تا آن چه در دل بسیاری از آنان بود زایل گردد. [\(2\)](#)

ص: 390

-
- 1- ابن مطلب در کتب مخالفین فراوان آمده است به عنوان نمونه رجوع شود به المغنی للقاضی عبد الجبار 2/ ق 153.
 - 2- البداية والنهاية 123/5 و مراجعه شود به البداية والنهاية 5/227، السیرة النبویة 4/414، تحفه اثنا عشریه 210.

فخر رازی احتمال دیگری ذکر کرده و گفته:

این سخن پس از فتح مکه ایراد شده، در آن زمان عده ای به اسلام گرویده بودند که نزدیکانشان به دست علی علیه السلام کشته شده بودند. امکان دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت دلسوزی این مطلب را فرموده باشد تا اگر آنان از علی علیه السلام کینه و تنفری داشته باشند زائل گردد. [\(1\)](#)

وجه سومی در کلام محدث دهلوی نیز برای آن تصور شده که:

وجه تخصیص حضرت مرتضی [علیه السلام] به این آن خواهد بود که آن حضرت [علیه السلام] را به وحی معلوم شد که در زمان امامت حضرت مرتضی [علیه السلام]، بغی و فساد خواهد شد و بعضی مردم انکار امامت او خواهند نمود. [\(2\)](#)

پاسخ

اولاً¹: با تأمل در کلام هرسه - ابن کثیر، فخر رازی و محدث دهلوی - روشن است که این اعتراف به دشمنی بی جا و عداوت عده ای از صحابه با امیر المؤمنین علیه السلام است، در حالی که همیشه آنان این مطلب را انکار می کنند و این تناقضی آشکار است به عنوان نمونه مقایسه کنید کلام گذشته فخر رازی را با آن چه حدود 50 صفحه قبل در همین کتاب گفته:

علی علیه السلام هر کسی را کشت یا اذیت نمود به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود چگونه ممکن است صحابه - با آن محبت فراوان و شدید به پیامبر صلی الله علیه و آله و با آن که می دانستند کار علی علیه السلام به دستور مستقیم آن حضرت بوده - باز از علی علیه السلام کینه به دل داشته باشند؟ [\(3\)](#)

ص: 391

1- نهاية العقول 4/ 498 - 499.

2- تحفه اثنا عشریه 209.

3- نهاية العقول 4/ 435

ثانیاً: ناچارند بپذیرند که دشمنی و عداوت آنان، دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا حضرت در ادامه فرمود: (اللَّهُمَّ وَالْمَنِ والَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَهُ).

ثالثاً: بر فرض تمام بودن این ادعا باید شخص فصیح و بليغی چون پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا تعبیر عامی برای دوستی عموم مؤمنان بکار برده سپس بفرمایند علی علیه السلام هم یکی از آنان است و باید او را دوست داشت نه این که بفرمایند: (اللَّهُ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ). یا: (إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَايَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوَّلَى بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ). یا: (الْسُّتُّ تَشَهَّدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُمْ [أُولِيُّ الْأَوْلَى]؟) که قرینه بر «اولی به تصرف است» و سپس بفرمایند: (فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهُذَا مَوْلَاهُ) !!!

رابعاً: برای مطلبی چنین، نیازی به تشریفات چنان نبود. (1)

5. ولایت به معنای نصرت و یاری است !

ابن حبان (متوفی 354) پیش از روایت: (مَنْ كُنْتُ وَلِيَّ فَعَلَّيْ وَلِيُّ) گفتند:

ذکر البيان بأن علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام] كان ناصر كل ما ناصره رسول الله صلی الله علیه و آله، يعني بيان آن که علی علیه السلام یاور هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پاورش باشد !

و قبل از نقل «وَلَى كُلُّ مُؤْمِنٍ بعدي» - در حدیث عمران بن حصین (2) - نیز گفتند:

ذکر البيان بأن علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام] ناصر لمن انتصر به من المسلمين بعد المصطفى صلی الله علیه و آله، يعني: بيان آن که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یاور هر

ص: 392

1- رجوع شود به صفحه 320، شماره 6

2- رجوع شود به صفحه 230، فضیلت شماره 4

مسلمانی است که از او یاری بخواهد. [\(1\)](#)

چنان که ملا حظه فرمودید ابن حبان در هر دو مورد «ولایت» را به نصرت و یاری معنا نمود بدون آن که تناسب آن را با فضای صدور روایت بسنجد!

6. «مولی» در حدیث غدیر به معنای اولی به پیروی است!

اشارة

ابن حجر مکی در نهایت پذیرفته است که «مولی» در حدیث غدیر به معنای «ولی» است اما گفته:

مراد از «مولی» اولی به امامت نیست بلکه مقصود اولی به پیروی و تقرّب است مانند آیه شریفه (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) [آل عمران (3): 68] سزاوارترین مردم به حضرت ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمایند.

پس از آن گفته هیچ دلیلی بر ردّ و انکار این احتمال نیست بلکه واقع مطلب همین است و ابوبکر و عمر هم از حدیث همین را فهمیدند که به علی علیه السلام گفتند: «مولای ما و مولای هر مرد وزن با ایمان شدی». [\(2\)](#)

پاسخ

چگونه ممکن است «ولایت» در سه جمله پشت سر هم، مفادش فرق کند؟!

«خدا مولای من است»،

«من ولی هر مؤمن هستم»،

«هر کس من ولی او باشم علی ولی اوست».

ص: 393

1- صحیح ابن حبان 15/372 - 375

2- الصواعق المحرقة 44، ورجوع شود به اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 168.

علاوه بر آن آیا لازمه پیروی همه مردان و زنان با ایمان از آن حضرت و تقریشان به آن، سرور چیزی جز پذیرفتن امامت ایشان است؟!

وبه بیان روشن، اگر مراد ابن حجر آن باشد که رهبری دینی مردم (و مرجعیت) با آن حضرت است، ولی خلافت و حکومت از آن برداشت نمی شود، در پاسخ او می گوییم مردم برای تعیین حاکم و خلیفه چه کنند؟!

چرا برای تعیین خلیفه در سقیفه و... با آن حضرت هیچ مشورتی نشد؟! بلکه در شورا - پس از عثمان - به زور - نظرشان را بر آن حضرت تحمیل کردند و گفتند: فلا تجعلن علی نفسك سبیلا یعنی خودت را در معرض خطر قرار نده! (1)

آیا این معنای اولی به پیروی و تقریب است؟!!

ص: 394

- ... وارسل إلى أمراء الأجناد، و كانوا وافوا تلك الحجة مع عمر فلما اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال: أما بعد؛ يا علي إنني قد نظرت في أمر الناس فلم أرهم يعدلون بعثمان؛ فلا تجعلن على نفسك سبیلا... فبایعه عبد الرحمن وبایعه الناس المهاجرون والأنصار وامراء الأجناد والمسلمون. (صحیح البخاری 123/8) گرچه بعضی خواسته اند این جمله را به گونه ای دیگر معنا کنند - مانند ابن حجر در فتح الباری 13/170 - ولی صدر وذیل قضیه که در صحیح بخاری نیامده ولی در منابع دیگر نقل شده برای مطلب کافی است: قال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: (لَيَسْ هَذَا أَوَّلَ يَوْمٍ ظَاهِرُتُمْ فِيهِ عَلَيْنَا فَصَبَرْ جَيْلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَنُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ)، وقال عليه السلام لعبد الرحمن بن عوف -: «والله ما وليت عثمان إلا لي رد الأمر إليك، والله كل يوم هو في شأن»، فقال عبد الرحمن: يا علي لا تجعل على نفسك سبیلا؛ فإني قد نظرت وشاورت الناس فإذا هم لا يعدلون بعثمان، فخرج على [عليه السلام] وهو يقول: «سبیلغ الكتاب أجله». (تاریخ الطبری 297/3 ورجوع شود به تاریخ المدینة لابن شبة 930/3) وفي شرح ابن أبي الحدید 194/1: فقال عبد الرحمن: لا تجعلن على نفسك سبیلا يا علي، يعني أمر عمر أبا طلحة أن يضرب عنق المخالف. وفي شرح ابن أبي الحدید 168/6 قال: يا علي، قد أبى الناس إلا على عثمان، فلا تجعلن على نفسك سبیلا، ثم قال: يا أبا طلحة، ما الذي أمرك به عمر؟ قال: أن أقتل من شق عصا الجماعة، فقال عبد الرحمن على: بایع إذن، وإن كنت متبعاً غير سبیل المؤمنین، وأنفذنا فيك ما أمرنا به.

آری؛ بدون شک همان کسی که به نص پیامبر صلی الله علیه و آله صلاحیت رهبری دینی آن ها دارد باید حاکم بر آنان باشد نه جُهَّال و نادانان و...⁽¹⁾

7. ممکن است مراد از «مولی» «أولی بالمحبة» یا «أولی بالتعظيم» باشد !

اشاره

محمد حَدَّثَنَا دَهْلُوِيُّ مَعْنَى نَوْيِسْدَ:

اگر «مولی» به معنای «أولی» هم باشد محتمل است «أولی بالمحبة» یا «بالتعظيم» باشد و لزومی ندارد که به معنای «أولی بالتصرف» باشد.⁽²⁾

پاسخ

در این مطلب چند اشکال وجود دارد:

اشکال اول:

آیا ممکن است «ولايت» در سه جمله متوالی مفادش فرق کند:

«خدا مولای من است»،

«من ولی هر مؤمن هستم»،

«هر کس من ولی او باشم علی ولی اوست».

اشکال دوم:

هنگامی که به مجموع قرائن قطعی معلوم شد «مولی» به معنای «أولی» است، آن قرائن تعیین می کند که اولی بالتصرف مراد است، و دلخواه کسی نیست که بخواهد مطابق میل خود آن را معنا کند.

ص: 395

1- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نظرة إلى الغدير 65 - 71، الغدير 1 / 344 - 340 / 1

2- تحفه اثنا عشریه 208

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام «اولی بالمحبة» یا «بالتعظیم» باشد، وظیفه دیگران چیست؟ آیا آن‌ها وظیفه خودشان را بجا آورده‌اند؟!

چرا برای تعیین خلیفه در سقیفه و... با آن حضرت هیچ مشورتی نشد؟! (۱)

آیا معنای محبت و تعظیم، هجوم به خانه او با هیزم و آتش، تهدید به آتش زدن خانه بیرون آوردن از خانه باشد و خشونت و اجراب بر

بیعت است؟ (۲)

آیا به راه انداختن جنگ‌های جمل و صفين و... محبت و تعظیم است؟!

ص: 396

۱- قال محمود أبو رية: اللهم إن العقل والمنطق ليقضيان بأن يكون على [عليه السلام] أول من يعهد إليه بهذا الأمر، وأعظم من يشارك فيه، وذلك بما أتيح له من صفات و مزايا لم تهياً لغيره من بين الصحابة جمِيعاً، فقد رbah النبي صلَى الله عليه وسلم على عينه، وعاش زماناً طويلاً تحت كفنه، وشهد الوحي من أول نزوله إلى يوم انقطاعه بحيث لم ينذر عنه آية من آياته !! فإذا لم يُدع إلى هذا الأمر الخطير فإلى أي شيء يُدعى؟ ! وإذا كانوا قد انتحروا معاذير ليسوغرعوا بها تخطيهم إياه في أمر خلافة أبي بكر فلم يسألوه عنها ولم يستشيروه فيها، فبأي شيء يعتذرون من عدم دعوته لأمر كتابة القرآن؟ فبماذا نعمل ذلك؟ وبماذا يحكم القاضى العادل فيه؟ حقاً إن الأمر لعجب، وما علينا إلا أن نقول كلمة لا نملك غيرها وهي: لك الله يا علي! ما أنصفك في شيء! (أضواء على السنة المحمدية 249)

۲- بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى عليّ [عليه السلام] حين قعد عن بيعته، وقال: ائتنى به بأعنف العنف! (أنساب الأشرف: 587/1) (چاپ دار المعارف مصر 2/269 چاپ دار الفکر). أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ [عليه السلام] وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين، فقال: والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعة... فانطلق إليهم عمر فجاء بهما - يعني بعلی عليه السلام والزبیر - تعباً، وقال: لتبايعان وأنتما طائعان أو لتبايعان وأنتما کارهان (تاریخ الطبری: 443/2 - 444 برای اطلاع بیشتر از کیفیت ماجرا و منابع آن رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام)

اشاره

مولوی در بیان حدیث غدیر دست به تأویلی زده که آن را از معنای حقیقی و واقعی اش برگردانده و در حقیقت آن را تحریف معنوی نموده است. او با تکیه بر این که «مولی» به معنای «مُعْتِق» و آزادکننده برداشتن نیز آمده می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام انسان‌ها را به ایمان هدایت نموده و از قید و بند ریخت و بندگی آزاد می‌کنند و معنای حدیث غدیر آن است که هر کس من باعث آزادی او از قیود بندگی هستم علیه السلام نیز آزادکننده اوست. اشعار او را بنگرید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی «مولی» نهاد

کیست مولی آن که آزادت کند *** بند ریخت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوّت هادی است *** مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید [\(1\)](#)

و قریب به این مطلب را محب طبری نیز با بیانی دیگر ذکر نموده است. [\(2\)](#)

اشکال

این مطلب صحیح است که گاهی آیات قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام گذشته از معنای ظاهری آن دارای بطون و اسراری است اما کلام در آن است که: اولاً: هر کسی نمی‌تواند از پیش خود برای ظواهر کتاب و سنت، تأویل تراشی نماید.

ص: 397

1- مثنوی دفتر ششم 1122 - 1123 بیت های شماره 4538 - 4542 .

2- فانه قال: لَمْ يَجُوزْ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِالْمَوْلِيِّ: الْمَنْعُمُ اسْتِعْرَارًا مِّنْ مَوْلَى الْعَقْ... وَيَكُونُ التَّقْدِيرُ: مِنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْهُدَايَةِ عَلَى يَدِ نَبِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ حَتَّى اتَّصَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَنَّهُ مَوْلَاهُ فَقَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَيْضًا بِاسْتِقَامَةِ أَمْرِ دِينِهِ وَأَمَانَهِ مِنْ أَعْدَاءِ الدِّينِ وَخَذْلَانَهُمْ وَقُوَّةِ الْإِسْلَامِ وَإِشَادَةِ دِعَائِمِهِ عَلَى يَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]... بِأَنَّهُ مَوْلَى لَهُ أَيْضًا. (الرِّياضُ النَّصْرَةُ 1 / 1) (227)

ثانیاً: اگر تأویلی با دلیل معتبر به ما رسیده باشد به معنای کنار گذاشتن ظاهر آیه و روایت نیست، بلکه باید به ظاهر و باطن آن اعتقاد داشت و عمل نمود.

اشکال بر مولوی آن است که گرچه این مطلب فی نفسه صحیح است که پیامبران و جانشینان آنان علیهم السلام بشر را به آزادی حقیقی می‌رسانند، ولی ادعای این که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام بیان آن بوده اند نیازمند به دلیل است.

و بر فرض که چنین تأویلی به ما رسیده بود - مانند تأویل «ایمان و صلاة» به «ولايت اهل بيت علیهم السلام» یا «کفر و فسق و عصيان» به «[ولايت] دشمنان آنان» - این که با تکیه بر باطن و تأویل، از معنای ظاهری آن دست برداشته ولايت و خلافت بالفصل آن حضرت نادیده گرفته شود قطعاً غلط است.

بلکه بنابر روایتی، امیر المؤمنین علیه السلام با استناد به روایت: «الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» و این که پیامبر صلی الله علیه و آله باعث آزادی مردم از آتش گردید و ضمیمه نمودن آن به حدیث غدیر، بر خلافت و ولايت خویش احتجاج فرمود. [\(1\)](#)

پاسخی مشترک برای همه موارد گذشته در دلالت حدیث غدیر

برخی از اهل تسنن به حقیقت اعتراف نموده اند مناوی (متوفی 1031) در شرح حدیث: «علی بن ابی طالب مولی من کنت مولاه» می‌نویسد: حرالی گوید: «مولی» ولی و سرپرستی است که ولايت و سرپرستی او لازم است و همیشه به آن قیام نماید نسبت به کسی که عهده دار امورش شود و کارش را مستند به او نماید در مواردی که خودش توانایی آن را ندارد. [\(2\)](#)

ص: 398

1- رجوع شود به *كشف المحتجه* 178، بحار الانوار 30 / 13 - 14.

2- قال الحرالي: والمولى هو الولي اللازم الولاية، القائم بها، الدائم عليها لمن تولاها بإسناد أمره إليه فيما هو ليس بمستطاع له. (فيض القدير) (472 / 4)

ملاحظه فرمودید که جمله اخیر مؤید مدعای شیعه است [\(1\)](#) یعنی مؤمن با وجود فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ولی - یعنی سرپرستی که ولایت و سرپرستی او به فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است - خودش توانایی هیچ امری را ندارد.

در برخی از روایات معتبر دیگر نیز تعبیر «وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» [\(2\)](#) بود و صالحی شامی اعتراف کرده که مراد آن است که زعامت شما را به عهده خواهد گرفت. [\(3\)](#)

و عبد الرحمن بن ابی لیلی در ضمن روایت مفصلی از پدرش نقل می کند که: وقال صلی الله علیه و آله له: (أَنْتَ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، وَلَيَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي). [\(4\)](#)

گذشته از آن، در روایات غدیر به سند معتبر لفظ «ولی» به معنای جانشین و عهده دار ادای امور از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله استعمال شده، چنان که در روایت معتبر شماره 198 گذشت:

عن عائشة بنت سعد بنت سمعت أباها يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول - يوم - الجحفة، وأخذ ييد على [عليه السلام] - فخطب، ثم قال: «أيها الناس إنني وليكم قالوا: صدقت، فرفع يد على [عليه السلام]، فقال: هذا ولیي، والمؤدّي عنّي، وإن الله موالی من والاه، ومعادي من عاداه». قال ابن كثير: قال شیخنا الذہبی: وهذا حديث حسن غریب. [\(5\)](#)

نسائی [\(6\)](#) و ابن ابی عاصم نیز این روایت را نقل کرده اند. [\(7\)](#)

ص: 399

1- با استناد به: «الست أولى بكم من أنفسكم يا ان الله و رسوله أولى بكم من أنفسكم» و....

2- رجوع شود به صفحه 230 فضیلت شماره 4 و صفحه 270 - 271 روایت شماره 148 و دفتر چهارم، صفحه 1533، روایت شماره 1013.

3- قال في سبل الهدى والرشاد 6 / 237 - 238: «وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي»: أي يلي أمركم.

4- المناقب للخوارزمي 61 - 63 ورجوع شود به ينابيع المودة 1 / 403 - 406 و 30 / 278 - 279 .

5- صفحه 314 - 315 به نقل از البداية والنهاية 5 / 231 - 232 و... گذشت.

6- خصائص أمير المؤمنين 47 - 48، 101، السنن الكبرى للنسائي 5 / 107، 134.

7- كتاب السنة 551

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعتراف گرفتن از مردم به زعامت خود، فرمود: «هذا ولیّ» یعنی او جانشین من است (و زعامت شما را به عهده خواهد گرفت) و بويژه با افزومن «والمؤذی عنی» فهماند که امیرالمؤمنین علیه السلام عهده دار ادای هر امری از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد گردید.

وروى الطبراني عن عبد الله - يعني ابن مسعود - قال: رأيت النبي صلی الله علیه و آله أخذ [آخذًا] ييد علي [علیه السلام]، وهو يقول: «هذا ولیّ، وأنا ولیّ...». (1)

«ولیّ پیامبر صلی الله علیه و آله» در این دور روایت به همان معنایی است که در کلام عمر استعمال شده که در صحیح مسلم آمده است:

(...) فَلَمَّا تُوفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٌ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا، تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ أَبْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «مَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَإِنْ رَأَشِدٌ تَابَعَ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوفِيَ أَبُو بَكْرٌ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَايِّ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَصَادِقٌ بَإِنْ رَأَشِدٌ....) (2)

خلاصه آن که عمر به امیر مؤمنان علیه السلام و عباس - عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پس از پیامبر [صلی الله علیه و آله] ابوبکر خود را ولی و جانشین حضرت می دانست شما نزد او آمده یکی میراث برادرزاده اش را مطالبه می کرد و دیگری میراث همسرش را از ناحیه پدر ابوبکر گفت: پیامبر [صلی الله علیه و آله]

ص: 400

1- المعجم الأوسط / 2, 92، 345، مجمع الزوائد / 9, 108، شرح ابن أبي الحميد / 4, 107.

2- صحيح مسلم / 5, 151 - 152 و مراجعه شود به کنز العمال / 7, 242، سبل المهدی والرشاد / 12, 371، تاريخ الإسلام للذهبي / 3, 26، فتح الباري / 6, 144.

فرموده: ما چیزی به ارث نمی گذاریم آن چه از ما باقی بماند صدقه است... اما شما ابوبکر را دروغ گو، گنهکار، نیرنگ باز و خائن دانستید.... پس از ابوبکر من ولی و جانشین پیامبر [صلی الله علیه و آله] و ابوبکر شدم، شما مرا نیز دروغگو، گنهکار، نیرنگ باز و خائن دانستید.... .

«ولیٰ پیامبر صلی الله علیه و آله» در کلام عمر دقیقاً به معنای جانشینی آن حضرت و عهده دار شدن ادای امور از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای دیگری نمی تواند داشته باشد! و پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات غدیر این لفظ را به همین معنا استعمال فرمود⁽¹⁾ و در روایت شماره 378 نیز خواهد آمد که حضرت خطاب به بستگانش فرمود: (وَ مَنْ يُؤَاخِينِي [منکم] وَيِّ وَازِرُنِي وَيَكُونُ⁽²⁾ ولیٰ وَ وَصِيٰ بَعْدِي، وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ يَقْضِي دِينِي)?

9. تحریف معنای (الْأَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ) !

اشاره

پیش از این گذشت که عده ای از متکلمین اهل خلاف، صدر حدیث غدیر - یعنی بخش: (أَلَسْتُ أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟)؟ - را انکار نموده اند، ولی گفتیم که این بخش با استناد صحیح فراوان نقل شده است. ⁽³⁾ محدث دهلوی معنای این عبارت را تحریف نموده و می نویسد:

در این جا هم مراد همین است که: أَلَسْتُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فِي الْمُحِبَّةِ؟ بلکه «أولی» در این جا مشتق از ولایت است که به معنای محبت است. یعنی: أَلَسْتُ أَحَبَّ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟... و این لفظ پیغمبر صلی الله علیه و آله... مأخوذه از آیات قرآنی است... که معنای اولی

صف: 401

1- رجوع شود به صفحه 316.

2- شواهد التنزيل 1/ 543 - 548 تفسیر الشعلبی 1827 و مراجعه شود به نظم درر السمطین 83.

3- رجوع شود به صفحه 364 پاورقی 1

بالتصرف در آن جا اصلاً مناسب ندارد، وهو قوله تعالى: (الَّذِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَرْوَاجُهُ أَمَاهَا تُهُمْ وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أُولَى بِعِصْمٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) [الأحزاب] (33) [6] ... و معنای اولی بالتصرف اصلاً در این مقصود دخلي ندارد. (1)

اشکال

این که درباره آیه شریفه گذشته گفته: (معنای اولی بالتصرف در آن جا اصلاً مناسب ندارد) ادعایی بی جا بلکه مصادره به مطلوب است.

اقوال برخی از مفسرین اهل تسنن در شرح و تفسیر این آیه نقل می شود تا حقیقت روشن گردد:

* أَحَقُّ بِالْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ أَنفُسِهِمْ أَن يَحْكُمُ فِيهِمْ بِمَا يَشَاءُ مِنْ حَكْمٍ فَيَجُوزُ ذَلِكُ عَلَيْهِمْ. (2)

* وحقيقة معنی الآية... أن النبي صلی الله عليه وآلہ إذا أمر بشيء أو نهى عنه، ثم خالفته النفس: كان أمر النبي صلی الله عليه وآلہ ونهیه اولی بالاتباع من الناس. (3)

* إن النبي صلی الله عليه وآلہ أحق أن يحكم في الإنسان بما لا يحكم به في نفسه لوجوب طاعته لأنها مقرونة بطاعة الله تعالى (4)

* من لم ير نفسه في ملك الرسول صلی الله عليه وآلہ لم ير ولاية الرسول صلی الله عليه وآلہ في جميع الأحوال

ص: 402

1- تحفه اثنا عشریه 209 ورجوع شود به تفسیر الالوسي 6/196، شگفت آن که آلوسی که در این گونه موارد، مطالب تحفه اثنا عشریه را ترجمه و در تفسیر ذکر می کند! - از تناقضی آن با آن چه خودش در تفسیر آیه - تفسیر الالوسي 21/151 - گفته غفلت یا تغافل نموده است !

2- جامع البيان للطبری 21/146 - 147 ورجوع شود به 17/22

3- معانی القرآن للنحاس 5/324

4- أحكام القرآن للجصاص 3/464 - 465.

ولا يذوق حلاوة سنته بحال؛ لأن النبي صلى الله عليه وآله هو الأولى بالخلق من أنفسهم وأموالهم. [\(1\)](#)

* إذا دعاهم النبي صلى الله عليه وآله إلى شيء ودعتهم أنفسهم إلى شيء كانت طاعة النبي صلى الله عليه وآله أولى. [\(2\)](#)

* إن الرسول [صلى الله عليه وآله] إذا دعاه إلى شيء ونفسه دعته إلى شيء فيتبع الرسول [صلى الله عليه وآله] ولا يتبع النفس. [\(3\)](#)

* يعني... في تفؤذ حكمه فيهم ووجوب طاعته عليهم.

وقال ابن عباس وعطاء: يعني إذا دعاهم النبي صلى الله عليه وآله ودعتهم أنفسهم إلى شيء كانت طاعة النبي صلى الله عليه وآله أولى بهم من أنفسهم

قال ابن زيد: النبي صلى الله عليه وآله أولى بالمؤمنين من أنفسهم فيما قضى فيهم كما أنت أولى بعبداً فيما قضيت عليه [\(4\)](#)

* أي أحقّ بهم في كل شيء من أمور الدين والدنيا، وحكمه أنفذ عليهم من حكمها، فعليهم أن ينزلوها دونه و يجعلوها فداءه. [\(5\)](#)

* ويلزمه أن يمثل أوامره أحبت نفسه ذلك أو كرهت. [\(6\)](#)

* أي: أحق، فله أن يحكم فيهم بما يشاء. [\(7\)](#)

* في الأمور كلّها فإنه لا يأمرهم ولا يرضى منهم إلا بما فيه صلاحهم ونجاحهم

ص: 403

1- تفسير السلمي /2 141

2- تفسير الواحدي النيسابوري /2 858

3- تفسير السمعاني /4 259

4- تفسير البغوي /3 507 ورجوع شود به جامع البيان 21/146 - 147 ، تفسير الشعلبي 8/8

5- تفسير النسفي /3 297

6- المحرر الوجيز لابن عطية الأندلسي /4 370

7- زاد المسير لابن الجوزي /6 182.

* قد علم الله تعالى شفقة رسوله صلى الله عليه وآله على أمهه ونصحه لهم فجعله أولى بهم من أنفسهم، وحكمه فيهم كان مقدماً على اختيارهم لأنفسهم، كما قال تعالى: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَحِدُّوْا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً) [النساء (4): 65]. (2)

وقوله تعالى: (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولُ اللَّهِ) [الحجرات (49): 7] أي اعلموا أن بين أظهركم رسول الله [صلى الله عليه وآله] فعظموه وقروه وتأدبوا معه وانقادوا لأمره؛ فإنه أعلم بمصالحكم وأشفق عليكم منكم، ورأيه فيكم أتم من رأيكم لأنفسكم، كما قال تبارك وتعالى: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) [الأحزاب (33): 6]. (3)

* أي في كل امر من أمور الدين والدنيا، كما يشهد به الإطلاق. (4)

* أي هو أحق بهم في كل أمور الدين والدنيا، وأولى بهم من أنفسهم فضلاً عن أن يكون أولى بهم من غيرهم، فيجب عليهم أن يؤثروه بما أراده من أموالهم، وإن كانوا محتاجين إليها، ويجب عليهم أن يحبّوه زيادة على حبّهم أنفسهم، ويجب عليهم أن يقدموا حكمه عليهم على حكمهم لأنفسهم. وبالجملة فإذا دعاهم النبي صلى الله عليه وآله لشيء ودعتهم أنفسهم إلى غيره وجب عليهم أن يقدموا ما دعاهم إليه و يؤخّروا ما دعتهم أنفسهم إليه، ويجب عليهم أن يطعوه فوق طاعتهم لأنفسهم، ويقدموا طاعته على ما تميل إليه أنفسهم وتطلبه خواطرهم. (5)

ص: 404

1- تفسير البيضاوي 4/364 (چاپ دیگر 225/4).

2- تفسير ابن كثير 3/476.

3- تفسير ابن كثير 4/225.

4- تفسير أبي السعود 7/91.

5- فتح القدير 4/261.

* فإنه صلى الله عليه و آله و لا يأمرهم ولا يرضى منهم إلا بما فيه صلاحهم ونجاحهم بخلاف النفس ... وأطلقت الأولوية ليفيد الكلام أولويته صلى الله عليه و آله في جميع الأمور. (1)

* فالرسول [صلى الله عليه و آله] أولى بالمؤمن من نفسه... فلذلك وجب عليهم إذا تعارض مراد النفس أو مراد أحد من الناس مع مراد الرسول أن يقدم مراد الرسول، وأن لا يعارض قول الرسول بقول أحد كاتنا من كان، وأن يفدوه بأنفسهم وأموالهم وأولادهم، ويقدموا محبتهم على الخلق كلهم، وألا يقولوا حتى يقول، ولا يتقدموا بين يديه. (2)

* ثم يَبْيَّن - سبحانه - بعد ذلك بعض الأحكام التشريعية الأخرى، كوجوب طاعة الرسول صلى الله عليه و آله طاعة تفوق طاعتهم لأنفسهم. (3)

* أى: النبي صلى الله عليه و آله أحق بالمؤمنين بهم من أنفسهم وأولى في المحبة والطاعة، فإذا ما دعاهم إلى أمر ودعتمهم أنفسهم إلى خلافه وجب أن يؤثروا ما دعاهم إليه، على ما تدعوه إليه أنفسهم. (4)

دهلوی پس از بیان گذشته پا را فراتر نهاده و می گوید:

اگر بالفرض صدر حديث را به معنای اولی بالتصريف گردانیم نیز حمل «مولی» بر اولی بالتصريف مناسبت ندارد؛ زیرا در آن صورت این عبارت برای تنبیه مخاطبین است تا به کمال توجه و اصلاح تلقی کلام آینده نمایند و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند. (5)

اشکال

ص: 405

-
- 1- تفسير الآلوسي 21/151.
 - 2- تيسير الكريم الرحمن في كلام المنان للسعدي 659
 - 3- التفسير الوسيط للطنطاوي 11/163
 - 4- التفسير الوسيط للطنطاوي 11/175
 - 5- تحفة الثناعشرية 210 ورجوع شود به تفسير الآلوسي 6/196.

اولاً: چنان که پیش از این گفته شد: چگونه ممکن است «ولایت» در سه جمله پشت سر هم، مفادش فرق کند؟! «خدا مولای من است»، «من ولی هر مؤمن هستم»، «هر کس من ولی او باشم علی ولی اوست»

ثانیاً: در روایات صحیحه اهل تسنن، مطلب با «فاء» تقریع بیان و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله متفرق شده است که به روشنی دلالت بر مدعای شیعه دارد. [\(1\)](#)

10. توجیه: «اللهم وال من وعاد من عاده» وادعای اجتهاد برای صحابه

اشارة

دکتر صاعدی می گوید

«اللهم وال من وعاده...» دعای پیامبر صلی الله علیه و آله است برای کسانی که تولای صحیح و سالم از زیاده روی نسبت به علی داشته باشند... و به ضمیمه «من کنت مولا...» دلالت بر جایگاه عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام و (هم چنین) بقیه صحابه و تابعین دارد [!!]...

اشکال

تولای شیعه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً صحیح و بدون زیاده روی است. [\(2\)](#) ولی آیا ممکن است دقیقاً تعیین شود که کجا عبارت حدیث دلالت بر جایگاه عظیم بقیه صحابه و تابعین دارد!! دیگران مشمول «عاد من عاده» «واخذل من خذله» بودند مگر آن عده قلیل که بر ولایت و نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت قدم ماندند، مانند سلمان، ابوذر، مقداد و عمار که البته دعای پیامبر صلی الله علیه و آله «اللهم وال

ص: 406

1- به عنوان نمونه رجوع شود به روایات شماره 131، 134، 141، 146، 156، 158، 161، 183.

2- برای تبیین بیشتر رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1385

من والا، وانصر من نصره» شامل حالشان شده است صاعدي ادامه می دهد:

«وعاد من عاداه» نفرین به کسانی است که با علی دشمنی ورزیده و تولای او را نداشته باشند و این حمل می شود بر کسی که مجوز شرعی برای دشمنی اش نداشته باشد و به جهت هواي نفساني يا تعصب مذهبی و يا بدون اجتهاد و تأویل با ایشان دشمنی کند.

پاسخ

اولاًً: اين سخن هيچ وجهي ندارد. آيا ممکن است مجوزی برای مخالفت، دشمنی و جنگ با خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد؟!

آيا به بهانه اجتهاد و تأویل می توان کار چنین کسانی را توجیه نمود؟!

روایات معتبر دلالت دارد که:

حق با علی علیه السلام است،

قرآن با علی علیه السلام است،

مبازات علی علیه السلام بر تأویل قرآن است:

جدایی از علی علیه السلام جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله،

نافرمانی علی علیه السلام نافرمانی خداست،

دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله،

و جنگ با علی علیه السلام و خاندانش جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

صاعدي می گويد: اگر کسی در مسأله ای از مسائل شرعی با علی علیه السلام مخالفت کند یا به قول شیخین - ابوبکر و عمر - اخذ نماید، این دشمنی با علی نیست بلکه این داخل در موالات خیرخواهی، یاری حق، رجوع به کتاب و سنت است، یا تمسک به قول کسی که در

ص: 407

1- رجوع شود به فضیلت های شماره 2, 3, 23, 24, 25, 28, 32.

علم و فقاہت از علی علیه السلام بالاتر بوده [!!] بدون شک اگر برای خود علی علیه السلام هم این مطلب معلوم می شد با آن مخالفت نمی کرد (و آن را می پذیرفت)... زیرا پیروی از حق و حقیقت برای همه لازم است.

با توجه به روایات معتبر اهل تسنن، کمال بی شرمی است که خیال شود کسی برای مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام مجوز شرعی دارد و العیاذ بالله آن را موالات خیرخواهی یاری حق و رجوع به کتاب و سنت بداند. این جز تعصب بی جا و کورکورانه هیچ توجیهی ندارد! دلائل فراوان از جمله روایات: «حق با علی علیه السلام است»، «قرآن با علی علیه السلام است»، حدیث ثقلین، «من شهر علم و دانش و علی دروازه آن» و... برای قضاؤت اهل انصاف کافی است.

چگونه صاعده ب خود اجازه داده که بگوید: کسی در علم و فقاہت از علی علیه السلام بالاتر بوده؟! آن هم کسانی که بارها اعتراف به عجز، جهل، قصور و تقصیر خویش نموده بلکه زنان پرده نشین را از خود داناتر دانسته اند و پناه به خدا می برندند از آن که مشکلی برایشان پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن حضور نداشته باشد. مگر عمر بارها نگفته: اگر علی نبود من هلاک شده بودم بودم. [\(1\)](#)

در آینده به نقل از اهل تسنن خواهد آمد که هیچ یک از صحابه چنین ادعایی نداشت که هر کس هر چه می خواهد از من بپرسد جز علی علیه السلام. [\(2\)](#)

و ابن عباس گوید: اگر مطلبی از علی علیه السلام ثابت شود ما جز آن را نمی پذیریم. [\(3\)](#) ابن کثیر متخصص هم اعتبار این روایت را پذیرفته که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از هر آیه قرآن و هر یک از سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله از من بپرسید، پاسخ می دهم. [\(4\)](#)

ص: 408

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 697 - 701 و تشیید المطاعن / 3 - 287 - 402 و 5 / 21 - 342.

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 676 - 677، روایات شماره 467، 468، 469.

3- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 688 - 689 بلکه مجموع شواهد داشن امیر مؤمنان علیه السلام.

4- تفسیر ابن کثیر / 4 / 248، التفسیر الوسيط لطنطاوی / 14 / 10 فتح الملک العلی 76.

پس چگونه می شود گفت: اگر برای خود علی علیه السلام هم این مطلب معلوم می شد با آن مخالفت نمی کرد؟! امکان ندارد که آن حضرت حکم خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآلہ را نداند یا بر خلاف آن رفتار یا حکمی داشته باشد.

آیا این همه دلائل محکم و غیر قابل خدشه را ندیده اند؟!

آری دیده اند.... (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) [النمل (27): 14] !!

صاعدی در آخر می نویسد:

آن چه گذشتگان (اهل تسنن) بدان معتقدند آن است که جنگ و دشمنی بین علی و صحابه به جهت اجتهاد و تأویل بوده نه هوی و هوس و طمع (ریاست) و دوری از حق پس به اجتهادشان مأجورند گرچه خطاکار باشند و خطایشان بخسیده شده اگر آنان می دانستند حق با علی علیه السلام است با اونمی جنگیدند. [\(1\)](#)

پاسخ

1. از آن چه گذشت روشن شد که اجتهاد و تأویل در مخالفت دشمنی و جنگ با خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه وآلہ مردود است. اگر برای ابولهب و ابوجهل و امثالشان اجتهاد و پاداشی تصور شود برای مخالفان علی علیه السلام هم خواهد بود!
2. شواهد فراوان دلالت دارد که داعی آن ها طمع ریاست، هوای نفس و... بوده و در مخالفت با علی علیه السلام بر طبق امیال نفسانی و... رفتار نمودند. [\(2\)](#)

ص: 409

-
- 1- فضائل الصحابة للصاعدي 6 / 363 - 364
 - 2- به عنوان نمونه رجوع شود به آخر خطبه شقشقیه - خطبه 190 نهج البلاغة - که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. (شرح ابن أبي الحدید 200، مصادر نهج البلاغة و اسانیده 1 / 327)

3. دلائل معتبر دلالت دارد که آن‌ها می‌دانستند که حق با عالی‌علیه السلام است، (۱) ولکن المُلْك عَقِيمٌ!

استفاده مطلب از بیان البانی

البانی متعصب روایت: «قاتل عمار و سالبه فی النار» (۲) را صحیح دانسته و پس از آن می‌نویسد: ابن حجر عسقلانی گفته:

گمان نیک به صحابه آن است که جنگ هایی که بین آنان واقع شده از باب تأویل و اجتهاد بوده حتی اگر خطا هم کرده باشند از یک پاداش بی نصیب نخواهند بود. این امری است که در حق عموم مردم ثابت است پس در مورد صحابه به طریق اولی ثابت خواهد بود.

البانی بر عسقلانی اشکال کرده که:

ص: 410

1- برای نمونه رجوع شود به داستان احنف بن قبس و عایشه و طلحه وزیر که - در پاورقی صفحه 201، روایت معتبر شماره 103 - از تاریخ الطبری 3/511 وفتح الباری 13/29 گذشت.

2- روایت به دو لفظ مشابه نقل شده است: «قاتل عمار و سالبه فی النار» رجوع شود به الأحاداد والمثاني 2/102، المستدرک 3/387 تاریخ مدینة دمشق 43/426، 474، سیر اعلام النبلاء 1/426 و 2/544، تاریخ الإسلام 3/582، الإصابة 7/259، بغية الطلب 10/4548، مجمع الزوائد 7/244، الجامع الصغیر 2/233 (و حکم به صحت آن نموده) کفاية الطالب اللییب للسیوطی 2/141، کنز العمال 11/721، فیض القدیر 4/613. «قاتلہ و سالبہ فی النار» رجوع شود به مستند أحمد 4/198، مجمع الزوائد 7/244 (قال الهیتمی: رواه أحمد، ورجال أحمد ثقات)، المعجم الأوسط 9/103، مجمع الزوائد 9/297 (قال الهیتمی: رواه الطبرانی وقد صرّح لیث بالتحديث، ورجاله رجال الصحيح)، الطبقات الکبری لابن سعد 3/261، تاریخ بغداد 2/411، تاریخ مدینة دمشق 43/402، 435، سیر اعلام النبلاء 1/425 - 426، الإصابة 7/259، أنساب الأشراف 1/315 و 2/173، البداية والنهاية 7/298، کنز العمال 11/473، 532 و 725 - 724.

این قانون حق است ولی تطبیق آن بر همه صحابه مشکل است؛ چگونه می شود که با وجود دلیل معتبر بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «قاتل عمار جهنمی است» باز بگوییم: ابوغادیه که عمار را کشت از یک پاداش بهره مند می گردد و مجتهد مأجور است چون اجتهادش منتهی به قتل عمار گردید؟! صحیح آن است که بگوییم این قاعده - که مجتهد اگر خطأ هم کند یک پاداش دارد - صحیح است مگر در جایی که دلیل قاطع برخلاف آن قائم شود. و این نظریه بهتر از آن است که حدیث صحیح را به جهت قاعده رد و انکار نماییم. [\(1\)](#)

نگارنده گوید: با صرف نظر از بطلان این قاعده و گذشته از آن که حُسن ظن به همه صحابه روا نیست، مطلبی که البانی گفته در پاسخ صاعدی و امثال او کافی است.

به این بیان که: هنگامی که دلیل قطعی یقینی و مسلم دلالت کند که جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است و همچنین بغضن، کینه، دشمنی، سبّ و ناسزا گفتن به آن حضرت؛ چگونه اجتهاد و پاداش برای آن متصور است؟!

آری؛ کسانی که در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفتند قطعاً مشمول سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که فرمود: (لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ۖ كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ). [\(2\)](#)

بازنگری اجتهاد مخالفان اهل بیت علیهم السلام

* بازنگری اجتهاد مخالفان اهل بیت علیهم السلام [\(3\)](#)

گرچه مخالفان چنین اظهار می کنند که به عموم صحابه احترام می گذارند و

ص: 411

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة 5/18 - 20 ورجوع شود به الاصابة 7/260.

2- ان شاء الله منابع آن دفتر سوم صفحه 1201 خواهد آمد.

3- در همین زمینه رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1187: «مدال اجتهاد».

فعل و قولشان را حجت می دانند و هر کس با آن ها دشمنی کند از او بیزار هستند و... ولی واقع مطلب آن است که برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بیویه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین ارزش و احترامی قائل نیستند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بالفاصله شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را خُرد کردند و بنابر روایات فراوان آن حضرت را به زور مجبور کردند که با ابوبکر بیعت نماید و تمام فضائل و حرمتش را نادیده گرفتند. این بی احترامی تا شورای شش نفره عمر و بیعت با عثمان و پس از آن ادامه داشت و حتی پس از خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام با جبهه گیری در برابر آن حضرت و مبارزه علیه باز سرنهان خویش را آشکار کردند.

کسانی که آن روز نبودند تا با حضرت بجنگند، امروز با دفاع از کسانی که در جبهه مخالف آن حضرت بوده اند و تبرئه آنان و اجتهاد دانستن رفتارشان، نهان خویش را آشکار می کنند که (تَسَابَّهُتْ فُلُوْبُهُمْ) [البقرة (2): 118] و «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» [\(1\)](#) «وَلَا يُحِبُّ رَجُلًا إِلَّا حَسْرًا مَعْهُمْ» [\(2\)](#).

11. ادعای ابهام (کلام پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت روشن بر مدعای شیعه ندارد)

اشاره

محب طبری (متوفی 694) می گوید:

خلافت امر مهم دینی است و در مثل آن نمی شود به الفاظ و عباراتی که دارای معانی متعدد است اکتفا نمود بلکه باید کلام ظهور یا صراحة در مراد داشته باشد. [\(3\)](#)

ص: 412

1- صحيح البخاري 7-112 / 113، صحيح مسلم 8/43

2- المعجم الصغير للطبراني 2/41، المعجم الأوسط للطبراني 6/293، مجمع الزوائد 10/280. به تعابیر دیگر نیز آمده مانند: «من أَحَبَّ قَوْمًا حَشَرَ اللَّهُ فِي زُمْرَتِهِمْ». (كتنز العمال 9/10) و «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِّرَ مَعَهُمْ». (المستدرك 3/18)

3- الرياض النضرة 1/228.

ابن تیمیه در این زمینه می نویسد:

یا اصلاً پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را بر زبان جاری نفرموده که دیگر جای هیچ حرفی نیست؛ یا آن که فرموده ولی مرادش از آن خلافت نبوده؛ زیرا در آن الفاظ چیزی که دلالت بر خلافت نماید وجود ندارد و چنین امر مهمی باید به صورت روشن بیان شود. (۱)

او در ادامه می نویسد: لو أَرِيدُ هَذَا الْمَعْنَى لِقَالَ: (مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيِّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ) وَهَذَا لَمْ يُقْلِهِ، وَلَمْ يَنْقُلْهُ أَحَدٌ، وَمَعْنَاهُ باطل. اگر مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث غدیر جانشینی علی [علیه السلام] بود بایستی می فرمود: (هرکس که من از خودش به او سزاوارترم علی نیز از خودش به او سزاوارتر است) و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین مطلبی نفرموده و هیچ کس چنین چیزی از آن حضرت نقل نکرده بلکه این معنا باطل است؛ زیرا در آن زمان با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، علی [علیه السلام] خلیفه نبوده است تا به مردم از خودشان سزاوارتر باشد. (۲)

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی (متوفی 458) می نویسد:

اگر مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث غدیر، حکومت و فرمانروایی بود - به مقتضای خیرخواهی اش - به صورت روشن آن را بیان نموده و می فرمود: ای مردم او پس از من سرپرست شما و عهده دار امور شماست، به سخن او گوش فرادهید و از او فرمانبرداری نمایید. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله علی را سرپرست مردم و جانشین خود قرار داده و علی فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار گذاشته باشد، او اولین کسی است که مخالفت امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نموده است. (۳)

ص: 413

1- منهاج السنة / 7 . 321

2- منهاج السنة / 7 . 324

3- قال: لو يعني بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله الإمارة والسلطان لأفضل لهم بذلك فإن رسول الله صلی الله علیه و آله كان أنصح للMuslimين فقال: يا أيها الناس هذاولي أمركم والقائم عليكم من بعدي، فاسمعوا له وأطاعوا. والله لئن كان الله ورسوله اختار علياً [عليه السلام] لهذا الأمر وجعله القائم به للMuslimين من بعده، ثم ترك علي [عليه السلام] ما أمر الله ورسوله لكان علي [عليه السلام] أول من ترك أمر الله ورسوله. (الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد 346)

با مراجعه به خطبه غدیر بنابر نقل اهل تسنن نیز معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله مطلب را به گونه ای واضح و روشن برای مردم بیان فرمود که عذری برای کسی باقی نگذاشت به بیانی که گذشت. (۱) در آثار دیگر نیز مطلب صريح و روشن بیان شده، ولی غالباً از نقل آن امتناع و یا آن را تضعیف و تکذیب کرده اند.

[78] در گزارشی طولانی آمده است که جمعی از صحابه - در دوران عثمان - در مسجد النبی صلی الله علیه وسلم به ذکر فضائل مهاجرین و انصار پرداختند، محفل آنان از صبح تا ظهر ادامه داشت امیر المؤمنین علیه السلام نیز تشریف داشت ولی سکوت اختیار فرموده بود آن ها پیشنهاد نمودند که آن حضرت نیز چیزی بگوید حضرت مطالب مفصلی بیان فرمود که در ضمن آن آمده است:

فَأَنْشَدْنَاكُمُ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ حِثْ نَزَلتْ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [النساء (4): 59]، وَ حِثْ نَزَلتْ: (إِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5): 55]، وَ حِثْ نَزَلتْ: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُشْرِكُوا وَلَتَمَا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجْهَهُ) [التوبه (9): 16]، قال الناس: يا رسول الله، خاصّة في بعض المؤمنين أم عامة لجميعهم؟ فأمر الله عز وجل نبيه صلی الله علیه و آله أن يعلّمهم ولاة أمرهم وأن يفسّر لهم من الولاية ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجتهم،

ص: 414

1- برای تبیین بیشتر رجوع شود به صفحه 316 «اشاره به مفاد روایات غدیر» و صفحه 339: «چند پرسش»، صفحه 385: «تحریفات معنوی حدیث غدیر»

فينصبني للناس بغدير خم، ثم خطب وقال: «أيها الناس إن الله أرسلني بر رسالة صادق بها صدري، وظننت أن الناس مكذبي، فأوعدني لأنبلغها أو ليعذبني»، ثم أمر فنودي بـ: الصلاة جامعة، ثم خطب فقال: «أيها الناس تعلمون أن الله عز وجل مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم»؟ قالوا: بلـ يا رسول الله. قال: «قم يا على»، فقمـت، فقال: «من كنت مولاـه فعلـي هذا مولاـه، اللهم والـ من والـه وعادـ من عادـه». فقام سـلمـانـ فـقالـ: يا رسول الله ولـاء ولـاء كـماـذا [ولـاء على ماـذا]؟ فقالـ: «ولـاء كـولاـيـي [كـولاـيـي]ـ، من كنت أولـيـ بهـ منـ نفسهـ فعلـيـ أولـيـ بهـ منـ نفسهـ».

فأنزل الله تعالى ذكرهـ: (الـيـوم أـكـملـت لـكـم دـيـنـكـم وـأـتـمـمـت عـلـيـكـم نـعـمـتـي وـرـضـيـت لـكـم الـإـسـلام دـيـنـا) [المـائـدة (5): 3ـ]ـ، فـكـبرـ النـبـيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ قالـ: (الـلـهـ أـكـبـرـ تـمـامـ بـنـوـتـي وـتـمـامـ دـيـنـهـ وـلـايـهـ عـلـيـيـ بـعـدـيـ).

فـقامـ أبوـبـكرـ وـعـمـرـ فـقاـلاـ: ياـرسـولـ اللهـ، هـؤـلـاءـ الـآـيـاتـ خـاصـةـ فـيـ عـلـىـ؟ [قاـلـ]: «بلـ فـيـ وـفـيـ أـوصـيـائـيـ إـلـىـ يـوـمـ الـقيـامـةـ»ـ.

قاـلاـ: ياـرسـولـ اللهـ بـيـنـهـ لـنـاـ. قـالـ: «عـلـيـ أـخـيـ وـوزـيرـيـ وـوارـثـيـ وـوصـيـيـ وـخـلـيـفـيـ أـمـتـيـ وـولـيـ كـلـ مـؤـمـنـ بـعـدـيـ، ثـمـ اـبـنـيـ الـحـسـنـ، ثـمـ الـحـسـينـ، ثـمـ تـسـعـةـ مـنـ وـلـدـ اـبـنـيـ الـحـسـينـ، وـاحـدـ بـعـدـ وـاحـدـ، الـقـرـآنـ مـعـهـمـ وـهـمـ مـعـ الـقـرـآنـ، لـاـ يـفـارـقـهـمـ وـلـاـ يـفـارـقـهـمـ حـتـىـ يـرـدـوـاـ عـلـيـ الـحـوضـ»ـ.

فـقاـلـواـ كـلـهـمـ [لـعـلـيـ عـلـيـ السـلـامـ]: اللـهـمـ نـعـمـ قـدـ سـمـعـنـاـ ذـلـكـ وـشـهـدـنـاـ كـمـاـ قـلـتـ سـوـاءـ. وـقـالـ بـعـضـهـمـ: قـدـ حـفـظـنـاـ جـلـ مـاـ قـلـتـ [أـوـ]ـ لـمـ نـحـفـظـهـ كـلـهـ، وـهـؤـلـاءـ الـذـينـ حـفـظـوـاـ أـخـيـارـنـاـ وـأـفـاضـلـنـاـ.

قاـلـ عـلـيـ عـلـيـ السـلـامـ... أـنـسـدـ اللـهـ عـزـ وـجـلـ مـنـ حـفـظـ ذـلـكـ مـنـ رـسـولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ لـمـاـ قـامـ فـأـخـبـرـ بـهـ فـقاـمـ زـيـدـ بـنـ أـرـقـمـ وـالـبرـاءـ بـنـ عـازـبـ، وـسـلـمـانـ وـأـبـوـ ذـرـ وـالـمـقـدـادـ وـعـمـارـ فـقاـلـواـ: نـشـهـدـ لـقـدـ حـفـظـنـاـ قـوـلـ النـبـيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـالـهــ وـهـوـ قـائـمـ عـلـىـ الـمـنـبـرـ وـأـنـتـ إـلـىـ جـنـبـهـ، وـهـوـ يـقـولـ:-

[«يا] أيها الناس، إن الله عز وجل أمرني أن أنصب لكم إمامكم والقائم فيكم بعدي ووصيي وخليفي، والذي فرض الله عز وجل على المؤمنين في كتابه طاعته بطاعته وطاعتي، وأمركم بولايته، وإنني راجعت ربي خشية طعن أهل النفاق وتكذيبهم فأوعدني لأبلغها أو ليعدبني، يا أيها الناس إن الله أمركم في كتابه بالصلة فقد بينتها لكم، و[ب] الزكاة والصوم والحج فبيّنتها لكم وفسرتها، وأمركم بالولاية وإنني أشهدكم أنها لهذا خاصة - ووضع يده على علي بن أبي طالب عليه السلام - ثم لابنيه بعده ثم للأوصياء من بعدهم من ولدهم، لا يفارقون القرآن ولا يفارقهم حوضي. أيها الناس قد بينت لكم مفزعكم بعدي وإمامكم ودليلكم وهاديكم، وهو أخي علي بن أبي طالب، وهو فيكم بمنزلتي فيكم، فقلدوه دينكم، وأطیعوه في جميع أموركم فإنّ عنده جميع ما علمني الله من علمه وحكمته، فسلوه وتعلّموا منه، ومن أوصيائه بعده، ولا تعلّموهم ولا تخلّفو عنهم، فإنهم مع الحق والحق معهم لا يزيلوه ولا يزيلهم»... .

ثم قال علي عليه السلام: أَنْشُدُكُمُ اللَّهُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) [التوبه (9): 119] فقال سلمان: يا رسول الله، عامّة هذا أم خاصة؟ قال: «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَأَوْصِيَاتِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ». [\(1\)](#)

ب) این که ابن تیمیه می گوید: (پیامبر صلی الله علیه وآلہ چنین مطلبی نفر موده و هیچ کس چنین چیزی از آن حضرت نقل نکرده) پاسخش آن است که:

79/209] روی فی حدیث الثقلین: «... فَلَا تَقْدِمُوهُمَا فَتَهْلِكُوْنَا وَلَا تَقْصِرُوْنَا

ص: 416

1- فرائد السقطين / 312 ورجوع شود به ينابيع المودة 1 / 341 - 349 كتاب سليم 756 (حديث 25)، كتاب الغيبة للشيخ النعماني قدس سره 69، بحار الأنوار 33 / 146 - 149 (با اختلاف فراوان).

عنهما فتهلكوا، ولا تعلّموهم [تعلوهم]؛ فإنهم أعلم منكم»... ثم أخذ ييد علي [عليه السلام] فقال: «من كنت أولى به من نفسه [\(1\)](#) فعلّي ولّيه، اللهم وال من والاه وعاد من عاده». [\(2\)](#)

[80/210] وروى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفي الأصبهاني - في كتابه المسمى بـ: مرج البحرين، بإسناده إلى مشايخه -: فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ييد علي عليه السلام وقال: «من كنت ولية وأولى به من نفسه فعلّي ولّيه». [\(3\)](#)

* ودر روایت شماره 130 به نقل از طبرانی گذشت که: قال وهب بن حمزة: صحبت عليا إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكرهه... فلما قدمت قلت: يا رسول الله رأيت من عليٌّ كذا و كذا، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «لا تقل هذا؛ فهو أولى الناس بكم بعدي». [\(4\)](#)

* و اخیراً در روایت شماره 208 گذشت که: فقام سلمان - بعد قوله صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاه فعلّي هذا مولاه -: وقال: يا رسول الله، ولا على ماذا؟ قال صلى الله عليه و آله: «ولاؤه كولاني: من كنت أولى به من نفسه فعلّي أولى به من نفسه».

ج) این که ابن تیمیه می گوید: (با وجود پیامبر صلى الله عليه و آله، على [عليه السلام] خلیفه نبوده است تا به مردم از خودشان سزاوارتر باشد!) [\(5\)](#) پاسخش آن است که:

ص: 417

1- در المعجم الكبير اشتباهاً: «نفسى» بود عبارت از مجمع الزوائد و کنز العمال اصلاح شد.

2- المعجم الكبير للطبراني 167 / 5، مجمع الزوائد 164 / 9، کنز العمال 1 / 188. بخش اول روایت در مصادر دیگر نیز آمده است: رجوع شود به المعجم الكبير 66 / 3، الدر المتنور 2 / 60، کنز العمال 1 / 186، وفي الصواعق المحرقة 150: وفي رواية صحيحة: «إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن تبعتموهما وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي». زاد الطبراني: «إني سألت ذلك لهما، فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تصرروا عنهم فتهلكوا، ولا تعلّموهم؛ فإنهم أعلم منكم».

3- تذكرة الخواص 1/271، فضائل التقلين من كتاب توضيح الدلائل للايجي 244

4- صفحه 238 - 239 به نقل از المعجم الكبير 22 / 135 و... گذشت.

5- این شبّهه در منابع دیگر نیز آمده است، رجوع شود به تمہید الأولی للباقلاني 453، المغني للقاضی عبد الجبار 20 / ق 1 / 147، الأربعين في أصول الدين للرازي 2 / 299.

اگر مراد اعلام ولایت خلافت و جانشینی - و همچنین سزاوارتر بودن به مردم از خودشان - برای آینده امت باشد این اشکال وارد نیست.

البته برخی معتقدند که سزاوارتر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم از خودشان در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مشکلی ندارد؛ زیرا بالطبع است نه بالاستقلال، و در طول ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است نه در عرض آن و از امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی برخلاف اراده پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نمی شود. [\(1\)](#)

د) اما آن چه در آخر کلام بیهقی شافعی آمده، پاسخش آن است که:

نسبت مخالفت فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام - العیاذ بالله! - مانند نسبت مخالفت فرمان خدا و فرمان حضرت موسی علیه السلام به جانب هارون علیه السلام است که عرضه داشت: (إِنَّ الْقَوْمَ أَسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي) [الأعراف: 150]. [\(2\)](#)

و در جای دیگر خداوند تعالی مطلب را این گونه مطرح فرموده است که: (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتُهُمْ ضَلِّلُوا * أَلَا تَبَيَّنُ أَفْعَاصِيَتَ أَمْرِي * قَالَ يَسِّرْنِمَ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُقُولَ فَرَقَّتْ بَيْنَ بَنَى إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي) [طه: 92-94]. البته برای اهل دانش روشن است که حضرت موسی علیه السلام برای رفع اتهام از جانب هارون علیه السلام این پرسش ها را مطرح و این گونه برخورد نموده است.

چنان که پیش از این اشاره شد [\(3\)](#) و در آینده نیز خواهد آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام در مخالفت با خلفا - به جهت نداشتن یاور به اندازه کافی - وظیفه مبارزه نداشته

ص: 418

1- رجوع شود به الأربعين للشيخ الماحوري قدس سره 182-183، دلائل الصدق 4/304-305.

2- برای آشنایی با تفصیل مطلب رجوع شود به کتاب الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام و ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام

3- صفحه 381 اشاره شد

و بنابر روایات متعدد و معتبر اهل تسنن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام رفتار مسالمت آمیز با سران سقیفه بوده است. (۱)

12. تحریف معنای واقعه غدیر

اشاره

وبالآخره برخی هم برای دور داشتن اذهان غافلان از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام درباره واقعه غدیر گفته اند:

واقعه غدیر جنگی است معروف و مشهور. (۲)

با آن که در هیچ تاریخی چنین جنگی گزارش نشده است !

نکته: لزوم سکوت از معنای حدیث غدیر !

کسی از احمد بن حنبل پرسید: وجه کلام پیامبر صلی الله علیه و آله: «من كنت مولاً فعلي مولاً» و مقصود از آن چیست؟ او پاسخ داد: در این زمینه حرفی نزن، رها کن.

روایت این گونه نقل شده است !

دیگری می گوید: از او پرسیدم: نظر تو درباره این (مطلوب یا پرسش) چیست که کسی بگوید: تو مولای پیامبر صلی الله علیه و آله هستی؟ احمد بن حنبل پاسخ داد: این سخن را رها کن. (۳)

ص: 419

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1480 - 1484: «تشخیص بیمان شکنی امت».

2- رجوع شود به الغدیر 1/12 و 2/331.

3- اخیرنی ذکر یا بن یحیی: اَنَّ أَبَا طَالِبٍ حَدَّثَهُمْ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَنْتَ مُولاً فَعَلَيْ مُولاً» ما وَجْهَهُ؟ قَالَ: لَا تَكَلَّمْ فِي هَذِهِ دِعَةٍ، الْحَدِيثُ كَمَا جَاءَ إِنْ مَشْتَهِي حَدَّثَهُمْ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَقُولُ لِرَجُلٍ: أَنْتَ مُولَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَيْشَ تَقُولُ؟ قَالَ: دُعَهَا. (السنّة للخلال 346 - 348 شماره های 457، 458، 459 محقق کتاب در تعلیقه سند هر دو مطلب را صحیح دانسته است)

مگر برداشت احمد بن حنبل از حدیث غدیر و لفظ «مولی» چه بوده که از بیان آن سکوت نموده است؟! اگر امر نامعلومی بود که مردم در این زمینه تکلیفی نداشتند! آری؛ او در جمع بین پذیرفتن مفاد حدیث غدیر و توجیه رفتار صحابه درمانده لذا سکوت را بر سخن گفتن ترجیح داده است!

واکنش ششم: سعی در کم رنگ نشان دادن حدیث غدیر

اشارة

بخاری در موردی هنگام نقل حدیث غدیر بدون اظهار نظر گذشته ولی چنین وانمود کرده که فقط این راوی سبب انتشار آن بوده و بس!!

او می نویسد:

ابوحصین می گفت: ما اصلاً حدیث «من كنت مولاً فعلىٌ مولاً» را نشنیده بودیم، تا آن که ابواسحاق از خراسان آمد و سر و صدای آن را بلند کرد و عده ای هم دنبال او را گرفتند. [\(1\)](#)

ذهبی - با وجود تعصب شدید، مُشت بخاری را باز کرده و - می گوید: «الحادیث ثابت بلا ریب» یعنی: حدیث غدیر بدون هیچ شک و تردیدی ثابت است ولی ابو حصین عثمانی است (لذا با حدیث این گونه برخورد نموده)! [\(2\)](#)

شایان ذکر است که مراد از ابواسحاق، عمرو بن عبدالله همدانی سبیعی است که از رجال صحاح ششگانه و از اعلام حفاظ اهل تسنن بشمار می رود. [\(3\)](#)

ص: 420

-
- 1- ما سمعنا هذا الحديث حتى جاء هذا من خراسان فتعق به - يعني أبا إسحاق، يعني «من كنت مولاً فعلىٌ مولاً»- فاتبعه على ذلك ناس. (*التاريخ الكبير للبخاري* 6/241)
 - 2- سیر اعلام النبلاء / 5 415
 - 3- برای اطلاع از شرح حال اور جوع شود به الكاشف، 2/82، تذكرة الحفاظ 1/114

ابن تیمیه - که تلاش فراوان می کند تا به هر گونه ای که شده از قوّت و شوکت حدیث غدیر بکاهد و آن را کمرنگ جلوه دهد در تضعیف آن

- می نویسد:

و أَمّا حديث الموالاة فالذين رواه ذكروا أنه قاله بعديـر خـم مـرة واحـدة، ولـم يـتـكرـر فـي غـير ذـلـك المـجـلس أـصـلـاً. يـعنـى: كـسانـى كـهـ حـدـيـثـ موـالـاتـ - يـعنـى «مـن كـنـتـ مـولـاـهـ فـعلـى مـولـاـهـ» - رـاـ روـاـيـاتـ كـرـدـهـ اـنـدـ گـفـتـهـ اـنـدـ كـهـ پـيـامـبـرـ صـلـى اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ فـقـطـ يـكـ بـارـ آـنـ رـاـ درـ غـدـيـرـ خـمـ اـيـرادـ فـرمـودـ وـ جـزـ درـ غـدـيـرـ جـايـ دـيـگـرـىـ آـنـ رـاـ نـفـرـمـودـ استـ. (1)

پاسخ

این مطلب در روایات صحیح دیگر نیز آمده است مانند روایات عمران بن حصین و روایات بریده (2) که به جهت یکی بودن مضمون آن ها با حدیث غدیر عده ای از عامه و خاصه آن روایات را در کنار حدیث غدیر نقل کرده اند.

بنابر نقل طبرانی (متوفی 360) و ابن مردویه (متوفی 410 یا 416) هنگام خاتم بخشی امیر مؤمنان علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را فرمود. (3)

ص: 421

1- منهاج السنة /7 .362

2- رجوع شود به روایات و شواهد فضیلت شماره 4 صفحه 230

3- عن عمار بن یاسر، قال: وقف علی علی بن ابی طالب رضی الله عنه [علیه السلام] سائل وهو راكع في تطوع، فنزع خاتمه فأعطيه السائل، فأتى رسول الله صلی الله علیه و آله فاعلمه بذلك فنزلت على رسول الله هذه الآية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [المائدة (5)]، فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيَّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَمْ وَعَادَه). (المعجم الأوسط للطبراني 6/218، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 1/410، 2/238 مجمع الزوائد 7/16 - 17، الدر المتنور 2/293) و ذكر السيوطی لها شواهد و متابعات في تفسیر الجلالین 337 - 338 ولباب النقول 81، ثم قال: فهذه شواهد يقوي بعضها بعضاً.

اشاره

یکی از مهمترین شگردهای مخالفان برای پنهان ساختن فضائل امیر المؤمنان علیه السلام و واقعیت‌های تاریخی، جعل و نشر فضیلت‌های ساختگی برای دیگران است؛ آن‌ها با طرح و اجرای چنین توطئه‌ای اذهان مردم را از توجه به حقائق بازداشت و باعث بی‌توجهی به فضائل اهل بیت علیهم السلام شده‌اند و در مقام استدلال و پاسخ از دلائل شیعه آن روایات ساختگی را مطرح کرده و ادعای تعارض آن را با دلائل شیعه می‌نمایند!

محب طبری - پس از نقل حدیث غدیر منزلت و... - می‌گوید:

روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است و این روایات (که شیعه به آن استدلال می‌کند) اگر معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند نمی‌تواند با آن روایاتی که مورد اتفاق است (برابری و) معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی‌دانند). [\(1\)](#)

وفخر رازی در مخالفت با شیعه می‌نویسد:

علمی که از احادیث فضائل صحابه حاصل می‌شود قوی تر از علم به صحت حدیث غدیر است! [\(2\)](#)

پاسخ

مخالفان به نقل آن روایات متفرقند و شیعه همه آن روایات را ساختگی و جعلی می‌دانند.

آن‌ها در برابر حدیث مسلم و متواتر غدیر به روایتی از امثال ابوهریره تممسک

ص: 422

1- متن عبارت او صفحه 244 به نقل از الریاض النصرة 1 / 223 - 224 گذشت.

2- نهایة العقول 4 / 481

نموده اند که - العیاذ بالله - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قریش والأنصار و جهينة و مزینة وأسلم وأشجع وغفار موالی، ليس لهم مولی دون الله و رسوله. (۱) یعنی: قریش، انصار و قبائل جهینه، مزینه، اسلم، اشجع، غفار مولای من هستند و آن‌ها جز خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مولایی ندارند.

فخر رازی گفته است:

عده ای برای بطلان حدیث غدیر به این روایت استدلال نموده اند. (۲)

پاسخ

اولاً: این خبر واحد نمی‌تواند با خبر مسلم و متواتر غدیر برابر نماید، گذشته از آن که مخالفان به نقل آن متفربند و شیعه آن را ساختگی می‌دانند.

ثانیاً: عامه در بیان معنای این حدیث ساختگی به حیص و بیص افتاده و مطالب متناقضی ارائه نموده اند ولی جالب آن است که عده ای «مولی» را در این روایت به گونه‌ای معنا کرده اند که هیچ منافاتی با حدیث غدیر ندارد. آن‌ها گفته اند:

1. مراد از این حدیث آن است که احکام رقیت و ولاء عتق بر اسیران این قبائل جاری نیست.

2. چون این قبائل مبادرت به اسلام نموده بودند اصلاً کسی از آنان اسیر نشد تا این احکام بر آنان جاری شود.

3. آن‌ها از اولیاء الله هستند نه از کافرانی که بی‌یاورند (۳) یعنی ولای اسلام. (۴)

ص: 423

1- صحيح البخاري 4/155، 157.

2- نهاية العقول 4/481.

3- اشاره به آیه شریفه: (ذُلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) [سورة محمد صلی الله علیه و آله (47): 11] رجوع

شود به عمدة القاري للعيني 16/76، فیض القدیر 4/675 - 676.

4- كشف المشكل 2/92.

روایات ساختگی در برابر نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان است و ما در صدد نقل و استقصای آن نیستیم، مانند روایت ذیل:

عباس در بیماری وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: بیا از آن حضرت بپرسیم که خلافت از آن کیست اگر از ماست بدانیم و اگر در دیگران است از حضرت بخواهیم که سفارش ما را (به آنان) بنماید. امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار امتناع نماید مردم هیچ گاه خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد به خدا سوگند من هرگز از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سؤالی نخواهم کرد. [\(1\)](#)

واکنش هشتم: تعریف لفظی به افزودن «و ازواجی أمهاتهم»

در برخی از منابع اهل تسنن، پس از عبارت: «أَلْسَتْ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» افزوده شده: «و ازواجي أمهاتهم»؟ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم پرسید: آیا همسران من مادر مؤمنان نیستند؟ [\(2\)](#)

این مطلب در منابع معتبر شیعه و بسیاری از منابع عامه نیست. [\(3\)](#)

ص: 424

1- والله لئن سألناها رسول الله صلی الله علیه وسلم فمنعناها لا يعطيناها الناس بعده، وإنني - والله - لا أسأله رسول الله صلی الله علیه و آله. [لا يعطيناها الناس أبداً، فوالله لا أسأله أبداً]. (صحیح البخاری 5 / 140 - 141، مسنّ أحمد 1 / 263)
2- مسنّ أحمد 1 / 119.

3- در منابع شیعه فقط در یکی از نسخه های کتاب سلیم این جمله از زبان عبدالله بن جعفر در مجلس معاویه - ضمن حدیث شماره 42 - نقل شده که آن هم محل تأمل است و نسخه های دیگر کتاب سلیم فاقد آن است به عنوان نمونه رجوع شود به همین حدیث در بحار 33 / 265 - 266. تردید و اختلاف در نقل اهل تسنن از عبارت ابن عساکر نیز ظاهر است که در اسناد متعدد آمده: (و في أحد الحديثين: أليس ازواجي أمهاتكم). (تاریخ مدینة دمشق 42 / 221 - 222)

و به نظر می رسد افزودن این جمله برای تحت الشعاع قرار دادن امر ولایت و رهبری امیر مؤمنان علیه السلام و کاستن از اهمیت آن به همطراز قرار دادن شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با امیر مؤمنان باشد که البته هدف اصلی هم کسی جز عایشه نیست!

البته آیه شریفه: (الَّتِيْ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَرْوَاحُهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ) [الأحزاب (33)] دلالت دارد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مادر مؤمنان هستند و ازدواج با آن ها حرام است (2) ولی این موضوع هیچ ارتباطی با مطالب خطبه غدیر ندارد.

واکنش نهم: به دست فراموشی سپردن غدیر !

اشاره

سهیل انگاری و کوتاهی مردم در امتحان فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه ای بود که پس از رحلت آن گرامی - با آن که از واقعه غدیر حدود 70 روز بیش نگذشته بود! - آن را به دست فراموشی سپردند و به نزاع در امر خلافت برخواستند! آری؛ همین نکته بود که باعث فوران خشم و غضب سرور بانوان بهشت گردید و فریاد برآورد که:

ص: 425

-
- 1- پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است و همسران او [در حرمت نکاح مانند] مادران آنانند
 - 2- شاهد مطلب آن که عده ای از اهل تسنن می گویند همسران پیامبر صلی الله علیه و آله فقط مادر مردان مؤمن هستند نه زنان. (رجوع شود به احکام القرآن ابن العربي 3/542، تفسیر القرطبي 14/123) روی مسروق، عن عائشة: أن امرأة قالت: يا أمها، فقالت: لست لك بأم، إنما أنا أم رجالكم. قال ابن الجوزي: فيبان بهذا الحديث أن معنى الأمة تحرير نكاحهن فقط. (زاد المسير 6/182، ورجوع شود به السنن الكبرى للبيهقي 7/70، عمدة القاري 1/39)

آیا شما کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم را فراموش کردید که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ؟!)⁽¹⁾

اهل بیت علیهم السلام و یارانشان بارها به حاکمان، صحابه، و دیگر مردم غدیر را یادآور شده و بارها به آن احتجاج، استدلال و مناشده نموده اند.⁽²⁾

ولی این غفلت و فراموشی همچنان سرتاپای وجودشان را فراگرفته است.

امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ جمل - برای چندمین بار! - به طلحه فرمود: تو را به خدا سوگند آیا نشنیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَةً؟!) گفت: آری، حضرت فرمود: پس چرا با من: می جنگی؟! گفت: آن را از یاد برد بودم.⁽³⁾

ابن تیمیه حزنی در پیشگاه عدالت

دکتر صاعدی پس از تأکید بر صحبت حدیث غدیر می نویسد:

مثل این که شیخ الإسلام ابن تیمیه گرایش به عدم ثبوت آن دارد

ص: 426

1- قال الجزری الشافعی (المتوفی 833): حدثنا خاتمة الحفاظ أبو بكر محمد بن عبد الله المقدسي... عن فاطمة بنت رسول الله [صلی الله علیه و آله] قالت: أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم غدیر خم: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ)، وقوله صلی الله علیه و آله: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟!)؟! (أنسی المطالب 50 - 51)

2- به عنوان نمونه رجوع شود به الغدیر 159 - 213.

3- روی الحاکم النیسابوری بسنده عن رفاعة بن ایاس الصنی، عن ایهه، عن جده، قال: کنا مع علي [علیه السلام] یوم الجمل فبعث إلى طلحة بن عبید الله أَنَّ القنی، فأتاه طلحة، فقال: نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ، اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَةً؟!)؟! قال: فلیم تقاتلني؟! قال: لم ذکر، قال: فانصرف طلحة. (المستدرک 3 / 371، تحریج الأحادیث والآثار للزیلیعی 2 / 235 ورجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 25 / 108، کنز العمال 11 / 332 - 333، البحر الزخار 3 / 171، مجمع الزوائد 9 / 107، السنة لابن أبي عاصم 3 / 440 - 441 و 9 / 200 عن النسائی فی مسند علی [علیه السلام])

البانی جزم به تضعیف ابن تیمیه نموده و بر او اشکال کرده است.

اشکال

گرچه دکتر صاعدی بارها از ابن تیمیه دفاع کرده و سعی می کند رفتار ناپسندش را توجیه و حمل بر صحبت نماید (۱) و اینجا هم مطلب را با تردید و با عبارت: (وکانه مال إلى عدم ثبوته) ذکر کرده، ولی حقیقت آن است که ابن تیمیه در صدد انکار حدیث غدیر بوده چنان که با مراجعه به کلام اوروشن است، (۲) و البانی هم بدان اعتراف نموده و گفته است:

حدیث غدیر اسناد فراوان دیگری نیز دارد... من به اندازه توان خویش برخی از اسناد آن را جمع آوری کردم ولی کسی که به همین

ص: 427

1- رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي / 6، 394 - 405 - 406 و ...

2- رجوع شود به منهاج السنة / 7 - 319 - 321. وقال في موضع آخر: وأما قوله: (مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالِّهُ ...) فهذا ليس في شيء من الأمهات إلا في الترمذى، وليس فيه إلا (مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ)، وأما الزيادة فليست في الحديث، وسئل عنها الإمام أحمد فقال: زيادة كوفية، ولا ريب أنها كذب لوجوهه: أحدها: أن الحق لا يدور مع معين إلا النبي صلى الله عليه وآله؛ لأنَّه لو كان كذلك لوجب اتباعه في كل مقال، ومعلوم أن علياً ينazuعه الصحابة وأتباعه في مسائل... . وقوله: (اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرَ...) إلى آخره خلاف الواقع؛ قاتل معه أقوام يوم صفين مما انتصروا، وأقوام لم يقاتلوا فما خذلوا كسعد الذي فتح العراق لم يقاتل معه وكذلك أصحاب معاوية وبني أمية الذين قاتلوا ففتحوا كثيراً من بلاد الكفار ونصرهم الله وكذلك قوله: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالِّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ) مخالف لأصل الإسلام، فإن القرآن قد بيّن أن المؤمنين إخوة مع قتالهم وبغى بعضهم على بعض. وقوله: (مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) فمن أهل الحديث من طعن فيه كالبخاري وغيره، ومنهم من حسنة، فإن كان قاله فلم يرد به ولاية مختصاً بها، بل ولاية مشتركة وهي ولاية الإيمان التي للمؤمنين والموالاة ضد المعاذة. ولا ريب أنه يجب موالاة المؤمنين على سواهم ففيه رد على النواصب. (مجموعۃ الفتاوى لابن تیمیه / 4

(418 - 417)

اندازه مراجعه نماید و تحقیقی را که درباره راویان آن داشته ام ببیند یقین به صحت آن خواهد کرد و گرنه (کسی که تبع پیشتر داشته باشد به روایات آن (که) بسیار زیاد و فراوان است (دست خواهد یافت)... خلاصه آن که هر دو قسمت حدیث غدیر صحیح بلکه بخش اول آن «من كُنْتُ مَوْلَاه...» متواتر است.

انگیزه من از بیان این مطلب و تبیین صحت حدیث غدیر آن است که دیدم شیخ الإسلام ابن تیمیه بخش اول حدیث را تضعیف کرده و بخش دوم را دروغ دانسته است.

تصور من آن است که این کار نتیجه داوری عجولانه او در حکم به ضعف احادیث قبل از بررسی مجموعه اسناد آن است. (1)

اشکال

گرچه البانی اعتراف نمود که ابن تیمیه بی جهت حدیث غدیر را تضعیف کرده و (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ) را دروغ دانسته است ولی باز از ابن تیمیه دفاع کرده و گفته:

این کار نتیجه داوری عجولانه او در حکم به ضعف احادیث قبل از بررسی مجموعه اسناد آن است. (2)

در حالی که حقیقت آن است که ابن تیمیه و امثال او دانسته و از روی عدم به مخالفت با فضائل امیر المؤمنین اقدام می کنند (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنْتُهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِدِينَ) [النمل (27): 14] و هم کیشان او - مانند

ص: 428

1- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/ 343

2- البانی در جایی دیگر می گوید: من در شکفتمن که چگونه شیخ الإسلام [!!] ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب روایت «ولیکم بعدی» کرده... من هیچ وجہی برای این کار سراغ ندارم جز عجله و مبالغه در ردیه نویسی علیه شیعه (سلسلة الأحاديث الصحيحة 5/ 263) (264)

ابن حجر عسقلانی - بدین مطلب اعتراف کرده اند. (۱)

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْتَلِبُونَ) [الشعراء (۲۶): ۲۲۷].

صاعدی در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید:

البته این که ابن تیمیه گفته: حدیث غدیر در امهات [یعنی مصادر اولیه و منابع اصلی] جز (سنن) ترمذی نقل نشده، درست است [!!]

اشکال

مراد از «امهات» چیست؟ متفاهم از آن، مصادر اولیه و منابع اصلی حدیث است پس کلام ابن تیمیه دروغ محض است؛ زیرا بزرگان عامله در تأثیفات خویش و منابع اصلی حدیث آن را نقل کرده اند چنان که به تفصیل گذشت. (۲)

نتیجه:

هدف ما از نقل کلام ابن تیمیه از زبان دیگران چند نکته مهم است:

نخست آن که معلوم شود خود اهل تسنن بر او اشکال و مشت او را باز کرده و مدعای او را نمی‌پذیرند!

علاوه بر آن، با آن که مدعایش را رد و انکار می‌کنند ولی به توجیه روش او پرداخته و رعایت جانب شیخ الاسلامشان را بر رعایت حق امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان حقیقت مقدم می‌دارند و از همه مهم تر آن که معلوم شود:

ص: 429

-
- 1- قال العسقلاني: وابن تيميه... جزم بوضع حديث الموالاة، الذي قال الحفاظ انه متواتر. (إنباء الغمر 5 / 319) ونizer مراجعه شود به کلام عسقلانی که: ابن تیمیه روایات معتبر را انکار و به امیرمؤمنان علیه السلام جسارت نموده قال: لکنه - أی ابن تیمیة - ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد!... وکم من مبالغة لتوهین کلام الرافضی اذته أحیاناً إلی تنقیص علی علیه السلام (لسان المیزان 6 / 319 - 320)
2- رجوع شود به صفحه 255 - 313.

ابن تیمیه خوب می‌فهمد که اگر حدیث غدیر را پذیرید تمام عقایدش بر باد فنا خواهد رفت او می‌داند که اگر به اعتبار حدیث عمران ابن حسین و بریده اعتراف کند - که محفوف به قرائتی است که همچون حدیث غدیر ولایت به معنای رهبری و سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت را می‌رساند - چاره‌ای ندارد جز آن که امامت آن حضرت را پذیرید. ابتدا بفرماید: مگر من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ سپس بفرماید: هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست یعنی هر کس سرپرستی مرا پذیرفته باید سرپرستی او را نیز پذیرد و در برابر او چون و چرایی نداشته باشد این مطلب از روایت به روشنی فهمیده می‌شود.

اعتراف به حقیقت !

غزالی - پس از نقل حدیث (مَنْ كُنْتُ مَوْلَةً فَعَلَيِّ مَوْلَةٌ) و تهنیت عمر به امیرمؤمنان علیه السلام با عبارت: بخ بخ، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة - می‌نویسد: قال أبو حامد: و هذا تسلیم و رضی، ثم بعد هذا غالب عليه الھوی حبًّا للریاسة، و عقد البنود، و أمر الخلافة و نھیها، فحملهم على الخلاف، (فَكَبَدُوهُ وَرَاءَ ظُھُورِهِمْ وَأَسْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَإِنَّمَا مَا يَشْتَرُونَ) [آل عمران (3): 187]. (1)

تلخی اعتراف گذشته در کام دیگران !

ذهبی پس از نقل مطلب فوق می‌گوید: من نمی‌دانم غزالی چه عذری در بیان این مطالب دارد؟ ظاهراً او از این نظر برگشته و از حق پیروی کرده؛ زیرا

ص: 430

1- او در ادامه اعترافات دیگری بر ابوبکر نیز نموده. رجوع شود به سر العالمين و کشف ما في الدارين 17 – 19 (المقالة الرابعة)، تذكرة الخواص 1 / 356 – 357.

او از دریاهای دانش است خدا بهتر می‌داند البته اگر این ها ساختگی نباشد که آن هم بعید نیست؛ چون در این کتاب بلاهایی دیده می‌شود!

ذهبی در آخر می‌نویسد: اگر غزالی از بزرگان و اهل اخلاص و... نبود هلاک شده بود. بر حذر باش بر حذر باش از (مطالعه و مراجعه به) این گونه کتاب‌ها. دین خود را از شبیهه‌های گذشتگان دور نگه دار تا در حیرت و سردرگمی واقع نشوی. کسی که طالب نجات و سعادت است باید ملازم بندگی باشد و به درگاه خدا استغاثه نماید تا بر اسلام ثابت قدم بماند و با اعتقاد به صحابه و بزرگان تابعین از دنیا برود. توفیق به دست خداست. اگر عالم خوش نیت باشد خدا او را می‌آمرزد و اهل نجات خواهد بود [!!] (1)

نزول آیه تبلیغ در غدیر

بنابر روایات فریقین آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) [المائدة (5): 67] (2) در غدیر نازل شد.

ص: 431

1- سیر أعلام النبلاء / 19 - 329 به نقل از سبط ابن الجوزی در کتاب ریاض الافهام فی مناقب أهل البيت [عليهم السلام] ثم قال: وسرد کثیرا من هذا الكلام الفسل [يعني الرديء] الذي تزعمه الامامية، و ما أدری ما عذرہ فی هذا ؟ والظاهر أنه رجع عنه، وتبع الحق، فإن الرجل من بحور العلم، والله أعلم. هذا إن لم يكن هذا وضع هذا وما ذاك بعيد، ففي هذا التأليف بلايا لا تتطبب... وقال الذهبي بعد ذلك: ولو لا أن أبي حامد من كبار الأذكياء، وخيار المخلصين، لتلف. فالحدار الحدار من هذه الكتب، واهربوا بدينكم من شبه الأوائل، وإلا وقعتم في الحيرة، فمن رام النجاة والفوز، فليلزم العبودية، وليد من الاستغاثة بالله، وليستهل إلى مولاه في الثبات على الإسلام وأن يتوفى على إيمان الصحابة، وسادة التابعين، والله الموفق، فبحسن قصد العالم يغفر له وينجو إن شاء الله.

2- ای پیامبر صلی الله علیه وآلہ آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از گزند مردم نگه می‌دارد.....

[80/1/210] قال العيني: و قال أبو جعفر محمد بن علي بن حسين [عليه السلام]: معناه: بلّغ ما نزل إليك من ربّك في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]، فلما نزلت هذه الآية أخذ ييد على [عليه السلام]، وقال: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّمْتُ مَوْلَاهَ). [\(1\)](#)

[81/211] عن أبي سعيد سعيد الحذري، قال: نزلت هذه الآية: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...) على رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدير خم في علي بن أبي طالب [عليه السلام]. [\(2\)](#)

[82/212] وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ - اَنْ عَلَيَّ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - وَإِنْ لَمْ تَقْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). [\(3\)](#)

[83/213] قال الرازى - في تفسيره بعد نقل تسعه أقوال في هذه الآية - العاشر: نزلت الآية في فضل علي بن أبي طالب عليه السلام، ولما نزلت هذه الآية أخذ [صلى الله عليه وآله] بيده وقال: (من كنت مولاً فعلي مولاً، اللهم وال من والا، وعاد من عاد)، فلقىه عمر... فقال: هتينا لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة.

و هو قول ابن عباس والبراء بن عازب و محمد بن علي [عليه السلام].

ثم قال الرازى: واعلم أن هذه الروايات وإن كثرت إلا أن الأولى حمله على

ص: 432

1- عمدة القاري 206/18.

- 2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه الأصفهاني 239 شواهد التنزيل 1/250، تاريخ مدينة دمشق 42/237، أسباب نزول الآيات للواحدى النيسابوري 135، عمدة القاري، 18، الدر المنشور 2/298، مطالب المسؤول 95 الفصول المهمة لابن الصباغ 1/245، فتح القدير للشوكاني 2/60. همین روایت در تفسیر ابن أبي حاتم 4/1172 نقل شده ولی (یوم غدیر خم) از آن حذف شده.
- 3- مناقب علي بن أبي طالب لابن مردويه 239، الدر المنشور 2/298، فتح القدير 2/60. علامه امینی قدس سرہ عده ای از اهل تسنن که نزول آیه شریفه را در غدیر نقل کرده اند، نام برده است. (الغدیر 1/216 - 223)

أنه تعالى آمنه من مكر اليهود والنصارى، وأمره باظهار التبليغ من غير مبالغة منه بهم، وذلك لأن ما قبل هذه الآية بكثير و ما بعدها بكثير لما كان كلاماً مع اليهود والنصارى امتنع القاء هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون أجنبية عمّا قبلها و ما بعدها. (1)

پس فخر رازی با تعبیر: (هذه الروایات وإن كثرت) اعتراف به ورود روایات فراوان در نزول این آیه شریفه در غدیر و در فضل امیر مؤمنان علیه السلام نمود، ولی به بھانه آن که قبل و بعد آیه شریفه روی سخن با یهود و نصاری است، ترجیح داده که این آیه نیز برای اینمنی از مکر آنان باشد.

پاسخ

هنگامی که روایات فراوان و معتبر دلالت بر مدعّا داشته باشد چه اشکال دارد که مطالب قبل و بعد آیه شریفه مربوط به چیز دیگری باشد، بلکه ممکن است مطالب گوناگون در یک آیه بیان شده باشد. (2)

ص: 433

1- تفسیر الرازی 49 / 12 - 50 روایت ابن عباس در این زمینه چنین است: [قال الذہبی]: حدثنا عبد الله بن زیدان البجلي، حدثنا هارون بن أبي بردة، حدثنا أخي حسين، عن محمد بن يعلى، عن عبيد الله بن موسى، عن يحيى بن منقذ، عن ابن عباس، قال: لما خرج النبي صلى الله عليه وآله في حجة الوداع فنزل الجحفة، أتاه جبريل وأمره أن يقوم بعلي [عليه السلام]، قال: «يا رب إن قومي حديث عهد بجاهلية، فمتى أفعل هذا يقولون: فعل بابن عمّه»! فمضى في وجهه، فلما بلغ الجحفة نزل الغدير فأتاه جبريل بهذه الآية: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بِلَغَ مَا أَنْتَ أَنْتَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ....) إلى آخر الآية، فأمر بالصلوة جامعاً، ثم خرج آخذًا ييد علي [عليه السلام]، قال: «الستم تزعمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: بلّى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاً له فعلى مولاً، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحبّ من أحبه، وأبغض من أبغضه، ونصر من نصره، وأعن من أعنّه». قال ابن عباس: وجبت والله في أعناق الناس. [ثم قال الذہبی]: هذا حديث موضوع ! من إفأك كذبة الكوفة !! (رسالة طرق حديث من كنت مولاً للذہبی، تحقيق السيد الطباطبائی 87 - 88)

2- كما ورد في روایاتنا: (إِنَّ الْآيَةَ لَتَنْزِلُ أَوْلُهَا فِي شَيْءٍ وَأَوْسَطَ طُهَّا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ). (تفسير العیاشی 1 / 11، 17، بحار الأنوار 89 / 94، 110 وسائل الشيعة 27 / 203 - 204)

* در اولین روایت غدیر که به نقل از طبرانی گذشت آمده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی دعوت حق را لبیک می گویم (وَإِنّي مَسْؤُلٌ وَإِنَّكُمْ مَسْؤُلُونَ)، من و شما مورد پرسش و بازخواست واقع می شویم. [\(1\)](#)

* در برخی از روایات ثقلین - که آن هم در کنار حدیث غدیر بیان شده - آمده: من در میان شما چیزی بجای گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نمی شوید کتاب خدا و اهل بیت، خاندانم سپس فرمود: (إِنَّكُمْ مَسْؤُلُونَ، فَلَيَلْعَمِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَايَةُ)، یعنی: شما مورد پرسش و بازخواست واقع می شوید، حاضرین این مطلب را به دیگران اطلاع دهند. [\(2\)](#)

حاکم حسکانی (قرن پنجم) نیز در ضمن روایتی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (...فَوَعَزَّةُ رَبِّيْ وَ جَلَالَهِ إِنَّهُ لَبَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ، وَ إِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَ إِنَّهُ الَّذِي يُسْأَلُ اللَّهُ عَنْ وَلَآيَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). [\(3\)](#)

* زرندی حنفی (متوفی 750) می نویسد: پیشوای اهل تسنن ابوالحسن واحدی گفته: این ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر اثبات نمود، در روز قیامت مورد پرسش و بازخواست قرار خواهد گرفت! [\(4\)](#)

ص: 434

1- رجوع شود به صفحه 256 روایت 131

2- تاریخ الیعقوبی 2 / 111 - 112. تعبیر «لیبلغ الشاهد [منکم] الغائب» در کنار حدیث غدیر منابع متعدد آمده است، رجوع شود به الولاية لابن عقدة 173، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لا بن المغازلي 117، الفضول المهمة 1 / 238 - 239، ینایع المودة 3 / 369.

3- شواهد التنزيل 1 / 76.

4- نظم درر السقطین 109، معراج الوصول 43 و نیز رجوع شود به جواهر العقدین 252، الصواعق المحرقة 149

6- حدیث منزلت

اشاره

[1/214] عن سعید بن المسیب، عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلیّ: (أَنْتَ مِنْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مِنْهُ). قال سعید: فاحبیت أن أشافه بها سعداً، فلقيت سعداً، فحدثته بما حدثني عامر، فقال: أنا سمعته، فقلت: أنت سمعته؟! فوضع إصبعيه على اذنيه فقال: نعم وإلا فاستكتنا. (1) يعني: سعید بن مسیب می گوید از عامر پسر سعد بن ابی وقاص شنیدم که پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به حضرت موسی علیه السلام جز آن که پس از من پیامبری نیست». سعید می گوید: دوست داشتم از خود سعد این مطلب را بشنوم، وقتی قضیه را از زبان پسرش برای اونقل کردم، سعد گفت: آری من خودم شنیدم. (با تعجب) گفتم تو خودت شنیدی؟! انگشتانش را بر گوش هایش گذاشت و گفت: آری، گوش هایم کر شود اگر نشنیده باشم.

بنابر نقل بخاری مطلب به گونه پرسشی مطرح شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: «آیا راضی و خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون باشی نسبت به حضرت موسی علیه السلام جز آن که پس از من پیامبری نیست»؟!

ص: 435

1- صحیح مسلم 7/120 - 121

(أَمَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) [\(1\)](#)

(أَلَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيًّا بَعْدِي). [\(2\)](#)

اعتبار سند حديث

وجود این روایت در صحیحین، ما را از استقصاء اسناد و طرق آن بی نیاز می کند و گرنه این حديث در مصادر فراوان نقل شده است. [\(3\)](#)

حاکم حسکانی (قرن پنجم) نقل کرده که حافظ ابوحازم عبدالوی (متوفی 417) برای این حديث پنج هزار سند استخراج کرده است! [\(4\)](#)

ابن عبدالبارّ (متوفی 463) می گوید: اسناد آن از طریق سعد بن ابی وقاراً بسیار فراوان است. حديث منزلت از ثابت ترین و صحیح ترین آثار و روایات است و جماعتی از صحابه آن را نقل کرده اند.

او مناسده امیرالمؤمنین علیه السلام به حديث منزلت در شورا را نیز نقل کرده است. [\(5\)](#)

حافظ ذهبی (متوفی 748) این حديث را از ثابت ترین حديث ها گفته، [\(6\)](#) و متعصیین عامه نیز آن را مورد اتفاق دانسته و درباره آن نوشته اند: «علی منی بمنزلة هارون من موسی» متفق علیه، [\(7\)](#) و حتی افراد بی انصافی چون ابن حزم

ص: 436

1- صحيح البخاري 4/208.

2- صحيح البخاري 5/129.

3- به عنوان نمونه رجوع شود به السنن الکبری للنسائی 5/44، 121، مسند ابی یعلی 2/87 الامالی للمحاملي 210، تاریخ مدینة دمشق 151/3 و 42/143، 146، 147، 148، اسدالغابة 4/27.

4- شواهد التنزيل 1/195.

5- الاستیعاب 3/1098 - 1097.

6- تذہیب التہذیب 6/469

7- تذكرة الموضوعات 97

و ابن تیمیه نیز صحت آن را پذیرفته اند (۱) و سیوطی (متوفی ۹۱۱) (۲) و غماری (۳) و کتابی نیز حدیث منزلت را از روایات متواتر دانسته اند. (۴)

تألیفات مستقل در حدیث منزلت

برخی از اعلام اهل تسنن تألیف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

1. طرق حدیث النبی صلی الله علیه وآلہ انت منی بمنزلة هارون من موسی، حافظ ابوالعباس ابن عقدة (متوفی ۳۳۳) (۵)
2. طرق حدیث المنزلة، حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵)
3. طرق حدیث المنزلة، قاضی توخي، ابوالقاسم علی بن المحسن بصری بغدادی (متوفی ۴۴۷) نام دیگر کتاب: ذکر الروایات عن النبی صلی الله علیه وآلہ انه قال لأمیر المؤمنین علی بن أبي طالب علیه السلام: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبِيَّ بَعْدِي) وبيان طرقها واختلاف وجهها

ص: 437

-
- 1- منهاج السنة / 320
 - 2- الازهار المتناثرة ص 76 حدیث 103
 - 3- اتحاف ذوي الفضائل المشتهرة ص 169 حدیث 217
 - 4- قال الكتابی: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى أورده فيها أيضاً من حدیث. 1. أبي سعيد الخدري. 2. وأسماء بنت عمیس.. وأم سلمة. 4. وابن عباس 5. وحبشی بن جنادة 6. وابن عمر 7. وعلي 8. وجابر بن سمرة 9. والبراء بن عازب 10. وزید بن أرقم، عشرة أنفس. ثم قال الكتابی: قلت: ورد أيضاً من حدیث 11. مالک بن الحویرث 12. وسعد بن أبي وقاص 13. وعمر ابن الخطاب وقد تتبع ابن عساکر طرقه في جزء بلغ عدد الصحابة فيه نيف وعشرين. وفي شرح الرسالة للشيخ جسوس ما نصه: و حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسی» متواتر جاء عن نیف وعشرين صحابیاً، واستوعبها ابن عساکر في نحو عشرين ورقة (نظم المتناثر من الحديث المتواتر 194 - 198)
 - 5- کلمات اعلام اهل تسنن درباره او در دفتر دوم، صفحه 786 - 787 خواهد آمد.

متفاهم از حدیث منزلت آن است که امیر مؤمنان علیه السلام همیشه و در همه امور نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آلہ مانند حضرت هارون به حضرت موسی علیه السلام، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آلہ و قطعاً معصوم است. این مطلب با تأمل در حدیث و با توجه به استثنای نبوت روشن است، یعنی درجات، مراتب و مناقب حضرت هارون علیه السلام برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است، مانند آن چه در قرآن مجید می خوانیم که در دعای حضرت موسی علیه السلام عالان آمده است: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي * وَأَشَّ رِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَّبِحَكَ كَثِيرًا * وَزَدْ كُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) [سوره طه (20): 29- (1)].

دلیل این اطلاق، عموم منزلت و استثناء نبوت، است، پس هر چه غیر نبوت باشد تحت مستثنی منه باقی است.

به جهت اهمیت این استثنای در تبیین مراد، ابن تیمیه از پاسخ به استدلال شیعه به آن طفره رفته است! (2)

خلاصه مطلب آن که جانشینی در مدینه در غزوه تبوک یکی از مصادیق آن منزلت است. شاهد این مطلب آن است که موارد دیگری پیامبر صلی الله علیه و آلہ حدیث منزلت را نیز بیان فرمود، از اولین روز اظهار رسالت - یوم الدار - تا روز غدیر. (3)

ص: 438

1- در دفتر چهارم صفحه 1553، روایت شماره 1043 خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آلہ با قرائت آیات گذشته این گونه دعا می کرد «خدایا! من از تو همان درخواستی را دارم که برادرم موسی داشت: خدایا برای من وزیری از خاندانم قرار ده علی برادرم را به واسطه او پشتم را محکم و استوار ساز و اورا در کارم شریک نما تا تو را فراوان تسبیح و بسیار یاد نماییم که تو بر حال ما بینابی». 2-

.335- 334/7- منهج السنة

3- مراجعه شود به صفحه 476 عنوان: «برخی از موارد صدور حدیث منزلت»

اگر گفته شود چرا تشییه به حضرت یوشع علیه السلام - که وصی پس از وفات حضرت موسی علیه السلام بود - نشده است؟!

در پاسخ می گوییم: در تشییه به حضرت هارون علیه السلام جهاتی وجود دارد که در حضرت یوشع علیه السلام نیست، مانند: برادری، پشتیبانی و همیاری در امر دین و تبلیغ رسالت از ابتدای کار جانشینی در زمان غیبت در حال حیات و... که در آیات شریفه قرآن بدان اشاره شده است.

گنجی شافعی (متوفی 658) از شعبة بن الحجاج (متوفی 160) - که اهل تسنن او را بی نهایت ستروده اند [\(1\)](#) - نقل کرده که او درباره حدیث منزلت گفته:

حضرت هارون علیه السلام در بین امت حضرت موسی علیه السلام از همه برتر بوده، پس به اقتضای صیانت و پاییند بودن به نصّ صحیح و صریح حدیث منزلت باید امیر مؤمنان علیه السلام نیز از همه امت پیامبر صلی الله علیه و آله برتر باشد.

سپس به آیه ای استشهاد نموده که حضرت موسی از هارون علیه السلام درخواست نمود که جانشین او در بین امتش باشد. [\(2\)](#)

نتیجه آن که اگر جناب هارون زنده بود جانشین حضرت موسی علیه السلام می شد؛ زیرا از همه برتر و معصوم بود همان گونه امیر مؤمنان علیه السلام از دیگران - به جز پیامبر صلی الله علیه و آله - برتر و معصوم است پس خلافت فقط شایسته اوست.

ص: 439

1- قال الذهبي: الحجّة، الحافظ، شيخ الإسلام... وكان الثوري يقول: شعبة أمير المؤمنين في الحديث، وقال الشافعى: لولا شعبة لما عرف الحديث بالعراق... وقال أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: كَانَ شَعْبَةُ أُمَّةٍ وَحْدَهُ فِي هَذَا الشَّأنَ، يَعْنِي فِي الرِّجَالِ وَبَصَرِهِ بِالْحَدِيثِ. (تذكرة الحفاظ 1/ 193 – 197)

2- وكان هارون أفضل أمة موسى فوجب أن يكون على أفضل من كل أمة محمد صلی الله علیه وآلہ صیانت لهذا النص الصحيح الصريح كما (قَالَ مُوسَى الْأَخِيَّهُ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ). (کفاية الطالب 282 – 283)

بنابر شرح نویسنده‌گان اهل تسنن - مانند عینی (متوفی 855) و مناوی (متوفی 1031) - پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي» وجه تشبیه را بیان فرمود که:

این تنزیل و جایگاه تو نسبت به من در نبوت نیست، پس آن چه باقی می‌ماند خلافت و جانشینی است که در رتبه تالی نبوت است! [\(1\)](#)

به کلمات دیگری از دانشمندان عامه توجه فرمایید:

خلاصه کلام ابو حفص عمر بن شاهین (متوفی 385) پس از نقل حدیث منزلت آن است که این حدیث حاکی از (کمال) محبت و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است. ما سراغ نداریم کسی بیش از حضرت موسی به جانب هارون علیه السلام احترام گذاشته باشد؛ زیرا برای او درخواست نبوت نمود چنان که در قرآن آمده، پیامبر صلی الله علیه و آله هم برای علی علیه السلام همان مقام هارونی را قائل بود به جز نبوت. [\(2\)](#)

دانشمند معروف عامه قاضی ییضاوی (متوفی 685) می‌نویسد: مراد آن است که جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام است در برادری، قرب منزلت و یاری در دین و دنیا. تنها تفاوتی که دارد آن است که در پیامبری با پیامبر صلی الله علیه و آله شراکتی ندارد؛ زیرا آن حضرت خاتم پیامبران است. [\(3\)](#)

ص: 440

-
- 1- قال العینی: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و معناه: أنت متصل بي و نازل مني منزلة هارون من موسى [علیه السلام]، وفيه تشبیه، ووجه التشبیه مبهم، وبینه بقوله: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي»، يعني: ان اتصاله ليس من جهة النبوة، فبقي الاتصال من جهة الخلافة؛ لأنها تلي النبوة في المرتبة. (عملة القاری 16/296، ورجوع شود به فيض القدير 4/471)
 - 2- رجوع شود به تعلیقه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 309
 - 3- تحفة البار شرح مصابیح السنۃ 3/551.

محب طبری (متوفی 694) می گوید: این کلام را پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت آن فرمود که مقام و منزلت والایی که علی علیه السلام نزد او دارد اعلام شود و معلوم گردد که او را به جای خویش قرار داده است پس تشبیه در برادری پشت و پناه بودن و یاوری است - البته در حال حیات (۱) - ولی علی علیه السلام در نبوت شریک پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. (۲)

ابن الملک (متوفی 801) می نویسد منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام در پنج ویژگی بوده: برادری، وزارت، یاری، خلافت و جانشینی و مشارکت در نبوت. پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نبوت را استثنایاً فرمود بقیه ویژگی ها به حال خود باقی است!

سپس می گوید: اگر گویی: پس چه نیازی به استثنای نبوت بود؟

می گوییم: تا خیال نشود که علی علیه السلام در پیامبری شریک آن حضرت است. (۳)

تذکر چند مطلب مهم

مطلوب اول: تصریح به جانشینی در حدیث منزلت

در آینده خواهد آمد که بنابر روایت معتبر نزد اهل تسنن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حدیث منزلت تصریح فرمود که: (وَأَنَّ
خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِّنْ بَعْدِي). (۴)

و این صریح در مدعای شیعه است که علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ص: 441

1- برای اطلاع از پاسخ این شببه رجوع شود به صفحه 455 - 457 پاسخ واکنش دهم.

2- الرياض النضرة 1/ 224

3- مبارق الازهار في شرح مشارق الانوار 2/ 193.

4- رجوع شود به صفحه 451 - 452 به نقل از السنة لابن أبي عاصم 551 و 589 ...

مطلب دوم: سیروی از هارون امت برای رهایی از گمراهی!

اگر هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از بین مردم غایب شد، آن ها بر پیروی حضرت هارون علیه السلام باقی مانده بودند گمراه نشده و به گواسله پرستی مبتلا نمی شدند؛ همچنین این امت اگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیروی از امیر المؤمنین علیه السلام باقی مانده بود به ضلالت و گمراهی و اختلاف و فتنه دچار نمی شد. این حقیقتی است که از حدیث منزلت استفاده می شود و جناب عمار نیز آن را به مردم گوشزد نمود. سیوطی - و به تبع او متقدی هندی - در ضمن روایت مفصلی از وکیع - در گزارشات پس از جنگ جمل - نقل می کنند که:

[215/2] فقام عمار فقال: يا أيها الناس! إنكم - والله - إن اتبعتموه وأطعتموه لم يضلّ بكم عن منهاج نبيكم قيس شعرة، وكيف يكون ذلك وقد استودعه رسول الله صلى الله عليه وآله المنايا والوصايا وفصل الخطاب على منهاج هارون بن عمران إذ قال له رسول الله: (أَنْتَ مِنْيٌ بِمَنْتَلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي) فضلاً خصّه الله به إكراماً منه لنبيه صلى الله عليه وآله حيث أعطاه الله ما لم يعطه أحداً من خلقه. (1)

عمار گفت: ای مردم، به خدا سوگند اگر از امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی کنید به اندازه تار مویی از روش پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله نخواهید گرفت. چگونه ممکن است (با اطاعت او از سنت نبوی منحرف شوید) در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله دانش آجال، وصیت‌ها و خطاب (روشن و) جداکننده حق از باطل در هر قضیه‌ای را به او اختصاص داده است بر روش (حضرت موسی علیه السلام نسبت به برادرش) هارون علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی هستی، جز آن که پس از من پیامبری نیست».

442:

این فضیلتی است که خدا به علی علیه السلام اختصاص داده تا به واسطه آن پیامبر را گرامی بدارد که به او چیزی عطا فرموده که به هیچ کس نداده است.

از این روایت روشن است که جناب عمار به حدیث منزلت استدلال نموده بر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مانند حضرت هارون علیه السلام دارای دانشی الهی بوده، دانش و وصیت های پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اختصاص داشته و اگر مردم بخواهند از سنت نبوی منحرف نشوند باید از امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی نمایند.

مطلوب سوم: پرسش، تعجب، اعتراض و.... قرائناً فهم مدلول حدیث منزلت

* برداشت مقام فوق العاده از این حدیث باعث شد که عمر به کسی که به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت بگوید: گمان می کنم تو منافق هستی؛ زیرا شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّمَا عَلَيِّ مِنِّيٌّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبَيِّنَ بَعْدَهُ). (1)

* گذشت که سعید بن مسیب شکفت زده از سعد بن ابی وقارض پرسید: تو خودت حدیث منزلت را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟!
(2)

از تعجب و پرسش سعید کاملاً روشن است که صدور این روایت مطلبی عادی نیست و مفاد آن امری بسیار خطیر و مهم است.

* در اولین واکنش مخالفان نسبت به حدیث منزلت خواهد آمد که عمرو

صف: 443

-
- 1- عن عمر بن الخطاب أنه رأى رجلاً يسب علياً، فقال: إنني أظنك منافقاً، سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلیم يقول: (إِنَّمَا عَلَيِّ مِنِّيٌّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبَيِّنَ بَعْدَهُ). (تاریخ بغداد 463/7، تاریخ مدینة دمشق 167/42، الریاض النصرة 3/118)
 - 2- صحیح مسلم 7/120. سعد بن ابی وقارض در پاسخ شخصی دیگر که همین سؤال را نمود گفت: ما تنکر ان یقول لعلی [علیه السلام] هذا وأفضل من هذا؟! (تاریخ مدینة دمشق 157/42)

ابن قیس و سفیان ثوری - از محدثان اهل تسنن - به عنوان اعتراض به موسی جهنى گفتند: نباید در کوفه حدیث منزلت را نقل کنی.

ناگفته پیداست که آنان از این حدیث برداشتی جز آن چه شیعه می گویدند نداشته اند، و گرنه تعجب سعید و اعتراض عمرو بن قیس و سفیان ثوری هیچ وجهی نخواهد داشت. (۱)

* و شگفت آن که - بنابر نقل خطیب بغدادی - وقتی مهدی، خلیفه عباسی، به سفیان ثوری می گوید: برترین فضیلتی که از امیر المؤمنین عليه السلام می دانی نقل کن او حدیث منزلت را نقل می کند! (۲)

* ابن کثیر دمشقی نقل می کند که معاویه از سعد بن ابی وقار پرسید: چرا در جنگ صفين شرکت نکردی؟ سعد پاسخ داد: من حاضر نیستم با کسی بجنگم که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، معاویه گفت: جز تو چه کسی این حدیث را شنیده سعد عده ای را نام برد از جمله ام سلمه، و ام سلمه نیز او را تصدیق نمود. معاویه [برای عوام فریبی، به دروغ] گفت: اگر من این حدیث را شنیده بودم با عالی نمی جنگیدم و بنابر نقلی گفت: اگر من این مطلب را شنیده

ص: 444

1- فی تاریخ مدینة دمشق 185/42: وإنما كرها روایته بالکوفة لثلا يحمل على غير جهته المعروفة، ويظن أنه نصر [نص ظ] على علي [عليه السلام] بالخلافة وإنما أراد به تولیته المدينة واستخلافه.

2- روی الخطیب البغدادی بسنده عن المأمون، قال: حدّثني الرشيد، حدّثني المهدی، قال: دخل علي سفیان الثوری فقالت: حدّثی بأحسن فضیلة عندك لعلی [عليه السلام]، فقال: حدّثني سلمة بن کھیل، عن حجیة بن عدی عن علی [عليه السلام]، قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبْيَ بَعْدِي). (موضح أوهام الجمع والتفریق 1/297) (چاپ دار المعرفة، بیروت) و رجوع شود به الرياض النصرة: 3/117 - 118 قال: خرجه الحافظ السلفی في النسخة البغدادیة

بودم تا جان در بدن داشتم خدمتگزار علی بودم. (1)

* راوی می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: آیا کسی که می گوید: ابوبکر، عمر، عثمان و علی (به ترتیب برترین هستند) تو او را سنتی می دانی؟ پاسخ داد: آری ولی درباره علی چیزی روایت شده که تن انسان را می لرزاند سپس حدیث منزلت را نقل نمود. (2)

* راوی دیگر می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: مراد از «أَنْتَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» چیست؟ او پاسخ داد: ساكت باش از این مطلب سؤال مکن روایت این گونه نقل شده است! (3)

سؤال: مگر برداشت احمد بن حنبل از این حدیث چه بود که تنش را لرزانده و از بیان مراد آن امتیاز نموده است؟! اگر امر متشابه و نامعلومی بود که لرزیدن نداشت! آری؛ او در جمع بین حدیث منزلت و رفتار صحابه درمانده از این روی به لرزه افتاده و سکوت را بر سخن گفتن ترجیح داده است!

ص: 445

1- فقال سعد: ما كنت لأقاتل رجالاً قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا تَنْبَئَ بَعْدِي)، فقال معاوية: من سمع هذا معك؟ فقال: فلان وفلان وأم سلمة. فقال معاوية: أما إني لو سمعته منه صلى الله عليه وآله لما قاتلت علياً. وفي رواية: ... وأنهما قاما إلى أم سلمة فسألها فحدثهما بما حدث به سعد، فقال معاوية: لو سمعت هذا قبل هذا اليوم لكنت خادماً لعلي حتى يموت أو أموت. (البداية والنهاية 8/83 - 84)

2- قال أَحْمَدُ بْنُ مَنْيَعَ: قَلْتُ لِأَحْمَدَ: يَا أَباَ عَبْدِ اللَّهِ، مَنْ قَالَ: أَبُوَ بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيَّ، أَلِيسْ هُوَ عَنْدَكَ صَاحِبُ سَنَةٍ؟! قَالَ: بَلِي، لَقَدْ رُوِيَ فِي عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [عَلِيِّ السَّلَامِ] مَا تَقْشِعُ أَظْنَانُ الْجَلُودِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا تَنْبَئَ بَعْدِي). (السنة للخلال 407 شماره 602).

3- أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرُ الْمَرْوَذِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ [عَلِيِّ السَّلَامِ]: «أَنْتَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ...» أَيْشَ تَقْسِيرَهُ؟ قَالَ: اسْكَتْتُ عَنْ هَذَا، لَا تَسْأَلُ، الْخَبْرُ كَمَا جَاءَ. (السنة للخلال 347 شماره 460 محقق کتاب در تعلیقه سند آن را صحیح دانسته است)

با وجود قطعی الصدور بودن حدیث منزلت نزد مخالفان، باز هم واکنش های مختلف نسبت به آن داشته اند.

واکنش اول: فرمان به کتمان حدیث

موسی جهنه می گوید: عمرو بن قیس و سفیان ثوری نزد من آمدند و (به عنوان اعتراض) گفتند: نباید این حدیث را در کوفه نقل کنی که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی»!⁽¹⁾

واکنش دوم: خدش در صحت و حجیت حدیث منزلت

شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) درباره حدیث منزلت می گوید: آمدی که از علمای اصول است تکلم کرده در صحت این حدیث ⁽²⁾ ولیکن خطأ کرده، و ائمه حدیث متّفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشان است. ⁽³⁾

صاحب موافق، قاضی عصّالدین ایجی نیز منکر صحت آن شده ولی شارح موافق تذکر داده که محدثین آن را صحیح می دانند. ⁽⁴⁾

ص: 446

-
- 1- تاریخ مدینة دمشق /42 185
 - 2- شگفت از استناد به سخن آمدی که درباره اش گفته اند وقد نقی من دمشق لسوء اعتقاده و صحّ عنه انه كان يترك الصلاة (میزان الاعتدال 2/259، لسان المیزان 3/134)
 - 3- اشعة اللمعات 4/675.
 - 4- الموافق 3/603، شرح الموافق 8/362 - 363.

با وجود همه آن چه در صحبت و تواتر حدیث منزلت گذشت، (۱) باز عده ای - برای مخالفت با شیعه! - آن را از اخبار آحاد دانسته اند!!

(۲)

واکنش چهارم: تحریف لفظی: حذف استشنا از روایت

این روایت بارها بر زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شده و مطالبی همراه با آن گفته شده که حاکی از اهمیت مطلب و بیانگر مراد از آن است. ولی مخالفان برای تحریف معنای آن و کمنگ کردن فضائل امیر مؤمنان علیه السلام دست به تحریف، تقطیع و... آن زده اند. برخی حتی بخش «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبْغِي بَعْدِي» را حذف کرده اند (۳) شاید به این خیال که بدین وسیله اطلاق «متزلت» زیر سؤال رود!

واکنش پنجم: کتمان حذف، و انکار قرائت داخلی

در برخی از روایات آمده: صلاح نیست مدینه را خالی بگذاریم باید من یا تو در شهر بمانیم - یا عبارتی مشابه آن- ولی عده ای این قسمت را از روایت حذف و کتمان نموده و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده اند. در روایتی آمده است:

[3] الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن سعد بن أبي وقاص، قال النبي صلی الله علیه و آله: «أَقْمِ بالمدينة فقال له عليّ عليه السلام: يا رسول الله إِنَّكَ مَا خرَجْتَ فِي غَزَّةٍ فَخَلَّفْتَنِي؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ

ص: 447

1- برخی برای این حدیث پنج هزار سند استخراج کرده اند! (شواهد التنزيل 1/195)

2- الأربعين في أصول الدين للرازي 2/300، شرح المواقف 8/363، تفسير قرطبي 1/275، الصواعق المحرقة 51.

3- بخاری مکرر آن را نقل کرده و در جایی این گونه: «أَمَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ]». (صحیح البخاری 4/208)

إِلَّا بِكَ، وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي». [\[1\]](#)

قال: فقلت لسعد بن أبي وقاص أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله؟! قال: نعم، لا مرّة ولا مرّتين يقول ذلك لعلى عليه السلام. [\(2\)](#)

ابن حبان (متوفى 354) این روایت را به شدت تکذیب کرده و گفته:

پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه نفرموده: «المدينة لا تصلح إلا بـك»، سعد بن ابی وقاص هم چنین چیزی روایت نکرده، سعید بن مسیب هم چنین حدیثی نداشته، زهری هم این مطلب را بر زبان نیاورده و مالک هم آن را روایت نکرده است.

من اصلاً از مالک و زهری در فضائل علی علیه السلام هیچ روایتی ندارم! و تمایل قلبی من آن است که این روایت جعلی است. [\(2\)](#)

نگارنده گوید: زهری خود گفته: به خدا سوگند من فضائلی از علی علیه السلام می دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می رسانند! [\(3\)](#) و گاهی مخفیانه مطلبی را نقل کرده و از راوی خواسته آن را کتمان نموده و از او نقل نکند؛ بدین جهت که بنی امية عذر کسی را نمی پذیرند و اجازه نمی دهند که از علی علیه السلام به نیکی یاد شود! [\(4\)](#) پس اگر ابن حبان در این زمینه از او روایتی سراغ ندارد به جهت آن است که زهری نخواسته آشکارا مطلبی از او نقل شود که به زحمت بیفتند، نه این که در این زمینه روایتی نداشته و نقل نکرده است.

ص: 448

1- مناقب علی بن ابی طالب لابن المغازلی 49 (اسلامیه 33).

2- المجروحین لابن حبان 1/258 ورجوع شود به منهاج السنة 4/274

3- اسدالغابة 1/308

4- اکتم هذا الحديث وأطوه دوني؛ فان هؤلاء - يعنيبني أمية - لا يعذرون أحداً في تقرير ظلمي و ذكره (مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 131)

حاکم در مستدرک همین مضمون را - «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا بِكَ» - نقل کرده و آن را صحیح دانسته است. (۱)

[۴/۲۱۷] ابن سعد در طبقات و طبرانی در ضمن روایتی معتبر نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّهُ لَا بُدُّ مِنْ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تُقْيِمَ يَعْنِي: چاره ای نیست یا من باید (در مدینه) بمانم یا تو» (۲) پس از آن علی علیه السلام را در مدینه گذاشت. مردم (یعنی منافقین) گفتند علی را با خود نبرد به جهت آن که دوست نداشت او همراهش باشد امیر مؤمنان علیه السلام خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و مطلب را با آن حضرت در میان گذاشت، حضرت پس از آن، حدیث منزلت را بیان فرمود. (۳)

ص: 449

-
- 1- هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك 337/2، كنز العمال 11/13 و 607/172) ذهبی این روایت را به جهت عبد الله بن بکر و حکیم بن جبیر تضعیف نموده و ابن الجوزی به جهت حفص بن عمر در آن اشکال کرده است. (رجوع شود به تذكرة الموضوعات 97، میزان الاعتدال 1/561، لسان المیزان 2/324 تنزیه الشريعة الکنانی 1/382)
 - 2- زیرا - چنان که صفحه 460 خواهد آمد - موقعیت شهر از ناحیه منافقین در خطر بوده است.
 - 3- متن کامل این حديث به زودی به نقل از طبقات الکبری 3/23 - 25 خواهد آمد، و نیز رجوع شود به انساب الأشراف 2/95 این حجر عسقلانی در مورد سند روایت ابن سعد می گوید و اسناده قوی. (فتح الباری 7/60) هیثمی می نویسد: طبرانی این روایت را با دو سند نقل کرده است. راویان یک سند همه رجال صحیح هستند جز میمون که برخی اورا تضعیف کرده اند ولی ابن حبان او را ثقه و مورد اطمینان دانسته است. (مجمل الزوائد 9/111) نگارنده گوید: ابن حجر می نویسد: میمون را عده ای توثیق کرده و برخی در حافظه اش ایجاد نموده اند (نه این که او را دروغگو بدانند) ترمذی هم روایت او را صحیح دانسته است. (القول المسدّد 28)

* به نقل معتبر از ابن عباس خواهد آمد که حضرت پس از بیان حدیث منزلت فرمود: (إِنَّمَا لَا يُنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي). یعنی: سزاوار نیست که من بروم (و در مدینه نباشم) مگر آن که تو به عنوان جانشین من آن جا بمانی».

و خواهد آمد که عده ای از اعلام عامه اعتبار این حدیث را پذیرفته اند. (1)

دکتر صاعدی - با آن که اعتبار سند این روایت را پذیرفته - می گوید: این حدیث با این سیاق، منکر و غیر قابل قبول است... در آن عبارت های منکری وجود دارد که ابن تیمیه برخی از آن موارد را تذکر داده است.

سپس به نقل از ابن تیمیه در منهاج می گوید: در این حدیث مطالبی وجود دارد که دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله است مانند: «لا ینبغی أنَّ أَذْهَبَ إِلَّا - وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» یعنی سزاوار نیست که من (از مدینه) بیرون روم مگر آن که تورا جانشین خود (در شهر) قرار دهم پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از مدینه بیرون رفته و کس دیگری غیر از علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است مانند عمره حدیبیه و موارد دیگر - که پنج مورد را مثال زده است - (بلکه) علی علیه السلام در غالب جنگ ها همراه با آن حضرت بوده [پس شخص دیگری جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بوده] است. (2)

نگارنده گوید: تحت عنوان «اهمیت جانشینی هنگام جنگ تبوک» (3) تذکر داده ایم که واگذاری امور مدینه به دیگران در بقیه مسافرت ها با موقعیت خاص زمان جنگ تبوک تقاضت روشن دارد پس جمله گذشته ناظر به این مطلب است و هیچ تنافی با آن چه ابن تیمیه گفته - از جانشینی دیگران در موارد دیگر - ندارد.

ص: 450

-
- 1- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1627 - 1629 و در همین دفتر صفحه 453 - 454 خواهد آمد که محب طبری اعتبار آن را پذیرفته ولی معنای آن را توجیه کرده است
 - 2- منهاج السنة / 5 - 33، فضائل الصحابة للصاعدي 227 / 6.
 - 3- رجوع شود به صفحه 460 - 462.

بلکه بنابر روایات معتبر اهل تسنن پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار حديث منزلت تصریح به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده، ولی متأسفانه بعضی این قسمت از روایت را نقل نکرده اند و برخی مجموع روایت را به دست فراموشی سپرده اند !

به عنوان مثال سبط ابن الجوزی به نقل از احمد در کتاب فضائل می نویسد:

[5/218] أخبرنا أبو محمد عبد العزيز بن محمود البزار، قال: أخبرنا أبو الفضل محمد بن ناصر السلامي، أخبرنا أبو الحسين المبارك بن عبد الجبار الصيرفي، أخبرنا أبوطاهر محمد بن علي بن محمد بن يوسف، أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطبي، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا وكيع، عن الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن أبي بريدة، عن أبيه، قال: خرج علي [عليه السلام] مع النبي صلی الله علیه وآلہ إلی ثنية الوداع حين توجه إلى تبوك، وهو يبكي ويقول: خلقتني مع الخوارف، ما أحب أن تخرج في وجه إلا - وأنا معك. فقال صلی الله علیه وآلہ: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة، وأنت خليفتى». (1)

ولی این روایت در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام احمد بن حنبل نیست !

ابن ابی عاصم (متوفی 287) نیز حديث منزلت را مکرر این گونه روایت نموده است:

[6/219] (أَفَلَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنِيٌّ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي). (2)
(أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى... وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي).

ص: 451

1- تذكرة الخواص 1/214.

2- السنة لابن ابی عاصم 589

و البانی در تعلیقه اش حکم به حُسن و اعتبار آن کرده است. (۱)

این حدیث صحیح، صریح در مدعای شیعه و خلافت و جانشینی علی علیه السلام است.

[7/220] ابن عساكر (متوفى 571) نیز این حدیث را با اسناد متعدد این چنین روایت نموده است: «اما ترضی أن تكون مني منزلة هارون من موسى إلّا أنك لستنبي»؟ قال: نعم، قال: «وإنك خليفتى في كل مؤمن». (2)

مطلوب شایان توجه آن که سند روایت شماره 219 با سند روایتی که از ابن عباس در دفتر چهارم در ویژگی های امیرالمؤمنین عليه السلام خواهد آمد - روایت شماره 1098 - یکی است و متن آن متفاوت و این به روشنی دلالت بر تحریف روایت دارد یعنی ناقلان روایت در آن جا تعبیری را که صریح در خلافت حضرت بوده (۳) نقل نکرده و به نقل عبارت: (إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي) اکتفا نموده اند. (۴)

واکنش ششم: تحریف معنوی: تو جیهی رکیک برای حدیث

قاری (متوفی 1014) - از شارحان حدیث و دانشمند معروف بین عامه - با وفاحت تمام می گوید:

مراد حضرت آن است که تو در آخرت نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام هستی (۵) (پس اصلاً ربطی به این دنیا ندارد تا اولویت در خلافت از آن استفاده شود).

452:

- 1- السنة لابن أبي عاصم 551 شماره 1188.
 - 2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 98 - 99.
 - 3- «أنت مني بمنزلة هارون من موسى... وأنت خليفتني في كل مؤمن من بعدي».
 - 4- باستفاده از اسناد فضائل أمير المؤمنین علیه السلام للشيخ باسم الحلي 155 / 2 - 156.
 - 5- مرقة المفاتيح 9 / 3931.

نگارنده گوید: گرچه در چاپ های مختلف مرقاۃ «فی الآخرة» ثبت شده است، ولی به نظر می رسد که قاری حاضر نباشد این قدر هم شأن خود را پایین بیاورد و چنین توجیه رکیکی را برای حدیث ذکر نماید. شاید او «فی الآخرة» نوشته و دیگران عبارت او را تحریف کرده باشند.

واکنش هفتم: تحریف معنوی: توجیهی دیگر در معنای روایت

حب طبری (متوفی 694) می گوید:

مراد از عبارت: «لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتى» - (گرچه) خدا داناتر است! - آن است که «خلیفتی فی اهله» یعنی تو جانشین من در بین خاندانم باشی؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فقط جانشین خویش بر آنان قرار داد و خویشاوندی هم متناسب همین است و گرنه جانشین حضرت در مدینه محمد بن مسلم [مسلمه] و بنابر نقلی سباع بن عرفظه بود. [\(1\)](#)

نگارنده گوید:

1. در مورد جانشینی دیگران، تحت عنوان «انکار جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در غزوہ تبوک» به تفصیل صحبت خواهیم نمود. [\(2\)](#) محب طبری فراموش کرده که خودش می نویسد: علی علیه السلام در تمامی جنگ های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت جز تبوک که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خویش در مدینه قرار داد و امور کارگزارانی که در مدینه مانده بودند را به او سپرد. [\(3\)](#)

ص: 453

-
- 1- الرياض النصرة 1/225
 - 2- رجوع شود به صفحه 464
 - 3- و شهد... والمشاهد كلها غير تبوك، استخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله فیها علی المدینة و علی عمّال [عماله ظ] بها. (الرياض النصرة 3/186)

2. مطلب دیگری که تذکر ش لازم است آن که محب طبری ابتدا تردید خویش را با عبارت (خدا داناتر است!) اظهار نمود سپس مطلب را به عنوان مراد و مقصد از روایت بیان کرد (و در حقیقت تحریف معنوی نمود) ولی برخی دیگر روایات را تحریف لفظی کرده و عبارت «فی أهلي» را در متن روایت گنجانده اند، چنان که در عنوان آینده ملاحظه می فرماید.

واکنش هشتم: تحریف لفظی: افزودن «فی أهلي» به روایت!

بنابر نقل هیثمی، طبرانی (متوفی 360) به سند صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآلہ وامیر مؤمنان علیہ السلام فرمود:

[22/8] «خَلَفْتَكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي» تورا (در مدینه) گذاشتمن تا جانشین من باشی. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله من در این سفر با شما نباشم؟! حضرت فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون باشی نسبت به حضرت موسی علیه السلام جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود. [\(1\)](#)

ولی در برخی از چاپ های المعجم الأوسط (فی أهلي) به آن افزوده شده، با آن که بنابر نقل هیثمی، سیوطی، متقی هندی، و صابی و... چنین عبارتی در روایت نبوده است. [\(2\)](#)

و در برخی از چاپ های المعجم الأوسط نیز (فی أهلي) داخل کروشه آورده شده است. [\(3\)](#)

ص: 454

1- مجمع الزوائد 9/110 قال: رواه الطبراني في الأوسط، و رجاله رجال الصحيح.

2- رجوع شود به کنز العمال 13/158

3- در المعجم الأوسط 4/484 شماره 4248 (طبعه دارالحدیث، القاهره) این گونه آمده است: خَلَفْتَكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي [فی أهلي].

هدف آن ها از این زیاده آن است که امیر مؤمنان علیه السلام فقط عهده دار امور خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده نه جانشین آن حضرت در مدینه !

در واکنش دوازدهم: «انکار جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه تبوک»! توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد. (1)

واکنش نهم: خدشه در دلالت به انکار عموم منزلت

بعضی چون قاضی ایجی در شرح مواقف و ملاسعد تفتازانی در شرح مقاصد مکابره نموده و برای مخالفت با شیعه عموم منزلت را انکار کرده اند! (2)

از توضیحی که به نقل از بزرگان اهل تسنن گذشت (3) معلوم شد که آن ها نیز استثنای نبوت را دلیل عموم منزلت گرفته اند، بدین معنا که آن چه برای حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام ثابت است همه آن مراتب و جایگاه و منزلت برای امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است به جز نبوت.

واکنش دهم: مناقشه های دیگر در دلالت حدیث و پاسخ های دندان شکن !

اشاره

الف) نووی می نویسد: این حدیث حجّت برای کسی (یعنی شیعه) نیست فقط فضیلتی برای علی [علیه السلام] اثبات می کند و دلالتی بر برتری او بر دیگران و یا جانشینی و استخلاف ندارد.

این روایت مربوط به استخلاف در غزوه تبوک است (و اطلاق ندارد) (4)

ص: 455

1- رجوع شود به صفحه 464

2- رجوع شود به شرح المواقف 363/8، شرح المقاصد 5/275

3- رجوع شود به صفحه 440 - 441 .

4- شرح صحيح مسلم للنووي 15/174. وفي الدبياج على مسلم للسيوطى 5/384 - 386: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، أي في استخلافك على المدينة في هذه الغزوة خاصةً كاستخلاف موسى هارون عند ذهابه إلى الميقات.

ب) عده ای از محدّثین و متکلمین عامه گفته اند:

چون حضرت هارون قبل از موسی علیه السلام و در حیات او از دنیا رفت پس این تشبیه نیز مفید جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

پاسخ الف وب:

اولاً: اگر مطلب چنین بود چه نیازی داشت که حضرت در ادامه سخن بفرمایند: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي»؟!

آیا این جمله به روشنی دلالت ندارد که تشبیه و تنزیل از هر جهت اطلاق و عمومیت دارد و هیچ قید و شرطی در آن نیست جز پیامبری، لذا جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از آن استفاده می شود.

ثانیاً: بر فرض که عبارت حدیث به نحوی بود که از آن مطلب گذشته استفاده نمی شد - چنان که عده ای از ناقلين آن را ناقص نقل کرده و عبارت: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي» را از آن انداخته اند تا این قرینه مطلب را روشن نکند! - آیا همین تنزیل به لحاظ زمان حیات دلالت بر اولویت حضرت نسبت به دیگران پس از فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؟ قطعاً کسی که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چنین مقام و منزلتی داشته باشد، پس از آن حضرت بر دیگران مقدم است.

و در پاسخ نووی این مطلب را نیز اضافه می کنیم که ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) گفته: چه بسا گفته شود در حدیث منزلت لفظ وزارت استعمال

ص: 456

1- شرح صحيح مسلم للنووي 15 / 174، عمدة القاري للعيني 16 / 214، فيض القدر 4 / 471 به نقل از جمعی از عامه.

نشده ولی درباره ابوبکر و عمر روایت به لفظ وزارت آمده است.

پاسخ آن است که آن چه در حدیث منزلت آمده به بهترین وجه این مطلب را می‌رساند و از بکار بردن لفظ وزارت هم رساتر وبالاتر است و آن تعبیر «تونسبت به من مانند جناب هارون به حضرت موسی علیه السلام هستی». و این وزارت هارونیه اخص است از وزارت مطلقی که درباره آن دو نفر گفته شده است. [یعنی وزارتی که برای آن دو گفته شده مطلق است و فقط مشاور بودن آن دو نفر را می‌رساند ولی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام چون تشییه به حضرت هارون شده که جانشین و خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده است به نصّ «الخلفنی» پس این حدیث مفید خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام است] لذا شیعه می‌گوید که این حدیث نصّ و تصریح به خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است و اگر اشکالی که گفته می‌شود، [\(1\)](#) نبود استدلال شیعه تمام بود. [\(2\)](#)

پاسخ اشکال ابن حجر هیتمی مکی پیش از این داده شد

اما روایات وزارت آن دو نفر، ساختگی است و قابل استناد نیست.

ج) در کتب اهل خلاف مکرر به این نکته اشاره شده که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفرهای دیگر و در سایر غزوات اشخاص دیگری را در مدینه به جای خود قرار داده اند پس این فضیلتی ویژه برای امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار نمی‌آید و کسی نگفته که این مطلب دلیل خلافت آنان است. ابن عبد البر می‌نویسد: وقد شرکه فی مثل هذا

ص: 457

1- اشاره به اشکال الف و ب که صفحه 455 - 456 گذشت. (رجوع شود به المنح المکیة 586)

2- المنح المکیة فی شرح الهمزیة 576 - 579.

الاستخلاف غيره من لا يدعى له أحدٌ خلافة جماعة قد ذكرهم أهل السنة. (1)

وابن تيميه افزوذه:

پیامبر صلی الله علیه وآلہ در سفرهای دیگر، اشخاص دیگری را در مدینه به جای خود قرار داده و معلوم است که آن‌ها همین جایگاه و منزلت را نزد آن حضرت داشته‌اند، پس این فضیلتی ویژه برای علی علیه السلام نیست. (2)

پاسخ

1. پیامبر صلی الله علیه وآلہ در باره‌ی هیچ یک از کسانی که ادعا می‌شود در سفرهای دیگر و در سایر غزوات آن‌ها را در مدینه به جای خود قرار داده چنین منزلتی را بیان ننموده است که: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی!»

2. اگر فضیلت ویژه‌ای برای آن حضرت نیست چرا بخاری و مسلم و دیگر بزرگان عامه حدیث منزلت را در بخش مناقب امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند؟!

3. چرا سعید بن المسیب شگفت زده از سعد بن ابی وقاص پرسید: تو خودت حدیث منزلت را از پیامبر صلی الله علیه وآلہ شنیدی؟!
(3)

4. چرا بزرگان آن‌ها به موسی جهنی اعتراض کردند که چرا حدیث منزلت را در کوفه نقل می‌کنی؟! (4)

5. چرا سعد بن ابی وقاص در پاسخ معاویه که از او پرسید: چرا آن حضرت

ص: 458

1- التمهید / 22 / 132

2- وَمَعْلُومٌ أَنَّهُ اسْتَحْلَفَ غَيْرَهُ قَبْلَهُ وَكَانُوا مِنْهُ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ فَلَمْ يَكُنْ هَذَا مِنْ خَصَائِصِهِ). (مجموعه الفتاوى لابن تيمية 4/ 416 - 417)

3- صحیح مسلم 7/ 120.

4- مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ص 57 ورجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/ 185.

را سبّ نمی کنی این مطلب را مطرح کرده؟!

6. چرا سعد آن را از شتران سرخ می کند - که مهمترین سرمایه عرب محسوب می شد - یا از آن چه خورشید بر آن می تابد، یا از دنیا و آن چه در آن است، برتر می دانست؟! (1) چرا او درباره هیچ یک از کسانی که در سایر غزوات به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ماندند، چنین مطلبی را نگفته است؟!

7. چرا معاویه به سعد گفت: اگر من این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم با علی نمی جنگیدم؟! (2)

8. چرا احمد بن حنبل از شنیدن این حدیث تشن می لرزد؟!

و چرا از بیان مراد آن امتناع می ورزد؟!

اگر امر ساده ای بود که دیگران در آن شریک بودند اصلاً لرزیدن نداشت! بویژه که در پرسش از خلفای سه گانه نام برد شده، و نیز لزومی نداشت که در پاسخ کسی که از معنای آن پرسید سکوت اختیار نماید! (3)

پس قطعاً این حدیث از مهم ترین مناقب و فضائل ویژه امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می رود بلکه همین نکته سبب شده که برخی - مانند سفیان ثوری - حدیث منزلت را برترین فضائل امیر المؤمنان علیه السلام بدانند. (4)

ص: 459

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست سوم: «ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار».

2- شرح ابن ابی الحدید /264

3- رجوع شود به صفحه 445.

4- عن المأمون قال: حدثني الرشيد، حدثني المهدى، قال: دخل علي سفيان الثوري فقلت: حدثني بأفضل فضيلة عندك لعلى ! فقال: حدثني سلمة بن كهيل، عن حجية بن عدي، عن علي [عليه السلام]، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَازُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبْيَ بَعْدِي). (تاریخ بغداد /4 291)

ابن عساکر دمشقی می نویسد: حکیم بن جبیر به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: عده ای از مردم عراق ابوبکر و عمر را از علی علیه السلام برتر می دانند! حضرت فرمود: پس چه باید کرد با حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به حضرت موسی علیه السلام جز آن که پس از من پیامبری نیست»؟!⁽¹⁾

9. آن چه در واگذاری امور به دیگران در مدینه در بقیه مسافرت های حضرت واقع شده با موقعیت خاص زمان جنگ تبوک تقاووت روشن دارد که در عنوان آینده به آن می پردازیم.

اهمیت جانشینی هنگام جنگ تبوک

تبوک دورترین نقطه ای بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوات خود به آن جا سفر نمود. منافقان می توانستند از غیبت طولانی آن حضرت سوء استفاده کنند و خطر فته انگیزی آنان بسیار جدی بوده است.⁽²⁾ گرچه بعضی سعی در کم نشان دادن

ص: 460

- 1- تاریخ مدینة دمشق /42 - 153 / 154.
- 2- الغدیر / 3 / 198، اعيان الشيعة / 1 / 283، الصحيح من سيرة الإمام علي علیه السلام / 6 / 266، 367. قال ابن عبد البر و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و ضرب عسکره علی باب المدینة... و خرج عبد الله بن أبي بن سلول بعسکره فضربه علی باب المدینة أيضاً... وهو يظهر الغرزة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما نھض رسول الله صلی الله علیه وسلم تخلف عبد الله بن أبي فيمن تخلف من المنافقين وأهل الريب، وكانوا نیفا و ثمانین رجلاً خلفهم سوء نیاتهم و نفاقهم. (الدرر 239 - 240 ورجوع شود به دلائل النبوة 5 / 219، الاکتفاء للكلاعی 1 / 550)، السیرة النبویة لابن کثیر 4 / 12، سبل الهدی والرشاد 5 / 442) وقال القاضی الباقلانی (المتوفی 403): معنی ذلك - يعني قوله صلی الله علیه و آله «أنت مني بمنزلة هارون...». أني أستخلفك علی أهلي و علی المدینة إذا توجهت إلی هذه الغزوۃ؛ لأنه إنما قال ذلك في غزوة تبوک لما خلفه بالمدینة وماج أهل النفاق... (تمہید الأولی 457 - 458) وروی عن الإمام العسكري أنه قال: و لقد اتخذ المنافقون من أمة محمد صلی الله علیه وسلم - بعد موت سعد بن معاذ، وبعد انطلاق محمد صلی الله علیه و آله إلى تبوک - أبا عامر الراہب، اتخاذوه أمیراً ورئيساً، وبايعوا له، وتواطأوا علی انهاب المدینة، وسبی ذراري رسول الله صلی الله علیه و آله و سائر أهله و صحابته. (التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام 21 / 257) وگفته شده: منافقین به این فکر افتادند که تعدادشان زیاد است و پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه خیلی دور می شود و بعيد است که از چنگ امپراطور روم نجات یابد لذا در صدد کودتا برآمدند؛ زیرا حضرت مردمان قوی را با خود بیرون برده بود و مدینه به جز زنان و اطفال سکنه ای نداشت، پس تصرف شهر و عیالات پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان باقیمانده کار آسانی می نمود. بنابر این، آنان از متابعت با پیغمبر صلی الله علیه و آله صرف نظر کرده و هنگامی که حضرت به سمت شام حرکت نمود آنان به مدینه مراجعت کردند... تمام نقشه های منافقین به وسیله ماندن علی علیه السلام در مدینه نقش بر آب شد و خیال پیغمبر صلی الله علیه و آله از مرکز بلاد اسلامی وزنان و اطفال آسوده گشت. روی این حساب منافقین شایع کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی رنجیده است. علی علیه السلام خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانده و عرض کرد: منافقین می گویند: برای آن که از چشمتو دور باشم و مرا نیینی مرا با خود نبرده و در مدینه گذاشته ای؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می گویند «خلفتك لما [ترکت] ورائي» تو را براي (مراقبت از) آن چه پشت سر دارم (يعنى حفظ شهر و ناموس خود و مسلمانان) بجای گذاشتیم و این نیز روشن است که وقتی خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله محفوظ و ایمن است که خطری مملکت را تهدید نکند. (تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تألیف شیخ عباس صفائی حائزی قدس سره 478 - 479 با تلخیص و

تصريف و نيز رجوع شود به الارشاد 1/156 / 207 - 208، بحار الأنوار 21

عدد منافقین دارند و آن‌ها را حدود 80 نفر گفته‌اند ولی از کلام ابن اسحاق کثیر جمعیت آنان معلوم می‌شود که می‌گوید: و ما کان فيما یزعمون باقل‌العسکرین. (۱) یعنی: تصور آنان چنین بود که لشکر منافقین - که از پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله تخلف نموده و به مدینه برگشتند - از لشکر مسلمین کمتر نبودند.

و همین مطلب باعث شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام تأکید بفرماید:

«أقم بالمدينة... إن المدينة لا تصلح إلا بي أو بك شما در مدینه بمان... صلاح

ص: 461

1- جامع البيان /10، 190، تاريخ الطبری /2، 368، السیرة النبویة لابن هشام /4، 946، دلائل النبوة للبیهقی /5، 219، تاریخ مدینة دمشق /2، الکتفاء للكلاعی /1، 550، تاریخ الإسلام للذهبی /2، 631 البداية والنهاية /5، 10، السیرة النبویة لابن کثیر /4، 11 - 12، الحلبیة /3، 102.

نیست مدینه را خالی بگذاریم باید من یا تو در شهر بمانیم». و بنابر روایت دیگر: «إنه لا بد من أن أقيم أو تقييم چاره اى نیست یا من باید (در مدینه) بمانم یا تو» (1)

منافقین، پس از ماندن امیر مؤمنان علیه السلام شایع کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی ناخرسند، خسته و ملول شده لذا او را در مدینه بجای گذاشت و رفت (2)

امیر المؤمنین علیه السلام برای خشی کردن این نقشه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت و مطلب را بیان کرد و پس از آن حدیث منزلت بر زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله جاری گشت. (3)

خلاصه مطلب آن که از حدیث منزلت استفاده می شود که اگر جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه نبود منافقین می توانستند - مانند سامری و گوساله پرستان که در غیاب حضرت موسی علیه السلام باعث انحراف شدند - شهر را به آشوب بکشند. و این جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام و حُسن درایت و کارданی آن حضرت بود که مانع از فساد آنان گردید.

ص: 462

1- صفحه 447 - 449 روایات شماره 216 - 217 گذشت و صفحه 467 روایت معتبر شماره 226 و نیز در دفتر چهارم صفحه 1627 روایت معتبر شماره 1098 خواهد آمد

2- الدرر لابن عبد البر 239 بنابر روایت معتبر شماره 1095 که از سعد بن أبي وقاص در دفتر چهارم، صفحه 1613 خواهد آمد این منافقین از قریش بودند که از روی حسادت این شایعه را پخش کردند ! و شایان ذکر است که سال ها بعد این مطلب بر زبان یکی از آنان - یعنی عثمان - جاری شد و به عنوان ملامت به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: ألسْتَ الَّذِي خَلَفَكَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ تَبُوكُ؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوك تورا در مدینه بجای نگذاشت؟ (السقیفة و فدک 83، شرح ابن أبي الحید 5/9)

3- عن إبراهيم بن سعد أنه سمع أباه يقول:... - أي على علیه السلام - فرجع بعد فراقه النبي صلی الله علیه و آله فقال: يا رسول الله، إن المنافقين يزعمون أنك إنما خلقتني استقلالاً، فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله يومئذ حتى رؤي في وجهه فقال: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبي بعدي». (كتاب السنة لابن أبي عاصم 586)

واکنش یازدهم: ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث منزلت!

اشاره

محبت طبری مناقشه‌ای مطرح کرده است که:

اگر مراد از حدیث منزلت، جانشینی بلافصل پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود باید واقع شود؛ چون آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله بفرماید وحی الهی است و چنین چیزی واقع نشد، پس معلوم می‌شود که مراد از حدیث خلافت و جانشینی نیست. (۱)

پاسخ

آیا تکذیب پیامبران توسط مردم دلیل بطلان رسالت آن هاست؟!

آیا اگر مردم اوصیا را نپذیرند و با آنان مخالفت نمایند آن‌ها از جانشینی و خلافت ساقط می‌شوند؟!

آیا مخالفت مردم با حضرت هارون دلیل موجهی برای حقانیت گوساله پرستان است؟!

آری؛ پذیرفتن مردم یا عدم آن، در احکام و قوانین الهی هیچ تأثیری ندارد. پس گرچه لسان حدیث منزلت لسان خبری است ولی فرق است بین اخبار از تشریع و اخبار از تکوین یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهند که خداوند در مقام قانونگذاری علی علیه السلام را برای من به منزلت جناب هارون به حضرت موسی علیه السلام قرار داده، یعنی برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین کرده است، نه آن که خبر غیبی داده باشند که او پس از من حکومت را به دست خواهد گرفت.

ص: 463

1- الریاض النصرة، 225/1 نظیر این شبهه با پاسخ آن در مورد حدیث غدیر صفحه 382 گذشت

اشاره

عده ای از نویسندهای عامه، مانند ابن سعد (متوفی 230) در شرح غزوه تبوك از جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته‌اند: ثم غزوه... تبوك فی رجب سنه تسع من مهاجره واستخلف رسول الله صلی الله علیه و آله علی المدینة محمد بن مسلمہ، و هو أثبت عندنا ممن قال استخلف غیره [!!] (۱) یعنی در سال نهم هجری غزوه تبوك اتفاق افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله محمد بن مسلمہ را جانشین خود در مدینه قرار داد. این نقل نزد ما ثابت‌تر است از روایت کسانی که می‌گویند شخص دیگری را جانشین نمود! (۲)

آن‌ها برای این که این مطلب در اذهان جای بگیرد دست به تحریف تاریخ زده و گاهی مطلب را درباره امیر مؤمنان علیه السلام به صورت مبهم یا مطلق نقل کرده‌اند و گاهی تقيید زده‌اند که: (و خلف علیاً [علیه السلام] فی أهلہ) و مانند آن.

ص: 464

۱- الطبقات الکبری 2/165، ورجوع شود به غزوات الرسول صلی الله علیه و آله و سرایاه لابن سعد 165، تاریخ مدینة دمشق 35/2، السیرة النبویة لابن سید الناس (عیون الأثر) 2/254، عمدة القاری 18/45، وفي السیرة الحلبیة 3/102 و خلف علی المدینة محمد بن مسلمة الانصاری علی ما هو المشهور، وقال الحافظ الدمشقی: وهو أثبت عندنا گرچه عده ای سباع بن عرفطة الغفاری رانیز ذکر کرده‌اند. رجوع شود به الثقات لابن حبان 2/92 - 93، المغازی للواقدی 2/995، السیرة النبویة لابن هشام الحمیری 4/946 تاریخ الطبری 2/368، تاریخ مدینة دمشق 2/35، المنتظم لابن الجوزی 3/362، الكامل لابن الأثیر 2/278، الرياض النصرة 1/225، البداية والنهاية 1/115، السیرة النبویة لابن کثیر 4/12، إمتعال الأسماء 2/50 و 8/391، السیرة النبویة لابن سید الناس (عیون الأثر) 2/254.

۲- شگفت آن که عینی در شرح بخاری می‌نویسد: واستخلف علی المدینة محمد بن مسلمہ، وهو أثبت عندنا. وقال أبو عمر: الأثبت عندنا علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام]. و از تنافسی این مطلب با آن چه خودش صفحه بعد در شرح حدیث می‌گوید غافل است! قال في شرح قوله: (واستخلف علیاً [علیه السلام]) يعني: المدینة. قوله: «ألا ترضی...»: معناه أن تكون خلیفة عنی فی سفری هذا بمنزلة استخلاف موسی أخاه هارون علیه السلام، علی بنی إسرائیل حين توجه إلى الطور. (عمدة القاری 18/46 - 47 ورجوع شود به

(147/2

به عنوان نمونه؛ ابن سعد در شرح حال امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد:

ولم يختلف عن رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة غزها إلا غزوة تبوك خلفه في أهله.

[9/222] ... غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك وخلف علياً [عليه السلام] في أهله، فقال بعض الناس ما منعه أن يخرج به إلا أنه كره صحبته فبلغ ذلك علياً [عليه السلام] فذكره للنبي صلى الله عليه وآله، فقال: «أيا بن أبي طالب، أما ترضى أن تنزل مني بمنزلة هارون من موسى؟!؟

[10/223] ... خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى تبوك، وخلف علياً [عليه السلام]، فقال له: يا رسول الله خرجت وخلفتني؟! فقال: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»

[11/224] ... عن سعيد بن المسيب، قال: قلت لسعد بن مالك: إنني أريد أن أسألك عن حديث، وأنا أهابك أن أسألك عنه، قال: لا تفعل يا بن أخي، إذا علمت أن عندي علمًا فسلني عنه ولا تهبني، فقلت: قول رسول الله صلى الله عليه وآله تعالى [عليه السلام] حين خلفه بالمدينة في غزوة تبوك، قال: أتخلفني في الخالفة في النساء والصبيان؟! فقال: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؟!؟ فأدبر علي [عليه السلام] مسرعاً كأنني أنظر إلى غبار قدميه يسطع. وقد قال حماد: فرجع علي [عليه السلام] مسرعاً (1)

اشکال

با صرف نظر از آن که محدث دهلوی این واکش را به نواصی نسبت داده !![آیا فرمایش](#): «اما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی» برای جانشینی در خصوص خانواده تناسب دارد یا برای جانشینی همه قوم باقیمانده در مدنیه؟!

ص: 465

1- الطبقات الكبرى /3 - 23 - 25

2- تحفه الشاعرية .211 - 210

در آیه شریفه آمده است: (قَالَ مُوسَى لَأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفُنِي فِي قَوْمِي وَأَصَّ لِمَحْ) [الأعراف (7): 142] و قطعاً جایگاه و منزلت حضرت هارون به حضرت موسی علیه السلام جانشینی در خصوص خانواده حضرت موسی علیه السلام نبود بلکه به اقتضای (اَخْلُفُنِي فِي قَوْمِي) جانشینی در بنی اسرائیل بود پس جانشینی در بین امت برای امیرالمؤمنین علیه السلام قطعاً ثابت است.

مطلوبی که از مجاهد در شأن نزول آیه: (وَأُولَئِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [النساء (4): 59] نقل شده نیز به روشنی بر مدعای ما دلالت دارد.

[12/225] عن مجاهد في قوله تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) يعني [الذين] صدقوا بالتوحيد، (وَأَطِيعُوا اللَّهَ) يعني في فرائضه، (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) يعني في (وَأُولَئِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، قال: نزلت في أمير المؤمنين [عليه السلام] حين خلفه رسول الله [صلى الله عليه وآله] بالمدينة، فقال: أتخلفني على النساء والصبيان؟ فقال: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى حين قال له: (أَخْلُفُنِي فِي قَوْمِي وَأَصَّ لِمَحْ). فقال الله: (وَأُولَئِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، قال: [هو] علي بن أبي طالب، ولاه الله الأمر بعد محمد [صلى الله عليه وآله] في حياته حين خلفه رسول الله [صلى الله عليه وآله] بالمدينة، فأمر الله العباد بطاعته وترك خلافه. [\(1\)](#)

پس مجاهد تصریح کرده که خدای تعالی مرمد را فرمان به اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام داده که این همان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه است.

علاوه بر آن، در روایات متعدد و معتبر تصریح شده است که در آن هنگام امیر مؤمنان علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بود.

خود ابن سعد پس از روایات گذشته روایتی معتبر نقل کرده که در آن آمده:

ص: 466

1- شواهد التنزيل / 190.

پیامبر صلی الله علیہ وآلہ بہ امیر مؤمنان علیہ السلام فرمود: «چارہ ای نیست یا من باید (در مدینہ) بمانم یا تو.

[13/226] قال: وأخبرنا روح بن عبادة، قال: أخبرنا عون، عن ميمون، عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم، قالا: لَمَّا كَانَ عِنْدَ غُزْوَةِ جِيشِ الْعَسْرَةِ - وَهِيَ تِبُوكُ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعُلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «إِنَّهُ لَابْدُ مِنْ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ»، فَخَلَفَهُ فَلَمَّا فَصَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَازِيًّا قَالَ نَاسٌ: مَا خَلَفَ عَلَيْنَا إِلَّا لَشَيْءٍ كَرَهَهُ مِنْهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلَيْنَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَاتَّبَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى انتَهَى إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: «مَا جَاءَ بَكِ يَا عَلِيًّا؟»؟! قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ نَاسًا يَزْعُمُونَ أَنَّكَ إِنَّمَا خَلَفْتَنِي لَشَيْءٍ كَرَهْتَهُ مِنْيَ، فَتَضَاحَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «يَا عَلِيًّا أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّكَ لَسْتَ بَنْبِيٍّ؟»؟! قَالَ: بَلِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَإِنَّهُ كَذَلِكَ». [\(1\)](#)

ابن حجر عسقلانی می نویسد: و إسناده قوي. [\(2\)](#)

در روایت معتبر دیگر تصریح به جانشینی آن حضرت در مدینہ شده است:

[14/227] حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَاقِ، أَبْنَائُهُ مُعْمَرٌ، عَنْ قَتَادَةٍ وَعَلِيٍّ بْنِ يَزِيدٍ بْنِ جَدْعَانَ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبْنُ الْمَسِيبِ، حَدَّثَنَا أَبْنُ سَعْدٍ بْنِ مَالِكٍ، حَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلَتْ عَلَى سَعْدٍ فَقَلَتْ: حَدَّثَنَا حَدَّثَنِي عَنْكَ حِينَ اسْتَخَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَغَضِبَ فَقَالَ: مَنْ حَدَّثَكَ بِهِ؟! فَكَرِهَتْ أَنْ أَخْبُرَهُ أَنَّ أَبْنَهُ حَدَّثَنِي فَيَغَضِبُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ خَرَجَ فِي غُزْوَةِ تِبُوكَ اسْتَخَلَفَ عَلَيْهَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتَ أَحَبُّ أَنْ تَخْرُجَ وَجْهًا إِلَّا وَأَنَا مَعَكَ فَقَالَ: «أَوْمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي؟»؟ [\(3\)](#)

ص: 467

1- الطبقات الكبرى / 23 - 25 ورجوع شود به أنساب الأشراف / 2 / 411.

2- فتح الباري 7 / 60.

3- مسند أحمد / 177، فضائل امير المؤمنین علیہ السلام لأحمد بن حنبل 155 - 156 شماره 79، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل / 2

700 - 701 شماره 956 (طبعہ دار ابن الجوزی، الرياض)، المصنف لعبد الرزاق الصناعی / 5 405 - 406، تاریخ مدینۃ دمشق 42

.143

عده اى از دانشمندان اهل تسنن حکم به صحت اين روایت کرده اند، مانند حافظ زین الدين عراقي (متوفى 806) صالحی شامي (متوفى 942)، وصی الله ابن محمد عباس، احمد محمد شاكر. (1)

[15/228] وفي رواية ابن إسحاق: لما نزل رسول الله صلى الله عليه وآلله الجرف - طعن رجال من المنافقين في إمرة علي [عليه السلام] وقالوا: إنما خلفه استتقلاً فخرج علي [عليه السلام] فحمل سلاحه حتى أتى النبي صلى الله عليه وآلله بالجرف فقال: يا رسول الله ما تخلفت عنك في غزوة قطّ قبل هذه؟ قد زعم المنافقون أنك خلفتي استتقلاً، فقال: «كذبوا، ولكن خلّفت لما ورائي، فارجع فاخلفني في أهلي»، أفلأ ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (2)

وعبارة: «طعن رجال من المنافقين في إمرة علي [عليه السلام]» صريح در امارت بر دیگران است.

ص: 468

1- قال الحافظ زين الدين العراقي في ترجمة على [عليه السلام] من شرح التقريب: لم يختلف علي [عليه السلام] عن المشاهد إلا تبوك فإن النبي صلى الله عليه وآلله خلفه على المدينة، كما رواه عبد الرزاق في مصنفه - بسنده صحيح - عن سعد بن أبي وقاص إن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خرج إلى تبوك استخلف على المدينة علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (نظام الحكومة النبوية المسمى: التراتيب الادارية للكتاني الفاسي 315/1) وقال الصالحي الشامي: ورواه عبد الرزاق في المصنف بسنده صحيح عن سعد بن أبي وقاص، ولفظه: أن رسول الله صلى الله عليه وآلله لما خرج إلى تبوك استخلف على المدينة علي بن أبي طالب. (سبل الهدى والرشاد 5/442) وقال وصی الله بن محمد عباس - في التعليق على فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/700 - 701 شماره 956 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) -: إسناده صحيح. احمد محمد شاكر در تعليقه مسنـد أـحمد 2/247 - 248 شماره 1532 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح.

2- الرياض النصرة 3/117 قال: خرجه ابن إسحاق، وخرج معناه الحافظ الدمشقي في معجمه.

[229/16] وروی ابن عساکر - بسنده - عن أبي الفیل، قال: لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزَّةٍ تَبَوَّكَ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَى الْمَدِينَةِ... (1)

ابن عبد البر (متوفى 463) این را صحیح ترین قول بلکه روایاتش را متواتر دانسته و می نویسد:

و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و ضرب عسکره علی باب المدینة، واستعمل علیها محمد بن مسلمہ، وقيل: بل سبع بن عرفطة، و قیل: بل خلف علیها علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام]، وهو الأثبت أن رسول الله صلی الله علیه و سلم خلف علیا [علیه السلام] في غزوة تبوك فقال المنافقون: استقله فذكر ذلك علی رضی الله عنه [علیه السلام] لرسول الله صلی الله علیه و سلم - في خبر سعد - فقال: «كذبوا إنما خلفتك لما تركت و رأي، فارجع فاخلفني في أهلي وأهلك؛ فأنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی». والآثار بذلك متواترة صحاح، قد ذكرت كثيرا منها في غير هذا الموضوع. (2)

بلکه برخی از متعصیین متکلمین عامه - با آن که در دلالت حدیث منزلت و ... به مکابره پرداخته اند - جانشینی و استخلاف بر مدینه را پذیرفته اند، (3) و عده ای آن را در شرح حدیث منزلت به گونه ارسال مسلمات نقل نموده اند. (4)

ص: 469

-
- 1- تاريخ مدينة دمشق 42/181.
 - 2- الدرر لأبن عبد البر 239 - 240.
 - 3- رجوع شود به: تبصرة الأدلة في اصول الدين للنسفي 2/1138 (چاپ مكتبة الازهرية)، شرح المواقف 8/363، الفصل في الملل والأهواء والنحل لأبن حزم 94/4، منهاج السنة 7/327 - 331، مجموعة الفتوى لأبن تيمية 4/416، بيان الإسلام/القسم الثالث 4/112.
 - 4- قال القاضي الباقلانی (المتوفی 403): أي إني استخلفك على المدينة كما استخلف موسى أخاه هارون لما توجه لكلام ربہ من غير بغض ولا قلی. (تمهید الأولی 545 - 546 و رجوع شود به 458 - 457) وقال أبو نعیم الإصبهانی (المتوفی 430) في شرح الحديث: استخلافه على المدينة. (إمامۃ الرافضة 221) وقال ابن عساکر (المتوفی 57): وإنما أراد به تولیته المدينة واستخلافه. (تاريخ مدینة دمشق 42/185) وقال أيضاً: فإنه إنما شبهه بهارون حين استخلفه على قومه. (همان 30/359) وقال التووی (المتوفی 676): إنما قال صلی الله علیه و آله هذا لعلی رضی الله عنه [علیه السلام] حين استخلفه في المدينة في غزوة تبوك. (شرح صحيح مسلم 15/174 و رجوع شود به تهذیب الاسماء واللغات 1/345) وقال العینی (المتوفی 855): و شهد المشاهد كلها مع رسول الله صلی الله علیه و آله إلآ تبوك استخلفه فيها على المدينة. (عمدة القاري 2/147) وقال السیوطی (المتوفی 911): «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» أي في استخلافك على المدينة في هذه الغزوة. (الدییاج على مسلم 5/384 - 386) ونظیر این عبارت در منابع دیگر نیز به چشم می خورد مراجعه شود به الرياض النصرة للمحب الطبری 3/186 مرآة الزمان لابن الجوزی 6/434، جواهر المطالب للباعوني الشافعی 1/234، إسعاف المبطأ برجال الموطأ للسیوطی 78، تاريخ الخلفاء للسیوطی 184، الصواعق المحرقة 120 قرة العینین للدهلوی 118. در ملحقات إحقاق الحق 8/530 - 531 نیز آن را از أخبار الدول للقرمانی 102 والطبقات المالکیة للشيخ مخلوف 2/72 نقل کرده است. وفي تاريخ العیوبي: 2/67 و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله... واستخلف علیا [علیه السلام] على المدينة.

البته در منابع عامه در سبب نرفتن امير مؤمنان عليه السلام به تبوک آمده: فَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ وَعَلَى عِيَالِهِ بَعْدِهِ، وَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ مِنِّي...». (1) شاید برخی از غرض ورزان از این روایات - که جانشینی بر خاندان را در کنار جانشینی بر مدینه ذکر کرده - سوء استفاده کرده و آن را تقطیع کرده باشد.

یا از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که - پس از شایعه گذشته مناقیین - به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (كَذَّبُوا وَلَكِنِّي حَلَّفْتُكَ لِمَا تَرَكْتُ وَرَائِي فَأَرْجِعْ فَآخْلُفْنِي فِي أَهْلِي وَأَهْلِكَ) جمله اخیر را گرفته و عموم «خَلَّفتَ لَمَا تَرَكْتَ وَرَائِي» را نادیده گرفته باشد. (2)

ص: 470

1- الواقی بالوفیات 178/21.

2- السیرة النبویة لابن هشام 4/947، تاریخ الطبری 2/368 الثقات لابن حبان 2/93، تاریخ مدینة دمشق 2/31 دلائل النبوة للبیهقی 5/15، الكامل لابن الأثیر 2/278، الریاض النضرة 1/226 و 3/117، ذخائر العقبی 63، الاکتفاء للكلاعی 1/550، تاریخ الإسلام للذہبی 2/631، السیرة النبویة لابن سید الناس 2/255، السیرة النبویة لابن کثیر 4/12، البدایة والنهایة 5/11، إمتعان الأسماع 2/50، سبل الهدی والرشاد 5/441، السیرة الحلیۃ 3/104.

اشاره

ابن تیمیه - برخلاف برخی دیگر از متعصبان - جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه را پذیرفته ولی برای کم رنگ کردن این فضیلت می‌گوید:

[1] معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه از مدینه بیرون نرفته جز آن که کسی را برای جانشینی خویش انتخاب فرموده است (پس جانشینی آن حضرت اختصاصی به علی علیه السلام ندارد).

[2] در غزوه تبوک فقط زنان کودکان و عاجزان و عده‌ای از منافقین باقی مانده بودند و از مردان کسی نمانده بود تا پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی بر آنان بگمارد، پس این جانشینی از موارد دیگر ضعیف تر هم بود [!!]

[3] این حدیث برای طیب خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد شد که: جانشینی نقص نیست حضرت موسی نیز هارون علیه السلام را جانشین خود قرار داد.

[4] این سیاق فقط دلالت بر جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام عدم حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه دارد پس از ویژگی های خاص علی نیست، و نظیر موارد یگر هم نیست چه رسد که برتر باشد [!!]

[5] در بسیاری از غزوات، کسانی جانشین حضرت در مدینه بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان برتر است و آن جانشینی موجب برتری آنان نیست. آنان هم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام بوده اند.

[6] بلکه جانشینی آنان مهمتر بوده به جهت خوف حمله دشمن به مدینه ولی در غزوه تبوک اصلاً کسی در مدینه نبود تا نیاز به جنگ با دشمن باشد[!!]

[7] اختصاص علی به این مطلب در این روایت مستفاد از مفهوم لقب است که ضعیف ترین مفهوم هاست [!!] (1)

[8] او در ادامه گفت: این حدیث دلالت دارد بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله جز در غزوه تبوك هیچ مورد دیگری چنین مطلبی را به علی نفرموده (که تو نسبت به من مانند جناب هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام هست) (2)

[9] و نیز گفت: تشییه علی به هارون [علیه السلام] بالاتر از تشییه ابوبکر به ابراهیم و عیسی [علیه السلام] و تشییه عمر به نوح و موسی [علیهمما السلام] نیست؛ زیرا این چهار پیامبر صلی الله علیه و آله از هارون [علیه السلام] برترند بلکه هر یک از ابوبکر و عمر به دو پیامبر صلی الله علیه و آله تشییه شده اند! (3)

اشکال

1. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله برای مدت کوتاهی که بین مردم مدینه نیست کسی را بگمارد چگونه برای مدت طولانی پس از رحلتش به فکر امتنابشید؟!

2. گذشته از آن که کارگزارانی نیز در مدینه باقی مانده بودند، (4) چنان که تحت عنوان: «اهمیت جانشینی هنگام جنگ تبوك» گذشت، جمعیت منافقین کم نبوده و خطرشان به اندازه ای جدی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز به تعیین جانشین داشتند و بایستی او کسی باشد که مانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله از عهده امور به خوبی برآید به شرحی که گذشت. (5)

ص: 472

1- منهاج السنة / 327 - 331 ورجوع شود به مجموعة الفتاوى لابن تيمية 4/416

2- منهاج السنة / 7 .336.

3- وتشییه بهارون لیس باعظم من تشییه ابی بکر و عمر: هذا بیاپراہیم و عیسی [علیهمما السلام] و هذابنوح و موسی [علیهمما السلام]....
(منهاج السنة 15/43)

4- قال المحب الطبری:... و شهد بدرًا والحدیبة و بیعة الرضوان والمشاهد كلها غیر تبوك استخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله فیها
على المدينة وعلى عمال [عماله ظ] بها. الرياض النصرة 3/186

5- رجوع شود به صفحه 460 - 462.

واز آن چه در خطر منافقین گفته شد معلوم می شود که این جانشینی با همه موارد دیگر تفاوت داشته و اصلاً قابل قیاس با آن ها نیست.

3. بسیار مضحك است که کسی خیال کند جانشینی و استخلاف نقص است تا به استخلاف حضرت هارون توسط حضرت موسی عليه السلام رفع اشتباه شود، کسی که از نعمت خرد بهره مند باشد می داند که ابن تیمیه برخلاف اعتقاد خویش صحبت می کند و خودش هم این مطلب را قبول ندارد.

4. این سیاق به قرینه استثنای نبوت دلالت بر عموم منزلت دارد (لذا ابن تیمیه پاسخی هرچند بی جا و بی ربط - مثل بقیه موارد ! - نداشته که در برابر این استثنا بیان نماید) [\(1\)](#) و این منزلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ کسی را از آن بهره ای نیست آیا عجیب نیست که معاویه با آن همه عداوت و دشمنی این مطلب را پذیرفته [\(2\)](#) ولی ابن تیمیه آن را انکار می کند؟!

5. هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای هیچ کس چنین عبارتی را بکار نبرده اند و اصلاً آن ها چنین منزلتی نزد حضرت نداشته اند و این ادعا ادعایی بی جا است. و چنان که در واکنش آینده خواهد آمد خود اهل تسنن روایاتی را که در این زمینه نقل شده جعلی و ساختگی دانسته اند.

6. اگر در موارد دیگر خطر دشمن خارجی در کار بوده این جا خطر منافقین که دشمن داخلی بوده اند به شدت بیشتر بوده است، چنان که گذشت.

7. استدلال به مفهوم لقب نیست تا گفته شود ضعیف ترین مفهوم هاست بلکه احتجاج به آن است که این مطلب - مثل دیگر ویژگی ها و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام - فقط درباره آن حضرت نقل شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره هیچ

ص: 473

1- رجوع شود به منهاج السنة /7 334 - 335

2- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 697، روایت شماره 521

کس چنین مطلبی نفرموده اند. این کلام ابن تیمیه مانند آن است که کسی بگوید خدای تعالی فرموده: (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ) [الفتح (48): 29] و انتفای نبوت مسیلمه کذاب از آن فهمیده نمی شود مگر به مفهوم لقب! آن چه ابن تیمیه و پیروانش در پاسخ بگویند همان جواب ما خواهد بود.

8. ان شاء الله موارد دیگر حدیث منزلت در عنوان جداگانه ای خواهد آمد و دروغ ابن تیمیه مثل روز روشن می گردد! [\(1\)](#)

9. شگفتا که استدلال شیعه به روایات مورد اتفاق فریقین پذیرفته نشود ولی انتظار داشته باشند که شیعه روایات جعلی و ساختگی آن ها را در فضائل خلفا پذیرد!

واکنش چهاردهم: جعل روایت منزلت برای دیگران

یکی از روش های مقابله با حدیث منزلت آن بوده که مخالفان، حدیثی جعل کردند که (أبو بكر مني بمنزلة هارون من موسى) یا (أبو بكر و عمر بمنزلة هارون من موسى) [\(2\)](#) ولی حتی مثل ذهبی متعصب و دیگران این روایت را تکذیب و راوی آن را دروغگو گفته اند. [\(3\)](#)

بعضی دیگر برای خالی نبودن عریضه گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در تبک ابوبکر را برای امامت جماعت منصوب فرمود! [\(4\)](#)

ص: 474

1- رجوع شود به صفحه 476-482.

2- تفسیر القرطبي /1 268.

3- ميزان الاعتدال 3/122، 172 و 390، لسان الميزان 2/23 و 4/219، الكشف الحيث 186.

4- استخلف على عسكره أبا بكر الصديق يصلی بالناس. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2/165)

واکنش پانزدهم: برخوردهای مختلف با عبارت: «ولو کان لکنته»

در برخی از نقل های حدیث منزلت آمده است: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی: «اما ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی، ولو کان لکنته». [\(1\)](#)

يعنى پیامبر صلی الله علیه وآلہ پس از حدیث فرمود: اگر قرار بود پس از من پیامبری باشد توبودی.

* ونظیر آن در روایت شماره 1044 چنین آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، فَاخْتَارَ لِي وَصِيًّا، وَاخْتَرَتْ ابْنُ عَمِي وَصِيًّي، يَشَدُّ عَضْدِي كَمَا يَشَدُ عَضْدِ مُوسَى بِأَحْيَهْ هَارُونَ، وَهُوَ خَلِيفَتِي وَوزِيرِي، وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عَلَيْهِ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: ... علی جانشین وزیر من است و اگر قرار بود پس از من پیامبری باشد آن پیامبر علی بود، ولی دیگر پس از من نبتوی نیست. [\(2\)](#)

1. بسیاری از مخالفان بخش دوم روایت را نقل نکرده اند.

2. راوی روایت اول را تضعیف نموده و او را دروغگو معرفی کرده اند. [\(3\)](#)

3. برای عمر روایتی جعل نمودند که اگر قرار بود پس از من پیامبری باشد عمر بود و.... البته اهل تسنن آن را منکر و غیر قابل قبول دانسته اند. [\(4\)](#)

ص: 475

1- تاريخ بغداد 4/56، تاريخ مدينة دمشق 42/176.

2- ينایع المودة 2/288 به نقل از مودة القربي، المودة السادسة.

3- أبو بكر محمد بن أبي الأزهر الخزاعي البغدادي. (سير أعلام النبلاء 15/41 - 42) قال الخطيب هذه الزيادة ولو کان لکنته لا نعلم رواها الا ابن أبي الأزهر، وكان غير ثقة، يضع الحديث على الثقات. (العلل المتناهية في الأحاديث الواهية لابن الجوزي 1/228)

4- لو لم أبعث فيكم لبعث عمر، ولو کان بعدی نبی لکنته. (تاريخ مدينة دمشق 44/116، كنز العمال 11/581 و 12/597) در همین زمینه رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر مرتضى العاملى 15/316.

اشاره

حریز بن عثمان ناصبی از راویان مشهور (۱)- حدیث را تحریف کرده و گفته: راوی اشتباه شنیده آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده - العیاذ بالله - این بوده که: (أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ قَارُونَ مِنْ مُوسَى). إسماعیل ابن عیاش از او پرسید: تو این مطلب را از کجا می گویی؟ گفت: از ولید بن عبدالمک شنیدم که آن را بر فراز منبر گفت! (۲)

برخی از موارد صدور حدیث منزلت

اشاره

* برخی از موارد صدور حدیث منزلت (۳)

غیر از غزوه تبوک در موارد دیگری نیز حدیث منزلت بر لبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شده از اولین روز اظهار رسالت تا روز غدیر! این مطلب قرینه بسیار مهمی برای فهم مراد از حدیث - یعنی عموم منزلت - است.

پیش از این گذشت که سعید بن مسیب به سعد بن ابی وقار گفت: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قال: نعم لا مرّة ولا مرتبین يقول ذلك لعلیؑ عليه السلام (۴) سعید بن مسیب گوید: از سعد بن ابی وقار پرسیدم: تو خودت حدیث منزلت را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟! گفت آری؛ نه یک بار و دو بار (بلکه بارها شنیدم که) این مطلب را به علیؑ عليه السلام فرمود.

بنابر نقل اهل تسنن امام صادق از پدرانشان علیهم السلام روایت فرمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله

صف: 476

1- در دفتر ششم، صفحه 2537 - 2538 اشاره به شرح حال او شده است.

2- تهذیب التهذیب 2/ 209.

3- در تنظیم مطالب این عنوان از موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام 2/ 152 - 162 استفاده شد. و در همین زمینه نیز رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر متضى العاملی 282/6: و حدیث المنزلة قاله رسول الله صلی الله علیه و آله فی موافق کثیرة، و تبوك واحدة منها....

4- مناقب علی بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلی 49 (اسلامیه 33).

در ده موضع حديث منزلت را ایراد فرمود. (۱) عمدۀ این موارد در منابع فریقین آمده است. (۲)

۱. يوم الإنذار

بنابر روایات ما پیامبر صلی الله علیه و آله در اولین روزی که رسالت خویش را اعلام نمود فرمود: «کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر وزیر و تنها وارث من بوده و نسبت به من مانند جناب هارون به حضرت موسی علیه السلام باشد»؟ (۳)

۲. هنگام عقد اخوت

* پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عقد اخوت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی تو برادر من و نسبت به من مانند جناب هارون به حضرت موسی علیه السلام هستی...» (۴)

۳. هنگام بستن درب خانه صحابه به مسجد

* در آینده خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از سدّ الأبواب خطبه ای خوانده و در ضمن آن فرمود: «خداؤند به حضرت موسی و برادرش هارون علیه السلام وحی فرمود که برای قوم خود در مصر خانه هایی فراهم نموده آن را روبه روی یکدیگر قرار دهید و نماز بگزارید و به حضرت موسی فرمان داد که در آن مسجد کسی

ص: 477

1- ینایع المودة / 2 - 303 به نقل از همدانی شافعی شافعی متوفی (786) در مودّة القری.

2- البته برخی از موارد فقط در مصادر شیعه پیدا شد، مانند شماره 1 همین صفحه، شماره 8 صفحه 480 و دور روایت آخر صفحه 482
3- إن الله عز و جل أمرني أن أذر عشيرتي الأقربين ورهطي المخلصين، وإن الله تعالى لم يبعث نبيا إلا جعل له من أهله أخا ووارثا وزيرا ووصيا و الخليفة في أهله، فأيكم يباعني على أنه أخي و وزيري ووارثي دون أهلي ويكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبي بعدی.... (کنز الفوائد 280 (چاپ دیگر 2/177)، بحار الأنوار 37 / 271-272)

4- رجوع شود به دفتر دوم، صفحه 613-614، روایات شماره: 402، 405، 409.

سکونت و نکاح نداشته باشد جز هارون و نسلش. و علی نسبت به من هارون است نسبت به مانند حضرت موسی [علیه السلام] (1)

[17/230] قریب به این مطلب را ابن عساکر دمشقی (متوفی 571) از جابر نیز روایت کرده است. (2)

4. پس از فتح خیر

پس از فتح خیر، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، اگر (خوف آن) نبود که گروهی از امتم درباره تو مطلبی را بگویند که مسیحیان در مورد حضرت عیسی علیه السلام گفتند در فضیلت تو چیزی می گفتم که بر جماعتی از مسلمانان نگذری مگر آن که خاک زیر پایت وزیادی آب وضویت را برای تبرک واستشفا بردارند. ولی برای تو همین کافی است که تو از من هستی و من از تو تو از من ارث می بروم و من از تو، تو نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست...» (3)

5. هنگام تعیین سرپرست برای دختر حضرت حمزه علیه السلام

[18/231] امیرالمؤمنین علیه السلام، جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام وزید - پسرخوانده پیامبر صلی الله علیه و آله - هر کدام می خواستند سرپرستی دختر حضرت حمزه علیه السلام

ص: 478

1- دفتر دوم، صفحه 847 - 848، روایت شماره 623 و نیز رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق . 42/139 - 140

2- عن جابر، جاء رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن مضطجعون في المسجد، فضربنا بعصیب في يده، فقال: «أترقدون في المسجد ! إِنَّه لَا يُرْقَدُ فِيهِ»، فأجلغلنا وأجفل علىّ [علیه السلام]. فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (تَعَالَ يَا عَلَيْهِ إِنَّهُ يَحِلُّ لَكَ فِي الْمَسْجِدِ مَا يَحِلُّ لَيْ أَلَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النُّبُوَّةُ...). (تاریخ مدینه دمشق 140/42)

3- رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه 1830 - 1833، روایات شماره 1188 - 1189.

را بر عهده بگیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله داوری نمود که [چون خاله به منزله مادر است خاله اش - همسر جناب جعفر - از او نگهداری نماید و فرمود]: «ای جعفر تو او را همراه خود ببر که سزاوارترین آن ها هستی». پس از آن فرمود: «ای زید تو مولای ما (یعنی آزاد شده ما) هستی و من مولا و آزاد کننده تو». و به جناب جعفر فرمود: «تو در شکل و شمایل و خلق و خوی به من شباهت داری». و درباره علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی جز آن که از پیامبری بهره ای نداری».

(1)

6. پیش از غزوه تبوک

صدر حديث منزلت پیش از حرکت به سوی غزوه تبوک، بیشترین روایات را به خود اختصاص داده است. (2)

7. خطاب به ام سلمة

[19/232] ابن عباس می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: این علی بن ابی طالب است، گوشت او گوشت من و خون او خون من است، پس او نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام است جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

(3)

ص: 479

1- قال صلی الله علیه و آله: (خُذْهَا يَا جَعْفَرُ، أَنْتَ أَحَقُّهُمْ بِهَا... أَمّا أَنْتَ يَا زَيْدُ فَمَوْلَائِيُّ، وَأَنَّا مَوْلَاكَ، وَأَمّا أَنْتَ يَا جَعْفُرَ فَأَشَبَّهُتَ خَلْقِي وَخُلْقِي، وَأَمّا أَنْتَ يَا عَلِيًّا فَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا الْبُشُّرَةُ)... (تاریخ مدینة دمشق 42/170)

2- به عنوان نمونه رجوع شود به روایات شماره 218، 222 - 224، 226 - 229/1 229.

3- عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لام سلمة: «هذا علي بن ابی طالب لحمه لحمی، ودمه دمی، فهو منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی». (المعجم الكبير للطبراني 12/15، مجمع الزوائد 9/111) و زاد الخوارزمی: يا ام سلمة اشهدی واسمعی، هذا علي أمیر المؤمنین، وسید المسلمين، وعیة علمی، وباپی الذي اوتی منه، أخی فی الدنیا، وخدنی فی الآخرة، ومعنی فی السنام الأعلى». (المناقب للخوارزمی 142) وفي رواية: «يا ام سلمة، إن علياً لحمه من لحمی ودمه من دمی، وهو منی بمنزلة هارون من موسی غير [إلا] أنه لا نبی بعدی». (تاریخ مدینة دمشق 42/42، 169، کفاية الطالب للكنجی 166، سبل الهدی والرشاد 11/291، کنز العمال 11/607) وفيه: (ام سلیم) بدل (ام سلمة).

8. هنگام مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام

بنابر روایت شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان نبرد نیز عبارت گذشته را بیان فرموده است.

(1)

9. نزد جماعتی از صحابه

* در آینده به نقل از عمر بن الخطاب خواهد آمد که سه ویژگی در علی وجود دارد که اگر من یکی از آن ها را داشتم از آن چه خورشید بر آن می تابد برایم بهتر بود من با ابوبکر و عده ای از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که دست برشانه علی زد و فرمود:

تو اولین مؤمن و اولین مسلمان هستی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی هستی. (2)

10. پس از حجۃ الوداع، در غدیر خم

[20/233] پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه غدیر فرمود: (عَلَيْيِ مِنِّي كَهارُونَ مِنْ

ص: 480]

1- عن امیر المؤمنین علیه السلام: (وَالَّذِي نَفْسِي يِبَدِه لَقَدْ نَظَرَ إِلَيْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْحَابِهِ رَبُّ الْسَّيْفِ قَدَمًا)، فَقَالَ: (يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي). (المزار الكبير لابن المشهدی 270، المزار للشهید الاول رحمه الله 74 بحار الأنوار 362 و نیز رجوع شود به وقعة صفين 315 الأمايی للشيخ الصدوق قدس سره 407، بحار الأنوار 32/617).

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 500 - 501، روایات شماره 273 - 274.

وبنابر روايات ما فرمود: (إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَى مِرَارًا ثَلَاثًا يُأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَهُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَسْهَدِ فَأُغْلِمَ كُلَّ أَيْضَ وَأَسْوَدَ أَنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّ مِنِي مَحْلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ [من] بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (2)

مضمون حديث منزلت در ضمن روایاتی دیگر نیز نقل شده است، (3) مانند:

[21/234] عن [مولانا الامام] جعفر الصادق عن آبائه، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنهم [عليهم السلام] قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا علي أنت مني بمنزلة شيث من آدم، وبمنزلة سام من نوح، وبمنزلة إسحاق من إبراهيم، كما قال تعالى: (وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بْنَيْهِ وَيَعْقُوبُ...) إلى آخر الآية [البقرة (2): 132]، وبمنزلة هارون من موسى، وبمنزلة شمعون من عيسى، وأنت وصيي ووارثي».

(أَنْتَ أَقْدَمُهُمْ سِرْ لِمَّا وَأَكْثُرُهُمْ عِلْمًا وَأَوْفَرُهُمْ حِلْمًا وَأَشْجَعُهُمْ قَلْبًا وَأَسْخَاهُمْ كَفَّاً، وَأَنْتَ إِمَامُ أُمِّي، وَقَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ بِمَحْبَبِكَ يَعْرِبُ الْأَبْرَارُ مِنَ الْفُجَّارِ، وَيُمَيِّزُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكُفَّارِ) (4)

[22/235] عن أبي ذر، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذًا بيده على فيقول: «يا علي أنت أخي، وصيبي، ووصيي، ووزيري، وأمياني، مكانك مني مكان هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي، من مات وهو يحبك ختم الله عزّ وجلّ له بالأمن

ص: 481

-
- 1- وفيات الأعيان لابن خلكان 5/230
 - 2- رجوع شود به الاحتجاج 1/73 روضة الوعاظين، 1/92 التحصين لابن طاوس 580، اليقين 348، العدد القوية 171، بحار 206/37 وباعتبارتي دیگر تفسیر العیاشی 1/332، بحار 37/140.
 - 3- ممکن است برخی از آن ها با موارد گذشته متعدد یا جداگانه ایراد شده باشد.
 - 4- ينایع المودة 1/255 ورجوع شود به الأمالی للشيخ الصدوق 100، بحار الأنوار 37/254

والإيمان، ومن مات يبغضك لم يكن له نصيب من الإسلام. (1)

[23/236] وروى ابن عساكر بسنده عن سعد بن مالك أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، سالم الله من سالمته، وعادى من عاديته». (2)

كه جمله اخیر نیز قرینه مناسبی برای تأیید برداشت شیعه از روایت است.

در ضمن روایتی آمده که پس از ولادت امام مجتبی علیه السلام، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرضه داشت خدای عزوجل به شما سلام می رساند و می فرماید: چون منزلت علی علیه السلام نسبت به شما مانند جایگاه هارون به حضرت موسی علیه السلام است؛ نام فرزند او را برای فرزندت انتخاب نما... لذا او را حسن نامید. (3)

انس گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که فرمود: «الآن وارد می شود» عرض کرد: چه کسی؟ فرمود: «آقای مسلمانان امیر المؤمنان بهترین اوصیا و سزاوارترین مردم به پیامبران»، علی علیه السلام وارد شد حضرت به ایشان فرمود: «آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام باشی»! (4)

ص: 482

1- ينابيع المودة /1 374 - 375 .

2- تاريخ مدينة دمشق /42 164 - 165 .

3- فلما ولدت الحسن عليه السلام جاء النبي صلی الله علیه و آله... فهبط جبرئیل فقال: إن الله عزّ و جلّ يقرأ عليك السلام ويقول لك: «يا محمد، علىٰ منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، فسم ابنك باسم ابن هارون»... فسماه: الحسن. (الأمالي للشيخ الطوسي قدس سره 367 ورجوع شود به صحیفة الرضا علیه السلام 73، بحار الأنوار 43/239 و 101/111، مستدرک الوسائل 15/144). علامه ابن شهر آشوب مازندرانی رحمة الله آن را از مصادر اهل تسنن مانند شرف النبي صلی الله علیه و آله و فضائل الصحابة سمعانی به نقل از هانی بنهانی از امیر المؤمنین و حضرت علی بن الحسين علیه السلام و اسماء بنت عمیس نقل کرده است. (المناقب 26/4).

4- اليقين 141، بحار الأنوار 37/257 .

پیشگفتار... 16 - 7

بخش اول: حکمت اهتمام به فضائل و مناقب... 17 - 36

تأثیر ذکر فضائل در الگوسازی... 17

نقش فضائل در سرنوشت رهبری جامعه و شناخت حق از باطل... 18

آگاهی از تاریخ تحریف نشده... 19

تأثیر نقل فضائل در گرایش مردم به اهل بیت علیهم السلام... 20

فهم صحیح آیات قرآن... 24

امیر مؤمنان علیه السلام محور فضائل در قرآن... 25

امتیاز خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله... 25

سبقت در ایمان و بندگی... 27

هجرت جهاد و فداکاری... 28

استقامت و پایداری... 29

علم و دانش و تقدیم در دین... 30

برخی از آثار زیانبار تحریف فضائل... 30

محبت شجره ملعونه جایگزین محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله... 31

صلوات ناقص و نادیده گرفتن فضیلت مهم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله... 36

ص: 483

بخش دوم: کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن... 64 - 37

آثار حاکی از کثرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام... 37

برخی از کلمات و روایات فضائل که عدد در آن ذکر شده... 44

کلماتی از بزرگان اهل تسنن در کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام... 50

بخش سوم: برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل... 86 - 65

برخی از ابواب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام در کتب معتبر عامه... 65

برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام... 69

برخی از کتب اختصاصی عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام... 76

برخی از کتب اختصاصی شیعه در فضائل به نقل از عامه... 81

بخش چهارم: چهل فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه... 1552 - 85

1. علی علیه السلام بهترین خلق خدا... 85

سنده روایت... 86

تألیفات مستقل در حدیث طیر... 95

مفاد حدیث... 96

اهمیت روایت طیر... 96

واکنش مخالفان... 97

واکنش اول: کتمان حدیث... 98

واکنش دوم: ایجاد شک و تردید... 100

واکنش سوم: انکار و تکذیب بی جا... 100

واکنش چهارم: اشکال در حدیث به جهت متن شناسی... 103

واکنش پنجم: برخورد با ناقلان... 105

الف) بخورد با حافظ ابن سقا...105

ب) مخالفت با حاکم نیشابوری...106

واکنش ششم: اشکالات سندی...108

واکنش بخاری نسبت به حدیث طیر...110

ص: 484

حافظ ذهبي و حدیث طیر...112

واکشن هفتم: تحریفات لفظی روایت طیر...115

واکشن هشتم: تحریفات معنوی روایت طیر...116

واکشن نهم: ایرادهای بنی اسرائیلی و ادعاهای بی جا...118

واکشن دهم: جعل روایت در برابر حدیث طیر...123

شواهد حدیث طیر...128

الف) محبوب تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله...128

کلماتی از صحابه و...146

ب) برتری مقام و رتبه امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران...153

تذکر چند نکته...186

2. حق با علی علیه السلام است...189

اسناد روایات...190

روایت با تعابیر دیگر...191

واکشن: انکار بی جا...198

شواهدی دیگر...199

تذکر چند نکته...221

3. قرآن با علی علیه السلام است...225

سند روایت...225

مفاد روایت...226

4. علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله...231

سند روایت...232

شواهد قوی و معتبر با مضمونی مشترک... 236

الف) تکمیل روایت عمران بن حصین به حدیث بریده... 236

ب) روایت وَهْبٌ بْنُ حَمْزَةَ... 238

ج) شواهد دیگر... 240

مفاد روایت... 240

واکنش مخالفان... 242

واکنش اول: انکار اعتبار روایت و ساختگی دانستن آن... 242

ص: 485

واکشن دوم: القای شباهات...244

واکشن سوم: تحریف لفظی به حذف عبارت های مهم...248

واکشن چهارم: تحریف معنای حدیث...249

واکشن پنجم: منگر دانستن حدیث...249

واکشن ششم: کتمان حدیث توسط بخاری و مسلم...251

واکشن هفتم: جعل حدیث...251

واکشن هشتم: نادیده گرفتن روایت عمران بن حصین...252

5. حدیث غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام...255

خلاصه قضیه غدیر به روایت طبرانی (متوفی 360)...256

حدیث غدیر و مضمون های مشابه آن با استناد صحیح در مصادر اهل تسنن...259

المصنف ابن أبي شيبة (متوفی 235)...260

مسند اسحاق بن راهویه (متوفی 238) (استاد بخاری)...262

مسند احمد بن حنبل (متوفی 241)...263

سنن ابن ماجة قزوینی (متوفی 273)...279

سنن ترمذی (متوفی 279)...280

كتاب السنۃ ابن ابی عاصم (متوفی 287)...281

البحر الزخار: مسند ابوبکر بزار (متوفی 292)...283

خصائص و سنن نسائی (متوفی 303)...287

مشکل الآثار أبو جعفر طحاوی (متوفی 321)...292

امالی محاملی (متوفی 330)...292

صحیح ابن حبان (متوفی 354)...294

معجم های طبرانی (متوفى 360)...295

مستدرک حاکم نیشابوری (متوفى 405)...301

الاستیعاب ابن عبد البر (متوفى 463)...305

الأحاديث المختارة ضياء الدين مقدسی (متوفى 643)...306

رواياتی معتبر به نقل و تأیید ذهبی...313

اشاره به مفاد روایات غدیر...316

مناشده به حدیث غدیر...327

كلماتی از اعيان اهل تسنن درباره سند حدیث غدیر...330

برخی از تألیفات مستقل در اسناد حدیث «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»...337

ص: 486

ناقلان حديث غدير در طول قرن های گذشته...338

چند پرسش...339

واکنش مخالفان غدير...346

واکنش اول: حذف و کتمان حديث غدير...347

برخورد بخاری با حديث غدير...348

الف) کتمان...348

ب) تضعیف برخی از اسناد حديث غدير...349

ج) حذف حديث غدير...351

نمونه هایی دیگر از حذف و کتمان حديث غدير...354

واکنش دوم: انکار صحت و تواتر حديث غدير (تضعیفات سندی)...357

تناقض و سردگمی ملاعلی قاری...364

واکنش سوم: القای شبھه در قضیه غدیر و اشکال در متن حديث...366

1. انکار همراھی امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجه الوداع!...366

2. انکار اعلام ولایت در غدیر...367

3. اشکال در بخش: «اللهم وال من والاه وعد من عاده» به توهمات بی جا...369

4. اشکال در بخش: «اللهم انصر من نصره» با شبھات واهی...373

5. استدلال به غدیر یعنی اجماع امت بر گمراھی...375

6. چرا با وجود حديث غدیر کار به نزاع کشید؟!...376

7. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به حديث غدیر احتاج نفرمود؟!...379

8. ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حديث غدیر!...382

واکنش چهارم: تحریفات لفظی...382

1. تحریف معنای حدیث به تحریف علت صدور... 385

2. «مَفْعُل» به معنای «أَفْعَل» نیست... 386

3. حمل «مَوْلَى» بر معنای «أَوْلَى» محدود را دارد... 387

4. ولایت به معنای دوستی است!... 392

5. ولایت به معنای نصرت و یاری است!... 392

6. «مولی در حدیث غدیر» به معنای اولی به پیروی است!... 393

7. ممکن است مراد از «مولی» «أَوْلَى بِالْمَحْبَة» یا «أَوْلَى بِالْتَّعْظِيم» باشد!... 395

8. تأویل معنای «مولی» و تفسیر عرفانی برای آن... 397

پاسخی مشترک برای همه موارد گذشته در دلالت حدیث غدیر... 398

9. تحریف معنای «الست أولی بکم من نفسکم»!...401

10. توجیه: «وال من واله وعاد من عاده» و ادعای اجتهاد برای صحابه... 406

استفاده مطلب از بیان البانی...410

بازنگری اجتهاد مخالفان اهل بیت علیهم السلام...411

11. ادعای ابهام (کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و دلالت روشن بر مدعای شیعه ندارد)...412

12. تحریف معنای واقعه غدیر...419

نکته: لزوم سکوت از معنای حدیث غدیر!...419

واکنش ششم: سعی در کم رنگ نشان دادن حدیث غدیر...420

واکنش هفتم: جعل روایت در برابر حدیث غدیر!...422

واکنش هشتم: تحریف لفظی به افزودن «وأزواجي أمهاتهم»...424

واکنش نهم: به دست فراموشی سپردن غدیر!...425

ابن تیمیه حرانی در پیشگاه عدالت...426

اعتراف به حقیقت!...430

نزول آیه تبلیغ در غدیر...431

پرسش از ولایت در قیامت!...434

6. حدیث منزلت...435

اعتبار سند حدیث...436

تألیفات مستقل در حدیث منزلت...437

دلالت حدیث...438

مبهم نبودن وجه تشییه در حدیث منزلت...440

تذکر چند مطلب مهم...441

مطلوب اول: تصریح به جانشینی در حدیث منزلت... 441

مطلوب دوم: پیروی از هارون امت برای رهایی از گمراهی!... 442

مطلوب سوم پرسش، تعجب، اعتراض و... قرائی فهم مدلول حدیث منزلت... 443

واکنش مخالفان... 446

واکنش اول: فرمان به کتمان حدیث... 446

واکنش دوم: خدشه در صحت و حجیت حدیث منزلت... 446

واکنش سوم: انکار تواتر حدیث منزلت... 447

واکنش چهارم: تحریف لفظی: حذف استثنای روایت... 447

واکنش پنجم: کتمان حذف و انکار قرائی داخلی... 447

ص: 488

واکنش ششم: تحریف معنوی: توجیهی رکیک برای حدیث...452

واکنش هفتم: تحریف معنوی: توجیهی دیگر در معنای روایت...453

واکنش هشتم: تحریف لفظی: افزودن «فی أهله» به روایت!...454

واکنش نهم: خدشه در دلالت به انکار عموم منزلت...455

واکنش دهم: مناقشه های دیگر در دلالت حدیث و پاسخ های دندان شکن!...455

اهمیت جانشینی هنگام جنگ تبوک...460

واکنش یازدهم: ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث منزلت!...463

واکنش دوازدهم: انکار جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه تبوک!...464

واکنش سیزدهم: تلاش برای کم رنگ کردن حدیث منزلت...471

واکنش چهاردهم: جعل روایت منزلت برای دیگران...474

واکنش پانزدهم: برخوردهای مختلف با عبارت: «ولو کان لکته»...475

واکنش شانزدهم: جسارت نواصب...476

برخی از موارد صدور حدیث منزلت...476

1. یوم الإنذار...477

2. هنگام عقد اخوت...477

3. هنگام بستن درب خانه صحابه به مسجد...477

4. پس از فتح خیر...478

5. هنگام تعیین سرپرست برای دختر حضرت حمزة علیه السلام...479

6. پیش از غزوه تبوک...479

7. خطاب به أم سلمة...479

8. هنگام مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام...480

9. نزد جماعتی از صحابه... 480

10. پس از حجّة الوداع، در غدیر خم... 480

فهرست... 483

ص: 489

بسمه تعالیٰ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذرورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز پیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغه‌داری خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021-88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعة و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

